

بابچه‌هایم سربیک سفره!

نگاهی نو و امیدآفرین
به موضوع فرزندآوری
در خانواده‌های حسینی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بازگشت به سرزمین کربلا

نگاهی نو و امیدآفرین به موضوع
فرزندآوری در خانواده‌های حسینی



سازمان مجامعت اسلامی

با بچه‌هایم سر یک سفره!

به سفارش: اداره کل امور مبلغین سازمان تبلیغات اسلامی
پژوهشگران: موسی محمدآبادی، علی آب انباری، رضا زندوکیلی، حسین یوسفیان،
حمید قاسمی، حسین جوادی صدر و سید محمدعلی موسوی زاده

ویراستار: مریم رضائی، سید حمید حیدری ثانی

مدیر هنری: محمد صادق صالحی

ناشر: ویراستاران

نوبت چاپ: اول/ ۱۴۰۱

شمارگان: ۱۰۰۰

قیمت: ۹۰۰۰۰ تومان



فهرست

درآمد || ۱۱

مجلس اول

سر سفرهٔ بچه‌های حسین علیه السلام!

عجب سفره‌ای دارد حسین علیه السلام! || ۲۹

کدام سفره؟ || ۳۳

قیمت اشک؟! || ۳۶

پیام آوران کربلا! || ۳۷

جهادگران تبیین || ۴۱

در پناه حسین علیه السلام || ۴۱

زنده بمانیم! || ۴۴

با بچه‌هایم، سربیک سفره! || ۴۵

هم خانوادهٔ حسین علیه السلام || ۴۹

فدایی حسین علیه السلام || ۵۰

مجلس دوم

چشمانی که به دست اوست!

افتخاریک ملت || ۵۵

روزی تضمین شده در نگاه حسین علیه السلام || ۵۹

رزقی که می‌جویی؛ رزقی که تو را می‌جوید! || ۶۲

هنوز خدا روزی رسان است؟ || ۶۴

از بچه‌هایمان نترسیم || ۶۵

دندان و نان با هم دهد! || ۶۶



سرسکن شدن هزینه‌ها || ۶۷

اقتصاد یا فرهنگ؟ || ۶۸

حیوان فرزندی! || ۷۰

به سفره‌ات لگد زن! || ۷۳

می‌خواهم زنده بمانم! || ۷۵

خیر دنیا و آخرت || ۷۷

دختران بی‌پناه! || ۷۸

غارت به چه قیمت؟ || ۷۹

مجلس سوم

به سختی اش می‌ارزد!

قربانی‌ام را بپذیر! || ۸۳

نگاه زینبی علیها السلام || ۸۵

زندگی بالا و پایین دارد || ۸۷

فرزند بیشتر، درگیری بیشتر! || ۸۷

کدام کمبود وقت؟ || ۸۸

راحتی خوب است؛ اما!... || ۸۹

غم تنهایی! || ۹۷

من باتو خوشم، در دودنیا! || ۱۰۰

بچه‌ها را با خودت بالا ببر! || ۱۰۰

مجلس چهارم

سفره تنهایی

عصانمی خواهی؟ || ۱۰۷

پدر و مادر سرراهی؟! || ۱۱۰

حیوان فرزندی! || ۱۱۵

به فکر خود باشیم! || ۱۱۶

پس من چی؟ || ۱۱۷

احساس تنهایی || ۱۱۸

کربلایی باش! || ۱۲۰

حسینیان فداکار! || ۱۲۲

فروختن جنازه پدر || ۱۲۲

آذربهران در کشور امام حسین علیه السلام || ۱۲۴

والدین موفق! || ۱۲۶

حضور در خانه سالمندان || ۱۲۸

خانواده باران است کربلای حسین علیه السلام || ۱۲۹

مجلس پنجم

سر کدام سفره نشستیم؟

سردار خیانت‌کار || ۱۳۵
جنگ با امام علیه السلام با تحریف و استحاله فرهنگی || ۱۳۸

باید ایستاد || ۱۴۰

بمب شیمیایی || ۱۴۷

سقوط آزاد، آرام آرام || ۱۴۸

دشمنی پُرهنزینه || ۱۵۰

رکوردزنی در سقط || ۱۵۱

غرب دل سوز؟! || ۱۵۲

واکسیناسیون فرهنگی || ۱۵۴

نماز در دفتر ژنرال || ۱۵۵

سردار تنها || ۱۶۰

سپر بلای عمو || ۱۶۲

مجلس ششم

معامله شیرین!

نگرانی چرا؟ || ۱۶۷

سردوراهی || ۱۷۱

مردم سریع الرضا نیستند || ۱۷۲

تمسخر، عادت جاهلان تاریخ || ۱۷۳

از مردم چه توقعی داریم؟ || ۱۷۳

مسخره می‌کنند! چرا؟! || ۱۷۵

مشورتی با امام حسین علیه السلام || ۱۷۷

به چه قیمتی؟ || ۱۷۸

خیلی می‌ارزد || ۱۷۹

تو شهید می‌شوی || ۱۸۰

با حسین علیه السلام برای خدا || ۱۸۵

جای او محکم بود؟ || ۱۸۷

مجلس هفتم

سفره را او پهن می‌کند!

مادر و خانواده || ۱۹۴

مادرانه‌های کربلا || ۱۹۵

آینده در دستان توست! || ۱۹۹

پیشرفت، پَر! || ۲۰۰

سر سفرهٔ مادر! || ۲۰۲

حرّ انقلاب! || ۲۰۲

اعتراف مونا شارپ آمریکایی || ۲۰۵

زندانی آزاد || ۲۰۶

غرب هم پیشیمان شده؛ اما...! || ۲۰۷

اول، مادری! || ۲۰۸

رفتارهای غلط || ۲۱۱

دستان مهربان || ۲۱۵

به خاطر یک مادر || ۲۱۶

زمزم کربلا || ۲۱۶

مجلس هشتم

تربیتش با ما!

وای بر فرزندان آخر الزمان! || ۲۲۳

بیش از این تکلیفی نداری! || ۲۲۴

بچهٔ کمتر، تربیت بهتر! || ۲۲۵

نور متمرکز || ۲۲۵

بدترین تربیت || ۲۲۶

به فکر تنهایی اش باش! || ۲۲۷

بازی بازوی تربیت || ۲۳۰

تشویق پیامبر ﷺ || ۲۳۱

به خدا بسپار! || ۲۳۳

کربلایی‌های نامقدس! || ۲۳۴

دعای والدین برابر با...! || ۲۳۸

سفره‌های سرنوشت‌ساز || ۲۳۸

لقمه‌های سرنوشت‌ساز || ۲۳۹

سر سفرهٔ حسین علیه السلام || ۲۴۱

خود را به حسین علیه السلام بسپار! || ۲۴۲

فرزندان امام حسینی || ۲۴۳

نمک‌گیر حسین علیه السلام! || ۲۴۴

علی اکبر بسازیم! || ۲۴۷

مجلس نهم

جای پای عباس علیه السلام!

دل شوره عباس علیه السلام || ۲۵۳

حامی کاروان || ۲۵۴

امروز نوبت ماست || ۲۵۶

سپر بلایت کیست؟ || ۲۵۹

نسل کشی! || ۲۶۳

نسخه قیمتی || ۲۶۶

وُسع من این است! || ۲۶۷

به همین سادگی! || ۲۶۸

بال سرخ؟! || ۲۷۱

حامی خیمه‌ها! || ۲۷۳

مجلس دهم

سفره همیشه باز!

عجب عبادتی کردی حسین علیه السلام! || ۲۷۷

عبادت‌های شیرین! || ۲۸۰

عبادت، به جز خدمت به خانواده نیست! || ۲۸۳

پلکان سقوط! || ۲۸۵

عبادت سامری! || ۲۸۵

فتنه فرزندان! || ۲۸۷

نردبان صعود! || ۲۸۸

بهشت آفرین || ۲۹۰

سپر بلای ما || ۲۹۰

مانع ما نشدند || ۲۹۱

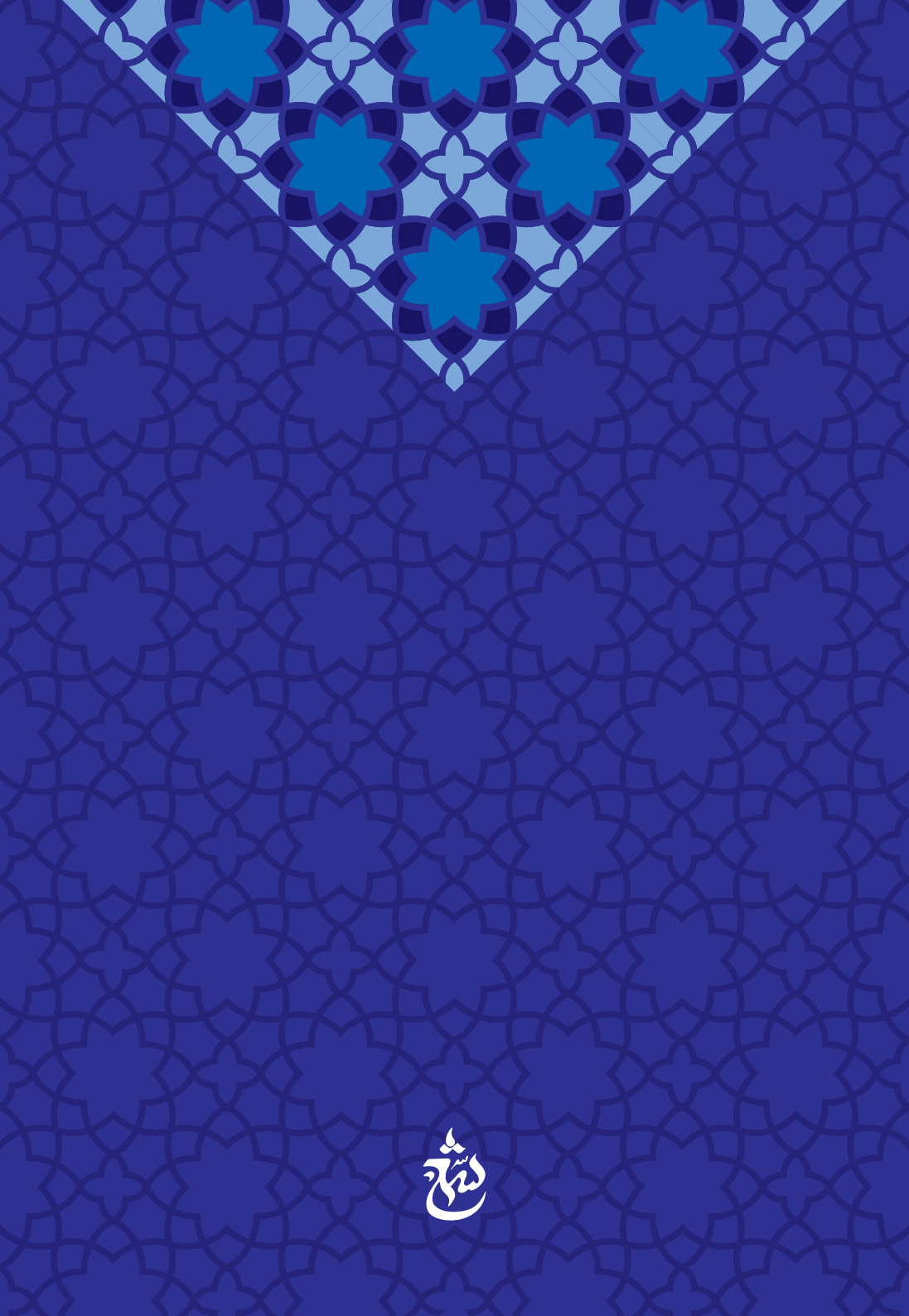
عجب معامله‌ای! || ۲۹۲

این سفره جمع نشدنی است || ۲۹۵

عبادت‌های کربلایی || ۲۹۷

بچه‌ها را نترسانید! || ۲۹۸

کتابنامه || ۳۰۱



سنة



درآمد

خانواده حسین علیه السلام در کربلا چه می‌کنند؟! مگر کاری از دست فرزندان سیدالشهدا علیه السلام ساخته است؟! حسین علیه السلام با خانواده به کربلا آمده است؛ اما چرا کار به جنگ و کشتار رسید؟ بوی اسارت و آزار می‌آید. اینجا کجا و کودک و نوجوان و خواهر و همسر کجا؟! مگر نمی‌شد که آن‌ها از مردان جنگی جدا شوند و برگردند؟

عجب معجزه‌ای کرده ابی‌عبدالله با فرزندانش! حسین علیه السلام در عاشورا کشته شد و در خاک کربلا آرمید؛ اما نامش و قیامش ماندگار شد. چگونه ممکن است؟! مگر مردانش را نکشتند و زنانش را اسیر نکردند و کودکانش آواره بیابان نشدند؟ پس چطور گوش تاریخ پر شد از شور و شعور حسینی؟!

داستان ختیر کربلا را **خانواده حسین علیه السلام** منتشر کردند؛ همان خواهرِ زجرکشیده، همان برادرِ بازوئبریده، همان پسرِ گلودریده، همان فرزندِ قطعه‌قطعه شده، همان زنانِ داغ‌دیده، همان غیرنظامیانِ دست‌بسته، همان شش‌ماهه و سه‌ساله و پنج‌ساله و یازده‌ساله و سیزده‌ساله.

امام حسین علیه السلام فرزندانش را می‌آورد تا رسانه عاشورا باشند. **اگر خانواده حسین علیه السلام نبود، همه چیز همان‌جا تمام می‌شد و «کربلا در کربلا می‌ماند»؛** اما

همه دیدیم که داستان کربلا در عصر عاشورا تمام نشد، بلکه از همان عصر عاشورا در تاریخ آغاز شد.

حسین علیه السلام خانواده‌اش را تا کربلا آورد و همین خانواده، پیام سیدالشهدا علیه السلام را از کربلا بُردند و در عالم منتشر کردند. در این «روایتگری عاشورا» هریک از اعضای آن خانواده مسئولیتی دارد؛ از نوزاد شش‌ماهه تا دختر سه‌ساله و خواهر پنجاه و چهارساله. هرکدام به نوعی به تبیین داستان کربلا می‌پردازند و این «جهاد تبیین» را فرزندان حسین علیه السلام آغاز کردند؛ یکی با گلوی بریده، غربت پدر را فریاد می‌زند؛ دیگری با فرق دونیم‌شده، مظلومیتش را و یکی در گودی قتلگاه پیام پدرش را چنین به گوش شیعیان می‌رساند: «شِيعَتِي مَهْمَا شَرِبْتُمْ مَاءَ عَذْبٍ فَادْكُرُونِي» و همین‌طور از کربلا تا مدینه و از مدینه تا تمام جهان، پیام حسین علیه السلام را منتشر می‌کنند؛ بله، **خانواده حسین علیه السلام ادامه حسین هستند** و اگر نبودند، پیام و راه و نام امام در کربلا می‌ماند که می‌ماند.

روزی که اباعبدالله علیه السلام تصمیم گرفت فرزندان را به جنگ نابرابر با یزیدیان بیاورد، در خشت خام تاریخ، چیزی را می‌دید که حتی بزرگان آن روزگار در خواب هم نمی‌دیدند. آینده امیدبخشی که آن حضرت را قانع می‌کرد دست به چنین اقدام شگفت‌انگیزی بزند، این بود که می‌دانست فرزندان را به او را ادامه خواهند داد و یک جنبش جهانی در تاریخ به راه می‌اندازند که همه عالم را تحت تأثیر خود قرار خواهد داد و عجب معجزه‌ای کردند فرزندان حسین علیه السلام!

خانواده اباعبدالله علیه السلام قرن‌هاست سفره‌ای پهن کرده‌اند و هر بار جرعه‌ای از این نعمت تمام‌نشده، به جان ما می‌ریزند. ابی‌عبدالله علیه السلام را می‌بینیم که دور این سفره می‌چرخد و با لبخندش مهمان‌نوازی می‌کند؛ برای مهمان‌های جدید آغوش باز می‌کند و هرکسی را که فکرش را بکنید، دعوت می‌کند. حضرت اشاره می‌کند: بفرمایید، اینجا جای شماست؛ بیایید «سر سفره فرزندانم» بنشینید!

ما چقدر خوش‌بختیم که بر سر این سفره بزرگ شده‌ایم. با تریبتش کاممان

را برداشته‌اند؛ با لایلی مادر گرمی‌اش به خواب رفته‌ایم؛ با نام پدر بزرگوارش بیدارمان کرده‌اند؛ با اشک برای گلوی فرزند شیرخواره‌اش شیرمان داده‌اند؛ با توسل به بازوی برادر علمدارش بیمه‌مان کرده‌اند، با توصیف خواهر مکرمه‌اش، صبور بارمان آورده‌اند و به امید یاری آخرین فرزندش، دعای ظهور خوانده‌اند. واقعاً که این خانواده چقدر در زندگی ما نقش دارند. خدایا شکر!

شکر خدا که نان شب ما حسین شد

ممنون لطفِ مادر این خانواده‌ایم

داریم با «حسین حسین» پیر می‌شویم

خوشحال از این جوانی ازدست داده‌ایم^۱

حالا نوبت به ما رسیده است تا شکر نعمت کنیم. ما نمک پرورده این سفره‌ایم؛ پس نوبت ماست که به صدای «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي» او پاسخ دهیم؛ لبیک بگوئیم و صدایمان را به صدای یارانش در کربلا گره بزنیم:

«لَبَّيْكَ، دَاعِيَ اللَّهِ، إِنْ كَانَ لَمْ يُجِبْكَ بَدَنِي عِنْدَ اسْتِغَاثَتِكَ وَ لِسَانِي عِنْدَ اسْتِنصَارِكَ، فَقَدْ أَجَابَكَ قَلْبِي وَ سَمْعِي وَ بَصْرِي»؛ دعوت را لبیک ای دعوت‌کننده به راه خدا! ندایت را با جان و دل پذیرفتم. اگر آن روز بدنی نداشتم تا با آن فریادرس تو باشم و زبانی نداشتم تا یاری خواهی‌ات را پذیرا شوم، امروز قلب و گوش و چشم من اجابت می‌کند دعوتت را.

فراموش نکرده‌ایم که پدران و مادرانمان نیز مهر ارباب را از پدران و مادرانمان به ارث برده‌اند و ما را هم با عشق اهل بیت علیهم‌السلام پرورش داده‌اند. ما نیز فرزندانمان را بر سر همین سفره می‌بریم و عشق و محبت سیدالشهدا علیه‌السلام را با آن‌ها تقسیم می‌کنیم. پس ما هم می‌توانیم با نشانیدن فرزندانمان بر سر سفره حسین علیه‌السلام مانند فرزندان اباعبدالله علیه‌السلام در گستردن این سفره نقش داشته باشیم و

۱. شعر از علی اکبر لطیفیان.

چه افتخاری بالاتر از این؟ حسین علیه السلام با فرزندانش آمد و ما هم با فرزندانمان می‌آییم؛ ما وارث ثاراللهیم و فرزندانمان را که از جان و دل دوست داریم و با خون دل بزرگ کرده‌ایم، فدای خون خدا می‌کنیم.

سخنی با خوانندگان عزیز

در این مجموعه سخنرانی، با نگاهی نو، به موضوع کاهش جمعیت در خانواده‌های حسینی پرداخته‌ایم و نام این گفت‌وگوها را «با بچه‌هایم، سر یک سفره» گذاشتیم.

«با بچه‌هایم، سر یک سفره!» دوازدهم در سینه دارد:

حرف اول که بیشتر گفت‌وگوی ما در این کتاب را به خود اختصاص داده، این است که «پدر و مادرها هم سر سفره بچه‌هایند!»؛ یعنی سفره برکت وجود فرزندان، جلوی پدر و مادر پهن است؛ پس فرزندان با خودشان رزق هم آورده‌اند. در واقع فرزند سپر بلای شماست؛ آرامش می‌آورد، شادی می‌آورد، امنیت می‌آورد. خیلی از پدر و مادرها فکر می‌کنند که فقط آن‌ها سپر بلای فرزندانمان هستند؛ در حالی که روایات متعددی در این باره داریم که فرزند برای والدین موجب خیر و برکت است^۱ و بلا و گرفتاری به خاطر فرزندان از آن‌ها دور می‌شود. پس ما و فرزندانمان با هم بر سر یک سفره نشسته‌ایم و فرزندانمان مایه برکت و بقای سفره زندگی‌مان هستند. باید گفت که فرزند فقط نان خور نیست؛ بلکه نان‌آور هم هست. همان‌گونه که محبت ابی‌عبدالله علیه السلام از برکت فرزندانش در عالم منتشر شده، ما نیز از برکت فرزندانمان در عالم، خوش‌نام و جاودان می‌مانیم و در زمان حیاتمان نیز از برکات مادی و معنوی این فرزندان حسینی روزی می‌خوریم و توشه آخرت خود را سنگین‌تر می‌کنیم.

۱. حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمودند: «بَيْتٌ لِاصْبِيَانٍ فِيهِ لَبْرَكَةٌ فِيهِ؛ خانه‌ای که کودک در آن نباشد، برکت ندارد.» (ابوالقاسم پاینده، نهج الفصاحة، ص ۲۷۴)؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «مِيرَاثُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ وَكَذَلِكَ يُغْنِيهِ مِنْ بَعْضِ؛ آنچه برای بنده مؤمن پس از مرگش باقی می‌ماند، فرزندی است که بعد از پدر عبادت خدا می‌کند.» (محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۵۹)

اما **حرف دوم** کتاب این است که می‌توانیم با فرزندان حسینی و زینبی خود، این «**سفره امام حسینی**» را رونق دهیم و آن را نسل به نسل، منتقل کنیم تا راه حسین علیه السلام و فرزندانش گم نشود و هرچه زودتر، یارانی برای آخرین فرزند سیدالشهدا علیه السلام یعنی حضرت ولی عصر علیه السلام تربیت و آماده شود.

از شما عزیزان می‌خواهیم این نکته را به مردم تذکر دهید که این «**سفره امام حسینی**» انواعی دارد و باید تلاش کنیم که بیشترین بهره را از این نعمت بی‌نظیر ببریم.

گاهی «**سفره شفا بخش**» است که به قدر نان تبرکی هم برای شفای بیماری‌ها کافی است و از برکت بانیان روزه‌های اباعبدالله علیه السلام این سفره هرساله پهن می‌شود.

گاهی این «**سفره آرام بخش**» است که اشکی در مجالس حسین علیه السلام و در عزای سالار شهیدان می‌ریزیم تا سبکی قلبمان باشد و روشنی دلمان در گرفتاری‌ها و مصائب دنیا و آرام دلمان باشد. این همان توصیه امام رضا علیه السلام به پسر شیب است و با روزه ذاکرین و مادحین اهل بیت علیهم السلام محقق می‌شود.

گاهی این سفره، ارزشمندتر است و والاتر؛ یعنی «**سفره نجات بخش**» است؛ نجات از تاریکی جهالت و نادانی. در این سفره، از محضر وعاظ و سخنرانان و در پای منبرهای سیدالشهدا علیه السلام نور می‌نوشیم و معرفت می‌آموزیم و زندگی و عقلمان روشن می‌شود. با آمدن فرزندانمان بر سر این سفره است که در دنیا و آخرت روسفید و نجات یافته خواهیم بود. این همان سفره‌ای است که حضرت در زیارت اربعین فرمودند: «**لَيْسَتْ نَقْدَ عِبَادِكَ مِنَ الْجَهَالَةِ**» و لذاست که اساتید اخلاق و ادب تذکر می‌دهند: آن اشکِ چشمی آتش جهنم خاموش کن است که با معرفت باشد و هرچه معرفت بالاتر، اشک بر سیدالشهدا علیه السلام آتش خاموش کن تر!

۱. استاد فاطمی نیا رحمته الله.

ما در این کتاب می‌خواهیم با تبیین این معجزه فرزندان ابی‌عبدالله علیه السلام و یکی از رازهای حضور فرزندان‌شان در کربلا، مردم را نسبت به اثربخشی شگفت‌انگیز نسلشان توجه داده و از دشمنی‌های بسیار مرموز یزیدیان زمان برای از بین بردن نسل حسینی و کوچک کردن سفره بابرکت امام حسینی‌ها مطلع کرده و یادآوری کنیم که مبادا ما شیعیان به دست خودمان نسلمان را از بین ببریم یا در گسترش آن، از روی جهل یا ضعف، کوتاهی کنیم.

همچنین تلاش کرده‌ایم تا به این پرسش هم پاسخ دهیم که چرا خانواده‌های حسینی هم دارند آب می‌روند و کوچک‌تر می‌شوند. اگر آمار طلاق بالا رفته، اگر آرامش، گمشده‌ی بعضی از خانواده‌ها شده، اگر ارزش‌ها جای خود را به ضد ارزش‌ها داده، اگر مهدکودک‌ها و خانه‌های سالمندان برای گسترش در حال رقابت با یکدیگرند، اگر آمار ازدواج و فرزندآوری پایین آمده، همه به‌خاطر این است که دیدگاه ما دچار تغییر شده است. تنها راه نجات ما از این طوفان تنهایی در جامعه، سوار شدن بر کشتی حسین بن علی علیه السلام است. خداوند متعال حسین علیه السلام را کشتی نجات بشریت قرار داده است و سفره‌ای پهن کرده تا انسان‌ها با نشستن بر سر سفره او و فرزندانش، از طوفان تنهایی نجات یافته، به جامعه‌ای بانشاط دست پیدا کند.

«داستان فرزند» داستانی تکرار شدنی است. اگر امام خمینی رحمته الله علیه نشانی یارانش را در گهواره‌ها^۱ می‌داد و چشم امیدش به دبستانی‌ها^۲ دوخته بود، اگر کودکان شیرخواره باعث یک نهضت جهانی شده‌اند، اگر مقام معظم رهبری گام دوم انقلاب را بردوش کودکان دیروز و جوانان امروز می‌گذارد، اگر

۱. «وقتی در سال ۱۳۴۲ امام خمینی رحمته الله علیه به سوی تبعیدگاه برده می‌شدند، یک مأمور ساواک از ایشان پرسید: پس یاران شما کجا هستند؟ امام در پاسخ، این جمله تاریخی را فرمودند: «یاران من در گهواره‌های مادران‌شان هستند.»

خرده‌روایت‌هایی خواندنی‌ای از «فرزندان در گهواره امام خمینی»، دسترسی در:

<https://www.mashreghnews.ir/news/1180526>

۲. «امید من به شما جوانان است؛ امید من به شما دبستانی‌هاست؛ امید من به شماست که ان‌شاءالله مقدرات کشور ما بعد از این در دست شماها باشد و شماها وارث این کشور باشید.» (صحیفه امام، ج ۶، ص ۵۶)

«سلام فرمانده» در دریای متلاطم مشکلات و سرگرمی‌ها و سردرگمی‌های امروز، ناگهان جوش و خروشی باورنکردنی برای قدرت‌نمایی نسل امام حسینی‌ها و تربیت زمینه‌سازان ظهور و آینده‌ای روشن و بسیار شیرین در بچه‌ها و بزرگ‌ترها به راه انداخته، همه از جنس همان امید صادقی^۱ است که اباعبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ آن را به ما یاد دادند. اگر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به نسل شعیاناش می‌بالد و افتخار می‌کند،^۲ این‌ها همه از امیدواری و حقیقتی خبر می‌دهد که با نسل امام حسینی‌ها و فرزندان ما رقم خواهد خورد. این امیدواری، نسل به نسل به ما رسیده و باید تلاش کنیم که از آن به بهترین شکل بهره ببریم؛ هم برای رفع مشکلاتمان و هم برای ساختن آینده تا مبادا امید و آینده ما را به ناامیدی تبدیل کند. باید مراقب بود؛ چون عده‌ای که می‌خواستند نسل علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را در کربلا قطع کرده،^۳ نام و یاد حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ را در تاریخ خاموش کنند، اکنون هم شمشیر صیقل می‌دهند و نقشه می‌کشند تا شاید بتوانند متوقفمان کنند. عجیب آن‌که ما هم داریم آب به آسیاب آن‌ها می‌ریزیم و تیشه به ریشه خودمان می‌زنیم.

پروفسور «نیکولاس ابراشات» از محققان برجسته اندیشکده «اینترپرایز» آمریکا و یکی از چندین پژوهشگر بین‌المللی، در یکی از مقالاتش می‌نویسد:

کاهش نرخ باروری در ایران طی سی سال گذشته حیرت‌انگیز بوده و معادل ۷۰٪

۱. نخستین توصیه من امید و نگاه خوش بینانه به آینده است. بدون این کلید اساسی همه قله‌ها، هیچ گامی نمی‌توان برداشت. آنچه می‌گویم، یک امید صادق و متکی به واقعیت‌های عینی است. این جانب همواره از امید کاذب و فریبنده دوری جسته‌ام، اما خود و همه را از نومیدی بی‌جا و ترس کاذب نیز برحذر داشته‌ام و برحذر می‌دارم. «بیانه گام دوم انقلاب اسلامی، ۲۲ بهمن ۱۳۹۷، دسترسی در: <https://khl.ink/f/41673>»

۲. «تَنَاوَلُوا إِنَّا سَأَلُوا قَاتِلِي أَبِي هُرَيْرَةَ بِحَمْدِ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَوْ بِالسَّيْفِ»؛ من در روز قیامت به زیادی افراد اتمم، حتی به فرزند سقط شده، بر امت‌های دیگر مباحثات می‌کنم. (محمد بن محمد شعیری، جامع‌الآخبار، ص ۱۰)

۳. امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ رو به عمر بن سعد کرده، فریاد زد: «مَالِكٌ قَطَعَ اللَّهُ رَحِمَكَ! وَلَا يَأْكُلُ اللَّهُ لُحْمَ فِي أَمْرِكَ، وَ سَلَطَ عَلَيْكَ مَنْ يَدْبُرُكَ بَعْدِي عَلَى فِرَاقِكَ، كَمَا قَطَعْتَ رَحْمِي وَ لَوْ لَحَقْتُ قَرَابَتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ»؛ تو را چه شده است؟! خداوند نسل تو را قطع کند (فرزندت را بکشد) و کارت را مبارک نگرداند و کسی را بر تو مسلط گرداند که در بستر، سرازرت جدا سازد؛ همان‌گونه که تو نسل مرا قطع کردی (پسر مرا کشتی) و حرمت قرابت من با رسول خدا را حفظ نکردی. (گروهی از تاریخ‌پژوهان، تاریخ قیام و مقتل جامع سیدالشهدا عَلَيْهِ السَّلَامُ، ص ۸۲۲)

است. این میزان، یکی از سریع‌ترین و چشم‌گیرترین آمارهای کاهش باروری در تاریخ بشریت بوده است.^۱

بنابر نظر کارشناسان، کشور ما در آینده‌ای نه‌چندان دور دچار آب‌بحران پیری جمعیت خواهد شد که اصلاً قابل جبران نیست.^۲ می‌خواهند داستان شیرین فرزندان را برایشان تبدیل به یک ماجرای تلخ و جبران‌ناپذیر کنند و دشمنان ما خوب به این موضوع توجه پیدا کرده‌اند. «برژینسکی» سیاستمدار کهنه‌کار آمریکایی که در دوره‌ای مشاور امنیت ملی رئیس‌جمهور آمریکا نیز بوده، جمله معروفی در مقابله با ایران دارد؛ او می‌گوید:

فکرکردن برای حمله پیشدستانه به تأسیسات هسته‌ای ایران را رها کنید.

۱. سقوط آزاد نرخ باروری در ایران، «مشرق نیوز» دسترسی در: <https://www.mashreghnews.ir/news/755280>

۲. ریاست کمیسیون مشترک «طرح جوانی جمعیت و حمایت از خانواده» جناب دکتر بانکی پور در رویداد ملی «هم آهنگ» که با حضور بیش از ۱۳۰ گروه تبلیغی فعال و برگزیده برادر و خواهر از سراسر کشور در اسفنده ۱۴۰۰ در مشهد مقدس برگزار شد، درباره آب‌بحران پیری جمعیت گفت: «بحران‌هایی را می‌شود تخمین زد که ممکن است در این قرن سراغ ما بیاید؛ بحران‌هایی از عوارض طبیعی، جنگ‌ها، فتنه‌ها و اتفاق‌های ناگوار. بحران‌های مختلفی قابل تصور است. ممکن است جنگ هسته‌ای در این قرن رخ بدهد؛ ممکن است جنگ جهانی رخ بدهد؛ ممکن است زلزله خطرناکی در تهران رخ بدهد، چون تهران روی یک گسل است؛ ممکن است دولت ما در این قرن منقرض بشود؛ ممکن است در این قرن انقلاب ما دچار مشکل بشود. این‌ها همه احتمالاتی است که در آینده‌نگاری باید به آن توجه داشت که در صدساله این قرن پانزدهم چه اتفاق‌هایی ممکن است برای کشورمان بیفتد. در بین این ممکن‌ها که هرکدام می‌تواند ضربی از احتمال را داشته باشد، یک واقعه‌ای ممکن نیست، بلکه قطعی است که در این قرن بر سر این کشور می‌آید و این واقعه از تمام این احتمالاتی که گفتیم، خطرناک‌تر است؛ یعنی حتی از سرنگونی خود انقلابمان هم خطرناک‌تر است و آن «آب‌بحران پیری جمعیت» است که این آب‌بحران، هم احتمالش بالاتر و نزدیک به صد درصد است و هم خطرش از همه آن احتمالات بیشتر است. از تمام بحران‌هایی که در تاریخ ایران زمین رخ داده، خطرناک‌تر است. شما بگردید در تاریخ ایران زمین، بحران‌های تاریخی را بررسی کنید؛ مثلاً بحرانی که الان داخل آن هستیم، بحران کروناست؛ جنگ تحمیلی را هم داشتیم. این‌ها باز هم در بین بحران‌های تاریخ ایران زمین هیچ‌کدام بحران جدی‌ای نیست؛ مثلاً در برابر قحطی‌ای که ۱۲۰ سال پیش در ایران رخ داد یا حمله مغول، آن‌ها ضربه بزرگی به ایران زد. باید بگوییم مخاطب این بحث هرکسی است که به این خطه یعنی ایران مرتبط است، ولو این که مسلمان نباشد؛ ولو این که ضدانقلاب باشد؛ ولو این که هیچ‌کدام از ارزش‌هایی که ما قبول داریم را قبول نداشته باشد. بحران‌های سرزمینی جنسش این‌جوری است و اصلاً بحث ارزشی نیست؛ چون مگر اصلاً ارزشی را به خطر می‌اندازد؟ نه، کل آن سرزمین را از بین می‌برد. این آب‌بحران پیری جمعیت از همه آن اتفاقات قبلی هم خطرناک‌تر است، به دو دلیل: الف) جنسش بحران نیست، بلکه آب‌بحران است؛ یعنی بحرانی که منشأ بحران‌های متعددی می‌شود. ب) تمام این بحران‌های تاریخی که رخ داده است، بعد از ده سال، بیست سال، سی سال، جامعه به حالت عادی برگشته است... اما آب‌بحران پیری جمعیت ۱۵۰ سال طول می‌کشد و وقتی داخل آن افتادیم، نمی‌توانیم از آن خارج بشویم.» به نقل از خبرگزاری دانشجو، دسترسی در: <https://snn.ir/fa/news/894591>

گفت و گوها با تهران را ادامه دهید و بازی طولانی مدتی را با ایران آغاز کنید؛ زیرا آمارهای جمعیتی نشان می‌دهد که اوضاع در طولانی مدت، به نفع رژیم حاکم بر ایران نیست.^۱

این نوشتار که به دنبال از بین بردن حس ناامیدی در جامعه و تصحیح نگاه به فرزند و فرزندآوری است، یکی از بهترین ابزارهای امیدآفرین در زندگی بشر و از اصول اقتدار یک خانواده، جامعه و ملت را تغییر نگاه به مقوله جمعیت در بین عزاداران و عاشقان حسینی می‌داند.^۲ یکی از مهم‌ترین راه‌های نجات کشور از سونامی سالمندی، افسردگی، ضعف و ناتوانی خانواده و ایجاد نشاط و امنیت در جامعه، توجه جدی مردم به **تشکیل خانواده کامل، سر سفره حسین علیه السلام و فرزندان ایشان** است.

مجموعه حاضر روایتی است از تقابل دو نگاه واقع‌بینانه و غیرواقعی، یا به تعبیر دیگر: نگاه الهی و غیرالهی به فرزند که از سه دهه گذشته آغاز شده است. دغدغه ما این است که ذهن و زبان مبلغان گرامی و دلسوز دین و جامعه را در راستای دغدغه جدی مقام معظم رهبری در حوزه جمعیت غنی کنیم. ایشان در سال‌های گذشته بیش از چهل مرتبه بر موضوع جمعیت تأکید فرموده و به بیان‌های مختلف نسبت به این مسئله جدی جامعه هشدار و همه ما را خطاب قرار داده‌اند. ادبیات رهبری که کلیدواژه شخصیتی‌شان «عزت و شجاعت» است، به جمعیت که می‌رسند، می‌فرمایند تن انسان می‌لرزد.^۳

۱. نک: مجید فولادی، کاهش جمعیت آخرین راهبرد غرب، ص ۷۲.

۲. نک: سید محمد حسین راجی، اصول اقتدار، فصل هفتم.

۳. «ما باید این را بدانیم چه کار داریم می‌کنیم؛ یعنی واقعاً این آسیب‌ها را بفهمیم. مسئله جمعیت. یکی از خطراتی که وقتی انسان درست به عمق آن فکر می‌کند، تن او می‌لرزد. این مسئله جمعیت است؛ ... مسئله جمعیت را جدی بگیرید؛ جمعیت جوان کشور دارد کاهش پیدا می‌کند. یک جایی خواهیم رسید که دیگر قابل علاج نیست؛ یعنی مسئله جمعیت از آن مسائلی نیست که بگوییم حالا ده سال دیگر فکر می‌کنیم؛ نه، اگر چند سال بگذرد، وقتی نسل‌ها پیر شدند، دیگر قابل علاج نیست». بیانات در دیدار اعضای شورای عالی انقلاب فرهنگی، ۱۹ آذر ۱۳۹۲، دسترسی در:

<https://khl.ink/f/24721>

... مسئلهٔ فرزندآوری و مسئلهٔ نسل بسیار مهم است. این موضوعی است که بنده بارها در این چند سال اخیر تکیه کرده‌ام و تأکید کرده‌ام؛ ولی متأسفانه حالا که انسان نتایج را نگاه می‌کند، معلوم می‌شود که خیلی این تأکیدها تأثیر زیادی نداشته. این‌ها احتیاج دارد به قانون؛ احتیاج دارد به دنبال‌گیری جدی دستگاه‌های اجرایی و بایستی به‌جند مسئلهٔ فرزندآوری را مهم دانست و از پیری جمعیت ترسید. حالا خارجی‌ها را کار نداریم؛ دشمن، دشمن است؛ اما بعضی کج‌سلیقگی‌ها را متأسفانه آدم در داخل مشاهده می‌کند (یکجایی خواندم) که می‌گویند: «آقا! پیری جمعیت اشکالی ندارد!» چطور اشکالی ندارد؟! یکی از پُرفایده‌ترین ثروت‌های یک کشور، جمعیت جوان در یک کشور است که ما بحمدالله از اوایل انقلاب تا امروز برخوردار بوده‌ایم و اگر بنا باشد بعداً برخوردار نباشیم، یقیناً عقب خواهیم ماند!

سیاست‌ها، راهبردها، مزیت‌ها (در این کتاب چه می‌گذرد؟)

محصول تبلیغی و منبرِ کاملی که در اختیار شما عزیزان قرار دارد، با رویکردی علمی و تبلیغی و با نگاهی نو، به موضوع کاهش جمعیت و موانع رشد درست جمعیتی پرداخته و در عین توجه به نکات علمی، دقیق و کارشناسی شده، از روش‌های تولید محتوای روشمند، جذاب و اثرگذار بهره برده است. مدل و روش پاسخ‌گویی به نظام مسائل جمع‌آوری شده دربارهٔ این موضوع، با نگاه حاکمیتی نبوده و این مسئله اجتماعی را بیشتر با نگاه فردی و خانوادگی مورد بحث قرار داده و دست مبلغان را برای تنظیم بحث، متناسب با مخاطب خود باز گذاشته است.

نکته مهمی که باید یادآور شویم، این است که این حرف‌ها در حوزه فرزندآوری به این معنا نیست که همهٔ خانواده‌ها باید مثلاً چهار یا پنج فرزند داشته باشند. ما تفاوت شرایط، مشکلات، بیماری‌ها و مانند این مسائل را می‌دانیم و یک عدد

۱. بیانات در ارتباط تصویری با نمایندگان یازدهمین دوره مجلس شورای اسلامی، ۲۲ تیر ۱۳۹۹.

مشخص را برای تعداد فرزند، ضروری و استاندارد نمی‌دانیم؛ اما می‌خواهیم در این جلسات به شما و خودمان ثابت کنیم که می‌شود نگاهمان را درست کنیم؛ برخی مشکلات را که توهم بود، از ذهنمان بیرون کنیم؛ بعضی مشکلات را با درست دیدن ماجرا برای خودمان حل کنیم؛ پاره‌ای از مشکلات و حرف‌ها را به جان‌ودل بپذیریم و به خاطر ارزش و اهمیت موضوع، با آن کنار بیاییم. خلاصه این‌که در حد توانمان، سفرهٔ حسینی‌مان را کوچک نکنیم و در گسترش نسل حسینی سهیم باشیم و خود را از این برکات محروم نکنیم.

متن حاضر دو آورده جدی برای مبلغان دارد: اول آن‌که برای موضوع کاهش جمعیت و مصیبتی که دارد به سراغ زندگی همهٔ می‌آید، ایجاد مسئله و دغدغه می‌کند؛ دوم آن‌که توانمندی لازم برای مقابله و پاسخ‌گویی به دغدغه‌ها و شبهات مردم در حوزه جمعیت را فراهم می‌کند. برای آمادگی بیشتر شما عزیزان پیشنهاد می‌کنیم که از کتاب «ایران، جوان بمان» نوشته حجت‌الاسلام عباسی ولدی هم بهره ببرید.

مسیر تولید

برای تولید این محصول تبلیغی چندین گام مهم برداشته شد:

ابتدا برگزاری نشست تخصصی با اساتید حوزه جمعیت، از جمله آقایان: عباسی ولدی، صالح قاسمی، منفرد، بهرامی و وافی، در راستای کشف نظام مسائل موضوع جمعیت و بررسی اولویت‌های این مسائل.

فعالیت دیگر، تعیین مخاطب و پیدا کردن دغدغه‌ها، سوالات و شبهات آن‌ها در مورد فرزندآوری بود که با رصد میدانی و تعامل با کارشناسان حوزه جمعیت محقق شد.

در گام بعدی به طراحی ایده‌های محتوایی مناسب با موضوع جمعیت و مناسبت محرم پرداختیم و با واکاوی واقعه عاشورا به ارزش و اثرگذاری بی‌نظیر

فرزندان امام حسین علیه السلام رسیدیم و از برقراری ارتباط میان این مفاهیم، به ایده «با بچه‌هایم سر یک سفره!» رسیدیم.

تولید متن ده جلسه سخنرانی مکتوب (ویژه مبلغان) با صرف بیش از ۲۵۰۰ ساعت کار پژوهشی و تولیدی، با استفاده از قلم علمی، تبلیغی و روان، همراه با عناوین هنری و محتوایی جذاب، ما را به تولید یک متن منبر مکتوب موفق نمود.

از جمله مزیت‌های این کتاب می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. داشتن محتوای مکمل. هر جلسه از محصول حاضر، شامل حدود پنج‌هزار کلمه است تا شما مبلغ عزیز بتوانید متناسب با زمان و مکان و مخاطب خاص خود، با گزینش از میان این مباحث، به ارائه مبحث مدنظر خود در حوزه جمعیت بپردازید.
۲. این محصول اگرچه برای محرم و صفر تولید شده، اما امکان استفاده از آن در دیگر مناسبت‌های سال نیز وجود دارد؛ به عنوان مثال: می‌تواند محتوای پشتیبان در هیئات هفتگی و مانند آن برای مبلغان کشوری و استانی فعال که در تمام طول سال منبر دارند، باشد.
۳. روش پاسخ‌گویی به نظام مسائل جمع‌آوری شده حول این موضوع، با نگاه حاکمیتی نبوده؛ بلکه غالباً با نگاه فردی و خانوادگی مورد بحث قرار گرفته و دست مبلغان را برای تنظیم بحث، متناسب با مخاطب خود باز گذاشته است.
۴. در نگارش این کتاب، سعی بر آن بوده تا مهم‌ترین عوامل کاهش جمعیت مطرح شده، پاسخی همه‌فهم و موردپسند خواص به عموم مردم و مبلغان محترم برای ایجاد یا تثبیت نگرانی نسبت به کاهش جمعیت داده شود.

به کمک شما نیازمندیم!

از آنجاکه هر کتابی برای غنی‌تر شدن نیازمند نظرات کارشناسان مربوطه است و اطلاعات و آمار و ایده‌های خلاقانه این حوزه هر از چندی به روزرسانی می‌شود، لذا خوشحال می‌شویم که با نظرات انتقادی و پیشنهادی خود، ما را در رفع عیوب و ارتقای این محصول یاری فرمایید.

در کتاب «با بچه‌هایم سر یک سفره!»، در ده مجلس، دربارهٔ این موضوعات سخن گفته‌ایم:

مجلس اول: سر سفرهٔ بچه‌های حسین علیه السلام!

«هرساله در محرم، همهٔ عاشقان و دوستداران حسین علیه السلام دور سفره‌ای جمع می‌شوند و تجدید پیمان می‌کنند. ما به دنبال آن هستیم تا بگوییم فرزندان حسین علیه السلام در رساندن پیام کربلا و عاشورا به ما نقش بسیار مهمی داشتند و ما در واقع سر سفرهٔ فرزندان امام حسین علیه السلام نشستیم».

مجلس دوم: یک نان آور بیشتر!

«تبیین این موضوع که روزی فرزند تضمین شده و او در واقع نان‌آور خانهٔ من و شماست؛ برای این‌که بدانیم فرزند فقط نان‌خور نیست؛ بلکه ما هم سر سفره آن‌ها نشستیم».

مجلس سوم: به سختی‌اش می‌ارزد!

«فرزند، شیرینی زندگی است. رنج این شیرینی را هم نمی‌شود نادیده گرفت؛ اما نوع نگاه ما به زندگی است که شیرینی این رنج‌ها را چندین برابر می‌کند و راز رنج شیرین کربلایی‌ها همین است. کافی است زندگی را از بالا ببینیم».

مجلس چهارم: سفره‌تنهایی

«خانواده سیدالشهدا علیه السلام در کربلا پشت‌به‌پشت هم ایستادند تا پدر و بزرگ خانواده را یاری کنند. خانواده‌ای حسینی است که بتواند با الگو گرفتن از سیدالشهدا علیه السلام رنج و تنهایی کهن‌سالی را نابود کند».

مجلس پنجم: سر کدام سفره نشسته‌ای؟

«مبارزه با حسین علیه السلام در کربلا تمام نشد. ادامه‌دهندگان راه بنی‌امیه امروز نیز با استحاله فرهنگی و شگردهای آن، برای تغییر ارزش‌های حسینی می‌کوشند و هنوز می‌خواهند نسل حسینی در زمین وجود نداشته باشد».

مجلس ششم: سفره‌گردانت کیست؟!

«سفره‌گردان عالم، خداست و همه زندگی ما در دست اوست؛ پس باید دل به او داد و خود را بر سر خوانِ نعمت او دید و از حرف‌ها و بهانه‌گیری‌های مردم عبور کرد».

مجلس هفتم: سفره را او پهن می‌کند!

«مادریودن مهم‌ترین و اثرگذارترین جایگاه اجتماعی است. آینده بشریت و تربیت نسلی حسینی که یاوران مهدی علیه السلام باشند، به دست مادرانی است که با لطف و مهرشان به سیدالشهدا علیه السلام فرزندان حسینی تربیت می‌کنند».

مجلس هشتم: تربیتش با ما!

«فرزند بیشتر مانع تربیت نیست؛ بلکه خود، ابزار مهمی برای تربیت است. لقمه حلال و سفره حسین علیه السلام کارها را درست می‌کند».

مجلس نهم: حمایت عباسی

«تبیین ضرورت و نحوه برخورد مسئولانه همهٔ مردم برای موضوع افزایش نسل، به‌عنوان بهترین راه‌حل مشکل بحران جمعیت، با الگوگیری از عنایت و توجه ویژه حضرت عباس علیه السلام به خانواده و نسل ابی‌عبدالله علیه السلام».

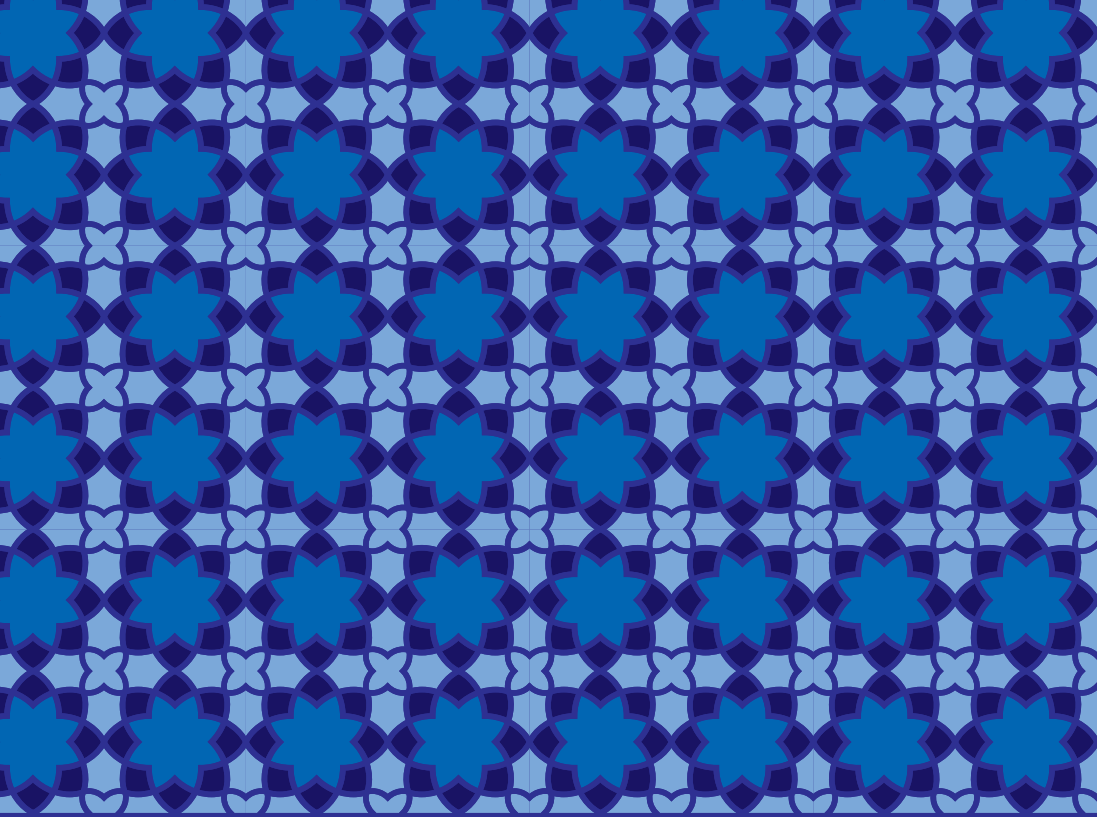
مجلس دهم: سفرهٔ همیشه‌باز!

«نگاهی متفاوت به عبادت‌های سیدالشهدا علیه السلام و نقش خانواده ایشان در این عبادت‌ها، به‌ویژه در کربلا، برای روشن شدن جایگاه خانواده و فرزندان در رشد معنوی و رسیدن به کمالات والای انسانی».

مجموعهٔ حاضر به سفارش «اداره کل امور مبلغین سازمان تبلیغات اسلامی» و با مشورت و بهره‌مندی از کتاب‌ها و دیدگاه‌های استادان و بزرگان حوزهٔ تبلیغ و سخنرانی‌های کارشناسان حوزه جمعیت، از جمله حجت‌الاسلام محسن عباسی‌ولدی، حجت‌الاسلام سید علی‌اصغر علوی، حجت‌الاسلام صدرا بهرامی، حجت‌الاسلام مسلم وافی، حجت‌الاسلام محمد جنتی، حجت‌الاسلام مجتبی حجتی، دکتر صالح قاسمی و دکتر بانکی‌پور تألیف شده است.

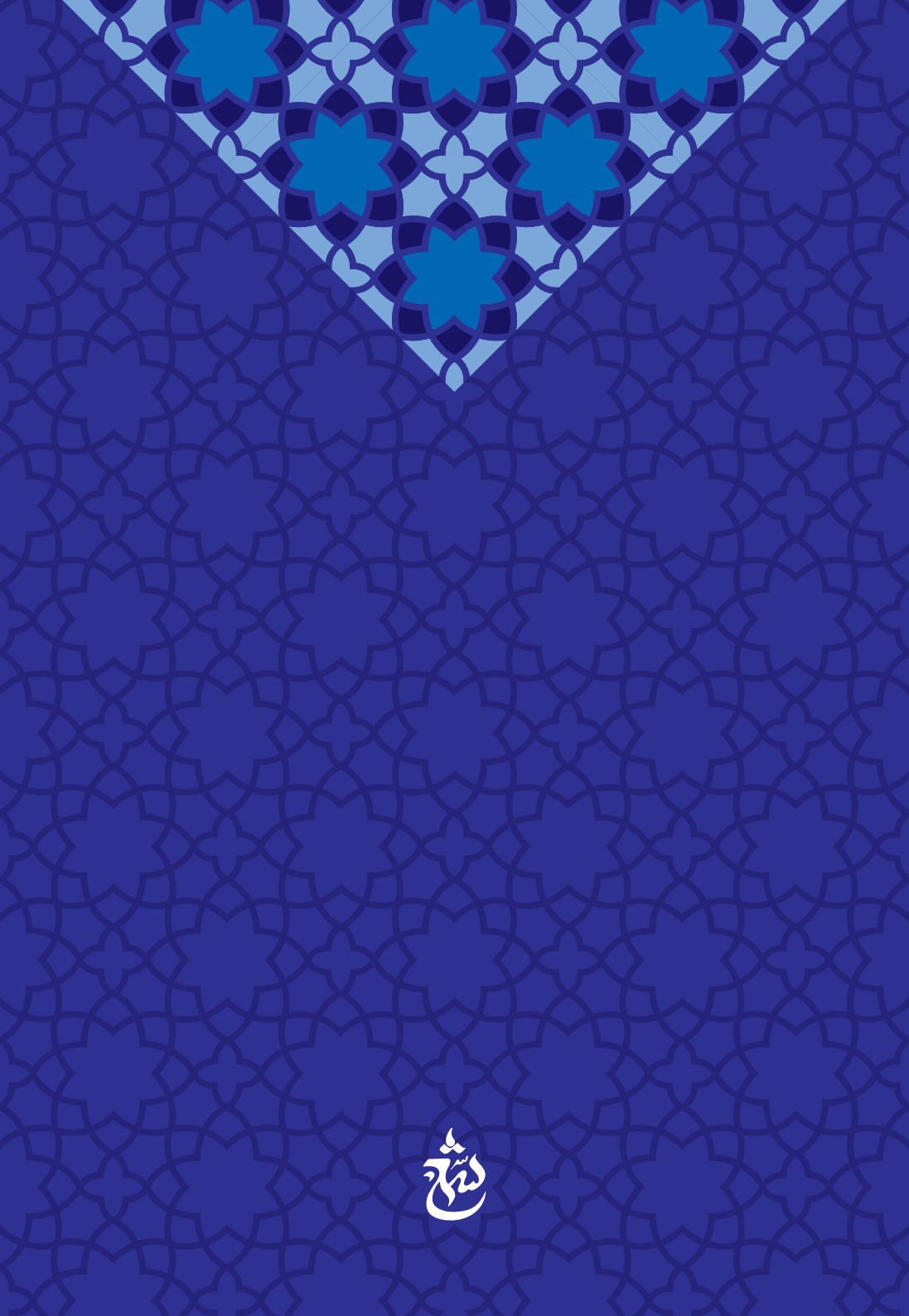
در اینجا از تمام پژوهشگران عزیز که ما را در تولید این مجموعهٔ گران‌سنگ یاری کردند، صمیمانه قدردانی می‌کنیم: حجج‌الاسلام موسی محمدآبادی، علی آب‌انباری، حمید قاسمی، حسین جوادی‌صدر، حسین یوسفیان، رضازندوکیلی و سیدمحمدعلی موسوی‌زاده.

واحد راهبری محتوای تبلیغی
اداره کل امور مبلغی سازمان تبلیغات اسلامی



مجلس اول

سر سفرهٔ بچه‌های حسین علیه‌السلام!



سنة



هرساله محرم همه عاشقان و دوستان سیدالشهدا علیه السلام دور یک سفره جمع می‌شوند و تجدید پیمان می‌کنند. ما به دنبال آن هستیم تا بگوییم فرزندان حسین علیه السلام در رساندن کربلا و عاشورا به ما نقش بسیار مهمی داشتند و ما در واقع سر سفره فرزندان امام حسین علیه السلام نشستیم و می‌توانیم با فرزندانمان به این سفره رونق دهیم.

عجب سفره‌ای دارد حسین علیه السلام!

خدای متعال به واسطه ابوالفضل الحسین علیه السلام سفره‌ای را در سراسر عالم پهن کرده که تمام دل‌های عالمیان را نمک‌گیر خود کرده است. ایرانی و غیرایرانی ندارد، سنی و شیعه ندارد، مسلمان و غیرمسلمان هم نمی‌شناسد. دلربایی حسین علیه السلام و بچه‌هایش همه عالم را مجذوب خود کرده است. سفره ابوالفضل علیه السلام معجزه‌های بی‌شماری دارد که کتاب‌ها درباره آن نوشته‌اند و بی‌اغراق باید پذیرفت که همگی قطره‌ای است در برابر دریای بی‌کران محبت و لطف ابوالفضل علیه السلام.

دل یک مادر و جوانش، دل یک نوکر دل‌سوخته به این دریا متصل شد و کاری کرد کارستان. سفره امام حسین علیه السلام آن‌ها را بدجور نمک‌گیر خود کرد. تا زنده بودند، از پای این سفره بلند نشدند و بسیاری از عاشقان حسین علیه السلام را نیز کنار این سفره نشاندد.

شخصی هست در کرمان که هرساله در ایام محرم، هجده شب در مجلس عزای اباعبدالله علیه السلام سفره پهن می‌کند. همهٔ مردم را هم دعوت می‌کند. ماجرای هجده شب روضهٔ ایشان آن قدر شنیدنی و جذاب است که یکی از سخنرانان کشوری^۱ را برای شنیدن اصل ماجرا از زبان خود او، به خانهٔ آقا ماشاءالله در کرمان کشانده است.

آقا ماشاءالله در جوانی نجار بود و در همان زمان دچار بیماری شد و کارش به بیمارستان کشید. این بیماری آن قدر شدید بود که کلیه‌های او را از کار انداخت و دکترها را از درمان او ناامید کرد. آقا ماشاءالله را جواب کردند و این جوان را به زیر راه‌پلهٔ بیمارستان فرستادند و از آنجا هم به منزل منتقل کردند.

آقا ماشاءالله خدادادپور، مرد نورانی داستان ما، می‌گوید:

وقتی مرا به خانه آوردند، دیگر نمی‌توانستم حرف بزنم. گاهی به هوش می‌آمدم و گاهی از هوش می‌رفتم. محرم بود. مادرم از مجلس اباعبدالله‌الحسین آمد و شروع کرد به گریه کردن. یک دستمال آورد و گفت: «می‌خواهم این دستمال را به بدن تو بکشم. با این دستمال فقط اشک بر اربابم حسین را پاک کرده‌ام. حسین باید تو را شفا بدهد.»

خواستم بگویم: «مادر جان، کار بدن من با این کرم خوردگی و شدت ورم و تعفن از شفا گذشته است. آخر چه کسی می‌خواهد این بدن را درست کند؟!» اما به خاطر مادر چیزی نگفتم.

مادرم همین طور که دستمال را به بدن من می‌کشید، دوباره زد زیر گریه و گفت: «یا اباعبدالله، بچه‌ام را از تو می‌خواهم.» با ناله‌های مادرم، دل من هم شکست. گفتم: «آقا اگر مرا شفا بدهی، برایت در کوچه‌ها شام می‌دهم.» این جملهٔ «برای شما در کوچه شام می‌دهم» در ذهنم تکرار می‌شد. حالم روزبه‌روز بدتر می‌شد. امیدم را به طور کامل از دست داده بودم.

یکی دو روز بعد، نمی‌دانم در عالم خواب بود یا بیداری، دیدم آقایی روی صندلی

کنارم نشست. این قدر زیبا بود که بیماری ام را فراموش کردم. به سید گفتم: «به به! اینکه می‌گویند نگاه کردن به صورت عالم عبادت است، شما را می‌گویند.» فرمود: «ماشاءالله نجار! چه می‌خواهی؟» گفتم: «من با اربابم حسین کار دارم. می‌خواهم مرا شفا بدهد.» سید با مهربانی عجیبی به من نگاه کرد و فرمود: «من حسینم. تو شفا گرفتی!»

باورم نمی‌شد. من کجا و اربابم کجا؟ من کجا و پسر فاطمه کجا؟ خیلی حال عجیبی داشتم. در حالی که دراز کشیده بودم، بلند شدم و نشستم. باور نکردنی بود؛ اما امام حسین به من نگاه کرده بود. حضرت فرمود: «حالا بیا مقداری آب بخور. ببین که حالت خوب شده.»

از تخت پایین آمدم. فهمیدم حالم خوب شده. معجزهٔ امام حسین را دیده بودم. سفرهٔ امام حسین و اشک‌های مادرم کار خودش را کرده بود.

اباعبدالله (ع) آقا ماشاءالله را خریده بود. اشک‌های مادرش سکه‌های بازار خریداری محبت و شفای حسین شده بود. عجب سفره‌ای داری حسین جان! آقا ماشاءالله می‌گوید:

رفتم داخل حیاط و از شیر وسط حیاط مقداری آب خوردم. آقا فرمود: «روضه‌ای را که گفتم، بگیر.» بعد فرمودند: «ماشاءالله چند روز می‌خواهی روضه بگیری؟» من که در ذهنم فقط غذادادن در کوچه‌ها بود، گفتم: «ده روز.» آقا جملهٔ عجیبی فرمودند: «چرا ده روز؟ هجده روز بگیر. به یاد مادر ما که هجده ساله به شهادت رسید.»

جملهٔ ابی‌عبدالله دل آدم را آتش می‌زند. انگار محرم‌های ما باید با مادر شروع شود و با یاد مادر و مثل همیشه مزد عزاداری را باید از مادر بگیریم.

رفتم سراغ خانواده‌ام و آن‌ها را بیدار کردم. وقتی که مرا با این حال دیدند، گریه و فریادشان بلند شد. همسایه‌ها ریختند خانهٔ ما. فکر می‌کردند که من تمام کرده‌ام؛ اما در کمال تعجب دیدند که شفا پیدا کرده‌ام. این قدر شفای من باور نکردنی بود که وقتی به مسجد می‌رفتم، بعضی‌ها می‌گفتند: «چقدر شبیه مرحوم ماشاءالله است.»

سال بعد محرم که شد، باید به قولم عمل می‌کردم؛ ولی ما در آن ایام، آه در بساط نداشتیم و صدقه خور شده بودیم. مادرم گفت: «با چایی دادن به مردم سر کوچه روضه بگیر!»

با خودم گفتم: «یا ابا عبدالله، می‌خواهم روضه بگیرم؛ ولی الان هیچ چیزی ندارم.» خدا شاهد است همان طور که برای مریضی ام می‌سوختم، همان طور و حتی بیشتر از آن، برای این می‌سوختم که گفته بودم: 'حسین جان برایت روضه می‌گیرم، برای مادر روضه می‌گیرم' و الان چیزی نداشتیم.

در همین اوضاع و احوال بودم که دوباره توفیق ملاقات آقا را پیدا کردم. آقا فرمود: «ما شاء الله نجار، چه مشکلی داری؟» گفتم: «آقا جان، می‌خواهم روضه بگیرم؛ ولی پول ندارم.»

فرمودند: «بلند شو و روضه ات را بگیر. بقیه اش با ما. داخل همین حیاط روضه بگیر. برو جارو را بیاور تا خودم زیر پای گریه‌کنان مادرم را جارو کنم.» جارو را آوردم و خودم با گریه شروع کردم به جارو زدن. همین که کارم تمام شد و نمازم را خواندم، صدای در آمد. در را باز کردم، با صحنه عجیبی مواجه شدم. یکی از بازاری‌های شهرمان بود که با وانت همه وسایل روضه (مثل برنج، دیگ، سماور و...) را آورده بود. گفتم: «این‌ها چیست؟» گفت: «چیزی نگو. هرچه دیشب تو دیدی، من هم دیدم!»

حیاط خانه ما برای روضه خیلی کوچک بود. از آن موقع به بعد، بعضی خانه‌های اطراف نیز به اینجا اضافه شد و حالا مجلس اربابم حسین علیه السلام به یک حسینیه بزرگ تبدیل شده است.^۱

تا همین امروز هم این روضه برقرار است. کم نیستند امثال آقا ما شاء الله که در کربلا و نجف و حتی در مجالس سیدالشهدا علیه السلام، هم خودشان سر این سفره شفا می‌گیرند و هم واسطه می‌شوند برای پهن کردن این سفره مادی و معنوی در عزای سیدالشهدا علیه السلام.

۱. علی‌رضا پناهیان، داستان ما شاء الله نجار، دسترسی در: <https://www.aparat.com/v/xEmvU>

کدام سفره؟

سفره‌ای که از آن صحبت می‌کنیم، حقیقتاً بی‌نظیر است و صاحب آن همیشه چشم به راه است که هر آدمی با هر مرام و مسلکی، در هر جای دنیا که باشد، بیاید و از این خوان پرنعمت استفاده کند. شما کسی را می‌شناسید که سر این سفره رفته باشد و ناامید برگشته باشد؟ محال است. اگر هم یک وقت متوجه اثرش نشده، به خاطر این بوده که به مصلحت خودش، حاجت او را به زمانی دیگر یا به جایی دیگر حواله داده‌اند.

البته هر مهمان ظرفیتی دارد و سطح خاصی از توقعات را در دل می‌پرورد. به همین دلیل باید گفت که سفرهٔ سیدالشهدا علیه السلام انواعی پیدا می‌کند. گاهی «سفرهٔ شفا بخش» است که با تکه‌نانی از این سفره یا با آب مشکی ساقیان هیئت یا حتی با گلی عزای عزادارانش، دردمندان را شفا می‌دهد. یک نمونه‌اش آقا ماشاءالله بود. نمونهٔ دیگر کرامت ابی‌عبدالله علیه السلام به یکی از شخصیت‌های بزرگ تاریخ اسلام است. رهبر معظم انقلاب دربارهٔ این شخصیت می‌فرمودند:

اگر بخواهیم از مقطعی اسم بیاوریم و بگوییم که تحولی در فقهات انجام شده است، آن مقطع، مقطع مرحوم آیت‌الله بروجردی است که یک مقطع و باب جدیدی است که آن بزرگوار در کار فقهات باز کرد.^۱

دربارهٔ این استاد کم‌نظیر و نظر کردهٔ سیدالشهدا علیه السلام مرجع عظیم‌الشان شیعیان، حضرت آیت‌الله بروجردی، معروف است که در مسیر عزاداران سیدالشهدا علیه السلام ایستادند و از درد چشم و ناراحتی‌شان به خوان کرم ابی‌عبدالله پناه بردند. مقداری از گلی که عزاداران به نشانهٔ عزایه سرو صورتشان مالیده بودند، برداشتند و به چشمان کشیدند. معجزه‌ای اتفاق افتاد که در دستگاه باعظمت اربابمان ناممکن نبود. درد چشمی که طبیب‌ها از معالجهٔ آن ناامید شده بودند، شفا پیدا

۱. بیانات در دیدار جمعی از خبگان حوزوی، ۱۳ آذر ۱۳۷۴.

کرد. هیچ اثری از آن باقی نمانده بود و تا آخر عمر، این دانشمند جهان اسلام و این نوکر سیدالشهدا علیه السلام محتاج عینک و درمان نشدند.^۱

گاهی سفره^۲ ابی عبدالله علیه السلام «سفره آرام بخش» است که اشکی در مجالس حسین علیه السلام و در عزای سالار شهیدان می‌ریزیم تا قلبمان سبک شود و روشنی دلمان در گرفتاری‌ها و مصائب دنیا و دل آرامان باشد. این همان توصیه امام رضا علیه السلام به پسر شیبیب است و با روضه^۳ ذاکران و مداحان اهل بیت علیهم السلام محقق می‌شود و هرساله من و شما بعد از بیرون آمدن از روضه^۴ سیدالشهدا علیه السلام این آرامش را در وجودمان احساس می‌کنیم.

اما گاهی برکات این سفره بیشتر از این هاست. «سفره نجات بخش» است، هم نجات از جهالت در زندگی فردی، هم نجات از جهالت در اجتماع. آن قدر افراد و شخصیت‌های مختلف از قیام امام حسین علیه السلام درس گرفته‌اند که حد و حساب ندارد. قیام‌های مختلفی با سرمشق گرفتن از کربلا، مردم دنیا را نجات داده‌اند، تا جایی که حتی صدایش به گوش گاندی هم رسیده است. این مرد آزادی خواه می‌گوید: «اگر بخوایم هند را نجات بدهیم، واجب است همان راهی را برویم که حسین بن علی رفته است.»^۲ این همان سفره‌ای است که حضرت در زیارت اربعین فرمودند: «لَيْسَتْ نَقْدَ عِبَادِكَ مِنَ الْجَهَالَةِ.»^۳ و لذاست که برخی از استادان اخلاق و عرفان^۴ می‌فرمودند که آن اشکِ چشمی آتشی جهنم خاموش کن است که معرفت زیادی داشته باشد و هرچه معرفت زیادتر، اشک بر سیدالشهدا علیه السلام آتش خاموش کن‌تر.

۱. سید نعمت‌الله حسینی، مردان علم در میدان عمل، ج ۱.

۲. «من برای مردم هند چیز تازه‌ای نیاورده‌ام، فقط نتیجه‌ای که از مطالعات و تحقیقاتم درباره تاریخ زندگی قهرمانان کربلا به دست آورده‌ام، از رفغان ملت هند کردم. اگر بخوایم هند را نجات بدهیم، واجب است همان راهی را بپیماییم که حسین بن علی پیموده» (علی ابوالحسنی (منذر)، مهاتما گاندی، ص ۳۰۵).

۳. محمد بن حسن طوسی، تهذیب الاحکام، تحقیق خراسان، ج ۶، ص ۱۱۳؛ عباس قمی، مفاتیح الجنان.

۴. استاد فاطمی نیا رحمته الله علیه.

علامه طباطبایی رحمۃ اللہ علیہ، صاحب تفسیر کم نظیر المیزان بزرگ‌ترین تفسیر قرآن کریم در جهان اسلام، هم که از شاگردان خلف و جانشینان شایستهٔ استادشان آیت‌الله قاضی هستند، می‌فرمودند: «هیچ‌کس به هیچ مرحله‌ای از معنویت نرسید، مگر در حرم مطهر امام حسین علیه السلام و یا در توسل به آن حضرت».^۱ یعنی عرفا هم سر سفرهٔ حسین علیه السلام هستند و جنس این نوع از سفرهٔ امام حسین علیه السلام، نجات بخشی در دنیا و آخرت است و این کار فقط از ابی‌عبدالله و اهل بیت علیهم السلام برمی‌آید. پس حواسمان باشد کجا نشسته‌ایم و چه قدرت پروازی داریم. راه این پرواز هم استفادهٔ درست و کامل از این خوان با عظمت است.

باید ممنون خدا و اهل بیت علیهم السلام باشیم که ما را سر این سفره راه داده‌اند. سفرهٔ شفا بخش باشد، سفرهٔ آرام بخش باشد یا سفرهٔ نجات بخش، همگی از لطف و عنایت خود حضرت است. برای همین است که کوه عرفان، استاد سالکان، آیت‌الله قاضی رحمۃ اللہ علیہ معتقد بودند که همه سر سفرهٔ حسین علیه السلام هستیم. ایشان می‌فرمودند: «به هرکسی که چیزی داده‌اند، در یکی از این دو حال بوده است: در حین تلاوت قرآن مجید، یا از راه توسل به حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام».^۲ این شروع یک مسیر روشن و امیدبخش است.

۱. بزرگ‌ترین نصیحت علامه طباطبایی رحمۃ اللہ علیہ، «خبرگزاری رسمی حوزه، ۱۰ مرداد ۱۳۹۹، دسترسی در:

<https://www.hawzahnews.com/news/910565>

۲. «اکثر افرادی که موفق به نفی خواطر شده و توانسته‌اند ذهن خود را پاک و صاف نموده و از خواطر مصفا کنند و بالاخره سلطان معرفت بر آن‌ها طلوع کرده است، در یکی از این دو حال بوده است: اول در حین تلاوت قرآن مجید... دوم از راه توسل به حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام؛ زیرا آن حضرت را برای رفع حجاب و موانع طریق نسبت به سالکین راه خدا عنایتی عظیم است، (سید محمد حسین حسینی طهرانی، رسالهٔ لب‌اللباب؛ تقریرات درس اخلاق علامه طباطبایی، ص ۵۰)؛ مرحوم آیت‌الله قاضی به شاگردشان مرحوم سید هاشم حداد می‌فرمود: «درست است که شما شاگرد من و زین‌نظر من هستی، ولی هرچه می‌خواهی باید از امام حسین علیه السلام بگیری! این نه به آن معناست که اگر بروی در [خانهٔ] حضرت علی علیه السلام را بزنی، در باز نمی‌شود. ما در زیارت جامعه هم داریم که «السَّلَامُ عَلَى الدَّعَاةِ إِلَى اللَّهِ وَالْأَوْلِيَاءِ عَلَى مَرْصَدَاتِهِ»؛ اما از القاب امام حسین علیه السلام «الدَّلِيلُ عَلَى ذَاتِ اللَّهِ» هست؛ [یعنی] امام حسین علیه السلام راهنما و دلیل بر ذات خداست، انسان را مستقیم به ذات خدا می‌رساند» (هیئت تحریریهٔ مؤسسهٔ فرهنگی مطالعاتی شمس الشموس، دل‌شده، ص ۲۵ و ۲۵۱)؛ همچنین از ایشان نقل شده که می‌فرمود: «من هرچه دارم، از زیارت سیدالشهدا علیه السلام و قرآن دارم.» «توسل به سیدالشهدا علیه السلام جهت فتح باب سالکین و کشف حجب تأثیری عجیب دارد» (سید محمد حسین حسینی طهرانی، اسرار ملکوت، ج ۲، ص ۲۵).

مهمانی حسین علیه السلام در دنیا شروع می‌شود؛ اما به اینجا ختم نمی‌شود. استاد بزرگ و عارف واصل، مرحوم آیت‌الله بهجت رحمته الله علیه، می‌فرمودند: «فردای قیامت که هیچ چیز از انسان نمی‌خردند، اشک بر سیدالشهدا علیه السلام را مثل دانه دُزّی برایش نقد می‌کنند.»^۱ یعنی قیامت هم سر سفرهٔ حسینیم.

قیمت اشک؟!

کاش قدر اشک‌هایی را که برای حضرت سیدالشهدا علیه السلام می‌ریزیم، بدانیم؛ مانند شهدا که انصافاً می‌دانستند اشک بر امام حسین علیه السلام چه برکت و عظمتی دارد، می‌دانستند برای اوج‌گرفتن باید از امام حسین علیه السلام کمک بگیرند. یکی از این دردانه‌ها طلبهٔ شهید محسن درودی بود. آقا محسن توی عملیات چشم‌هایش مجروح شد و منتقلش کردند تهران. دکتر رفت بالای سرش و معاینه‌اش کرد. بعد از معاینه، آقا محسن پرسید: «آقای دکتر، مجرای اشک چشمم سالم است؟» دکتر پرسید: «برای چه این را می‌پرسی، پسر جان؟» محسن گفت: «می‌توانم دوباره گریه کنم؟» دکتر تعجبش بیشتر شد. گفت: «منظورت چیست؟» محسن گفت: «چشمی که برای امام حسین گریه نکنند، به درد من نمی‌خورد...»^۲

معجزهٔ اشک ابی‌عبدالله یکی دو تا نیست. داستان شهید محمدرضا شفیعی را که حتماً شنیده‌اید. سالم‌ماندن معجزه‌آسای بدن شهید محمدرضا شفیعی بعد شانزده سال همه را متحیر کرده بود. صدام گفته بود این جنازه نباید به این شکل به ایران برود. پیکر پاک محمدرضا را سه ماه در آفتاب گذاشتند تا شناسایی نشود؛ ولی جسد سالم مانده بود. حتی روی جسد پودر مخصوص تخریب جسد ریختند که خاصیتش این بود که استخوان‌های جسد هم از بین می‌رفت؛ ولی باز هم جسد سالم مانده بود. وقتی گروه تفحص جنازهٔ محمدرضا

۱. مرکز تنظیم و نشر آثار آیت‌الله بهجت، رحمت واسعه، ص ۲۵۷.

۲. ماهنامهٔ فکّه، ش ۱۲۶، ص ۱۰۷.

را دریافت می‌کردند، سرهنگ عراقی که در آنجا حضور داشته، گریه می‌کرده و می‌گفته: «ما چه افرادی را کشتیم!»

وقتی محمدرضا به ایران برگشت، مراسم باشکوهی برایش گرفتند و هم‌رزمش حاج حسین کاجی پیکر محمدرضا را در قبر گذاشت. حاج حسین به مادر شهید گفته بود: «شما می‌دانید چرا بدن پسرت بعد از شانزده سال سالم است؟» مادر شهید، مرحومه فاطمه نادری، گفته بود: «از بس پسرم خوب و باخدا بود.» حاج سین حرف‌های مادر شهید را این‌گونه کامل کرد و گفت: «به نظر من راز سالم ماندن بدن محمدرضا در چهار چیز است: هیچ‌وقت نماز شب ایشان ترک نمی‌شد؛ مداومت بر غسل جمعه داشت؛ دائماً باوضو بود و اینکه هر وقت زیارت عاشورا خوانده می‌شد، ما با چغیه‌هایمان اشکمان را پاک می‌کردیم، ولی محمدرضا با دست اشک‌هایش را می‌گرفت و به بدنش می‌مالید.»^۱ جان‌های ما و فرزندانمان به فدای ابی‌عبدالله (ع) که قتیل العبرات^۲ است و از خدا می‌خواهیم که اشک بر سیدالشهدا (ع) را از ما نگیرد.

پیام‌آوران کربلا!

ما عزاداران اباعبدالله (ع) باید برای استفادهٔ بیشتر و بهتر از سرمایهٔ بی‌نظیر مهمانی امام حسین (ع)، هر سال خودمان را به زندگی اباعبدالله و اولاد ایشان نزدیک و نزدیک‌تر کنیم و این سبک زندگی را به خانه و خانواده و جامعهٔ خودمان منتقل کنیم؛ و الاً دیگران از ما سبقت می‌گیرند و مانند وهب و خانواده‌اش از همهٔ ما کیلومترها جلو می‌افتند. باید حواسمان را جمع کنیم. هر ساله محرم که از راه می‌رسد، این شعر زیبا، ورد زبان من و شما می‌شود و دل سوختهٔ ما را نوازش می‌کند و تسکین می‌دهد. بیا این شعر را با هم زمزمه کنیم تا نوای ذاکران اهل بیت فضای جلسه‌مان را معطر کند:

^۱ <https://razmandegan.org/site/media/> شهید - محمدرضا - شفیعی

^۲ کشتهٔ اشک‌ها.

سزّنی در نینوا می‌ماند، اگر زینب نبود
کربلا در کربلا می‌ماند، اگر زینب نبود
چهرهٔ سرخ حقیقت بعد از آن طوفان رنگ
پشت ابری از ریا می‌ماند، اگر زینب نبود
در عبور بستر تاریخ، سیل انقلاب
پشت کوه فتنه جا می‌ماند، اگر زینب نبود!

باید به معنای این شعر از زاویهٔ دیگری نگاه کنیم؛ شاید کربلای حسین علیه السلام و اولادش برایمان معنای دیگری پیدا کند.

زینب علیه السلام را خدا نگه داشت تا امیرالمومنین علیه السلام زنده بماند. آن هنگامی که در شام و کوفه خطبه می‌خواند، همهٔ مردم دنبال علی علیه السلام می‌گشتند؛ ولی با حضرت زینب علیه السلام مواجه شدند... بله، زینب علیه السلام باید بماند تا نسل علی علیه السلام و حسین علیه السلام بماند. زینب علیه السلام باید بماند تا بلندگوی حق و حقیقت باشد، باید در آن موقعیت بسیار سخت جهاد تبیینی راه بیندازد که به دشمن فرصت ندهد تا روایت غلطش از حادثهٔ کربلا را رواج بدهد.^۲

امشب می‌خواهم از شما بپرسم که چرا فقط زینب علیه السلام؟ چرا خانوادهٔ حسین علیه السلام نه؟ چرا امام سجاد علیه السلام را نمی‌گوییم؟ مگر غیر از این است که امام سجاد علیه السلام قریب به ۳۴ سال بعد از حادثهٔ کربلا یک‌تنه ایستاد و مانع از ویران شدن بنای اسلام شد؟! مگر غیر از این است که با دیدن آب از پدرش یاد می‌کرد، با دیدن نان یاد حسین علیه السلام

۱. قادر طهماسبی.

۲. «این بزرگوار جهاد تبیین را، جهاد روایت را راه انداخت. نگذاشت و فرصت نداد که روایت دشمن از حادثه غلبه پیدا کند. کاری کرد که روایت او بر افکار عمومی غلبه پیدا کند. حالا تا امروز روایت زینب کبری علیه السلام از حادثهٔ عاشورا در تاریخ مانده. [اما] در همان زمان هم تأثیر گذاشت در شام، در کوفه، در مجموعهٔ سال‌های حکومت اموی و منتهی شد به ساقط شدن حکومت اموی» (بیانات در دیدار پرستاران و خانوادهٔ شهدای سلامت، ۲۶ آذر ۱۴۰۰، دسترسی در: <https://khl.ink/f/49192>).

۳. «چرا امام سجاد علیه السلام را نمی‌گوییم؟ امام سجادی که تقریباً ۳۴ سال بعد از حادثهٔ کربلا، یک‌تنه ایستاده بود و مانع از ویران شدن بنای دین شد. اگر تلاش‌های امام سجاد علیه السلام نبود، شهادت امام حسین علیه السلام ضایع شده بود و آثار آن نمی‌ماند» (بیانات در دیدار اقشار مختلف مردم، ۲۳ تیر ۱۳۷۲).

را زنده می‌کرد و حتی با دیدن سر یک گوسفند...؟! مگر غیر از این است که علی اصغر علیه السلام با گلوی بریده‌اش حسین علیه السلام و مظلومیتش را فریاد می‌زند؟! نه یک روز، نه دو روز، نه ده روز، نه یک سال و دو سال، بلکه بعد از ۱۴۰۰ سال روزبه‌روز بر مجالس شیرخوارهٔ حسین علیه السلام اضافه می‌شود و چه برکاتی به جامی‌گذارد.

مگر غیر از این است که ماجرای خرابه و دختر سه‌سالهٔ اباعبدالله علیه السلام دل‌ها را تا قیام قیامت می‌لرزاند؟! مگر غیر از این است که گوشواره از گوش دختر سیدالشهدا علیه السلام کشیدند تا هر روز که نگاهت به گوش و گوشوارهٔ دختری می‌افتد، یاد سیدالشهدا علیه السلام بیفتی؟! مگر غیر از این است که فاطمهٔ صغری، یکی از دختران اباعبدالله علیه السلام، مانند زینب خطبه‌ای حسین وار و علی وار خوانده است؟! مگر ماجرای خطبهٔ فاطمهٔ صغری در شهر کوفه را نشنیده‌اید؟ آن زمان که آن خطبهٔ عجیب را خواند، صحبت که تمام شد، صدای گریهٔ مردم گوش فلک را کرده بود. با صدای بلند گریه می‌کردند. اهل کوفه می‌گفتند: «کافی است! این حرف‌های تو و نفس آتشینت دل ما را کباب کرد و در وجودمان آتش انداخت.»^۱

مگر غیر از این است که قاسم بن الحسن، عبدالله بن الحسن، علی اکبر، سکینه و همهٔ فرزندان و نسل اباعبدالله علیه السلام اگر نبودند، کربلا در کربلا می‌ماند؟! زینب نماد و نمونه‌ای از خانوادهٔ حسین علیه السلام است. بله، همین طور است، تمام خانوادهٔ حسین علیه السلام، حسین علیه السلام را فریاد می‌زدند.^۲ یعنی کربلا در کربلا می‌ماند، اگر خانوادهٔ حسین علیه السلام نبودند و اگر تبیین و افشاگری آنان نبود.

۱. سید بن طاووس، *اللاهوف علی قتلی الطفوف*، ترجمهٔ ابوالحسن میرطالبی، ص ۱۷۴.

۲. «این چهل روزی که از عاشورا تا ربیعین اتفاق افتاده، یکی از مقاطع بسیار مهم تاریخ اسلام است. روز عاشورا در اوج اهمیت است و این چهل روزی هم که بین عاشورا و ربیعین هست، تالی تیلو روز عاشورا است. اگر روز عاشورا اوج مجاهدت همراه با فداکاری، فداکردن جان، فداکردن عزیزان، فرزندان و یاران است، این چهل روز اوج مجاهدت همراه با تبیین، همراه با افشاگری، همراه با توضیح [است]. اگر این چهل روز نمی‌بود، اگر حرکت عظیم زینب کبری علیها السلام و جناب ام‌کلثوم و حضرت سجاد علیه السلام نمی‌بود، شاید آن فقرة «لِیَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ خَيْرَةَ الصَّلَاةِ» اتفاق نمی‌افتاد. این حرکت عظیم، این صبر فوق‌العادهٔ خاندان پیغمبر به پیشوایی زینب کبری علیها السلام و امام سجاد علیه السلام بود که توانست حادثهٔ کربلا را ماندگار کند و به معنای واقعی کلمه این تبیین، مکمل آن فداکاری بود» (بیانات در پایان مراسم عزاداری ربیعین حسینی، مهره ۱۴، دسترسی در: <https://khl.ink/f/48746>).

حواسمان باشد که امام سجاد علیه السلام پرچم‌دار نسل اباعبدالله علیه السلام است. فرزند سیدالشهدا علیه السلام باید بیمار شود تا زنده بماند و بعد از کربلا پرچم‌داری کند. زینب علیه السلام باید سپر بلای بچه‌های سیدالشهدا علیه السلام شود؛ اما حضرت زینب علیه السلام هم می‌داند که امامش حضرت سجاد علیه السلام است؛ برای همین پیش امام سجاد علیه السلام می‌آید و می‌گوید: «امام من، مولای من، چه کنیم با بچه‌ها و خیمه‌ها؟» بمیرم برای دل امام سجاد علیه السلام و زینب علیه السلام. باز هم روضه، روضه خانوادۀ حسین است و بچه‌های حسین علیه السلام. امام سجاد علیه السلام فرمود: «عَلَيْكُمْ بِالْفَرَارِ» (عمه جان، بگویند بچه‌ها فرار کنند، زن‌ها و خانواده‌ها به بیابان پناه ببرند! مبادا در آتش کینه دشمنی بسوزند که می‌خواهد از حسین و بچه‌های حسین چیزی باقی نماند.)

با چشم اشک بار علیکنّ بالفرار	با قلب داغ‌دار علیکنّ بالفرار
جان هم رسیده گرچه به لب‌هایتان ولی	با حال احتضار علیکنّ بالفرار
راه عبور، معبر غارتگران شده	از گوشه‌وکنار، علیکنّ بالفرار
دیدید مثل ابر بهار اشک ریختیم	آتش نشد مه‌ار، علیکنّ بالفرار
از من به لاله‌های حرم عمه جان بگو	حتی به روی خار... علیکنّ بالفرار
حتماً به دختران حرم گوشزد کنید	تا هست گوشوار، علیکنّ بالفرار
دقت کنید گم نشود هیچ کودکی	امشب در این دیار، علیکنّ بالفرار
با اینکه از مصائب این دشت پُربلا	لا یمکن الفرار... علیکنّ بالفرار ^۱

اما دشمن نمی‌داند که خدا مراقب فرزندان حسین علیه السلام است و این نور خاموش شدنی نیست. دیگر با خیال راحت می‌توانیم بگوییم که «کربلا در کربلا می‌ماند، اگر خانوادۀ حسین علیه السلام نبودند.»

۱. گروهی از نویسندگان، موسوعه الامام الحسین علیه السلام، ج ۵، ص ۲۱۳.

۲. مصطفی متولی.

جهادگران تبیین

امام حسین علیه السلام گوش به فرمان خداست. برای همین هم گوش به فرمان خدا می‌دهد و با اینکه فرزندانش را خیلی دوست دارد، آنان را می‌آورد تا «رسانهٔ عاشورا» باشند و مانند آینه ماجرای کربلا را به عالم منعکس کنند. هرچه دشمن تلاش کرد تا عاشورا را تحریف کند و آن‌طور که دلش می‌خواهد آن را روایت کند، نتوانست؛ چراکه خانوادهٔ حضرت مثل آینه تصویر حقیقت نینوا را منعکس کردند. وگرنه همه چیز همان‌جا تمام می‌شد و «کربلا در کربلا می‌مآند».

ما از این تبیین جهادگونه باید درس بگیریم: من و شما هم که می‌خواهیم با زبان و عمل خودمان روایتگر زیبایی‌های دین باشیم، باید درست عمل کنیم. باید سر سفرهٔ این استادان ماهر بنشینیم که توانستند طوری عاشورا را روایت کنند که گزارش صحیح این کلاس درس حسینی به ما برسد و سفرهٔ نجات بخش ابا عبدالله پای منبر علما، ما را از گرداب‌های زندگی نجات دهد. باید درس بگیریم، درس مقابلهٔ هوشمندانه با جریان تحریف، درس کار جمعی و گروهی، درس مرزبندی بین دوست و دشمن، درس اقدام بموقع، درس تبیین و خیلی درس‌های دیگر.

در پناه حسین علیه السلام

ابا عبدالله علیه السلام و خانوادهٔ ایشان قرن‌هاست که سفره‌ای پهن کرده‌اند و هرکسی را که فکرش را بکنید، دعوت می‌کنند. آن حضرت هر محرم به من و شما می‌گوید: «بفرمایید! اینجا جای شماست. بیایید سر سفرهٔ فرزندانم بنشینید. بفرمایید! هلایکم یا زواری!»

«هلایکم یا زواری!» (بفرمایید ای زوار حسین، بفرمایید) ندایی است که این دعوت را به ذهن ما تداعی می‌کند. چقدر خوشبختیم که سر این سفره بزرگ شده‌ایم. چقدر خوشبختیم که با تربتش کاممان را برداشته‌اند، با لایلی مادرش به

خواب رفته ایم، با نام پدرش بیدارمان کرده‌اند، با اشک بر گلوی پسرش شیرمان داده‌اند، با توسل به بازوی برادرش بیمه‌مان کرده‌اند، با وصف خواهرش صبور بارمان آورده‌اند و چقدر خوشبختیم که به امید یاری آخرین فرزندش، دعای ظهور خوانده‌ایم.

شکر خدا که نان شب ما حسین شد

ممنون لطف مادر این خانواده‌ایم

داریم با «حسین حسین» پیر می‌شویم

خوش حال از این جوانی ازدست داده‌ایم!

حالا که ما نمک پرورده این سفره‌ایم، نوبت ماست که به صدای «هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي»^۲ پاسخ دهیم. لیبیک بگوییم: «لَيْبِكَ دَاعِيَ اللَّهِ، إِنْ كَانَ لَمْ يُجِيبَكَ بَدَنِي عِنْدَ اسْتِغَاثَتِكَ وَ لِسَانِي عِنْدَ اسْتِصَارِكَ، فَقَدْ أَجَابَكَ قَلْبِي وَ سَمْعِي وَ بَصْرِي.»^۳ (دعوت را لیبیک ای دعوت‌کننده به راه خدا. ندایت را با جان و دل پذیرفتم. اگر آن روز بدنی نداشتم تا با آن کمک‌خواهی‌ات را اجابت کنم و زبانی نداشتم تا یاری‌خواهی‌ات را پذیرا شوم، امروز دل و گوش و چشم من دعوت را اجابت می‌کند.)

اما چطور لیبیک بگوییم؟ فقط با زبان بگوییم «لیبیک یا حسین»؟ فقط تصویر زمینه گوشه‌مان را این جمله قرار بدهیم؟ فقط بنر چاپ کنیم و بر درودیوار مدرسه و اداره و شهر بچسبانیم که «لیبیک یا حسین»؟ یا نه؟ امروز البته صرف ترویج و تَرنِند کردن شعار «لیبیک یا حسین» در فضاهای مختلف کشوری و جهانی، اقدام عاقلانه و لازمی است؛ ولی آیا امام حسین علیه السلام به همین مقدار از ما راضی

۱. علی اکبر لطیفیان.

۲. عبارت «هل من ناصر ينصرني؟» که به امام حسین علیه السلام منسوب است، در منابع حدیثی و تاریخی به این صورت نقل نشده است؛ اما همین معنا با تفاوت‌هایی در متن و با عبارات‌های دیگر نقل شده است. در کتاب اللهوف علی قتلی الطفوف، صفحه ۱۵۲ چنین آورده است که در آغاز نبرد وقتی دو سپاه روبه‌روی هم قرار گرفتند، امام حسین علیه السلام صدا زد: «أما من مُعِيْبٍ يُعِيْبُنَا لَوْجِهَةِ اللَّهِ؟ أَمَا مِنْ ذَابٍ يَذُبُّ عَن حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ...»

۳. عباس قمی، مفاتیح الجنان، ابتدای زیارت امام حسین علیه السلام در ماه رجب.

می‌شود؟ آیا وظیفهٔ دیگری نداریم؟ آیا محافظت از این سفره در محیط خودمان و در سرزمین خودمان به هواداری نیاز ندارد؟ با همین خانواده‌های خلوتی که برای خودمان درست کرده‌ایم، می‌خواهیم از زحمات اباعبدالله تشکر کنیم؟ با کدام نیرو؟

احسنت به آدم‌های قدرشناس! یک روزی اباعبدالله به خانواده‌اش امید داشت که حضور بموقع آنان در صحنه، مگر حکومت یزید را در هم بپیچد که البته این مسئله محقق شد و خانوادهٔ آن حضرت، وظیفهٔ خود را به خوبی انجام دادند. ولی این امید دائمی بوده و نسل به نسل ادامه پیدا کرده و بدون توقف به زمانهٔ ما رسیده و امروز نگاه آن حضرت به نسل ماست. به ما امید دارد. از ما انتظار دارد که این سفره را به خوبی محافظت کنیم. امانت‌دار خوبی باشیم و به نسل بعد بسپاریم. ولی متأسفانه خطری که حالا وجود دارد، این است که با کمبود فرزندان حسینی و زینبی روبه‌رو شده‌ایم. حاضر نیستیم مقداری سختی را تحمل کنیم. حاضر نیستیم برای آینده‌ای روشن و پر از امید و انرژی مقداری تلاش کنیم. نباید بگذاریم امید اباعبدالله (ع) از ما قطع شود. آن حضرت ضرر نمی‌کند؛ بلکه ماییم که ضرر می‌کنیم؛ چراکه این فرصت عالی برای خدمت به این دستگاه بابرکت فراهم شده؛ ولی ما کوتاهی می‌کنیم و دچار خسران و پشیمانی خواهیم شد.

سفرهٔ آن بزرگوار حفظ خواهد شد و این نور خاموش‌نشده است. پدران و مادرانمان مهر ارباب را از پدران و مادرانشان به ارث برده‌اند و ما را نیز با عشق اهل بیت (ع) بزرگ کرده‌اند. ان شاءالله ما نیز فرزندان و نسلمان را سر همین سفره می‌بریم و عشق به ولایت اهل بیت (ع) را در وجودشان قرار می‌دهیم. بنابراین پس از فرزندان اباعبدالله (ع) ما نیز می‌توانیم در حد توان خود در گستردهٔ این سفره و رونق این سرا نقش داشته باشیم.

ارث فرزندان من، عشق حسین بن علی است

از خدا در روضه‌ها نسلی حسینی خواستم

زنده بمانیم!

زنده نگه داشتن نام و یاد من و شما توسط فرزندانمان، یکی از گنج‌های طبیعت است. نام پدر و مادر به واسطهٔ بچه‌هایشان می‌ماند؛ پس ما هم اگر دوست داریم ادامه پیدا کنیم، اگر دوست داریم ناممان بماند و فراموش نشویم، راهی نداریم جز تکثیر کردن خودمان با نسلی پاک و حسینی.

زینب کبری علیها السلام چه خوب حضور پدر و مادرش را در کربلا نشان داد! حضرت زینب علیها السلام نام و یاد پدرش را در کربلا زنده کرد. پس از آنکه اسیران و سرهای مقدس شهدا را در کوفه گردانند، ابن زیاد در کاخ خود نشست و دستور داد سر مطهر امام حسین علیه السلام را در برابرش گذاشتند. آنگاه زنان و کودکان آن حضرت را به همراه امام سجاد علیه السلام، در حالی که با طناب بسته شده بودند، وارد مجلس کردند و در برابر تخت آن ملعون ایستاده نگاهشان داشتند. در این حال، درباریان آن ملعون مشغول نگاه کردن بودند. پس از ورود اسرا در مجلس عبیدالله، او با اشاره به حضرت زینب علیها السلام گفت: «این زن کیست؟» گفتند: «زینب دختر علی بن ابی طالب است.» علی علیه السلام در آن مجلس نیست؛ ولی آوازهٔ علی علیه السلام هست. چرا؟ چون فرزندان علی علیه السلام هستند. امام حسن مجتبی علیه السلام در کربلا نبود؛ ولی فرزندان در کربلا داشت که وجود پدر را در آنجا نشان دادند، انگار که حسن علیه السلام به کربلا آمده است. حضرت قاسم علیه السلام در حالی که پیراهن عربی بر تن داشت و صورتش مثل پارهٔ ماه می‌درخشید، به میدان آمد و این رجز را می‌خواند: «إِنِّي أَنَا الْقَاسِمُ مِنْ نَسْلِ عَلِيٍّ»^۱ (من قاسم از نسل علی هستم). پس اگر ما هم می‌خواهیم بمانیم، باید نسلی داشته باشیم تا ما را ادامه دهند. این آرزویی ارزشمند برای هر کدام از ماست.

مطلبی که مطرح کردیم، جزو آرزوهای شیعیان علی بن ابی طالب علیه السلام است. جالب است که بدانید این ایام و ابتدای ماه محرم، بنا به توصیهٔ امام رضا علیه السلام مناسب

۱. ابن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل ابی طالب علیهم السلام، ج ۴، ص ۱۰۶.

است برای خواستن نسلی بابرکت،^۱ نسلی حسینی و زینبی، تا نسل به نسل در پناه حسین (ع) و فرزندانش باشیم. خدا را به خود سیدالشهدا (ع) قسم بدهیم که به ما نسلی بابرکت و حسینی عنایت بفرماید و کشور و زندگی تک تک ما را از تنهایی و گرفتاری‌های دوران پیری جمعیت نجات دهد.

همهٔ این برکت‌ها و نعمت‌ها یک پیش‌فرض دارد و آن توجه ما به «اهمیت فرزند» است. اگر فرزندی در کار نباشد، همهٔ این ثمرات بزرگ و کوچک نابود می‌شوند. ما با فرزندآوری و تکریم فرزندانمان، زندگی و مرگ بهتری داریم، در زندگی آسوده‌تریم و پس از مرگ ماندگارتر می‌شویم.

با بچه‌هایم، سربیک سفره!

متأسفانه یک تصور غلط در میان برخی از مردم وجود دارد که امیدواریم در ایام عزاداری محرم، به برکت عنایت امام حسین (ع) از میان دوست‌داران اهل بیت (ع) برداشته شود. آن نگاه غلط این است که بچه در دسر دارد و با وجود این گرانی‌ها بچه آوردن مشکل است و به دردسرش نمی‌ارزد.

باید در این ماه محرم دربارهٔ این مسائل با هم صحبت کنیم و نگذاریم سفرهٔ ابا عبدالله (ع) از رونق بیفتد و روزی برسد که دور این سفره خلوت شده و خدای نکرده نه خبری از هیئت باشد و هیئتی و نه خبری از پامنبری‌های عاشق اربعین و کربلا و روضه و ذکر ابا عبدالله.

چرا بعضی از مردم فکر می‌کنند بچه‌ها مزاحم‌اند؟ چرا بعضی از مردم فکر می‌کنند

۱. در روایت داریم که امام رضا (ع) به ربان بن شیبب فرمودند که در روز اول محرم حضرت زکریا (ع) دعا کردند و دعایشان مستجاب شد «إِنَّ هَذَا الْيَوْمَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي دَعَا فِيهِ زَكَرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ فَاسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ وَ أَمَرَ الْمَلَائِكَةَ فَنَادَتْ زَكَرِيَّا وَ هُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِيحْيَى فَمَنْ صَامَ هَذَا الْيَوْمَ ثُمَّ دَعَا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ اسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ كَمَا اسْتَجَابَ لِي زَكَرِيَّا...» این روزی است که زکریا (ع) به درگاه پروردگارش دعا کرد و گفت پروردگارا به من از نزد خود نژاد پاکي ببخش، زیرا تو دعا را می‌شنوی. خداد اعیش را اجابت کرد و به فرشتگان دستور داد ندادند زکریا (ع) را که در محراب ایستاده بود که خدا تو را به یحیی (ع) بشارت می‌دهد؛ هر که این روز را روزه بدارد و سپس به درگاه خداد عا کند، خدا مستجاب فرماید، چنان که برای زکریا مستجاب کرد. «(محمد بن علی بن بابویه، الأمالی، ص ۱۲۹).

هست و نیست بچه دست آن‌هاست و آن‌ها روزی بچه را می‌دهند؟ اصلاً بگذارید راحت‌تر صحبت کنم. به نظر شما چه کسی سر سفره چه کسی نشسته؟ فقط بچه‌هایمان سر سفره ما نشسته‌اند یا ما هم سر سفره آن‌ها نشسته‌ایم؟ ما برای بچه‌ها نفع بیشتری داریم یا آن‌ها برای ما؟ به این موضوع فکر کرده‌اید؟ داریم درباره نسل امام حسینی‌ها حرف می‌زنیم. باید با هم فکر کنیم. بگذارید امسال تا آخر محرم درباره همین حرف جدید با هم صحبت کنیم. مطمئنم ارزشش را دارد. می‌خواهم به شما نوکران مجالس سیدالشهدا علیهم‌السلام عرض کنم که ما با **بچه‌هایمان سر یک سفره نشسته‌ایم!** این یکی از اسرار داستان کربلاست.

جمله «با بچه‌هایم، سر یک سفره» دو حرف مهم را مطرح می‌کند: **حرف اول** اینکه «پدر و مادرها هم سر سفره بچه‌ها هستند!» سر سفره بچه‌ها هستند، یعنی چه؟ یعنی سفره برکت وجود فرزندان، جلوی پدر و مادر پهن است؛ پس فرزندان با خودشان آرامش می‌آورند، لذت می‌آورند، امنیت می‌آورند. خیلی از خانواده‌ها فکر می‌کنند که فقط آن‌ها سپر بلای فرزندان‌شان هستند؛ در حالی که ما روایات متعددی داریم که فرزند را برای والدین موجب خیر و برکت می‌داند^۱ و بلا و گرفتاری به خاطر فرزندان از آن‌ها دور می‌شود. پس ما و فرزندانمان با هم سر یک سفره نشسته‌ایم و فرزندانمان مایه برکت و بقای زندگی‌مان هستند. فرزند فقط نان خور نیست؛ بلکه نان آور هم هست. همان‌گونه که اباعبدالله علیه‌السلام از برکت فرزندان‌ش در عالم منتشر شده، ما نیز از برکت فرزندانمان در عالم منتشر می‌شویم، خوش‌نام و جاودان می‌مانیم و در زمان حیاتمان نیز از برکات مادی و معنوی این فرزندان امام حسینی روزی می‌خوریم و توشه آخرت خود را سنگین‌ورنگین می‌کنیم و این فرزندان که سر سفره سیدالشهدا علیهم‌السلام بزرگ

۱. حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: «بَيْتٌ لِّصَبِيَّانٍ فِيهِ لَا بَرَكَةَ فِيهِ.» (خانه‌ای که کودک در آن نباشد، برکت ندارد) (ابوالقاسم پاینده، نهج الفصاحه، ص ۲۷۴). رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: «مِيرَاثُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ عَبْدِهِ الْمُؤْمِنِ وَلَدٌ يُعْبَدُهُ مِنْ بَعْدِهِ.» (آنچه برای بنده مؤمن پس از مرگش باقی می‌ماند، فرزندی است که بعد از پدر عبادت خدا می‌کند) (محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۳۵۹).

می‌کنیم، به تعبیر قرآن «قرة العین» و مایهٔ چشم‌روشنی خواهند بود. نمونه‌ای از این برکت را خدمت شما تقدیم کنم. دربارهٔ مرحوم شیخ مرتضی انصاری رحمته الله علیه که هنوز نظریاتش بعد از گذشت بیش از صد سال در حوزه زنده است و استاد بسیاری از بزرگان دین و تبلیغ محسوب می‌شود، نقل شده است که روزی پدرش به مجلس درس او آمد. شیخ مرتضی تا پدر را دید، برخاست و به استقبال پدر رفت و او را آورد سر جای خودش نشاند و خودش روی زمین نشست؛ سپس از پدر اجازه گرفت که: «اجازه می‌دهید بقیهٔ درس را بگویم؟»

اما حرف دوم اینکه ما می‌توانیم با فرزندان امام حسینی و زینبی خود و با تکثیر این نسل، سفرهٔ حسینی را رونق دهیم و آن را نسل به نسل، دست به دست کنیم تا راه حسین علیه السلام و فرزندانش گم نشود و هرچه زودتر، یارانی برای حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف تربیت و آماده شود. یعنی در واقع ما هم می‌توانیم نسل امام حسینی‌ها و پرچم‌داران و علم‌داران حسینی و زینبی و ابالفضلی را ادامه دهیم و چه نعمتی از این بهتر که نسل ما پرچم‌دار حسین علیه السلام باشد.

اصلی مهم در روان‌شناسی هست که می‌گوید: «فرزندان ما همانی می‌شوند که هستیم، نه همانی که دوست داریم باشند.» یعنی اگر کسی دروغ‌گو بود و جلوی فرزندش دروغ گفت، نمی‌تواند انتظار داشته باشد که فرزندش راست‌گو داشته باشد؛ چون فرزندان رفتارهای عملی ما را می‌آموزند و از رفتارهای ما تأثیری به مراتب بیشتر نسبت به توصیه‌های کلامی دریافت می‌کنند. پس با توجه به این اصل باید بدانیم که یکی از راه‌های ایجاد و تقویت مهر امام حسینی و نشستن سر سفرهٔ گرم امام حسین و اهل بیت علیهم السلام هیئت رفتن‌ها و روضه‌گرفتن‌ها در مقابل چشمان بچه‌هاست.

برخی از شهدا روی این مسئله مهم دقت داشته‌اند؛ یعنی به جای اینکه در کلام دائماً به فرزند خود بگویند: «قرآن بخوان»، خودشان در مقابل چشم بچه‌ها قرآن می‌خواندند تا بچه‌ها یاد بگیرند. در احوال شهید دکتر محمدعلی رهنمون آمده

که از همان ابتدای تولد فرزندش، چنین رفتارهایی را در معرض دید فرزندان انجام می‌داد. همسر شهید می‌گوید: «محمد علی صبح‌ها بعد از نماز، قرآن می‌خواند. اگر دخترمان بیدار بود، او را بغل می‌کرد. اگر هم خواب بود، کنار رختخوابش می‌نشست و می‌گفت: 'اینجا قرآن می‌خوانم، می‌خواهم چشم و گوشِ بچه‌ام از الان به این چیزها عادت کند...'»^۱

پس اگر می‌خواهیم بچه‌هایمان سر سفرهٔ امام حسین علیه السلام بزرگ بشوند، اگر می‌خواهیم فرزندانمان با مجالس اهل بیت علیهم السلام انس بگیرند، باید در عمل به آن‌ها یاد بدهیم، باید آن‌ها را با خودمان به روضه ببریم، ایام عزا و شادی اهل بیت علیهم السلام در خانه مجلس روضه و شادی برگزار کنیم، تا بچه‌ها ببینند و یاد بگیرند. حتی خیلی خوب است که بچه‌ها را تشویق کنیم داخل خانه با حضور دوستانشان روضه بگیرند؛ یعنی فرزندان دوستانش را دعوت کند، خودشان سیاهی بزنند، خودشان مداحی و سخنرانی کنند. این‌ها حلاوت مجلس امام حسین علیه السلام را به کام فرزندانمان می‌چشاند.

نقل می‌کنند شهید احمد رضوانی مقدم وقتی نوجوانی یازده‌ساله بود، ایام محرم یکی از اتاق‌های کوچک خانه‌شان را به صورت حسینیه درمی‌آورد. بعد دوستانش را دعوت می‌کرد و برایشان نوحه می‌خواند.^۲

وقتی بچه‌هایمان را با این رفتارهای ساده و تربیتی بزرگ کنیم، جوری با محبت امام حسین علیه السلام و عشق به هیئت رشد می‌کنند که تا پایان عمر حاضر نیستند به هیچ قیمتی حضور در مجلس امام حسین علیه السلام را از دست بدهند.

ایام محرم که می‌شد، سیدمنصور تمام دارایی خودش را می‌داد به تکیهٔ محل و خرج مراسم عزاداری حضرت سیدالشهدا علیه السلام می‌کرد. وقتی به سید اعتراض کردم، گفت: «برای امام حسین دادنِ سرو جان هم کم است؛ چه رسد به پول...»^۳

۱. محمد رضا پور، یادگاران، ۱۶؛ کتاب رهنمون، ص ۹۰.

۲. سیرهٔ شهیدان، ص ۱۲۷.

۳. غلامعلی رجایی، سیرت شهیدان، ص ۱۲۶.

هم خانوادهٔ حسین علیه السلام

حالا که صحبت به اینجا رسیده است، دعا کنیم برای همهٔ آنان که آرزوی داشتن فرزند صالح را دارند یا عمری چشم به راه بچه نشسته‌اند.

در روایت آمده است که امام رضا علیه السلام به ریان بن شیبب فرمودند که در روز اول محرم حضرت زکریا علیه السلام دعا کردند و دعایشان مستجاب شد.^۱ ایشان که صاحب فرزند نمی‌شد و خودش و همسرش به سن پیری رسیده بودند، به برکت این دعا مشمول لطف خدا شدند. دعای: «رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ.» (خداوندا مرا تنها نگذار و تو بهترین وارثی).^۲ خداوند به آن‌ها حضرت یحیی علیه السلام را عنایت کرد؛ بنابراین این آیهٔ مبارکه از آیاتی است که خواندن و مداومت بر آن برای فرزندان شدن توصیه شده است.^۳

یکی دیگر از دعاهایی که برای فرزندآوری توصیه شده، ذکر استغفار و گفتن ذکر «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَأَتُوبُ إِلَيْهِ» است.

مردی به امام محمد باقر علیه السلام عرض کرد: «فدایت شوم. من ثروت زیادی دارم؛ ولی فرزندی ندارم. آیا راه چاره‌ای هست که فرزنددار شوم؟» حضرت فرمودند: «بله. به مدت یک سال صد بار آخر هر شب استغفار کن و اگر شب آن را انجام ندادی، در روز قضایش را انجام بده؛ زیرا خدای تعالی در آیات ۱۰ و ۱۱ و ۱۲ سورهٔ نوح می‌فرماید: «أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ إِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ»^۴

۱. «إِنَّ هَذَا الْيَوْمَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي دَعَا فِيهِ زَكَرِيَّا رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ فَاسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ وَآمَرَ الْمَلَائِكَةَ فَنَادَتْ زَكَرِيَّا وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنْ اللَّهُ بُيِّنَتْكَ بِيحْيَى فَمَنْ صَامَ هَذَا الْيَوْمَ ثُمَّ دَعَا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ اسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ كَمَا اسْتَجَابَ لِزَكَرِيَّا...» (این روزی است که زکریا علیه السلام به درگاه پروردگارش دعا کرد و گفت: «پروردگارا به من از نزد خود نژاد پاکي ببخش؛ زیرا تو دعا را می‌شنوی.» خدا دعایش را اجابت کرد و به فرشتگان دستور داد ندا کردند زکریا علیه السلام را که در محراب ایستاده بود که: «خدا تو را به یحیی علیه السلام بشارت می‌دهد.» هرکه این روز را روزه بدارد و سپس به درگاه خدا دعا کند، خدا مستجاب فرماید؛ چنان‌که برای زکریا مستجاب کرد (محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، الامالی، ص ۱۲۹).

۲. انبیاء، ۸۹.

۳. «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَا سَأَلَتْكَ بِهِ زَكَرِيَّا إِذْ قَالَ رَبِّ لَا تَذَرْنِي فَرْدًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ اللَّهُمَّ هَبْ لِي ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ اللَّهُمَّ بِمَا سَأَلْتَكَ فِيهِ وَأَمَّا فِي أَمَانَتِكَ أَخَذْتُهَا فَإِنْ قَضَيْتَ فِي رِجْهِيَ وَلَدًا فَأَجْعَلْهُ غُلَامًا وَلَا تَجْعَلْهُ لِلشَّيْطَانِ فِيهِ نَصِيبًا وَلَا تَبْرِكْ» (محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۴۸۲).

۴. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۸۴، ص ۲۲۱.

ان شاء الله در جلسات آینده به تفصیل به ابعاد و انواع برکات فرزند و سفره‌ای که دور آن جمع شده‌ایم، خواهیم پرداخت.

فدایی حسین علیه السلام

حضرت مسلم قبل از کربلا شهید شد؛ اما بعد از عاشورا نام او جاودانه‌تر شد. جناب مسلم خانواده‌اش را فدای حسین علیه السلام کرد و چقدر جالب است که مسلم هم با خانواده‌اش ماندگارتر شد.

امشب از خودمان این را بپرسیم که روضه مسلم سخت‌تر است یا روضه خانواده مسلم؟ برای کدام روضه بیشتر گریه می‌کنیم؟ روضه مسلم یا دختر و پسران مسلم؟ مگر غیر از این است که وقتی یاد دردانه‌های غریب مسلم می‌افتیم که در بین این حرامی‌ها و حیوانات وحشی، بی‌دفاع ماندند و فرار کردند، دلمان می‌لرزد و غم تمام وجودمان را فرامی‌گیرد؟!

نشستن سر سفره حسین علیه السلام را از مسلم یاد بگیریم تا اباعبدالله علیه السلام دست محبتش را مثل بچه‌های مسلم، بر سر بچه‌های ما هم بکشد.

بنویسید مریار اباعبدالله	اولین بنده دربار اباعبدالله
منتظر مانده دیدار اباعبدالله	من کجا و سر بازار اباعبدالله
عاشق آن است که دیدار کند یارش را	بارها جان بدهد دیدار اگر یارش را
فاطمه پیش خدا پیش برد کارش را	هر که افتادی کار اباعبدالله

آن‌هایی که در این دهه همه کاره‌ایتان را می‌گذارید کنار و می‌گویید: «کار فقط کار حسین. فعلاً مهم‌تر از همه دنیا حسین است»، شاید حضرت فاطمه علیه السلام در آن دنیا بفرماید: «دست این افراد را من می‌گیرم. او ماه محرم

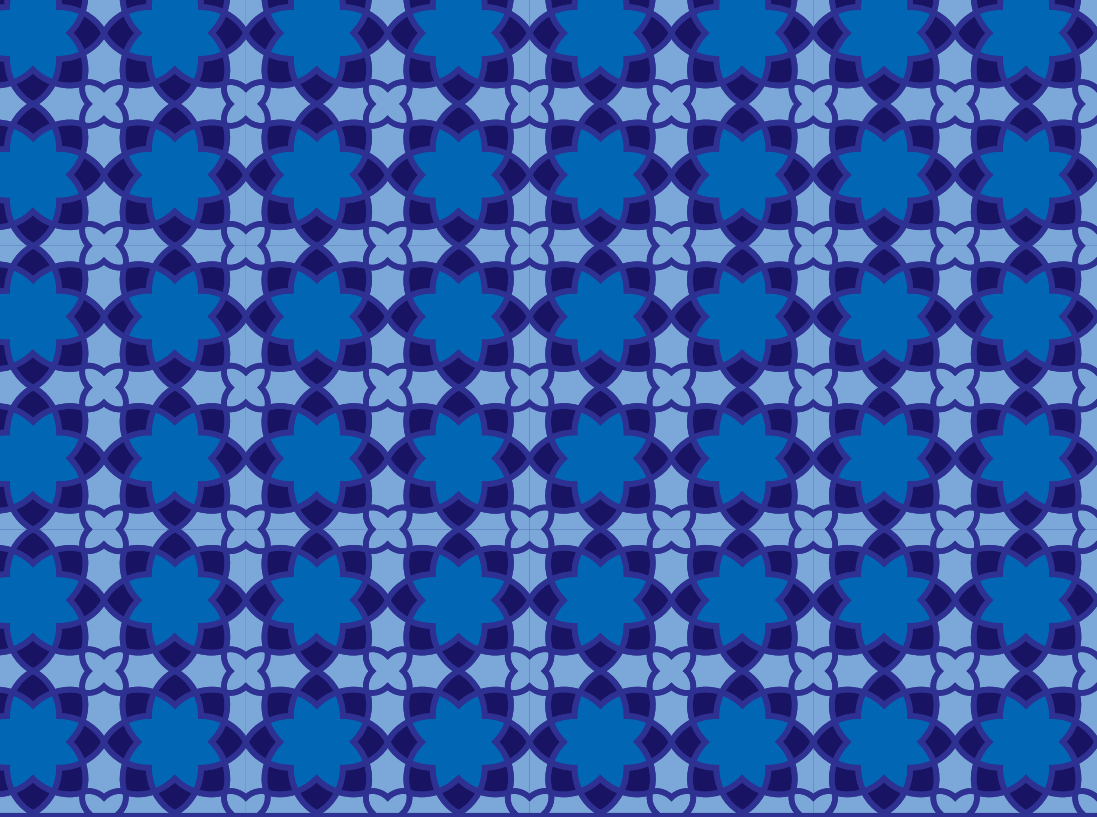
۱. در کتاب‌های تاریخی چند فرزند پسر و دختر برای جناب مسلم بن عقیل نام می‌برند که چهار تن از پسران ایشان در حادثه کربلا و پس از آن به شهادت رسیدند. دو تن از فرزندان مسلم به نام‌های عبدالله و محمد در واقعه کربلا شهید شدند (محمد بن محمد بن نعمان (شیخ مفید)، الاختصاص، ص ۸۳).

همه چیزش تعطیل بود فقط برای حسین علیه السلام؛ بچه‌هایش را می‌آورد در خانهٔ حسین علیه السلام».

فاطمه پیش خدا پیش برد کارش را هرکه افتاد پی کار ابا عبدالله

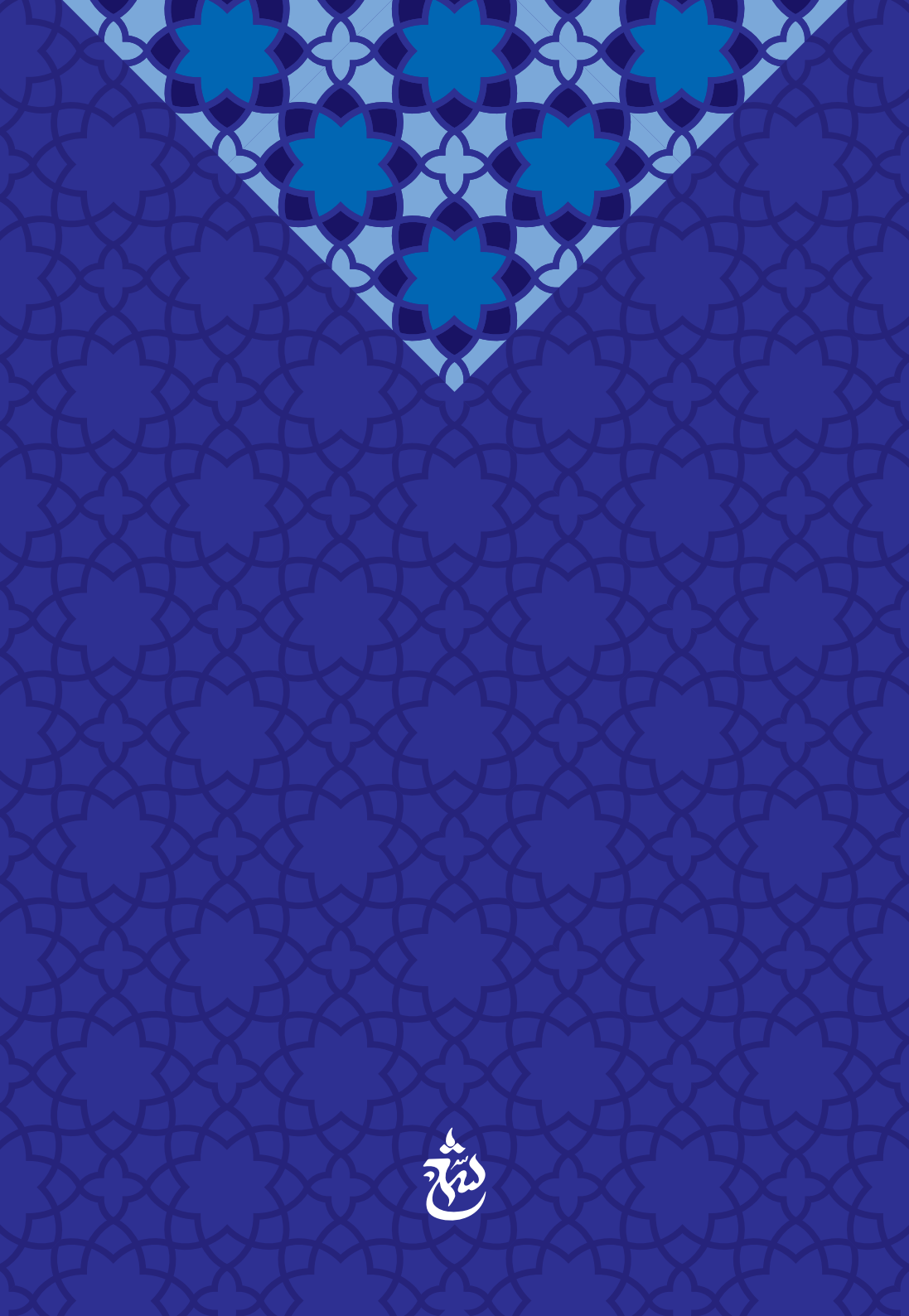
وقتی خبر شهادت مسلم بن عقیل را به ابا عبدالله الحسین علیه السلام دادند، حضرت دختر مسلم را صدا زد و دست نوازش بر سرش کشید. دختر مسلم سؤال کرد: «عمو جان، اتفاقی افتاده؟!» تا فهمید پدرش شهید شده، شروع کرد به گریه کردن. از گریه‌اش امام حسین علیه السلام نیز به گریه افتاد. حضرت نوازشش می‌کرد و می‌گفت: «دخترم، ناراحت نباش. اگر پدرت شهید شده، من به جای پدرت، خواهرم زینب به جای مادرت و دختران و پسرانم، خواهران و برادران تو هستم.»^۱ ببینید چطور ابا عبدالله علیه السلام فرزندان و خانواده را برای حل این مشکل به کمک می‌گیرد. در گوشه گوشهٔ کربلا خانوادهٔ حسین علیه السلام درمان دردها هستند. بچه‌های مسلم اولین کسانی هستند که در کاروان ابا عبدالله الحسین علیه السلام داغ پدر دیده‌اند. دختر مسلم اولین دختری است که در کاروان حضرت حس تلخ یتیمی را چشید. بچه‌های مسلم در کنار ابا عبدالله علیه السلام احساس تنهایی نمی‌کنند؛ اما نبود پدر قلب‌هایشان را آتش می‌زند. بمیرم برای آن نازدانه‌ای که نه تنها برای تسلا دلش نوازشش نکردند، نه تنها به او محبت نکردند، بلکه سر بریدهٔ پدر را برایش آوردند! روی طبق را کنار زد. سر را به بغل گرفت. یک دفعه دیدند دیگر از بچه صدایی بلند نمی‌شود...!

اللعنة الله على القوم الظالمين....



مجلس دوم

چشماني که به دست اوست!



سورة



با توجه به توکل امام حسین علیه السلام به خدا در همه شئون زندگی، در موضوعات اقتصادی هم چشم ما باید به دستان خدا باشد. روزی فرزند تضمین شده و او در واقع نان‌آور خانه من و شماست؛ پس مطمئن باشیم که ما هم سر سفره فرزندانمان نشستیم.

افتخاریک ملت

داستانی است فوق العاده عجیب و درس آموز! برادر نادر تعریف می‌کند:

برادرم پنج شش ماهه بود. سرمای شدیدی آمده بود؛ به حدی که کوزه‌های آب داخل حیاط یخ بسته بودند. پدرم مسافرت بود و نادر تب داشت. ما در روستا بودیم و خبری از دکتر و دوا نبود. مادرم کنار نادر اشک می‌ریخت. حال نادر نیمه‌های شب خیلی بد شد. دیگر صدایش در نمی‌آمد. فکر کردیم مُرده. مادرم جنازه‌اش را گوشه اتاق گذاشت. ما فقط گریه می‌کردیم.

یک دفعه دیدم مادرم بلند شد، مقداری حنا خیس کرد و بر سر نادر گذاشت. پرسیدم: «چه می‌کنی مادر؟» گفت: «این بچه که مرده، ولی حالا بگذار این کار را هم امتحان کنیم.» از شدت گریه خوابم برد. دم‌دمای صبح بود که بیدار شدم. دیدم نادر در بغل مادرم است. داشت تکان می‌خورد. انگار معجزه‌ای اتفاق افتاده بود. خدا بار دیگر نادر را به خانواده ما بازگردانده بود. مگر چنین چیزی ممکن است؟! باورکردنی نیست!

۱. نک: سید قاسم باحسینی، بار دیگر نادر، ص ۳۳ و ۳۴.



سال‌ها بعد، این معجزه الهی و این فرزند بابرکت، خودش را نه تنها به خانواده و اقوام، بلکه به تمام ایران و دنیا ثابت کرد. در سال‌های پایانی جنگ، خلیج فارس برای ایران بسیار ناامن شده بود. ارتش بعث عراق خیلی راحت کشتی‌ها و سکوهای نفتی ایران را می‌زد. کویت بخشی از سرزمینش و عربستان آسمانش را در اختیار صدام قرار داده بود. فرماندهان سپاه جریان عبور ناوهای آمریکا را که حامی عراق در جنگ بودند، به امام خمینی رضی الله عنه اطلاع دادند. امام فرمودند: «اگر من بودم، می‌زدم...»

تیرماه سال ۱۳۶۶ بود. آمریکایی‌ها با قراردادن پرچم خودشان روی ناو کویتی «الرخاخ»، نام آن را به «بریجتون» تغییر دادند و با چهار ناو جنگی آن را اسکورت کردند. خبر آمدن نفت‌کش گول‌پیکر چهارصد هزار تنی «بریجتون» به خلیج فارس که با چند ناو جنگی آمریکایی حفاظت می‌شد، در رسانه‌ها پیچید. آن‌ها برای نشان دادن اقتدار نظامی خود، بیش از صد خبرنگار از سراسر دنیا را سوار کشتی کرده بودند و لحظه به لحظه به دنیا گزارش می‌دادند.

خبرش را که به امام خمینی رضی الله عنه داده بودند تا کسب تکلیف کنند، امام رضی الله عنه یک جمله تاریخی گفته بودند. امام فرموده بودند: «اگر من بودم، می‌زدم!» حمله به این نفت‌کش به منزله جنگ ایران با آمریکا بود. این هشدار را خود آمریکایی‌ها داده بودند. خیلی‌ها جرئت نمی‌کردند دستور امام را اجرا کنند؛ ولی نادر مهدوی و دوستانش مرد این میدان بودند.

نادر مهدوی و هم‌زمانش برای سیلی‌زدن به آمریکا، تعدادی مین دریایی را به مسافتی حدود ۸۰ مایل دریایی، با قایق و به‌سختی حمل کردند. در مسیر آن قدر موج آب زیاد بود که نزدیک بود مین‌ها واژگون شوند. برای همین، بعضی از بچه‌ها خودشان را بین مین‌ها قرار دادند تا مین‌ها توی آب نیفتند. در نتیجه دستانشان به شدت آسیب دید و زخمی شد.

بالاخره به محل مدنظر رسیدند و مین‌ریزی انجام شد. روز بعد هنگام عبور کاروان

آمریکا از جزیرهٔ فارسی، نفت کش بریجتون با مین برخورد کرد. انفجار مهیبی رخ داد و حفره‌ای به بزرگی ۴۳ متر مربع در بدنهٔ کشتی ایجاد شد. رخ دادن این اتفاق در برابر دیدگان آن همه خبرنگار، بازتاب گسترده‌ای داشت از شکست آمریکا در رسانه‌های جهان. کاپیتان کشتی آمریکایی در مصاحبه با خبرنگاران گفت: «فکر می‌کنم توانایی محافظت از نفت‌کش‌ها در مقابل مین را ندارم...»

بعد از این اتفاق بزرگ، برای قدردانی از نادر مهدوی و هم‌زمانش، برنامهٔ دیدار با امام خمینی رحمته‌الله‌علیه تدارک دیده شد. امام در این دیدار، پیشانی نادر را بوسیدند.

آیا برخورد مین‌ها با نفت‌کشی حرفه‌ای و مجهز، با وجود آن‌همه محافظ و تیم مراقبت، نشانه‌ای از قدرت الهی و عنایت اهل بیت علیهم‌السلام نبود؟! آیا برای اهل ایمان و یقین‌داران به وعده‌های الهی، بن بست وجود دارد؟! کسی که به خدا توکل می‌کند، از هیچ مشکلی نمی‌ترسد، از هیچ مشکلی! ماجرای نادر مهدوی، قهرمان داستان ما، این فرزند بابرکت ایرانی و امام حسینی، به اینجا ختم نمی‌شود.

چند ماه بعد، یعنی روز پنجشنبه ۱۶ مهرماه ۱۳۶۶، نادر مهدوی و هم‌زمانش برای گشت‌زنی راهی جزیرهٔ فارسی شدند. با رسیدن به ساحل جزیره، نماز مغرب و عشا را همانجا اقامه کردند. هنوز مغرب بود و سرخی آسمان خودنمایی می‌کرد که ناگهان صدای انفجار مهیبی همه را متوجه خودش کرد. راهدار پایگاه فرماندهی را با موشک زده بودند و ارتباط ناگروه با مرکز به کلی قطع شده بود.

چند لحظهٔ بعد، نادر مهدوی و دوستانش یک بالگرد آمریکایی را بالای سر خودشان دیدند. بالگرد بی‌صدا بود و آن‌ها زمانی متوجه حضورش شدند که اولین قایق مورد اصابت قرار گرفت. یکی از بچه‌ها بلند شد و یکی از بالگردهای آمریکایی را زد؛ اما بالگرد دیگر، قایق بعدی را هدف قرار داد... حالا فقط ناوچهٔ نادر مهدوی سالم مانده بود. نادر و هم‌زمش، مجید مبارکی، با دوشکا به سمت سه بالگرد آمریکایی شلیک کردند. بعد از بیست دقیقه درگیری، ناوچهٔ آن‌ها نیز هدف قرار گرفت. هم‌زمان زخمی نادر صدای تیربار را از قایق آتش‌گرفتهٔ او

می‌شنیدند که چند دقیقه قطع می‌شد و دوباره شلیک می‌کرد. نادر مهدوی در حال سوختن هم دست از مبارزه برداشت تا شهید شد!

بعد از دقایقی، آمریکایی‌ها برای دستگیری زخمی‌ها آمدند. همه را بردند و شکنجه سختی کردند. محور بازجویی‌هایشان نادر مهدوی بود. دنبال پیدا کردن نادر بودند. بالاخره وقتی فهمیدند کدام پیکر متعلق به نادر مهدوی است، بدن بی‌جان او را محکم با طناب بستند، انگار از جسم بی‌جان‌ش نیز وحشت داشتند.

بعد از شش روز، جنازه مطهر شهدا از مسقط (پایتخت عمان) به کشور تحویل داده شد. آمریکایی‌ها آن قدر از نادر مهدوی کینه داشتند که علاوه بر بستن دست و پای پیکر بی‌جان او، در جای‌جای بدنش میخ‌های بلند آهنی کوبیده بودند تا بغض خود را این‌گونه نشان دهند. پیکر مطهر نادر مهدوی و هم‌زمان شهیدش بعد از تشییعی باشکوه در مقابل لائنه جاسوسی آمریکا، به بوشهر منتقل و در زادگاهش دفن شد.

برادر شهید می‌گوید: «بعضی وقت‌ها که به فکر فرومی‌روم، می‌بینم بعضی از کارهای خدا چقدر عجیب، پیچیده، زیبا و معنادار است. خداوند در آن شب بسیار سرد زمستانی در سال ۱۳۴۲، آن کودک نحیف چندماهه را از مرگ حتمی نجات داد تا چندین سال بعد، در روز شانزدهم مهرماه سال ۱۳۶۶، در دریا، از نادر یک الگوی شجاعت تحویل بشریت بدهد و این فرزند مایه سربلندی و افتخار پدر و مادر و بقیه خواهران و برادرانش باشد.»^۱

شما تدبیر خدای متعال را ببینید. یک بچه را حفظ می‌کند تا این‌گونه در عالم اثر بگذارد. **ما اگر دست خدا را در زندگی مان ببینیم، کار تمام است.** اگر امور را دست او بدانیم، تکلیفمان را انجام می‌دهیم و دیگر هیچ ترس و غمی نداریم. این در همه مسائل زندگی جاری است. در رزق و روزی هم همین است. اگر ما

۱. همان، ص ۲۴۸ تا ۲۵۶.

دست خدا را در رزق و روزی ببینیم، کار تمام است و دیگر هم و غم روزی خود و فرزندانمان را نمی‌خوریم. خدا در تحلیل‌های ما کجاست؟ چقدر روایات تأکید کردند که رزق و روزی دست خداست؟ «أَرْزَأَقَكِ إِلَى الْخَلَائِقِ مِنْ لَدُنْكَ نَارِيَّةً.»^۱ اصلاً لازمهٔ خالقیت خدا این است که رزق را هم خود او به عهده گرفته باشد.

بله، باید تلاشمان را بکنیم؛ ولی دست خدا را هم در زندگی ببینیم. بدانیم که خداست که روزی ما و فرزندانمان را می‌رساند. قناعت کن، ولخرجی نکن، اسراف نکن؛ ولی بدان که رزق و روزی دست خداست.

اگر امور را دست او بدانیم، تکلیفمان را انجام می‌دهیم.

روزی تضمین شده در نگاه حسین علیه السلام

عاشقان ابا عبدالله، وجود نازنین سیدالشهدا علیه السلام در دعای عرفه، رزاق بودن خداوند متعال را خیلی قشنگ و جزئی توضیح داده‌اند. جملاتی فرموده‌اند که بسیار امیدآفرین است و دل انسان را به آینده روشن و مطمئن می‌کند و انسان باورمند را از نگرانی دو دنیا خلاص می‌کند. این کلام حضرت گره‌گشای مشکل امروز من و شماست که گاهی خدای دوران سختی و آسانی را متفاوت می‌دانیم و نگرانی، بخش جدی زندگی مان می‌شود.

از گرانی‌ها بدتر، فشار روانی و توهم بیچارگی و بدبختی در آینده است. به کلمات امام حسین علیه السلام که دل می‌دهیم، حقیقتاً شرمندهٔ خدا می‌شویم.

ابا عبدالله علیه السلام در این دعای بابرکت و نورانی می‌فرماید: «حَفِظْتَنِي فِي الْمُهْدِ طِفْلاً صَبِيًّا وَرَزَقْتَنِي مِنَ الْغَدَاءِ لَبَنًا مَرِيًّا.» (خدایا، وقتی کودک بودم مرا در میان گهواره محافظت کردی و از بین غذاها، شیر گوارا نصیبم کردی.)

در ادامه حضرت می‌فرمایند: «وَرَزَقْتَنِي مِنْ أَنْوَاعِ الْمَعَاشِ وَصُنُوفِ الرِّيشِ.»^۲ (و انواع

۱. شرح زیارت امین‌الله.

۲. عباس قمی، مفاتیح الجنان، اوایل دعای عرفه.

وسایل زندگی و اقسام بهره‌ها را نصیبم کردی.) ببینید، سیدالشهدا علیه السلام ضمانت روزی را تا کجا می‌کشاند و چقدر به لطف و عنایت خدا به روزی خود و فرزندان‌ش در همه حالات زندگی مطمئن و دل‌آرام است!

ابی‌عبدالله علیه السلام وقتی به کربلا می‌رسند و در آن موقعیت خاص قرار می‌گیرند، در دل گرگ‌های لشکر عمر سعد هم برای خدا حساب باز می‌کند. از تحریم و کمی آب و غذا نمی‌ترسد، نگرانی به دل راه نمی‌دهد، صرفه‌جویی می‌کند، جیره‌بندی می‌کند، دلاورانه و با حسابگری چندین بار به شط فرات می‌زند، دور خیمه‌ها را خندق می‌کند و... همه چیز را تدبیر می‌کند و امر را به خدا واگذار می‌کند و از این بابت ذره‌ای ترس به دلش راه نمی‌دهد. کسی که به خدا توکل می‌کند، از هیچ مشکلی نمی‌ترسد، از هیچ مشکلی!

ما کجا و حسین زهرا علیهما السلام کجا! ما کجا و شما کجا! آقا جان، شماروزی را تضمین شده می‌دانید. ما چگونه فکر می‌کنیم؟ پدر بزرگوارتان امیرالمؤمنین علیه السلام می‌خواهد ما را از این نگرانی نجات دهد. ایشان می‌فرمایند: «يَا ابْنَ آدَمَ لَا تَحْمِلْ هَمَّ يَوْمِكَ الَّذِي لَمْ يَأْتِكَ عَلَى يَوْمِكَ الَّذِي قَدْ أَتَاكَ فَإِنَّهُ إِنْ يَكُ [يَكُنْ] مِنْ عُمْرِكَ يَأْتِ اللَّهُ فِيهِ بِرِزْقِكَ.»^۱ حضرت به ما می‌فهماند روزی فردا را امروز نخواهید و بی خود برای فردا غصه روزی نخورید؛ یعنی امروزت را با غم فردایی که نیامده برای خود سخت نکنید!

یک روز حضرت سلیمان علیه السلام در کنار دریا نشسته بود. نگاهش به مورچه‌ای افتاد که دانه گندمی را با خود به طرف دریا حمل می‌کرد. همچنان که سلیمان علیه السلام به او نگاه می‌کرد، قورباغه‌ای سرش را از آب دریا بیرون آورد و دهانش را گشود. مورچه به داخل دهان او وارد شد و قورباغه درون آب رفت.

سلیمان علیه السلام مدتی به فکر فرورفت و شگفت‌زده شد. ناگاه دید قورباغه سرش را از آب بیرون آورد و دهانش را گشود. مورچه از دهانش بیرون آمد؛ ولی دانه گندم را همراه نداشت.

۱. محمد بن حسین شریف‌الرضی، نهج البلاغه، ص ۵۲۲.

سلیمان عَلَيْهِ السَّلَام مورچه را طلبید و سرگذشتش را پرسید. مورچه گفت:

ای پیامبر خدا، در ته این دریا سنگی تو خالی وجود دارد و کرمی درون آن زندگی می‌کند که نمی‌تواند از آنجا خارج شود و من روزی او را حمل می‌کنم. خداوند این قورباغه را مأمور کرده مرا نزد آن کرم ببرد. قورباغه من را کنار سوراخی که در آن سنگ است می‌برد و دهانش را جلوی دهانه آن سوراخ می‌گذارد. من از دهان او بیرون آمده و خود را به آن کرم می‌رسانم و دانه گندم را نزد او می‌گذارم و سپس بازمی‌گردم به دهان قورباغه. او در آب شنا می‌کند و مرا از آب دریا بیرون می‌آورد، دهانش را باز می‌کند و من از دهان او خارج می‌شوم.

سلیمان عَلَيْهِ السَّلَام پرسید: «وقتی که دانه گندم را برای آن کرم می‌بری، آیا سخنی از او شنیده‌ای؟»

مورچه گفت: «آری. او می‌گوید **يَا مَنْ لَا يُؤْسَانِي فِي حَوْفِ هَذِهِ الصَّخْرَةِ تَحْتِ هَذِهِ اللَّجَّةِ بِرِزْقِكَ**، لا تنس عبادک المؤمنین برحمتک. (ای خدایی که رزق و روزی مرا درون این سنگ در قعر دریا فراموش نمی‌کنی، رحمتت را به بندگان باایمانت فراموش نکن.)»^۱

بله، زندگی خرج و مخارج دارد؛ ولی باید توجه کنیم رفع مشکلات معیشتی خانواده و رسیدگی اقتصادی، همه‌اش نتیجه تلاش و زحمت ما نیست. ما مأمور به دوییدن و تلاش هستیم؛ اما یادمان باشد که همه چیز دست خداست؛ لذا خداوند متعال در آیاتی از قرآن کریم می‌فرماید: **«اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ»**^۲ (خداوند روزی را برای هرکس از بندگان که بخواهد، گسترده می‌کند).

اصلاً بگذارید درباره رزق و روزی با هم مقداری صحبت کنیم. «رزق» به معنای بخشش مستمر و دائمی است، چه مادی و چه معنوی؛ بنابراین در دعا می‌خوانیم: **«اللَّهُمَّ ارزُقنی... قلباً خاشعاً... ولساناً ذاکراً... وعلماً نافعاً.»** نکته شایان توجه دیگر این است که رزقی که خداوند می‌دهد، از هر جهت مناسب با موجودات

۱. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۴، ص ۹۷ و ۹۸.

۲. رعد، ۲۶.

است؛ مثلاً غذای کودک در شکم مادر به تناسب نیاز او تغییر می‌کند، تا آنکه پس از تولد، به شیرری گوارا تبدیل می‌شود؛ و الا انسان با چه قدرتی می‌توانست به نوزاد در رحم مادر غذا برساند یا نوزاد چگونه می‌توانست غذای خود را به دست آورد. خلاصه آنکه روزی همه با خداست و این مطلب را خدا در قرآن اشاره می‌کند که «وَكَايِنَ مِنْ دَابَّةٍ لَا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا»^۱ رزق روزی انواعی دارد و بهتر است که بدانیم سراغ چه سفره‌ای می‌رویم و بر سر چه سفره‌ای می‌نشینیم.

رزقی که می‌جویی؛ رزقی که تو را می‌جوید!

امیرالمؤمنین علی علیه السلام در نامه ۳۱ نهج البلاغه به فرزندشان امام حسن علیه السلام می‌فرماید: «وَأَعْلَمُ يَا بُنَيَّ! أَنَّ الرِّزْقَ رِزْقَانِ.»^۲ و^۳ (پسرم، بدان که رزق دو قسم است.) «رِزْقٌ تَطْلُبُهُ.»^۴ (نوع اول رزق،] رزقی است که تو آن را می‌جویی و تو آن را طلب می‌کنی.) یعنی همین کار و تلاش شبانه‌روزی ما. نوع دوم این رزق، روزی است که به دنبالمان می‌دود.

مرحوم کربلایی عباس کشتگر از اهالی سیستان، خاطره‌ای جالب از آیت‌الله سیستانی نقل می‌کند که به این حرف ارتباط دارد. این پیرمرد اهل دل که بارها به زیارت حضرت اباعبدالله‌الحسین علیه السلام مشرف شده و در این سفرها، عنایات ویژه‌ای از حضرات معصومین علیهم السلام شامل حالش شده است،^۴ برای نوۀ خود تعریف می‌کند:

۱. محسن قرآنی، تفسیر نور، ج ۴، ص ۲۱.

۲. محمد بن حسین شریف‌الرضی، نهج البلاغه (للصبحی صالح)، ص ۴۰۴.

۳. البته رزق می‌تواند مصادیق دیگری مانند روزی‌های معنوی، همسایه خوب، رفیق خوب هم داشته باشد که فعلاً از بحث ما خارج است.

۴. آن مرحوم می‌گوید: «مدتی بود که در اشتیاق زیارت امام حسین علیه السلام می‌سوختم و آرزویم این بود که توفیق یار شود و بار دیگر به زیارت آن حضرت مشرف شوم. در عالم رؤیا دیدم که یکی از حضرات معصومین علیهم السلام تشریف آوردند و فرمودند: 'توشه راه زیارت شما آماده است. فلان مقدار نزد فلان شخص است، از ایشان دریافت کنید.' صبح علی الطلوع سراغ آن شخص را گرفتم. گفتند به زمین کشاورزی‌اش رفته است. به وی مراجعه کردم و بعد از حال و احوال و صحبتی مختصر، به او گفتم: 'آیا امانتی بنده نزد شماست؟' جواب مثبت داد و مبلغی را به بنده تقدیم کرد که کاملاً مطابق با مبلغ ذکر شده در آن رؤیا بود و این مبلغ دقیقاً به میزان مخارج سفر بنده بود.»

سال‌ها پیش، در یکی از همین سفرهای زیارتی، چند روزی در نجف اشرف ماندیم. به زیارت مولا امیرالمؤمنین علیه السلام رفتیم و بعد از زیارت، به رسم ادب، به ملاقات حضرت آیت‌الله العظمی سیستانی رفتیم. بعد از احوال‌پرسی، سوغاتی کوچک محلی را که از زابل با خودم آورده بودم، خدمتشان دادم. آیت‌الله سیستانی همین که این سوغات را گرفتند، حرف خیلی جالب و حکیمانه‌ای به من زدند. فرمودند: «خدا را شکر می‌کنم که روزی من از زابل به اینجا آمد تا من برای گرفتن روزی خود به زابل بروم.»^۱

این همان قسم دوم رزق است که در نامه حضرت علی علیه السلام آمده بود که حضرت می‌فرماید: «وَرِزْقٌ يَطْلُبُكَ فَإِنَّ أُمَّتَهُ أَتَاكَ.»^۲ به تعبیر امیرالمؤمنین علی علیه السلام این همان روزی‌ای است که دنبال تو می‌گردد؛ یعنی همان روزی غیرمنتظره. ﴿وَرِزْقُهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ﴾^۳ از جایی که باور نمی‌کنیم و پیش‌بینی هم نکرده‌ایم، به ما روزی می‌دهند. این رزق کوچک‌به‌کوچه و شهربه‌شهر می‌آید تا خودش را به ما برساند و آن را استفاده کنیم؛ ولی گاهی ما آن قدر غافلیم که متوجه آن مطلبی که آیت‌الله سیستانی فرموده بودند، نمی‌شویم.

- زنگ منزل زده می‌شود. باز که می‌کنی، یک نفر گوشت عقیقه به شما می‌دهد. این رزق شماست!

- همسایه در حال رد شدن از کوچه، نان گرم تعارف می‌کند. این رزق شماست!

- همسایه‌تان کاسه‌اشی را در منزل شما می‌آورد. این رزق شماست!

- سوغات و هدیه‌ای که مهمانتان همراه خود آورده است، رزق شماست!

و صدها نمونه دیگر که اصلاً حواسمان نیست. البته گاهی خدای کریم به‌جای اینکه به ما رزق جدیدی بدهد، همان رزقی را که قبلاً به ما داده، ماندگارش می‌کند

۱. به نقل از حجت‌الاسلام والمسلمین کیخامومن، نوه ایشان.

۲. «و نوع دوم رزق، رزقی است که تو را می‌جوید، و اگر تو به سوی آن نروی، خودش به سوی تو می‌آید» (محمد بن حسین شریف‌الرضی، نهج‌البلاغه (للصیحة صالح)، ص ۴۰۴).

۳. «از جایی که گمان ندارد، او را روزی می‌دهد» (طلاق، ۳).

و به قول خودمان به آن برکت می‌دهد. ناگفته نماند که بابرکت شدن هم لیاقت و ظرفیت می‌خواهد؛ بنابراین اموالی که از راه ربا، رشوه، قمار، دزدی، رقاصی، گران‌فروشی و امثال این راه‌ها به دست آمده باشد، بابرکت نمی‌شود.

گاهی می‌بینید درآمد ماهیانه شما، تمام نیازهای یک ماه شما را برطرف کرده؛ در حالی که فرد دیگری که چند برابر شما درآمد دارد، از پسِ نصف مخارج آن ماهش نیز برنیامده است. گاهی نزدیک است پولتان خرج دوا و بیمارستان بشود؛ اما به دلیل صلۀ رحم، رحم کردن به دیگران، شادکردن دل والدین و زن و بچه‌ها و امثال این کارهای خیر، پول شما در جیب‌تان باقی می‌ماند.

- قرار است در مسافرت تصادف کنیم؛ اما به لطف خدا و عنایت اهل بیت علیهم‌السلام این هزینه و بلا از ما درو می‌شود. این رزق ماست!

- بیماری‌ای که باید به سراغ ما می‌آید، از ما دور می‌شود و هزینه درمان از گردن ما برداشته می‌شود. این رزق ماست!

خلاصه یا به ما مال و منفعتی می‌رسد یا مال و منفعتی از ما ضایع و تلف نمی‌شود. این‌ها همه رزق ماست!

هنوز خدا روزی‌رسان است؟

چرا باید این قدر از اعتقادات دینی خودمان فاصله بگیریم؟ قدیمی‌ترها اگر فرزندان بیشتری می‌آوردند، به این دلیل بود که پول بیشتری داشتند؟! نه، اعتقادشان به رزاقیت خدا بیشتر بود. باور داشتند خدا روزی‌رسان است. در اوضاع بد اقتصادی، یادمان می‌رود که: «خداوند همیشه حواسش به ما هست.» طبق فرمایش رهبر معظم انقلاب علیه‌السلام: «خداوند سال ۶۰ همان خدای امسال است. خدای دوران‌های سختی و دوران‌های گوناگون یکی است. سنت‌های الهی همه سرچایش است.»^۱

۱. بیانات در دیدار رئیس و مسئولان قوه قضائیه، ۷ تیرماه ۱۴۰۰، دسترسی در: <https://khl.inlink/f/50539>

مهمانان سفرهٔ اباعبدالله علیه السلام! خداوند نگران این تفکر است^۱ و با افرادی که به خاطر نگرانی اقتصادی، خود را از وجود سفرهٔ بابرکت فرزندان محروم می‌کنند، حرف‌هایی دارد.

از بچه‌هایمان نترسیم

شاید این جمله یکی از جملات قاطع خداوند در قرآن باشد دربارهٔ کسانی که از ترس نداری و تنگ‌دستی فرزندان‌شان را می‌کشتند. باصراحت و جدیت می‌گوید: «ماییم که روزی آنان و شما را می‌دهیم.»

﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ حَسْبِيَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْأً كَبِيراً﴾^۲

در این آیهٔ مبارک، خدا صراحتاً رزق فرزند و حتی رزق خود ما را نیز ضمانت کرده است. یا در بخشی از آیهٔ ۱۵۱ سورهٔ انعام خداوند می‌فرماید: ﴿...وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ...﴾ یعنی هم روزی شما را می‌دهم و هم روزی فرزندان را؛ یعنی هم روزی تو و هم روزی فرزندان تو دست من خداست؛ یعنی من خدا، ضامن روزی شماها می‌شوم؛ یعنی چک سفیدامضای خدای سبحان به تاریخ روز برای ما نقد خواهد شد. خدای متعال بارها وعدهٔ رزق و روزی را صراحتاً به ما داده، فقط لازم است که باورمان را اصلاح کنیم. مگر ثروت دنیا

۱. این سؤالی جدی برای بعضی از مردم است: «رزق و روزی فرزندانمان دست کیست؟» آیا ما باید نگران رزق و روزی آن‌ها باشیم؟! دربارهٔ افزایش تعداد فرزند ممکن است برخی نگرانی اقتصادی داشته باشند و بگویند: «حاج آقا قبول داریم بچه خوب است، بچه خیلی بابرکت است، بچه شیرینی زندگی است. ما هم واقعاً دلمان بچه می‌خواهد؛ اما خدایی یکی بس است دیگر! مگر نمی‌بینید اوضاع اقتصادی مملکت را؟! تحریم‌ها از یک طرف، ظلم بعضی‌ها از طرف دیگر. اقتصاد را درست کنید، بچه‌اش با ما! وقتی اوضاع اقتصادی مملکت این است، چه انتظاری دارید از ما؟ درآمد من اگر درست بشود، من چهار تا بچه هم می‌آورم. تا زمانی که معیشت خودم حل نشده، چه جوری به فکر بچهٔ دوم و سوم و چهارم باشم! بچه دوست دارم؛ اما تا وقتی که هشتم گرؤنهم است، درست نیست یکی را بیارم که گرسنه و فقیر بزرگ بشود و دستش جلوی این و آن دراز باشد و نتواند گلیم خودش را از آب بیرون بکشد.» این‌ها نگرانی‌هایی است که بعضی به خاطرش ممکن است خودشان را از سفرهٔ بابرکت فرزندان محروم کنند و به یکی دو فرزند اکتفا کنند.

در اختیار خدا نیست و بارها فرموده: «**إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِعَادَ**»^۱ چه ضمانتی معتبرتر و اطمینان‌آورتر از ضمانتِ خداوند متعال؟!

در جای دیگر خداوند متعال می‌فرماید: «**مَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا**»^۲ (هیچ جنبند ای در زمین نیست، مگر آنکه روزی‌اش دست خداست.) چرا خدایمان را نمی‌بینیم؟! آیا بی‌انصافی نیست که ما به رزاقیت او بدگمان شویم و نگران رزق و روزی بچه‌هایمان شویم و از این بترسیم که با زیاد شدن بچه چطور خرج و مخارجشان را بدهیم؟!

دندان و نان با هم دهد!

ترسی که از آن صحبت می‌کنیم، از سنگ‌های مهم شیطان است و صحبت دیروز و امروز نیست. این نگرانی ماجرابی پرسابقه دارد. پاسخ محکم و کوبنده امام کاظم علیه السلام به شخصی که همین نگرانی را مطرح می‌کند، درخور توجه است. بکر بن صالح می‌گوید:

«**كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام**» (به امام کاظم علیه السلام نوشتم) «**إِنِّي اجْتَنَبْتُ طَلَبَ الْوَلَدِ مُنْذُ خَمْسِ سِنِينَ**» (من پنج سال است که از فرزنددار شدن، خودداری کرده‌ام.) «**وَذَلِكَ أَنَّ أَهْلِي كَرِهَتْ ذَلِكَ**» (به خاطر اینکه برای همسرم ناخوشایند است.) «**وَقَالَتْ: إِنَّهُ يَشْتَدُّ عَلَيَّ تَرْبِيَّتُهُمْ؛ لِقَلَّةِ الشَّيْءِ، فَمَا تَرَى؟**» (می‌گوید: «به خاطر کمی مال، به خاطر اینکه تربیت و پرورش آنان برای من سخت است.»)

از امام کاظم علیه السلام نظر خواستم. وقتی این سؤال را [که سؤال جدی خیلی از مردم هم هست] از امام کاظم علیه السلام پرسیدم، امام در جواب نامه من نوشتند: «**أُطَلِّبُ الْوَلَدَ**» (فرزند بخواه [و اقدام کن].)

این پاسخ امام یعنی اینکه ترس از سختی تربیت فرزندان و ترس از مشکلات اقتصادی مانع این نشود که شما خانواده‌ای کامل داشته باشی.

۱. آل عمران، ۹۰.

۲. هود، ۶.

بعد امام علیه السلام به من فرمود: «فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَرِزُقُهُمْ.» (قطعاً خداوند عز و جل روزی آنان را می دهد.)

در متون ادبی ما هم این گفت وگوها وجود داشته و مردم همیشه این درگیری و دغدغه ذهنی و توهم فقر را داشته اند. سعدی، شاعر پرآوازه ایرانی، در کتاب بوستان خود، شعری دارد که پاسخی است به کسانی که نگرانی اقتصادی دارند. مرد قصه نگران تنگ دستی است و زین ماجرا، معتقد به رزاقیت پروردگار. برخی از مصرع ها و بیت های این شعر به جان و دل می نشیند:

یکی طفل دندان برآورده بود	پدر سر به فکرت فروبرده بود
که من نان و برگ از کجا آرمش؟	مروت نباشد که بگذارمش
چو بیچاره گفت این سخن، نزد جُفت ^۱	نگر تا زن او را چه مردانه گفت
مخور هول ابلیس، تا جان دهد ^۲	همان کس که دندان دهد نان دهد

سرشکن شدن هزینه ها

نکته دیگری که می توانیم درباره آن صحبت کنیم این است که آیا واقعاً هرچه تعداد فرزند بیشتر می شود، با یک نسبت مشخص و تصاعدی، هزینه ها هم زیاد می شود؟ برخی از اندیشمندان ادعایی دارند که شنیدنی است. این مسئله ثابت می کند این طور نیست که با بیشتر شدن تعداد فرزند، هزینه هم تصاعدی بیشتر شود.^۳

۱. همسر.

۲. دچار این ترس شیطانی نشو که: «بچه ام می میرد.»

۳. به عبارت علمی تر، جمعیت با فردیت، هویت متفاوتی دارد و نتایج متفاوتی را هم به دنبال خواهد داشت. آن ها معتقدند هویت فردی با هویت جمعی متفاوت است. برای اینکه حرفشان خیلی پیچیده به نظر نرسد، با مثال توضیح می دهند. فرض کنید برای آبیاری یک درخت شما نیاز به یک لیوان آب داشته باشید. همین طور برای آبیاری دو درخت شما به دو لیوان آب نیاز دارید. اما اگر تعداد درخت های شما مثلاً به پنج تا برسد، شما به چند لیوان آب نیاز دارید؟ پنج تا؟ نه. چرا؟ برای اینکه وقتی تعداد درخت هایی که در کنار هم کاشته شده اند، به تعداد خاصی برسد، میزان مصرف آب آن ها به همان نسبت کم خواهد شد؛ چرا که تراکم سایه ها و عوامل دیگر باعث صرفه جویی در مصرف آب می شود. به عبارت خیلی ساده، در این جریان بین تعداد افراد و میزان هزینه ها رابطه معکوس به وجود می آید. مدیران مالی که در به کار بردن کلمات هم حساب و کتاب دارند، این حرف را با جمله ای کوتاه این گونه بیان می کنند: «سرشکن شدن هزینه ها.»

یعنی مثلاً خیلی وقت‌ها بچه‌های بعدی از اسباب‌بازی و لباس و کفش بچه‌های دیگر استفاده می‌کنند، خیلی از آموزش‌ها و تربیت‌های مختلف علمی و جسمی و ورزشی را از خواهر و برادر بزرگ‌تر خود یاد می‌گیرند و حتی بزرگ‌تر که شدند، به صورت تصاعدی به کسب درآمد خانواده کمک می‌کنند. این موضوع در قدیم میان خانواده‌ها مورد توجه بوده که هر خانواده که فرزند بیشتری دارد، قدرت بیشتری دارد، نیروی کار بیشتری دارد و... مثل اینکه قدیمی‌ترها این موضوع را خوب متوجه می‌شدند.

بخشی از هزینه‌ها سرشکن می‌شود؛ یعنی جمعیت زیاد فقط به معنای افزایش هزینه‌ها و مخارج نیست، بلکه جمعیت زیاد در صورت مدیریت، پس از دوران کودکی، باعث سود و خروجی مالی بیشتر هم می‌شود. دلیلش این است که نیروی جوان فعال و خلاق می‌تواند در افزایش تولید نقش زیادی داشته باشد.^۱

اقتصاد یا فرهنگ؟

موضوع دیگری هم که باید درباره آن گفت و گو کنیم این است که اگر مشکلات اقتصادی وجود نداشت، آیا فرزندآوری بیشتر می‌شد؟ آیا انصافاً فقط مشکل اقتصادی است؟ این سؤال را به شکل دیگری مطرح می‌کنم: «چند نفر از اطرافیان‌تان را که توانایی مالی خوبی دارند، می‌توانید معرفی کنید که تعداد بچه‌هایشان بیشتر از دیگران است؟»^۲

باید بپذیریم که در کنار گرانی و تورم، سبک زندگی ما هم عوض شده است. کمی انصاف هم چیز خوبی است. بعضی از ماها خیلی مصرف‌گرا زندگی می‌کنیم، می‌گوییم: «هر چیزی باید نو باشد، ماشین نو، مبل نو، گوشی نو. تعمیر کردن یعنی وقت تلف کردن. پولش رامی‌دهم. صرفه‌جویی مسخره است. آدم باید راحت باشد.»

^۱ <https://www.aparat.com/v/ECGwX>

^۲ محسن عباسی‌ولدی، ایران جوان بمان، ص ۷۸ تا ۸۰.

رهبر معظم انقلاب دربارهٔ این بحث نکتهٔ جالبی دارند. ایشان می‌فرمایند: «...تشکیل خانواده و ازدواج یک فرهنگ است. تعداد فرزندان یک فرهنگ است. اگر در این چیزها بینش مردم و جهت‌گیری مردم جهت‌گیریِ درستی باشد، زندگی در جامعه جوری خواهد شد. اگر خدای ناکرده جهت‌گیری غلط باشد، زندگی جوری دیگری خواهد شد...»^۱

از نظر جمعیت‌شناسان، نه‌تنها ربطی میان توان مالی کم و تعداد فرزندان کم نیست؛ بلکه این نسبت برعکس هم هست. نسبت قدرت اقتصادی و فرزندآوری نسبت عکس است و هرچه اقتصاد بهتر و قوی‌تر شود، فرزندآوری کمتر می‌شود؛ مگر اینکه نگاه به فرزندآوری را تغییر دهید. در این صورت اگر اقتصاد هم قوی شود، به خدمت فرزندآوری می‌آید. الان در میان کشورهای مختلف جهان، در کشورهایی که سطح اقتصادی ضعیفی دارند، زادوولد بیشتر است و کشورهایی که از نظر سطح درآمد خانواده در وضعیت مرفهی هستند، تعداد فرزندان کمتری دارند.^۲

۱. فرهنگ از اقتصاد هم مهم‌تر است. چرا؟ چون فرهنگ به معنای هوایی است که ما تنفس می‌کنیم. شما ناچار هوارا تنفس می‌کنید، چه بخواهید، چه نخواهید. اگر این هوا تمیز باشد، آثاری دارد در بدن شما. اگر این هوا کثیف باشد، آثاری دیگری دارد. فرهنگ یک کشور مثل هواست. اگر درست باشد، آثاری دارد. الان دربارهٔ تولید داخلی حرف می‌زدیم. اگر بخواهیم مصرف تولیدات داخلی به معنای واقعی کلمه تحقق پیدا کند، باید فرهنگ [مصرف] تولید داخلی در ذهن مردم جایفتند. اگر بخواهیم مردم اسراف نکنند، بایستی این باور مردم بشود؛ این یعنی فرهنگ. فرهنگ یعنی باورهای مردم، ایمان مردم، عادات مردم، آن چیزهایی که مردم در زندگی روزمره با آن سروکار دائمی دارند و الهام‌بخش مردم در حرکات و اعمال آن‌هاست. فرهنگ این است. این پس خیلی اهمیت دارد. مثلاً در حوزهٔ اجتماعی، قانون‌گرایی، که مردم به قانون احترام بگذارند، یک فرهنگ است، تعاون اجتماعی یک فرهنگ است، تشکیل خانواده و ازدواج یک فرهنگ است، تعداد فرزندان یک فرهنگ است. اگر در این چیزها بینش مردم و جهت‌گیری مردم جهت‌گیری درستی باشد، زندگی در جامعه جوری خواهد شد. اگر خدای ناکرده جهت‌گیری غلط باشد، زندگی جوری دیگری خواهد شد. خدای ناکرده به همان بلائی مبتلا خواهیم شد که امروز کشورهایی که خانواده را و بنیان خانواده را ویران کردند و شهوات را به راه انداختند. «وَأَتَّبِعُوا السُّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا» به آن سرنوشت دچار شدند» (بیانات در حرم مطهر رضوی، دسترسی در: <https://khl.ink/f/25993>، فروردین ۱۳۹۳).

۲. «در میان تمام قاره‌ها، آفریقا [که فقیرترین کشورها را دارد] بیشترین آمار زادوولد و اروپا هم کمترین را داراست. آفریقا با میانهٔ سنی ۲۰ سال، جوان‌ترین و اروپا با میانهٔ سنی ۴۰ سال، پیرترین قاره است. بیشترین نرخ رشد در سال ۲۰۱۰ مربوط به قارهٔ آفریقا با ۲/۳ درصد و کمترین آن، مربوط به قارهٔ اروپا با ۰/۶ درصد است. برای درک تفاوت زادوولد در این دو قاره باید دانست که با توجه به نرخ رشد جمعیتی که بیان شد، جمعیت قارهٔ آفریقا در فاصلهٔ زمانی ۳۰ ساله دو برابر خواهد شد. این در حالی است که اروپا باید فاصلهٔ زمانی ۱۱۶۶ ساله را طی کند تا جمعیت آن، دو برابر شود. برای اینکه به‌دیند با بالاترین

طبق تحقیقات انجام شده هرچه میزان درآمد خانوار بیشتر باشد، نرخ باروری در آن‌ها کمتر است. برای همین است که نرخ باروری برای سطح درآمد کم ۱/۳ فرزند، برای سطح درآمد متوسط ۱/۲ و برای سطح درآمد زیاد ۰/۷ است. ساکنان مناطق بلاشهر دارای کمترین نرخ باروری یعنی ۰/۷ و ساکنان مناطق میانی دارای نرخ باروری ۱/۱ بوده‌اند و ساکنان مناطق پایین شهر نرخ باروری ۱/۵ داشته‌اند. آمارها نشان می‌دهد بعضی‌مان داریم خودمان را گول می‌زنیم و ماجرای چیز دیگری است!

حیوان‌فرزندی!

امروزه افرادی را در جامعه می‌بینیم که درآمد متوسطی دارند، شب و روز هم زحمت می‌کشند، کار می‌کنند تا پولی به دست بیاورند؛ اما نهایتاً به جای آنکه چند بچه بیاورند و شکم آن‌ها را سیر کنند، سگ می‌خرند و شکم سگ را پُر می‌کنند. متأسفانه این افراد شده‌اند نوکر سگ، شده‌اند نان‌آور سگ! طبق برخی بررسی‌ها متوسط کسانی که سگ نگهداری می‌کنند، ماهیانه حدود ۱۸ تا ۵۵ میلیون تومان خرج نگهداری از سگ می‌کنند.^۱ اما به بچه که می‌رسند، کاسه‌ی چه‌کنم چه‌کنم دست می‌گیرند، از دست زمین و زمان می‌نالند و انتظار دارند مشکلی هم در زندگی‌شان نباشد. البته این به معنای مذمت سگ نیست و منافاتی با رعایت حقوق حیوانات ندارد.

بخشی از ترسی که خیلی از ما والدین دچارش هستیم، نتیجه‌ی هزینه‌تراشی‌های

توان اقتصادی خانواده‌ها، الزاماً اشتیاق آن‌ها برای فرزندآوری بیشتر، افزایش نمی‌یابد، به درآمد سرانه کشورهای ثروتمند و همچنین نرخ رشد جمعیتشان توجه کنید. اولین کشور ثروتمند جهان «موناکو» است که دومین کشور کوچک دنیا هم هست. درآمد سرانه در این کشور ۱۸۳ هزار و ۱۵۰ دلار است؛ اما نرخ رشد جمعیت آن ۳۳٪ درصد است. در استان‌های خودمان هم دقت کنید. بیشترین ثبت ولادت در استان‌های ما در ۱۰ سال گذشته متعلق به سیستان و بلوچستان است که به ازای هر هزار نفر، ۳۵/۶ نفر، هرمزگان ۲۴/۶ [نفر] و کمترین ثبت ولادت هم متعلق به استان‌های گیلان با ۱۲/۳ و مازندران ۱۴/۶ [است]. جالب است بدانید مردم مازندران، پُردرآمدترین مردم کشور ما هستند» (محسن عباسی ولدی، *ایران جوان بمان*، صص ۷۸-۸۰).

۱. «هزینه‌ی نگهداری سگ‌ها»، سایت فارسی پت، دسترسی در سایت: <https://farsipet.com/cost-of-dogs/>.

اضافی و بی دلیل است. نتیجه ریخت و پاش‌های زائد در زندگی مان است. البته صداوسیما و سیاست‌های دولت‌ها نیز در این ریخت و پاش‌ها اثرگذار است؛ ولی تصمیم‌گیرنده نهایی برای اینکه زندگی مان را مصرف‌گرا کنیم یا نه، خودمان هستیم. این موضوع در خریدن اسباب‌بازی‌های غیرضرور و تجملی و بیش از حد، در لباس خریدن‌ها، در مسافرت‌ها، در برآوردن درخواست‌های بیجای فرزند اول و دوم و در بسیاری از مصادیق دیگر وجود دارد که بعداً باید درباره آن‌ها با هم بیشتر صحبت کنیم.^۱

مثلاً مطرح می‌کنند که هزینه‌های زایمان بسیار سنگین شده است. خب، چرا روی راه‌های سالم و طبیعی زایمان تمرکز نکنیم؟! می‌دانید سزارین چقدر برای مادر و فرزند مضر است؟ احتمال عفونت‌های زایمان در سزارین بیشتر از زایمان طبیعی است. این یکی از ضررهایی است که سزارین دارد و تازه این‌ها از عوارض جسمی سزارین است و عوارض روحی که سزارین برای مادر دارد، بخش دیگر ماجراست.

مادر می‌تواند مقداری وقت بگذارد و با تمرین‌های زایمان طبیعی و همچنین مراقبت‌های کم‌هزینه، مثل مصرف مواد غذایی سالم و غیرکارخانه‌ای، آماده زایمان طبیعی شود. هزینه زایمان طبیعی در بیمارستان‌های دولتی شیک و تروتیمیز که می‌شود در شهرهای بزرگ به راحتی پیدایشان کرد، خیلی کم است.

۱. برای مثال، پدراهایی هستند که از کودکی عاشق اسباب‌بازی‌های پسرانه بوده‌اند؛ ولی به دلیل اوضاع و سبک زندگی دهه ۵۰ و ۶۰، نتوانسته‌اند صاحب آن‌ها بشوند. حالا تمام آن وسایل مورد علاقه خود را برای کودکان می‌خرند، به بهانه اینکه: «نمی‌خواهم فرزندم مثل من عقده اسباب‌بازی داشته باشد و تاجایی که بتوانم برای اولوالم بازی می‌خرم!»
یادتان هست بچگی‌هایمان چطور خلاقانه برای خودمان اسباب‌بازی درست می‌کردیم؟ امروز این اسباب‌بازی‌های شیک و گران‌قیمت و در خیلی از مواقع بی‌خاصیت، همه بازار را گرفته است. مگر مجبوریم این همه پول بدهیم و چیزی بخریم که رسماً خلاقیت بچه‌هایمان را می‌کشد و آن‌ها را آماده‌خور بار می‌آورد؟! چرا باید همیشه وسایل گران‌قیمت گرفت؟ خیلی اوقات اسباب‌بازی‌های ارزان برای بچه مفیدتر است تا گران‌قیمت‌ها. گاهی آن‌ها خلاقیت را از بین می‌برد. گاهی چندتکه چوب و پارچه آن قدر بچه را رشد می‌دهد و سرگرم می‌کند که اسباب‌بازی‌های پیچیده و شیک نه. اصلاً خود بچه‌ها را در ساختن اسباب‌بازی‌ها مشارکت بدهیم تا به رشد ذهنی و فکری و هوش هیجانی‌شان هم کمک کرده باشیم. تازه همین اسباب‌بازی درست کردن، خودش بهترین بازی است. کدام کار مشارکتی پدر و مادر با بچه‌ها از این شیرین‌تر؟!

مادر و بچه هم سالم‌تر می‌مانند. البته ما نمی‌گوییم حتماً بروید سراغ زایمان طبیعی یا حتماً برای بچه‌هایتان از لباس‌های بچه‌های دیگر استفاده کنید یا اصلاً برای بچه‌هایتان اسباب‌بازی نخرید. منظور این است که در جایی که می‌شود صرفه‌جویی و مراعات کرد، این کار را بکنیم؛ چراکه به ما در موقعیت‌های خاص، خیلی کمک می‌کند.

قناعت در زندگی ما کم شده، توقعات ما در زندگی، بیش از اندازه نیاز شده است و برخی از چیزهایی که واقعاً جزو نیازهای اساسی یک زندگی نیست، وارد حلقهٔ نیازهایمان شده است. خیلی عجیب است که با وجود تورم و گرانی‌ها توقعات ما کم نشده، بلکه بیشتر هم شده است. در گذشته، اگر خانواده‌ای توان خرید موکت یا زیلو را نداشت، خود را فقیر حساب می‌کرد. چند سال که گذشت، نداشتن فرش نشانهٔ فقر شد و حالا اگر کسی مبلمان نداشته باشد، خودش را فقیر می‌داند!

اگر ما به زندگی نگاه مصرف‌گرایانه داشته باشیم، هر اندازه هم که از نظر اقتصادی قوی شویم، پولمان را خرج مصرف بیشتر می‌کنیم، نه اینکه انگیزهٔ بیشتری برای فرزندآوری پیدا کنیم. در این صورت، وقتی پول بیشتری به دست می‌آوریم، مدل خانه، فرش و موکت، مبلمان و وسایل برقی، دکوراسیون و ماشینمان را عوض می‌کنیم. این خاصیت سبک زندگی مصرف‌گرایانه است.

برای پیدا کردن راهی مطمئن به سوی آینده، باید پاسخ این سؤال‌ها را پیدا کنیم؛ وگرنه شاید چیزی که پیدا کرده‌ایم، بیراهه باشد. ما فقیرمان بیشتر شده یا قناعتمان کم شده؟ پولمان ته کشیده یا مصرفمان زیاد شده؟ پیچ‌وتاب زندگی

۱. بسیاری از خانواده‌ها، در گذشته هفته‌ای یک بار هم برنج نمی‌خوردند و یکی دو ماه یک بار هم پای مرغ به سفره‌شان باز نمی‌شد؛ اما با این وجود این، احساس فقر نمی‌کردند، بیمار هم نمی‌شدند. امروز اگر کسی هر روز برنج نخورد و هفته‌ای یکی دو بار مرغ روی سفرهٔ خانه‌اش پرواز نکند، احساس فقر می‌کند؛ در حالی که هیچ پزشکی مصرف روزانهٔ برنج و مصرف هفتگی مرغ را برای سلامت، اگر مُضِر نداند، ضروری نمی‌داند. چقدر خوب است پدر و مادرهایی که اکنون در حدود ۴۰ سال سن دارند، سبب غذایی امروز خود را با سبب غذایی دیروز پدر و مادرشان مقایسه کنند و ببینند که چه اندازه قناعت ما کم شده است!

زیاد شده یا توقعاتمان پیچیده شده؟ رفاه با ما قهر کرده یا تعریفمان از رفاه عوض شده؟ راه به دست آوردن ثروت را گم کرده‌ایم یا راه خرج کردن پول را بلد نیستیم؟

هیچ کدام از حرف‌هایی که زدیم، به معنای آن نیست که نباید کاری به وضعیت اقتصادی جامعه داشت. هرگز اهمیت مسائل اقتصادی را نادیده نمی‌گیریم و دائماً از همه نهادها، قوا و مسئولان، در مسائل اقتصادی، با دیدگاه مطالبه‌گری درخواست می‌کنیم و پیگیر بهتر شدن اوضاع اقتصادی مملکت هستیم؛ اما آیا اولین و تنهاترین دلیل تمایل نداشتن به فرزندآوری مسائل اقتصادی است؟ آمار و واقعیت جامعه چیز دیگری را نشان می‌دهد. پس فکر نکنیم اگر مشکلات اقتصادی حل شد، خانواده‌ها به سوی فرزندآوری بیشتر خواهند رفت. سبک زندگی را باید عوض کرد. در سبک زندگی مدرن، هراندازه هم که انسان ثروتمند شود، ضمانتی برای افزایش میلش به فرزندآوری وجود ندارد.

به سفرهات لگد زن!

از این جور بهانه‌ها همیشه وجود داشته است. در دوران جاهلیت، در بعضی از سرزمین‌ها که زیاد دچار قحطی می‌شدند، تا نشانه‌های قحطی را می‌دیدند، از ترس، اولین کاری که برای نجات از این مهلکه و حفظ آبرو و عزت و احترام خود انجام می‌دادند، کشتن فرزندانشان بود. اگر آن روز قاتلان سنتی داشتیم، امروز قاتلان مدرن داریم. امروز هم خیلی‌هایمان فکر می‌کنیم اگر خدا فرزندی به ما بدهد، زیر بار هزینه‌هایش کمر خم می‌کنیم و اصلاً سری را که درد نمی‌کند، چرا دستمال ببندیم. بله، این همان ترسی است که یک روز مردمی را «فرزندکش» کرده بود و امروز ما را «بی‌فرزند»! خدا فرمود که: «از ترس تنگ‌دستی و نداری، بچه‌هایتان را نکشید». امروز هم آن خطاب متوجه ماست که شیک‌تر جلوی آمدن بچه‌ها را می‌گیریم.

اگر والدین در آن دوران فرزندان را به دنیا می‌آوردند و سپس زنده به گور می‌کردند، امروز برخی والدین از ترس روزی خود، در مرحله جنینی حق زندگی را از فرزندان خود می‌گیرند. وقتی کشته‌های کرونا به ۲۰۰ نفر در روز می‌رسد، جامعه ما استرس و اضطراب پیدا می‌کند، جامعه قفل می‌کند. برای فوت‌شدگان کرونا چه هیاهویی، چه تشکیلاتی، چه جریمه‌هایی، چه تعطیلاتی و چه گرفتاری‌هایی درست شده است. اما برای آمار وحشتناک سقط جنین چه کرده‌ایم؟ طبق این آمار در یک و نیم سال، هر روز حدود ۱۰۰۰ نفر^۱ یعنی در یک سال بیش از ۵۰۰ هزار نفر^۲ و^۳ سقط می‌شوند. البته به گفته برخی کارشناسان مطلع^۴ این آمار روزانه به بیش از ۲ هزار بچه نیز رسیده است. می‌دانید معنای این حرف چیست؟ یعنی در یک سال، بیش از تعداد شهدای ۸ سال جنگ تحمیلی، داریم به دست خودمان، سرمایه‌های زندگی و مملکت و آینده‌سازان سرزمینمان را از بین می‌بریم و این جنایتی بزرگ است که باید در این مجالس آن را فریاد بزنیم.

بعضی از سقطها با دستور پزشک است که البته همه آن‌ها حق نیست، بلکه قتل محسوب می‌شود و دیه دارد. برخی از سقطها به دل خواه والدین است که آن‌هم در خیلی از مواقع قتل است و دیه دارد. در جاهلیت قبل از اسلام، با بی‌رحمی، فرزند به دنیا آمده را زنده زنده درون گودال می‌انداختند و روی او خاک می‌پاشیدند و در جاهلیت امروز، به فرزند داخل رحم هم رحم نمی‌کنند.

۱. آقای بانکی پور: «تعداد سقط‌های ما دارد نزدیک می‌شود به تعداد تولدهای ما. کرونا وقتی کشته‌هایش به ۲۰۰ می‌رسد، جامعه ما حالت استرسی و اضطرابی پیدا می‌کند، جامعه قفل می‌کند. ما روزانه بیش از ۲ هزار بچه حلال زاده شیعه در کشورمان سقط می‌شود. اصلاً جمعیت را بگذاریم کنار، ازدواج را بگذاریم کنار، در یک سال کشته‌های سقط سالانه ما از کل شهدای جنگ تحمیلی بیشتر است. کار دقیق علمی کرده‌اند. ۷ درصد از این بچه‌هایی که سقط می‌شوند، خارج از خانواده‌اند» (نشست هم‌اندیشی هم‌آهنگ در مشهد، اسفند ۱۴۰۰).

۲. «... اما آخرین برآوردی که از سقط جنین غیرقانونی داریم این است که سالانه بیش از ۳۰۰ هزار سقط جنین غیرقانونی در کشور انجام می‌شود» («سالانه ۳۰۰ هزار سقط جنین غیرقانونی در ایران انجام می‌شود»، خبرگزاری تسنیم، دسترسی در: <https://www.tasnimnews.com/fa/news/1400/03/08/2511544/>، ۸ خرداد ۱۴۰۰).

۳. یعنی در کمتر از دو دقیقه، یک جنین، یک نازدانه از فرزندان این مرزوبوم از بین می‌رود.

۴. دکتر بانکی پور در نشست «هم‌اندیشی رویداد ملی هم‌آهنگ، اسفند ۱۴۰۰».

می خواهیم زنده بمانم!

حتماً صحنه و توضیحات علمی سقط جنین را ندیده و نشنیده‌اید. انسان را شرمنده و دل سنگ را آب می‌کند. وقتی دستگاه مکش، بچه را از بدن مادر خارج می‌کند، با فشار دستگاه، بدن این موجود زنده، پاره پاره و قطعه قطعه می‌شود. وقتی این صحنه را با دستگاه‌های مجهز مشاهده می‌کنید، گویا این جنین به این طرف و آن طرف می‌رود و خود را به بدن مادر می‌کوبد، جیغ می‌کشد تا از این دستگاه فرار کند؛ اما نمی‌تواند. آرام آرام بدنش تکه تکه و از هم جدا شده و از بین می‌رود. ای کاش مادرش، صدای ناله‌های این جنین را می‌شنید، جیغ کشیدن‌ها و فریادهای مظلومانه او را متوجه می‌شد که می‌گوید: «مادر می‌خواهم زنده بمانم! من را به چه جرمی می‌کشی؟»

این همان فرزندگوشی و قتل و زنده به گور کردن مدرن است. خدا رحم کند! آیا این زندگی برکت خواهد داشت؟ محال است. مطمئن هستیم که اکثر پدران و مادران این صحنه را ندیده‌اند و از جزئیات این جنایت هولناک بی‌خبرند؛ و الا هرگز این بی‌رحمی را تحمل نکرده و آینده و زندگی خود را بی‌برکت و شوم نمی‌کردند.

آیا می‌دانید نازا کردن و عقیم‌سازی به دلایل اقتصادی و هر دلیل دیگری، حتی اگر خانواده در وضعیت دشوار مالی قرار بگیرد یا به علت سن مادر یا کثرت فرزندان، مجاز نیست؟ [آیا می‌دانید] حتی اگر مادر دچار اختلال روانی نیز باشد، سقط جنین برای او مجاز نیست؟!

آیا می‌دانید سقط جنین شرعاً حرام است و در هیچ حالتی جایز نبوده و توبه جدی از آن لازم است و باید دیه سقط جنین پرداخت شود؟^۲

۱. امام خمینی رحمته الله علیه

۲. سید علی خامنه‌ای، اجوبه الاستفتائات، ص ۲۰۲، سؤال ۱۲۶۶.

آیا می‌دانید سقط جنین در هر شرایطی حرام است؛ مگر آنکه استمرار حاملگی برای حیات مادر خطرناک باشد؟ در این صورت هم، سقط جنین قبل از ولوج روح اشکال ندارد؛ ولی بعد از دمیدن روح جایز نیست؛ حتی اگر ادامه حاملگی برای حیات مادر خطرناک باشد. مگر آنکه استمرار بارداری حیات مادر و جنین، هر دو، را تهدید کند و نجات زندگی طفل به هیچ‌وجه ممکن نباشد؛ ولی نجات زندگی مادر به تنهایی با سقط جنین امکان داشته باشد!

ای کاش خانواده‌ها قبل از اینکه بخواهند چنین عملی را انجام بدهند، بروند و حکم شرعی آن را جویا شوند! **ای کاش** خانواده‌هایی که می‌خواهند بچه را سقط کنند، بروند درباره پیامدهای روحی و روانی سقط جنین مطالعه کنند! **ای کاش** بروند پای حرف کسانی بنشینند که به گفته دکتر باید بچه‌شان را سقط می‌کردند و نگه داشتند و فرزندشان سالم به دنیا آمده است.

واقعاً چقدر مظلوم‌اند این موجودات زنده و پاره‌های تن والدینشان و چقدر معصوم‌اند فرزندان من و شما، در دستان ما، در دوران کودکی. خدا کمک کند که از این امانت‌های خدا به خوبی مراقبت کنیم و این هدیه‌های بی‌نظیر الهی را نذر مجلس و دستگاه ابی‌عبدالله علیه السلام کنیم. این عشقی است که در دل خیلی از پدر و مادرهای ما بوده و بچه را در دوران حاملگی نذر یکی از حضرات معصومین علیهم السلام می‌کردند و این رضاها و علی‌ها و حسین‌ها، علی‌اکبرها و علی‌اصغرها و زینب‌ها و زهراها، همه نشانه‌های عشق مردم ایران به این خانواده کرم است و ما نسل به نسل این مسیر را ادامه خواهیم داد.

بأبی أنت و أمی گفتن فرزندها

می‌نشانند بر لب عشاق تولبخندها

«یا حسین» بچه‌ها در روضه‌های خانگی

آب کرده در دل مادریدرها قندها

از پدرها به پسرها می‌رسد میراث عشق
 شورها، شمشیرها، تکبیرها، سربندها
 ای خوشا آن مادرانی کز محبت کرده‌اند
 یک‌به‌یک نذر حسینِ فاطمه، دلبندها
 تا که سرو خویش را از زیر قرآن رد کنند
 سوخته دل‌هایشان در آتش اسفندها
 مادرانی که به دخترهایشان آموختند
 درس ایمان و حیا در مهد غیرتمندها
 نسل‌پشت‌نسل ما اهل و فایم اهل عشق
 از محمد وز خدیجه مانده این پیوندها^۱

خیر دنیا و آخرت

این حرف قطعی ما در این جلسه است. آمدن فرزند به زندگی، نه تنها فقر نمی‌آورد، بلکه برکت هم می‌آورد، برکات مادی و معنوی. حضرت رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «نَبِيْتُ لِأَصْيَابٍ فِيهِ لَبْرَكَةٌ فِيهِ»^۲ «خانه‌ای که کودک در آن نباشد، برکت ندارد.» کودک آن قدر بابرکت است که دو دنیای انسان را تأمین می‌کند.

بارها شنیده‌ایم و دیده‌ایم زمانی که یک فرزند وارد زندگی می‌شود، گشایشی در زندگی حاصل می‌شود. یکی از استادان می‌فرمودند: «با تولد یکی از فرزندانم، ماشین دار شدم. بعدی که به دنیا آمد، ماشینم مدل بالاتر شد و بعدی که به دنیا آمد، صاحب‌خانه شدم.» از این نمونه‌ها در اطراف هرکدام از من و شما زیاد پیدا می‌شود.^۳ پس آن ترسی که شیطان به دل انسان می‌اندازد، آدم را از وعده‌های قطعی خدا دور می‌کند و انسان را در ضرر بزرگی می‌اندازد که خودش را محروم

۱. دکتر محمد مهدی سیار

۲. ابوالقاسم پاینده، نهج الفصاحة، ص ۳۷۴.

۳. یکی از استادان جمعیت شناس نیز می‌گفتند: «در یک جلسه شلوغ از آقایان سوال کردم: چه کسی فرزندانش که بیشتر شده، فقیرتر شده؟» هیچ‌کس جواب مثبت نداد.»

می‌کند. در ازدواج هم همین‌طور است، در کارهای خوب دیگر هم همین‌طور است. یعنی کار شیطان همین است. «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ.» و از آن طرف خداوند می‌فرماید: ﴿يُعِظُهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ﴾.

امام حسینی‌ها باید در این جلسات با خودشان فکر کنند که وعده شیطان را قبول می‌کنند یا وعده خدا را. آرامش زندگی‌شان را به خاطر وعده‌های شیطان به هم می‌ریزند یا دست در دست خدا می‌گذارند و می‌رسند به آن آرامشی که ابی‌عبدالله در آن لحظات سخت داشت و با اطمینان به خدا می‌فرمود: «رضا برضائک، تسلیما لامرک» و می‌رسند به مقام نفس مطمئنه و در حالی که خداوند درباره حضرت و این آرامش و حال زیبای ابی‌عبدالله می‌فرماید: ﴿ارجع الی ربک راضیه مرضیه﴾ خلاصه سفره‌داژ خداست و خداست که به برکت وجود فرزند، ما را هم روزی می‌دهد.

دختران بی‌پناه!

اگر کسی سفره‌دار را گم کرد، کارش به جاهای خطرناک می‌رسد. گاهی کار ما به جایی می‌رسد که بچه‌هایمان را سربار خود می‌بینیم و در زندگی، آن‌ها را اضافه حساب می‌کنیم و مایه دردسر. سکونی می‌گوید:

دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَأَنَا مَعْمُومٌ مَكْرُوبٌ....

یک روز که خیلی ناراحت بودم و دلم گرفته بود، خدمت امام صادق عليه السلام شرفیاب شدم. حضرت از علت ناراحتی من سؤال کردند. گفتم: «فرزندی به ما عنایت شده و این باعث ناراحتی من شده است.» حضرت فرمودند: «ای سکونی، سنگینی این فرزند روی زمین است و رزق او بر عهده خداوند متعال است و عمر او از عمر تو و رزق او از رزق تو نیست و به خاطر این دختر از روزی و عمر تو کم نمی‌شود.» با این فرمایش حضرت، غم و غصه از دلم بیرون رفت. انگار که هیچ غصه‌ای در دلم نبود. حضرت پرسیدند: «اسم این دختر را چه گذاشته‌ای؟»

عرض کردم: «اسم او را فاطمه گذاشته ام.» امام صادق علیه السلام فرمودند: «اگر اسم دخترت را فاطمه گذاشتی، به او دشنام مده، لعن و نفرینش نکن و او را نزن!»^۱

غارت به چه قیمت؟

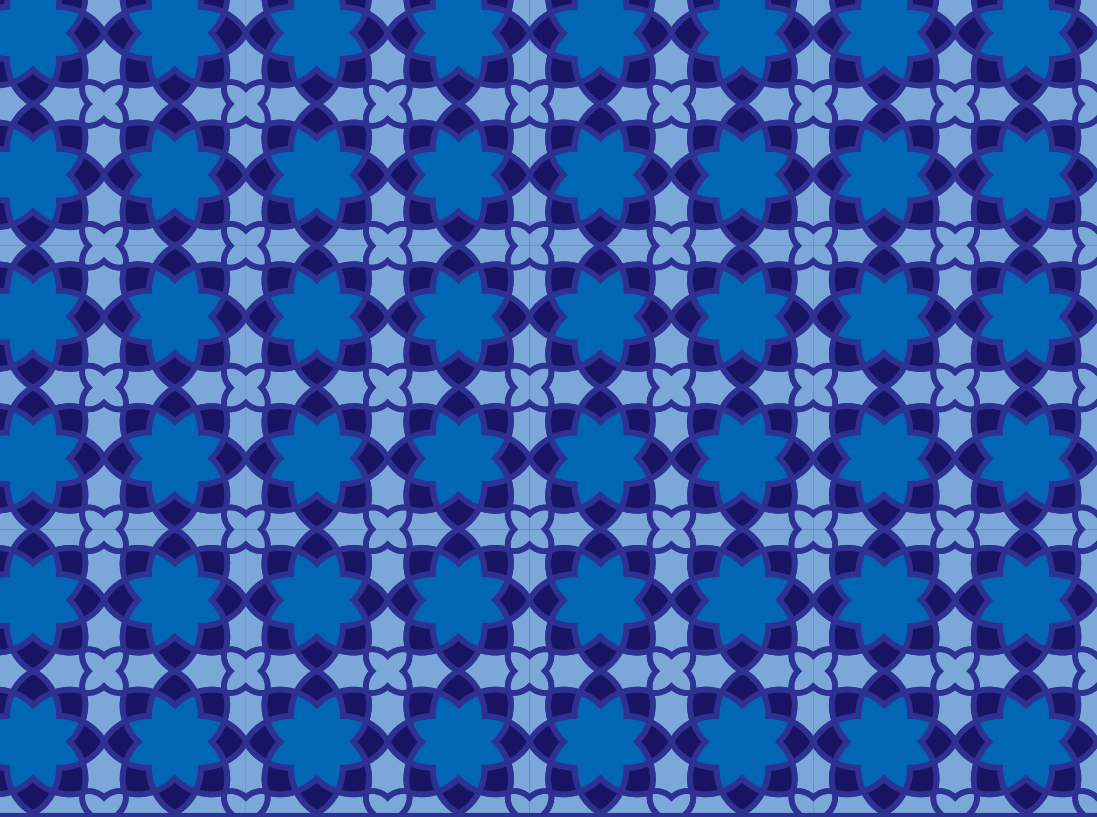
این جملات برای ما که در مجلس روضه ابی عبدالله علیه السلام نشستیم، خیلی معنا پیدا می‌کند. «دخترت را نزن!» بیابید از حضرت سؤال کنیم که: حسین جان، خانواده‌ات را کجا آوردی؟ زبانم نمی‌چرخد تا از کاروان شما که وارد سرزمین نینوا شد، صحبت کنم. زبانم قفل شده است. این کاروان کجا و آن کاروان روز ۱۱ محرم کجا! یک کاروان پر از نازدانه! حسین جان، چرا علی اصغر را آوردی؟ حسین جان، کسی تا به الان رقیه را لعن و نفرین نکرده!

سفره‌دار را که اشتباه بگیری، همین می‌شود. خدایا چرا غارت؟ آخر غارت به چه قیمت؟ این‌ها سر چه سفره‌ای بزرگ شده‌اند؟

کاروان فرزندان حسین علیه السلام کاروانی است که سفره‌دار را می‌شناسد، سر سفره خدا نشست است. اما کاروان غارتگران، سفره‌دار را گم کرده‌اند. برای غنیمت، برای نان، از ترس شکم‌هایشان، از ترس اینکه سفره‌شان خالی بماند، به انگشت دست حسین علیه السلام هم رحم نکردند. اگر انگشتی می‌خواهی، ببر؛ اما انگشت را نبر! اگر گوشواره را می‌بری، ببر؛ اما گوشواره را نکش! اگر غنیمت می‌خواهی، ببر؛ اما معجز از سر بچه‌ها....

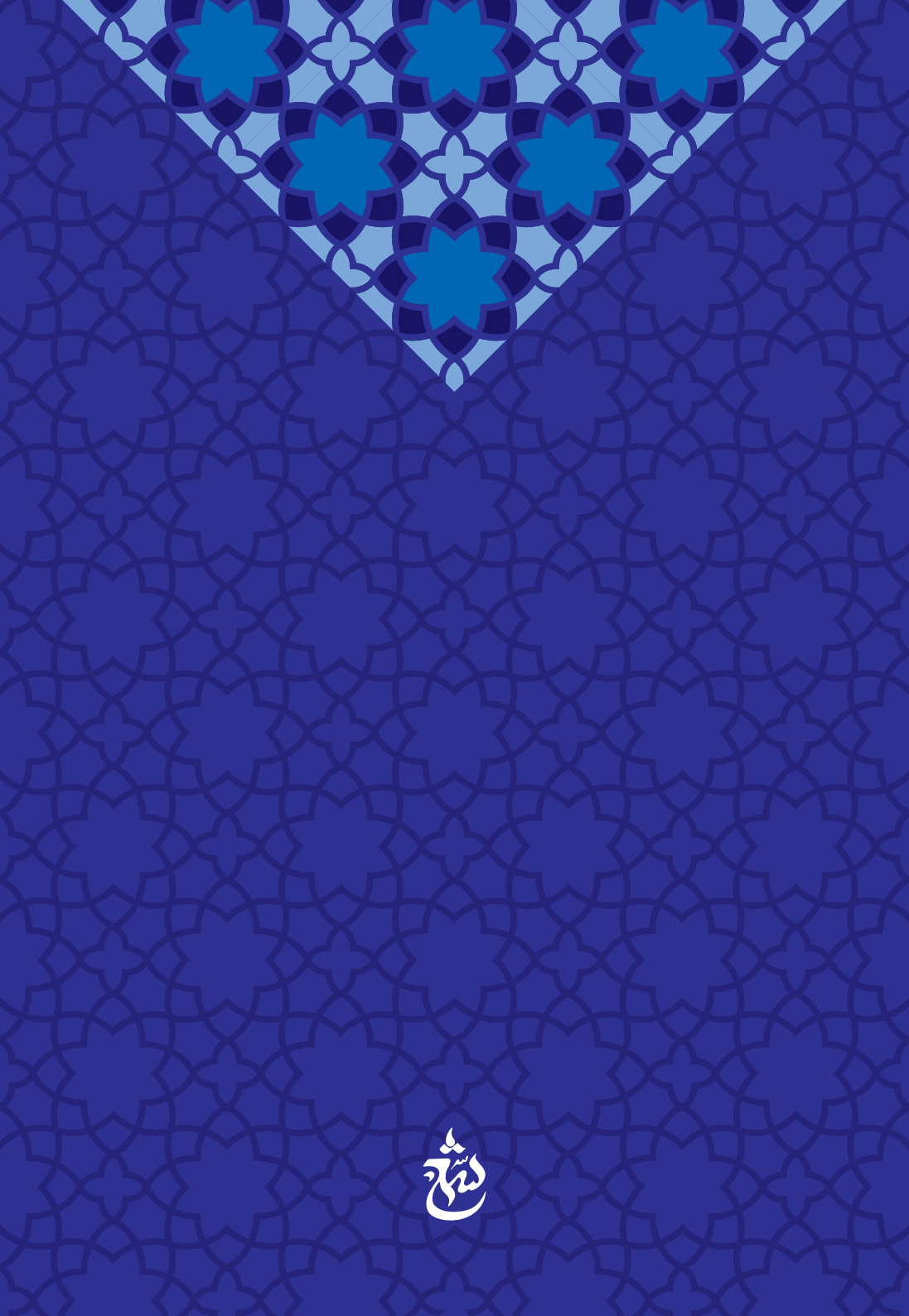
اللعنة الله على القوم الظالمين...!

۱. «دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام وَأَنَا مَغْمُومٌ مَكْرُوبٌ فَقَالَ لِي يَا سَكُونُ يَا سَكُونُ فَقَالَ لِي ابْنَةُ فَقَالَ يَا سَكُونُ عَلَى الْأَرْضِ نَقَلَهَا وَعَلَى اللَّهِ رِزْقَهَا عَيْشٌ فِي غَيْرِ أَحْبَلِكَ وَتَأْكُلُ مِنْ غَيْرِ رِزْقِكَ فَسَرَى وَاللَّهِ عَنِّي فَقَالَ لِي مَا سَمَّيْتَهَا فَلْتُ فَاطِمَةَ قَالَ أَوْدَعْتُمْ وَضَعْتُ عَنِّي جَمِيئَتِهَا فَقَالَ... أَمَا إِذَا سَمَّيْتَهَا فَاطِمَةَ فَلَا تَسْبِيهَا وَلَا تَلْعَنُهَا وَلَا تُضْرِبُهَا» (محمد بن یعقوب کلینی، الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۶، ص ۴۸ و ۴۹).



مجلس سوم

به سختی اش می ارزد!



سنة



فرزند شیرینیِ زندگی است. رنج این شیرینی را هم نمی‌شود نادیده گرفت؛ اما نوع نگاه ما به زندگی است که شیرینی این رنج‌ها را چندین برابر می‌کند. راز رنج شیرین کربلایی‌ها همین است. کافی است زندگی را از بالا ببینیم.

قربانی‌ام را بپذیر!

اگر هدف ما معلوم باشد و به آن هدف باور داشته باشیم و آن را درست انتخاب کرده باشیم، از همه چیز می‌گذریم. مال و آبرو که هیچ است، رقیه و سکینه و علی‌اصغر را هم فدا می‌کنیم، سر هم می‌دهیم تا پیش مرادمان سرفراز باشیم؛ چون مطمئنیم به سختی‌اش می‌ارزد. کتابی است به نام *سرداران بی‌سر* که حدود پنجاه داستان و خاطرهٔ عجیب و شگفت‌انگیز از شهدا و مجاهدان دوران دفاع مقدس نقل می‌کند، خاطراتی که ممکن است با شنیدنش، قلب شما به درد بیاید، خاطراتی که اگر برای آن‌ها سندی وجود نداشت، خیلی از ما مذهبی‌ها هم باورش نمی‌کردیم!

در این کتاب معروف که توصیه می‌کنم گاهی اوقات برای جدا شدن از دنیا و گرفتاری‌های آن و برگشتن به مسیر درست فطرت و خوشبختی در زندگی، چند صفحه‌ای از آن را مطالعه کنید،^۱ نقل شده است که ما

۱. امام خمینی رحمته‌الله‌علیه: «این وصیت‌نامه‌هایی که این عزیزان می‌نویسند مطالعه کنید. پنجاه سال عبادت کردید و خدا قبول کند، یک روز هم یکی از این وصیت‌نامه‌ها را بگیرید و مطالعه کنید و فکر کنید.» (روح‌الله خمینی، صحیفه امام، ج ۱۴، ص ۴۹)؛ رهبر معظم انقلاب رحمته‌الله‌علیه: «این وصیت‌نامه‌های شهدا که امام رحمته‌الله‌علیه توصیه به مطالعه آن می‌کردند، به خاطر این

یک سرهنگ مؤمن و انقلابی داشتیم در شهر مهاباد. آن قدر محکم و انقلابی عمل کرده بود که کومه و دموکرات از دستش کلافه شده بودند. به هرکاری دست زدند تا این سرهنگ را از شهر بیرون کنند؛ اما موفق نشدند. دیدند چاره‌ای ندارند جز انجام جنایتی هولناک. پس نوزاد آن سرهنگ انقلابی را دزدیدند و سر از تنش جدا کردند. بعد پیکر نوزاد و سرش را به همراه نامه‌ای فرستادند در خانهٔ این مرد. گفتنش هم آسان نیست. سر نوزاد را چگونه بریدند؟! سرهنگ تا پیکر بی سر نوزادش را دید، با چشمانی اشک بار گفت: «خدایا قربانی اصغرم را قبول کن!» بعد هم صدایش را صاف کرد و گفت: «ضدانقلاب بداند یک قدم هم عقب‌نشینی نمی‌کنم...»^۱ به نظر شما چه اتفاقی می‌افتد که یک پدر، بدن بی سر طفل شیرخوارهٔ خود را می‌بیند؛ ولی از مسیرش کوتاه نمی‌آید؟ عقب‌نشینی نمی‌کند؟ زبان به شکایت و ناله و نفرین باز نمی‌کند؟ مگر ممکن است این داغ سنگین نباشد؟ در روایت هست: «**اولادنا اکبادنا!**»^۲ (فرزندان ما پاره‌های جگر ما هستند.) مگر می‌شود داغ فرزند را به راحتی تحمل کرد؟ پس چرا این اتفاق می‌افتد؟

شاید بتوان در یک جمله به این سؤال مهم و اساسی پاسخ داد که: وقتی نوع نگاه انسان به مسائل عوض می‌شود، سخت‌ترین بلاها را هم تحمل خواهد کرد! وقتی ارزش‌ها و هدف‌های ما مشخص باشد و نگاهمان را براساس آن تنظیم کنیم، کار تمام است. وقتی هدف ما ارزشمند باشد و ارزشش را داشته باشد، آن وقت است که انسان حاضر است از همه چیز خود بگذرد. نگاهش که عوض شد، حاضر است از مال و جان و آبرو و

است که نمایشگر انقلاب درونی یک نفر است. هرکدام از این وصیت‌نامه‌ها را که انسان می‌خواند، تصویری از انقلاب یک نفر را در آن می‌بیند و خودش متقلب‌کننده و درس‌دهنده است. ما باید این حالت را تعمیم بدهیم و این ممکن است.»
 بیانات در دیدار جمعی از فرماندهان سپاه، ۲۷ شهریور ۱۳۷۰، دسترسی در: <https://khl.inlink/f/2490.snn.ir/000Y6>

۱. محمد اصغری نژاد، سرداران بی سر، ص ۲۵.

۲. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۹۷.

فرزندان خود نیز بگذرد. شما وقتی به زندگی و تمام اتفاقات آن متفاوت نگاه کنی، بدن عزیزت را هم غرق به خون ببینی، با صدای بلند خواهی گفت: «اللهم تقبل منا هذا القربان.»

نگاه زینبی علیها السلام

قانونی طبیعی در دنیا وجود دارد به نام «رنج و سختی» که برای همه وجود دارد. امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرماید: «الدُّنْيَا دَارٌ بِالْبَلَاءِ مَحْفُوفَةٌ.»^۱ تا در این دنیا هستیم، بلا و سختی هم با ما همراه است و هیچ استثنایی ندارد. حتی زندگی بهترین مخلوقات خداوند، یعنی اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام هم که جان عالم به فدای آن‌ها باد، از بلا و سختی جدا نمی‌شود. باید کمی دقیق‌تر به اطرافمان نگاه کنیم. قوانین عالم تغییر نمی‌کند و برای همه انسان‌ها وجود دارد. باید دیدمان به زندگی را اصلاح کنیم. زاویه نگاه ما کمی مشکل دارد. یک قانون این است که زندگی برای همه سختی دارد. اینجا هنر من و شما مدیریت کردن این سختی‌هاست.^۲

قانون دیگر این است که سختی‌ها همراه خوشی است و در دل بعضی از گرفتاری‌ها، شیرینی‌هایی وجود دارد. قانون دیگر این است که برای رسیدن به خوشی و لذت عالی‌تر باید سختی را تحمل کنیم. ازدست دادن جان در راه خدا بسیار سخت است؛ اما مقام «عند ربه برزقون»^۳ بی‌نظیر است. برای همین باید گفت به سختی‌اش می‌ارزد. درس خواندن سخت است؛ اما ورود به دانشگاه و شغل مناسب داشتن را که ببینیم، می‌گوییم به سختی‌اش می‌ارزد. بچه‌داری سختی‌هایی دارد؛ اما شیرینی‌های عجیبی در دل خود دارد

۱. محمد بن حسین شریف رضی، نهج البلاغه، خطبه ۲۲۶، ص ۳۴۸.

۲. علیرضا پناهیان، «راز عبور از رنج‌های زندگی و رسیدن به لذات بندگی»، دسترسی در: <http://panahian.ir/post/3322#j21395/7/18>

۳. «وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قَاتَلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزُقُونَ» آل عمران، ۱۶۹.

که مادر و پدر حاضر نیستند آن را با هیچ چیز دیگری عوض کنند. برای همین است که می‌گوییم به سختی‌اش می‌آرزد. این معنای آن جمله است که باید زندگی را از بالا ببینیم. این همان رمزورازی است که وقتی زینب کبری علیها السلام را در مقابل آن همه بلا و سختی قرار داد، حضرت فقط یک جمله فرمودند: «**مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا**»^۱

هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا کند که زینب کبری علیها السلام بلا و سختی ندید. جان عالمی به فدایش! در کودکی بهترین پدر بزرگ عالم هستی، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از دست داد. هنوز کفن پیامبر خشک نشده بود که به جای مادر، خانه را آب و جارو می‌زد. داغ جان‌گداز مادر را دید!

در همان کودکی، خانه‌نشینی پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام را دید. فرق شکافته حضرت را خودش دستمال می‌پیچید. با چشمان خود، لخته‌های خون جگر امام مجتبی علیه السلام را داخل تشت دید. همه این‌ها یک طرف و آزارو ادیت‌های کربلا هم یک طرف، از داغ جوان گرفته تا دیدن سر برادر بالای نی!

بیا بید ما هم مثل زینب کبری علیه السلام نوع نگاهمان به سختی‌های دنیا را تغییر بدهیم. باید تلاش کنیم؛ و آلا زمانی می‌رسد که آن جمله معروف امیرالمؤمنین علیه السلام برای ما اتفاق خواهد افتاد که «**اناس النیام، و اذا ماتو انتهموا**». زمانی می‌فهمیم چطور زندگی کنیم که کار از کار گذشته است. وقتی نگاه ما هم مانند نگاه صبور کربلا شد، نه تنها سختی‌ها برایمان سهل و آسان می‌شود، بلکه بسیاری از آن‌ها را زیبا و شیرین خواهیم دید. «**مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا**». وقتی نگاه من و شما مانند زینب کبری علیه السلام شد، دیگر تحمل فشارهای زندگی آن قدرها هم برایمان سخت و دشوار نیست. «**مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا**».

محرم امسال از برکت فرزندان حسینی و زینبی صحبت می‌کنیم. معنای نگاه

۱. علی بن موسی بن طاووس، اللهوف علی الطوفوف، ص ۱۶۰.

زینبی در موضوع بحث ما این است که سختی‌ها و زیبایی‌های **سفرهٔ بابرکت فرزندان** را ببینید و خود را از آن محروم نکنید. سختی و رنج همیشه در زندگی وجود دارد و خواهد داشت. مهم آن است که بتوانیم آن را تحمل کنیم و عقب ننشینیم.

زندگی بالا و پایین دارد

آسایش کامل مخصوص بهشت و برای مؤمنانی است که در همین دنیا از مسیر رنج و سختی عبور کرده‌اند. باید پذیرفت که نباید در دنیا به دنبال رفاه و آسایش کامل گشت. «گشتیم نبود، نگرد نیست.»

«**الدُّنْيَا مَحْفُوفَةٌ بِالْبَلَاءِ**» تا ما در این دنیا هستیم، در کنار شیرینی‌هایی که دارد، بلا و سختی هم با ما همراه است. ویژگی زندگی دنیا این است که بالا و پایین دارد.

سختی‌های زینب کبری علیها السلام کجا و سختی‌های زندگی ما کجا! سختی فرزندآوری که همراه با آن شیرینی و لذت است، چقدر زیباست. اگر نگاه مادران به سختی‌های فرزندآوری و... مثل نگاه زینب کبری علیها السلام می‌شد؛ یعنی زیبایی‌های فرزندآوری و سختی‌هایش را با هم می‌دیدند، ماجرا متفاوت می‌شد.

وقتی به بعضی‌ها می‌گوییم که چرا خودتان را از برکات سفره‌ای که خداوند با فرزند به شما می‌دهد، محروم کرده‌اید؟! چرا با افزایش تعداد فرزندان این سفره را رنگین‌تر نمی‌کنید، فوری جواب می‌دهند که: «فرزند دردسره، مانع رفاه و آسایش ماست، بچه سختی‌های خاص خودش رو داره، اصلاً سری که درد نمی‌کنه، دستمال چرا؟ بچه چیه؟ ما به استراحت نیاز داریم، بچه شَره، شلوغه، دردسره و...!»

فرزند بیشتر، درگیری بیشتر!

بعضی از مردم می‌گویند: «هر بچه سهمی از وقت پدر و مادرش رو می‌گیره. شما همین وقت رو ضرب در تعداد بچه‌ها کن: اگه به بچه سه ساعت توی روز رسیدگی

بخواد، دوتا بچه می‌شه شیش ساعت و سه تا نه ساعت و چهار تا دوازده ساعت! یعنی دیگه خواب و استراحت و... تعطیل! این جور می‌مونه برای آدم؟! بالاخره آدم زنده باید به خودش هم برسه یا نه؟!»

قطعاً هر فرزند سهمی از زندگی ما را می‌گیرد؛ اما اینکه سهمش چقدر باید باشد، جای بررسی دارد. ما زمانمان را جداجدا در اختیار فرزندانمان قرار نمی‌دهیم؛ بلکه در کنار کارهای روزمره زندگی، با فرزندان و دیگران ارتباط داریم، می‌گوییم، می‌شنویم، می‌خوانیم و امور منزل را رتق و فتق می‌کنیم؛ بنابراین زمان رسیدگی به فرزندان با دیگر فعالیت‌های روزمره تداخل دارد و زمان لازم برای رسیدن به دو فرزند دو برابر وقتی که باید برای یک فرزند صرف کنیم، نیست. سه فرزند هم سه برابر زمان نمی‌خواهد.

نکته بعد اینکه فرزندان بیشتر سبب راحت‌تر شدن امور و مصرف زمان کمتر برای هر بچه می‌شود؛ چون فرزندان خودشان کمک‌کار ما در رسیدگی به امور منزل خواهند بود و فرزندان بزرگ‌تر در رتق و فتق امور فرزندان کوچک‌تر کمک می‌کنند. در ضمن، خود بچه‌ها هم با هم سرگرم می‌شوند و این موضوع چیزی است که خانواده‌هایی که چند فرزند دارند، باید درباره آن صحبت کنند. برعکس، خانواده‌های تک‌فرزند دائماً درگیر همان یک فرزند هستند؛ چون فرزند غیر از آن‌ها کس دیگری در فعالیت‌های روزمره ندارد.

کدام کمبود وقت؟

نگاهی به کمبود وقت مادران دهه ۶۰ و ۷۰ بیندازیم. آن‌ها اکثراً لباس‌ها را با دست می‌شستند، کهنه بچه هم می‌شستند و گاهی در صف نان، مرغ، تخم‌مرغ، نفت، قند و شکر منتظر می‌ماندند. ماشین شخصی نداشتند تا بتوانند زودتر به کارهای بیرون از خانه برسند، خودشان غذا می‌پختند و با این همه وقتی که در امور زندگی صرف می‌کردند، چندین بچه هم بزرگ می‌کردند. اما مادران مدرن امروز را ببینید! با اینکه وسایل برقی انجام کارهای

خانه را آسان کرده و وقت مادرها خیلی آزاد شده است، از کمبود وقت دل خورند و می‌گویند: «وقتی برای بزرگ کردن بچه نداریم.» البته در ظاهر، حرف بدی نیست. اما چرا این‌گونه شده؟ آن پدر و مادرها که هنوز در بین ما هستند. آیا این کمبود وقت مربوط به تغییر سبک و روش زندگی مان نیست؟ آیا مربوط به آب رفتن اعتقاداتمان نیست؟ چند ساعت سریال دیدن، چند ساعت در فضای مجازی گشتن، مکالمه تلفنی و مراجعه مکرر به بازار یا شاغل بودن بدون ضرورت، بله، البته که اصلاً وقت برای آدم نمی‌گذارد. این مادران کمبود وقت کاذب دارند؛ اما آن دهه شصتی و دهه هفتادی‌ها انصافاً کمبود وقتشان واقعی بود. اگر مادرانی که از کمبود وقت گلایه می‌کنند، مقداری از همین کارهایی که گفتیم، مثل سریال دیدن و... را کم کنند، زمان درخور توجهی از وقتشان به راحتی آزاد می‌شود.

راحتی خوب است؛ اما...!

وقتی نوع نگاه ما به زندگی، نگاه مادی‌گرای غربی شد، آن زمان است که هرچه را با رفاهمان مخالف بود، کنار خواهیم گذاشت. در نگاه مادی‌گرای غربی، فرزند مانع رفاه است؛ لذا باید کنار گذاشته شود. با همین نوع نگاه است که در غرب، یا اصلاً بچه‌دار نمی‌شوند، یا خیلی دیر صاحب فرزند می‌شوند. جالب اینجاست که وقتی صاحب فرزند شدند، به نوعی تربیت او را مدیریت می‌کنند که مانع رفاه آن‌ها نشود. برای مثال به جای وقت گذاشتن و بازی کردن با کودک، او را به مهدکودک می‌فرستند تا کمتر مانع رفاه و آسایش پدر و مادر شود. یا برایش بازی رایانه‌ای می‌خرند تا مزاحم آن‌ها نشود و سرگرم خودش باشد!

مهدکودک در تمدن امروز، یعنی تغییر دادن مادر!

مهدکودک در تمدن امروز، یعنی دور شدن از پدر!

مهدکودک در تمدن امروز، یعنی خدا حافظی با کانون گرم خانواده!

و در یک کلام: مهدکودک در تمدن امروز، یعنی یتیم‌خانه دوران مدرن، اما با ظاهری فریبنده و باکلاس! بیایید تصمیم بگیریم که نوع نگاهمان را به زندگی عوض کنیم. ما باید زندگی را از بالا ببینیم. از بالا به سختی‌ها و لذت‌های زندگی نگاه کنیم.

حتماً برایتان اتفاق افتاده است که در ترافیکی سنگین قرار گرفته باشید. شما وقتی از پایین به ترافیک نگاه می‌کنید، خیلی ناراحت‌کننده است. نگران خواهید شد و حتی شاید از ادامه دادن مسیر منصرف شوید و برگردید. اما اگر دوربینی به شما بدهند و وضعیت را از بالا مشاهده و بررسی کنید، خواهید دید که تصادفی جزئی پیش آمده و به زودی تمام می‌شود و خواهید توانست به مسیر خود ادامه بدهید. زندگی را از بالا ببین؛ یعنی حوادث زندگی، ترافیک‌های اقتصادی و اجتماعی و سختی‌های فرزندآوری را از بالا ببین، تا ناامید نشوی و به مسیر خودت ادامه بدهی.

انسانی که زندگی را از بالا می‌بیند، هرگز از مشکلات ناامید نمی‌شود و با قدرت به مسیر درست ادامه می‌دهد. جا نمی‌زند، به عقب برنمی‌گردد و مثل کوه محکم است.

اهل بیت و بزرگانی که به ما سفارش می‌کنند تا فرزندان بیشتری داشته باشیم، قطعاً و یقیناً مشکلات و سختی‌هایش را می‌دانند و می‌بینند؛ اما همان سختی‌ها و رنج‌ها را از بالاتر مشاهده می‌کنند. «زندگی را از بالا ببین» یعنی در کنار سختی‌ها، چهل سال بعد راهم ببین. آرامش آینده‌ات راهم ببین. بعد از مرگت راهم ببین! شخصی است به نام عیسی بن صبیح. رسید خدمت امام یازدهم ما شیعیان، امام حسن عسکری علیه السلام. حضرت دعایش کردند: «اللَّهُمَّ ارْزُقْهُ وَوَدَّأً يَكُونُ لَهُ عَصْدًا.» (خدایا فرزندی به او عنایت کن که یار و یاور و بازوی او باشد.) بعد حضرت

فرمودند: «فَنِعْمَ الْعَصْدُ الْوَلَدُ»^۱ (چه خوب بازویی است فرزند!)

«زندگی را از بالا ببین» یعنی از حال خوش امروزت به فردایت نگاه کن. فرزندان سوهان روحی زندگی ما نیستند که اذیت‌کننده باشند؛ بلکه سوهان مشکلات زندگی ما هستند که آرامش بخش و دوست داشتنی و خستگی‌بر هستند.

«زندگی را از بالا ببین» یعنی ببایید نگاهمان را به مسائل اطراف دقیق‌تر کنیم. انصافاً کل زندگی و بچه‌داری سختی محض نیست، بلکه آسانی‌هایی را هم در کنار خود دارد. خدای متعال در قرآن می‌فرماید: «إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا» (همراه سختی‌ها و رنج‌ها، لذت‌هایی هم هست).

بله، فرزندآوری سختی‌ها و دردسرهایی هم دارد؛ اما در کنارش، شیرین‌ترین لذت‌ها را هم به همراه دارد. وقتی مادری فرزندان را می‌شود، رنج‌های مختلفی را تحمل می‌کند؛ اما همین مادر حاضر نیست لذت بوسیدن و بغل کردن فرزندش را با چیزی عوض کند. شاید برایتان سؤال شود که: «حاج‌آقا یعنی شما با رفاه مخالفید؟ من از حرف‌های شما این‌طور می‌فهمم که شما با رفاه و آسایش مردم مخالفید!» نه، من با رفاه مخالف نیستم. اصلاً سؤال من این است که چه کسی گفته یک فرزند داشته باشی، رفاه بیشتری داری؟ ما با این مخالفیم. برای خدا هم که شده، سری به خانه سالمندان بزنید، به بیمارستان‌ها سر بزنید و تنهایی آینده خود را در حال و احوال پدر و مادرهای تنها در این فضاها ببینید. رفاه و آسایش سال‌های میان‌سالی و کهن‌سالی را به رفاه موقت امروز نفروشید.

مطلب دیگری نیز جای صحبت کردن دارد. اینکه ما با اصل شدن رفاه، با قبله قراردادادن رفاه مخالفیم. رفاه مقصد نیست. به ما نگفته‌اند هدف‌تان را رفاه قرار بدهید؛ اتفاقاً به ما گفته‌اند که شما بی‌هدف نیستید، شما هدفی مهم دارید؛ ولی به خاطر اینکه خودتان گاهی اشتباه می‌کنید، ما برایتان مطرح می‌کنیم.

۱. محمد بن حسن حر عاملی، وسائل‌الشیعه، ج ۵، ص ۲۷۵.

خب، حالا آن هدف چیست؟ یک کلمه است: «بندگی». ﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾^۱ (من جن و انس را نیافریدم؛ جز برای اینکه عبادتم کنند [و از این راه، تکامل یابند و به من نزدیک شوند]). بنابراین غربی‌ها از هدف اصلی دور شده‌اند و به بیراهه می‌روند. در نتیجه افرادی هم که مثل غربی‌ها رفاه‌زدگی را هدف زندگی قرار می‌دهند، از هدف اصلی زندگی به خطا می‌روند. آیا به خطرافتن هنر است؟ هنر ما این است که وقتی از چپ و راست کارت دعوت به خطا برایمان ارسال شد، نپذیریم؛ آن‌چنان که قمر بنی‌هاشم امان‌نامه را نپذیرفت.

نمونه‌ی اشتباه‌نگرفتن هدف را در شهدا به خوبی می‌توانیم ببینیم. یکی از کسانی که به خوبی فهمیده بود هدف زندگی در دنیا، غرق شدن در رفاه دنیوی نیست و تا آخر عمر هم به این رفاه تن نداد، شهید دکتر مصطفی چمران است. او از سنین ابتدایی زندگی، تلاش کرد با روش‌های مختلف به تن‌پروری و دنیا دوستی عادت نکند و به خود گوشزد کرد که دنیا جای رفاه‌طلبی و دنیاخواهی نیست. مادر شهید چمران نقل می‌کند:

سرمای سرد زمستان غوغا می‌کرد که مصطفی یک باره وارد خانه شد. چهره‌اش را ناراحتی و غم فرا گرفته بود؛ ولی به من چیزی نگفت. موقع خواب به دالان بیرونی رفت و فرش دم در خانه کوچکمان را کنار زد و روی زمین سرد خوابید.

وقتی مصطفی را در این حالت دیدم، خیلی تعجب کردم. علت را که جویا شدم، گفت: «مادر، وقتی داشتم به خانه می‌آمدم، کارتن خواب‌هایی را دیدم که جایی برای خوابیدن نداشتند. من هم کاری نمی‌توانم برای آن‌ها بکنم. می‌خواهم لااقل خودم را به حالت آن‌ها نزدیک کنم، تا همیشه در فرکم باشند و بفهمم چه دردی را تحمل می‌کنند.»

آقا مصطفی چمران آن قدر روی خودش کار کرد و از رفاه غفلت‌آفرین دنیا دور شد که وقتی از دانشگاه برکلی آمریکا دکترای فیزیک پلاسما گرفت، در حالی که

۱. ذاریات، ۵۶.



موقعیت بسیار خوبی برای زندگی و کسب درآمد در آمریکا داشت، برحسب تکلیف خود همه را رها کرد و راهی لبنان و زندگی در بین محرومان شد. مصطفی می‌گفت: «من خاک کفش‌های فقرا هستم.» در لبنان با بچه‌های یتیم و بی‌سرپرست جبل عامل زندگی می‌کرد. وقتی هم با غاده، دختر یکی از تجار مروارید لبنان، ازدواج کرد، به مادرزنش که می‌خواست برای او وسایل زندگی بخرد، با مهربانی گفت: «مسئله پولش نیست، زندگی من است که نمی‌خواهم عوض شود.»

چمران هرگز اجازه نداد رنگ‌وبوی رفاه بدون خدا در زندگی‌اش نمایان شود. حتی این روحیه زیبا را به همسرش هم که دختر تاجری پولدار بود، انتقال داده بود. وقتی خواهرها و برادرهای غاده به او گفتند: «ایرانی‌ها توی صف ایستاده‌اند برای گرین‌کارت و آمدن به آمریکا. تو که تابعیت داری، چرا از دست می‌دهی؟» به آن‌ها گفته بود: «بزرگ‌ترین گرین‌کارتی که من دارم، کسی ندارد و آن پارچه سبزی است که از روی حرم امام رضا علیه‌السلام است و من به گردنم انداخته‌ام...» این روحیه را مصطفی به او انتقال داده بود!

یکی از مهم‌ترین عامل‌های ایجاد مشکل‌ها و رنج‌ها و پشیمانی‌ها در زندگی همین است که هدف و مقصد زندگی را اشتباه انتخاب می‌کنیم. برای همین هم هست که هرچه می‌دویم تا به آرامش و آسودگی و رفاه برسیم، آخرش می‌نالیم. باید بدانیم که حتی اگر پول و امکاناتمان خیلی زیادتر هم بشود، در صورتی از زندگی‌مان راضی و خُرسند خواهیم بود که هدف و مقصد زندگی را بندگی خداوند انتخاب کرده باشیم. آن وقت چنانچه مشکلات بر سر راه زندگی‌مان سبز شود، نه تنها ناله نمی‌کنیم، بلکه ممکن است لذت هم ببریم و به مانند سیدالشهدا علیه‌السلام بگوییم: «خدایا راضی‌ام به قضای تو.» یا به مانند خواهر گرامی ایشان بگوییم: «من به جز زیبایی هیچ چیز ندیدم.»

۱. ستاره‌های آسمانی، ص ۶۳ تا ۶۹.

همین جا با خودمان قرار بگذاریم که هدف اصلی زندگی‌مان را مشخص کنیم، رفاه، پول، بندگی خدا، یا رضایت مردم؟ بعد از آن، آرام‌آرام معلوم می‌شود که برخی ضربه‌ها را از کجا می‌خوریم.

نکته دیگری که مناسب است همین جا درباره‌ی رفاه گفته شود، این است که خدای بی‌همتای ما در قرآن بی‌نظیرش می‌فرماید: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ» (به‌راستی که انسان را در رنج آفریده‌ایم.) چقدر زیباست که خداوند متعال برای آنکه مسئله‌ای بدیهی را بیان کند، قسم می‌خورد. به نظر می‌رسد آدمیزاد به قدری در این مطلب به بیراهه رفته و دچار توهم شده که باید خدا قسم بخورد تا انسان باور کند که در اشتباه است.^۲

کلمه «کَبَدٍ» که در این آیه آمده، به معنای رنج و سختی است و این تعبیر که خلقت انسان در «کَبَدٍ» است، به ما می‌فهماند که رنج و مشقت از هر سو و در تمام شئون زندگی بر انسان احاطه دارد،^۳ خواه این کارها بچه‌داری باشد یا پول‌درآوردن یا هرکار دیگری که در زندگی جریان دارد.

طبیعت انسان این است که نعمت‌های زندگی را بدون هیچ‌گونه رنج و سختی می‌خواهد؛ ولی در این دنیا هیچ نعمتی را نمی‌شود به راحتی به دست آورد، جز اینکه آن نعمت با سختی و مشکلاتی [کم یا زیاد] همراه است.

فکر می‌کنیم می‌شود از سختی‌ها فرار کرد؛ در صورتی که این فکر کاملاً اشتباه است. در روایت داریم «الدُّنْيَا دَارٌ بِالْبَلَاءِ مَحْفُوفَةٌ.»^۴ تا در این دنیا هستیم، بلا و سختی هم با ما همراه است. خدا ظرف زندگی را برای آزمایش کردن انسان خلق کرد و تا وقتی که در سختی و فشار قرار نگیریم، امتحان نمی‌شویم و عیارمان

۱. بلد، ۱، تا ۴.

۲. محسن عباسی ولدی، ایران جوان بمان، ص ۲۹۲.

۳. سید محمد باقر موسوی همدانی، ترجمه المیزان، ج ۲، ص ۴۸۷.

۴. محمد بن حسین شریف رضی، نهج البلاغه، خطبة ۲۲۶، ص ۳۴۸.

معلوم نمی‌شود. مقدار سختی و مشقتی که هرکس در این دنیا برای آزمایش باید تحمل کند، دقیقاً مشخص است. شما باید این مقدار سختی را متحمل بشوید و امتحان بدهید و تا زمانی که امتحان‌هایی را که خدا معین کرده است، تحمل نکنید، عمرتان تمام نمی‌شود؛ بنابراین بهتر است که خودمان سختی‌هایمان را انتخاب کنیم.

بعضی‌ها بچه‌دار نمی‌شوند؛ چون معتقدند مشقت دارد و از سختی شب‌بیداری، هزینه‌ها، سروصداها و غصه‌خوردن‌ها فرار می‌کنند. حالا اگر کسی از این مشقت فرار کرد، آیا از جای دیگری به او سختی نمی‌رسد؟! می‌رسد. والدینی که فرزندان زیادی دارند، حال و حوصله جروب‌بحث و دعوا با همدیگر را ندارند؛ ولی والدینی که از زیر بار این سختی، خود را راحت می‌کنند، معمولاً عیب و ایراد بی‌خودی از همدیگر می‌گیرند و داد و بیداد و دعوای زن و شوهری در خانه به راه می‌اندازند.

جدای از اینکه رنج فرزندآوری بسیار شیرین است، ممکن است **سخت‌ترین رنج‌ها** را متحمل بشوی؛ اما **شیرین‌ترین لذت‌ها** هم همراه آن است. لذتی است که هیچ مادری حاضر نیست با هیچ چیزی آن را عوض کند. این مادر وقتی بچه‌دار می‌شود، دردسرهای زندگی‌اش شروع می‌شود؛ اما با وجود این دردسرها احساس آرامش می‌کند. بله، هیچ چیز شیرین و ارزشمندی بدون زحمت و سختی به دست نمی‌آید.

المپیک یکی از جشنواره‌های بزرگ ورزشی است که همه ورزشکاران جهان آرزوی شرکت در آن و رسیدن به مقام قهرمانی و مدال طلای آن را دارند؛ چراکه مدال این جشنواره بزرگ، بیشترین ارزش را در میان همه مدال‌ها دارد. این جشنواره هر چهار سال یک بار برگزار می‌شود و ورزشکاران مجبورند برای به دست آوردن سهمیه المپیک و رسیدن به مقام قهرمانی، چهار سال به صورت مداوم، سخت‌ترین تمرین‌ها را انجام بدهند. این مدالی که با سختی‌های فراوان به دست می‌آید، برای صاحبش باید خیلی لذت‌بخش و باارزش باشد؛ اما با وجود

این، خانم هلن گلاور که یکی از قایق‌رانان بسیار خوب اروپایی است و توانسته علاوه بر سه مدال طلای قهرمانی، دو مدال طلای المپیک را هم صاحب بشود، در مصاحبه‌ای به سه فرزندش اشاره می‌کند و می‌گوید: «لذت بخش‌تر از مدال المپیک، داشتن این سه فندق است.»^۱

طبیعتاً فرزندآوری برای او سخت است. این خانم سرش شلوغ است و باید برای قهرمان شدن تمرینات زیادی انجام دهد؛ ولی چون زندگی را از بالا می‌بیند، در کنار این سختی‌ها، شیرینی‌های آن‌ها را هم می‌بیند. ایشان مسلمان نیست و این ورزش را برای لذت بردن و زندگی بهتر انتخاب کرده؛ اما حضورش در کنار بچه‌ها و دیدن فرزندانش و بازی با آن‌ها را لذت بخش‌تر می‌داند و وقتی که فرزندانش را در آغوش می‌گیرد، لذت و آرامش ویژه‌ای به او دست می‌دهد.

هیچ لذتی برتر از این نیست. پدر و مادرها خوب متوجه می‌شوند که چه می‌گوییم! وقتی کودکت را در آغوش می‌گیری، وقتی برایت حرف می‌زند، اولین کلمه‌ای که به زبان می‌آورد، وقتی اولین قدم را برمی‌دارد و راه می‌افتد، وقتی برای اولین بار خودش غذا می‌خورد، وقتی لباس کلاس اول دبستانش را می‌پوشد، وقتی لباس دامادی و عروسی می‌پوشد، وقتی بچه‌اش را می‌آورد و نوه‌هایت اطرافت می‌چرخند... این‌ها لذاتی است که ما باید مراقب باشیم خودمان را از آن محروم نکنیم. از آن طرف لازم است بترسیم از اینکه اگر دور سفره خانواده‌مان را شلوغ نکردیم، گرفتار رنج تنهایی، رنج خانه سالمندان، رنج غربت و... می‌شویم. این خانم بهترین لذت‌ها را از جهت قهرمانی می‌برد؛ ولی او چون مادر است می‌فهمد، شیرینی‌اش را چشیده که با چیز دیگری عوضش نمی‌کند.

کسی که زندگی را از بالا ببیند، به خاطر رفاه و آسایش و... خودش را از برکت فرزندآوری محروم نمی‌کند، بلکه رنج فرزندآوری را به جان می‌خرد و از این رنج‌ها

۱. «از مادری قهرمان قایقرانی تا مامان بودن برای پینگیل»، ۱۱ مرداد ۱۴۰۰، دسترسی در:

<https://www.mashreghnews.ir/news/1253453>

لذت هم می‌برد. کسی که زندگی را از بالا می‌بیند، فرزندآوری را برای خودش رشد می‌بیند، نه مانع رفاه و آسایش. کسی که زندگی را از بالا می‌بیند، می‌بیند که او هم در این دنیا و هم در آخرت سر سفرهٔ فرزندش نشسته است، نه اینکه فقط فرزندش سر سفرهٔ او نشسته باشد. کسانی که از مشکلات بچه‌داری و بیداربودن در شب جهت رسیدگی به کودک نالان هستند، شاید از احادیث مربوط به کودکان بی‌اطلاع‌اند!^۱

خاتم‌الانبیاء، وجود نازنین و بابرکت حضرت محمد ﷺ، می‌فرماید: «فَإِنْ أَشْهَرَهَا لَيْلَةٌ كَانَ لَهَا مِثْلُ أَجْرِ سَبْعِينَ رَقَبَةً تُعْتَمُّهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.»^۲ (اگر کسی برای مراقبت طفل خود شبی بیدار بماند، پاداش او چنان است که هفتاد بنده را در راه خدا آزاد کرده باشد.) فرزندان به این راحتی و به این شیرینی کوله‌بار ما را پر از اندوخته می‌کنند!

غم‌تنهایی!

اگر زن و مرد سختی‌ها و غصه‌های فرزندآوری را که واقعاً شیرین است، تحمل نکنند، باید غصه‌های سنگین‌تری را در نبود فرزند تحمل کنند. الان غصهٔ بعضی از ماها شده گریه‌کردن بچه و بیدارخوابی و به‌خطرافتادن راحتی‌مان در زندگی! حالا فرض کنیم خانواده‌ای اصلاً بچه نداشت و خیالش از بابت گریه‌کردن و استراحت و... راحت بود. آیا زندگی او بدون رنج و سختی است و به اوج لذت خود در عالم می‌رسد؟ خیر. سختی این خانواده به‌گونه‌ای دیگر است. الان راحت‌اند که بچه ندارند؛ ولی کم‌کم زندگی آن‌ها به روزمرگی دچار می‌شود و آن عشق و محبت اول زندگی کم‌رنگ می‌شود. آن وقت است که جای خالی بچه‌ها خیلی

۱. اگر زندگی را از بالاتر ببینیم، به رموز دیگری هم دست پیدا می‌کنیم. از بالا که نگاه کنیم، می‌بینیم با نیاوردن فرزند، در آینده‌ای نزدیک کشوری داریم که به شدت پیر شده؛ لذا هر ابرقدرتی می‌تواند با حمله، آن کشور را از پا درآورد و بردهٔ خود کند. هر کشوری می‌تواند حتی با تحریم، کشور پیر ما را از پا درآورد. آن وقت دودش به چشم همهٔ ما می‌رود. همهٔ ما زیر فشار له خواهیم شد؛ پس بهتر است الان سختی‌های اندک و در عین حال شیرین فرزندآوری را تحمل کنیم تا در آینده دچار ناامنی و فشار تلخ همگانی توسط دشمن نشویم.

۲. ابوالقاسم پاینده، نهج الفصاحة؛ مجموعه کلمات قصار حضرت رسول ﷺ، ص ۲۵۹.

احساس می‌شود و افسردگی به سراغشان می‌آید. اگر در آینده فرزنددار شدند، این مشکل کمتر می‌شود؛ ولی اگر چنین نشد، روز به روز فکر بی‌نسل شدن و تنه‌اشدن برایشان اوقات تلخی درست می‌کند.

پس اگر گریه بچه را تحمل نکردی، باید گریه همسرت را که به خاطر تنهایی، بیکاری در منزل، فکر و خیال و حساسیت‌های بی‌خود است، تحمل کنی. زن و شوهری که هیچ فرزندی ندارند، در طول روز خانم بیکار و تنها در منزل نشسته است. چه می‌کند؟ دائم زنگ می‌زند به آقا که «پس کجایی؟ چرا نمی‌آیی برویم خرید؟ چرا دیر آمدی خانه؟ مگر نمی‌دانی من تنهاییم و از تنهایی می‌ترسم؟» به شدت حسرت خانواده‌هایی را می‌خورد که صدای بچه در فضای منزلشان می‌پیچد.^۱

از آنجایی که انسان نیاز به انیس و مونس دارد، مرد باید وقت بیشتری برای رفع تنهایی و غصه‌های همسرش صرف کند، باید بهانه‌تراشی‌ها و دعوای بی‌پایه و خامی‌ها را تحمل کند. اگر فرزند داشته باشند، اما تعدادشان کم باشد هم ماجرا از همین قرار است. به میان‌سالی که برسند، حساب کار دستش می‌آید.

وقتی یک یا دو فرزند داشته باشی، چقدر کمک‌کار و همراه و همدم داری و وقتی چهار یا پنج فرزند داشته باشی چطور؟ اگر دو تای آن‌ها هم مشغله داشته باشند، بقیه بچه‌ها مانند پروانه دورت می‌چرخند و کمکت می‌کنند، البته بستگی دارد که چقدر به بچه‌ها توجیه کرده‌ای، چگونه تربیتشان کرده‌ای، به خاطر خودت یا توهماتی که درباره‌ی اذیت شدن و فقر و مانند آن داشتی، بچه‌ات را از داشتن خواهر و برادرهای بیشتر محروم کرده‌ای و در تنهایی بزرگ شده است^۲ یا اینکه به

۱. بد نیست بدانید یکی از اصلی‌ترین علل افزایش حدود ۵۰ درصد طلاق‌ها در پنج سال نخست زندگی مشترک زوجین، فقدان وجود فرزند در سال‌های نخست زندگی زوجین جوان است. بر این اساس ۶۷ درصد طلاق‌های کل کشور در خانواده‌های بی‌فرزند اتفاق می‌افتد. (نک: صالح قاسمی، پایان پویایی، صص ۵۱-۵۴؛ صالح قاسمی، «۶۷ درصد طلاق‌های کشور در خانواده‌های بی‌فرزند اتفاق می‌افتد!»، ۲۱ دی ۱۳۹۹، دسترسی در:

<https://www.tasnimnews.com/fa/news/1399/10/21/2429308>.

۲. به تعامل افراد دارای فرزند و افراد بدون فرزند دقت کرده‌اید؟ مانند تفاوت دو مدیر کارخانه و کارگاهی هستند که هرمدیری که سابقه بیشتر و کارگرهای بیشتری داشته، تعامل و مدیریتش بهتر است از کسی که مدت‌ها بدون کارگر کار کرده است. وقتی

فکرش بوده‌ای و خانواده‌ای کامل^۱ را تشکیل داده‌ای تا در آن، بچه‌ها بالذت بزرگ شوند و زندگی کردن را یاد بگیرند.

چرا این قدر کم حوصله شده‌ایم؟ خانم دکتر اردبیلی که علاوه بر تحصیلات پزشکی، مدرک دکترای آینده‌پژوهی دارد، در برنامه تلویزیونی «ثریا» تعریف می‌کرد که خانمی می‌گفت: «مادر من هشت فرزندش را به دلیل بیماری‌های مختلف از دست داد. [خب سابق بچه‌ها به خاطر بیماری زیاد می‌مردند.] بعد از آن توانست چهار فرزند سالم داشته باشد و بزرگ کند و چهار فرزند همسر قبلی شوهرش را هم بزرگ کرد؛ یعنی هشت فرزند را بزرگ کرد.» این مادر هشت فرزندش را از دست داده بود؛ اما دخترش می‌گفت: «در کل زندگی‌اش حتی یک بار از مادرمان نشنیدیم که بگوید: 'حوصله ندارم یا اعصابم خرد شده.' هیچ وقت چنین کلماتی را از مادرمان نشنیدیم.» ولی الان که خانه‌ها خلوت شده چطور؟! این به خاطر این است که نگاهمان به زندگی و رویکردمان عوض شده است.»^۲

در زندگی ما بچه وجود داشته باشد، زن و شوهر آن قدر مشغول رسیدگی به امور روزمره آن‌ها هستند که دیگر حوصله دعواهای بی‌اساس را ندارند. درباره فرزندانش هم همین‌طور است. فرزندانی که در خانواده‌ای کامل بزرگ می‌شوند، یعنی در خانواده هم برادر وجود دارد و هم خواهر، این بچه‌ها قدرتشان در ارتباط با هم‌سالان بیشتر است. یکی از کارشناسان موفق حوزه جمعیت می‌گوید: «ما نمی‌خواهیم بگوئیم هر دو بایی که میان بچه‌ها رخ می‌دهد، خوب است؛ اما در کل، رقابتی که میان بچه‌ها در خانواده‌های پرجمعیت وجود دارد، آموزش کارگاهی برای یادگرفتن تعاملات اجتماعی است. بچه‌ها وقتی با هم دعوا می‌کنند، یاد می‌گیرند که چگونه حقشان را بگیرند. این دعوها مثل واکسن است. واکسن ضعیف شده‌ای است که بدن با آن مبارزه می‌کند تا اگر میکروب حقیقی وارد بدن شد، بتواند به راحتی با آن مبارزه کند. اما تک فرزندانی کسی را ندارند تا با او رقابت و بازی و دعوهای کودکانه کنند و چون در خانواده‌هایی رشد می‌کنند که افراد بالغ در آن حضور دارند و کودک دیگری نیست که بتوانند با او ارتباط برقرار کنند، غالباً رفتاری از خود نشان می‌دهند که یا به شیوه بزرگ‌سالان است یا هنوز خود را کودک فرض می‌کنند و رفتارهای اجتماعی ضعیفی از خود بروز می‌دهند. با این وضعیت که رفتارشان ضعیف است و خواهر و برادری ندارد و خود را تنها می‌بیند، اگر آفرسنگی به سراغش نیاید، جای تعجب دارد! شاید خیلی از شماها خانه‌هایی پر از بچه‌های قدونیم‌قد که از همه سنین در آن‌ها پیدا می‌شد، از نوزاد شیرخوار گرفته تا جوان دبیرستانی و پشت‌کنکوری که همگی اعضای یک خانواده پرجمعیت و شلوغ را تشکیل می‌دادند، یادتان باشد. یادش به خیر خانواده‌های دهه ۶۰ و ۷۰ گاهی سروصدا، بازی کردن و حرف زدن در این خانواده‌ها به حدی بود که صدایشان به کوچه هم می‌رسید و آن قدر محیط این خانه‌ها شلوغ بود که برصداهای ماشین و بقیه سروصداها محله غالب می‌شد. این‌ها تصویری‌های گذشته، اما واقعی از خانواده‌های ایرانی است که در دوسه دهه گذشته مشهود بود، خانه‌هایی که پر از نشاط بودند.

۱. خانواده‌ای که فرزندانش در آن خانواده همه روابط خواهر و برادری را تجربه کرده‌اند. [حداقل فرزندانش باید ۴ فرزند باشد].

۲. «فیلم کامل برنامه جمعیت با حضور دکتر مریم اردبیلی»، سایت ثریا، ۲۱ مرداد ۱۳۹۴، دسترسی در:

<http://www.sorayatv.ir/content/movie/1142>

یادمان باشد زندگی پر نشاط فقط مختص به دنیا نیست، در هر دو جهان و حتی در عالم قبر هم باید زندگی ما پر نشاط باشد.

من با تو خوشم، در دو دنیا!

پیامبر اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرزند صالح را یکی از این پنج عامل نشاط و سرزندگی در قبر معرفی می‌کند: «**خَمْسَةٌ فِي قُبُورِهِمْ وَ ثَوَابُهُمْ يَجْرِي إِلَى دِيْوَانِهِمْ**» (پنج طائفه هستند که در قبرها ساکن هستند؛ ولی در نامه عملشان ثواب نوشته می‌شود). «**مَنْ غَرَسَ نَخْلًا وَ مَنْ حَفَرَ بَيْرًا وَ مَنْ بَنَى لِلَّهِ مَسْجِدًا وَ مَنْ كَتَبَ مُصْحَفًا وَ مَنْ خَلَّفَ ابْنًا صَالِحًا**»^۱ (آن که بنشانند درخت خرمايي، آن که حفر کند چاهي، آن که بسازد برای خدا مسجدی و آن که بنویسد مصحفی و آن که به جای بگذارد فرزند صالحی). وقتی که انسان از این دنیا برود، شاید تنها کسانی که به یاد او باشند، همان فرزندان او هستند که گاهی ثواب اعمالی را به او هدیه می‌کنند.

حضرت رسول مکرم اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حدیث دیگری ارزش فرزندان را این‌گونه بیان می‌کند: «**الْوَلَدُ كِبْدُ الْمُؤْمِنِ إِنْ مَاتَ قَبْلَهُ صَارَ شَفِيعًا لَهُ وَإِنْ مَاتَ بَعْدَ سِتِّغْفَرُ لَهُ فَيَغْفِرُ اللهُ لَهُ**»^۲ (فرزند جگرگوشه مؤمن است. اگر پیش از او بمیرد، شفیع مؤمن می‌شود و اگر بعد از او بمیرد، برای مؤمن استغفار می‌کند و خداوند مؤمن را می‌آمرزد). خدا می‌داند که چقدر در آن لحظات احتیاج به کمک داریم.

بچه‌ها را با خودت بالا ببر!

البته گاهی ماجرا برعکس می‌شود. این بار قرار است بچه‌ها زندگی را از بالا ببینند و توقعاتشان از عالم و زندگی اطرافشان را تنظیم کنند و این رفتار و فهم مهم مهم اجتماعی و این مهارت مهم زندگی را خانواده به فرزندان هدیه می‌کند، البته نه با حرف، بلکه با عمل؛ چون بچه‌ها همان می‌شوند که ما هستیم، نه آنکه

۱. محمد بن محمد شعیری، جامع الأخبار، ص ۱۰۵.

۲. محمد بن زین الدین بن ابی جمهور، عوالی اللئالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، ج ۱، ص ۲۷۰.

می‌خواهیم و دوست داریم. پس باید بچه‌ها را با خودمان بالا ببریم و دنیا را از بالا به آن‌ها هم نشان بدهیم و راه به وجود آوردن این رشد در فرزندان، عمل پدر و مادر به این قاعده و پذیرفتن آن در زندگی است تا با سختی‌ها نشکنند و با خوشی‌ها از خود بی‌خود نشوند و بدانند و عمل کنند به این آیه قرآن کریم که می‌فرماید: «عَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ سَرٌّ لَّكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»^۱ عمل به این آیه یعنی به زندگی از بالا نگاه کردن.

البته سختی هرکسی در این دنیا معلوم است، ولی جنس سختی اولیای خدای فرق می‌کند. همه ما سختی می‌کشیم؛ ولی هروقت خیلی به شما سخت گذشت، یک لحظه دلتان را ببرید گوشه خرابه. همه غم‌های خودتان یادتان می‌رود. ابی‌عبدالله، ارباب من و شما، نه تنها زندگی بلکه کل هستی را از بالا می‌بیند. فکر می‌کردند سخت‌ترین بلاها را به سر سیدالشهدا علیه السلام آورده‌اند و کار حضرت را تمام کرده و پیروز شده‌اند؛ اما امام حسین علیه السلام می‌دانستند که گرچه در کربلا از زمین و آسمان بلا و سختی بر حضرت و فرزندان‌اش بارید، به سختی‌اش می‌ارزید. حسین فرزندان عزیزش را در راه خدا فدا کرد؛ اما به سختی‌اش می‌ارزید. بچه‌های قدونیم قدش را در کربلا برای هدفی بزرگ‌تر و نفعی برتر فدا کرد؛ اما می‌دانست که ارزشش را دارد. الان من و شما و نسل بشر سر سفره صبر و استقامت و هدایت حسین علیه السلام نشستیم. رقیه علیه السلام را در خرابه‌ها فدا کرد تا من و شما تا قیامت با پر چادر این سه‌ساله روزی بخوریم و گره‌های مهم زندگی‌مان را با دستان کوچک این نازدانه بازکنیم.

کاش معنای «دخترها پدری هستند» را می‌فهمیدند! کدام پدر است که نگوید همه خستگی‌های من با شیرین‌زبانی‌های دخترم رفع می‌شود؟ اصلاً مگر ممکن است دختری شیرین‌زبانی کند و قند در دل پدر آب نشود؟! آیا کسی حاضر است

۱. «چه بسا چیزی را خوش نداشته باشید، حال آنکه خیر شما در آن است. یا چیزی را دوست داشته باشید، حال آنکه شر شما در آن است. و خدای داند و شما نمی‌دانید» (بقره، ۲۱۶).

این شیرینی و لذت را با چیز دیگری معامله کند؟ دلت آرام می‌شود، خستگی‌ات تمام می‌شود و تمام وجودت برای آن دست‌های کوچکی که صورتت را نوازش می‌کند، می‌تپد. انگار که دست خدا روی صورتت کشیده می‌شود و خدا می‌خواهد یکجا محبتش را به تو منتقل کند. چقدر شیرین است دختر بچهٔ معصومت! کاش معنای «دخترها بابایی هستند» را می‌فهمیدیم!

چه خوب می‌شود با محبت دختری را تربیت کرد، تا نه فقط موجب افتخار پدر، بلکه مایهٔ مباهات خدا به اهل آسمان شود. کاش معنای «دخترها پدری هستند» را می‌فهمیدیم!

«دخترها پدری هستند» را شنیده‌ایم؛ ولی آیا فکر کرده‌ایم که شاید معنایش این باشد که می‌شود دخترها را طوری پرورش داد که بدون اینکه مرد شوند، مردانه عمل کنند، آن قدر مردانه که مردان روزگار سر تعظیم در برابرشان فرود بیاورند؟ کاش معنای «دخترها پدری هستند» را می‌فهمیدیم!

مگر می‌شود دختری، از کربلا تا شام، سنگ دلی بی‌حدومرز دشمنان و قاتلان پدرش را دیده باشد و تاب بیاورد؟! رقیه علیها السلام با گریه‌ها و درد دل کردن با سر مقدس پدرش، جاننش را سر دست گرفت و صدای فریاد مظلومیت ابی‌عبدالله شد!

من دختر بچه‌ای را می‌شناسم که به‌گونه‌ای پدرش را در آغوش گرفت که کم‌سابقه است، به‌گونه‌ای او را ملاقات کرد که ما دیگر نتوانیم در مقابل کوتاهی‌هایمان در قبال این مملکت و خون شهدا سر بلند کنیم. وقتی نازدانهٔ هفت‌سالهٔ شهید خانزاده^۲ روز اول مدرسه به پدرش سر می‌زند و او را در بغل می‌گیرد، حتماً قند در دل پدر آب شده است. اما به‌جای قند، تمام وجود ما را از خجالت آب کرده است. روز اول مدرسه وقتی پدرها به استقبال فرزندشان می‌روند که اولین روز مدرسه را تجربه کرده است، دل این دختر معصوم می‌شکند. حالا که پدرش نیست که

۱. نک: محسن عباسی ولدی، در میان روضه‌هایم زندگی کردن خوش است، ص ۴۷ و ۴۸.

۲. از شهدای مدافع حرم.

بیاید، او می‌خواهد به استقبال پدر برود. این نازدانه وارد گلزار می‌شود و با همان لباس زیبای مدرسه قبر پدرش را در آغوش می‌گیرد. حتماً در فضای مجازی عکس دیدار عاشقانه این پدر و دختر را ببینید. بعید می‌دانم تاب بیاورید. شما که نتوانستید خودتان را کنترل کنید، دیدار آن پدر و دختر را در خرابه چگونه تحمل می‌کنید؟! خدا کند که واقعیت نداشته باشد!

شب سوم محرم است. می‌خواهم روضه خانمی را بخوانم که عزیز دل حسین علیه السلام است. رقیه علیها السلام هم مثل بقیه دخترها بابایی است، خانمی که سه سال بیشتر ندارد؛ اما همه «بی‌بی» صدایش می‌کنند. شما امشب هرچه گریه کنید و ناله بزنید و اسم امام حسین علیه السلام را بیاورید، کسی با شما کاری ندارد. اما دل‌ها بسوزد برای آن سه‌ساله‌ای که تا اسم بابا را می‌آورد و گریه می‌کرد، با تازیانه می‌زدندش! شب سوم محرم بازهم یادی از دختر بچه‌های مدافعان حرم بکنیم، آن‌هایی که وقتی شب سوم محرم می‌رسد، یاد بابایشان می‌افتند، آن دختر بچه‌هایی که تا از مادر می‌پرسند: «بابا کجاست؟» جواب می‌شنوند که: «دخترم، بابایت رفته سفر». پس همیشه چشمانشان به در است که بابا از سفر برگردد.

دختری را که پدر در سفر است دائماً چشم امیدش به در است
هر صدایی که ز در می‌آید به‌گمانش که پدر می‌آید

دختر شهید مدافع حرم، سجاد دهقان را دیدند که عکس بابایش را بغل گرفته و می‌گوید: «رقیه جان، من هروقتی بهانه بابایم را گرفتم، برایم عکس زیبای او را آوردند؛ اما شنیدم وقتی تو بهانه بابایت را گرفتی، سر بابایت را برایت آوردند...!»
بمیرم برای آن سه‌ساله‌ای که تا بهانه بابایش را گرفت، یک وقت دیدند سر بابا را برایش آوردند! «فجاؤا بالرأس الشریف و هو مغطی بمنديلٍ دبیقٍ فکشف الغطاء عنه.»
سر را جلوی چشم گذاشتند. پارچه‌ای روی سر بود. پارچه را کنار زد. دید یک سر بریده جلوی چشم گذاشته‌اند. با تعجب نگاه کرد! «ما هذا الرأس.» (این سر کیست؟) نامرد گفت: «رأس أبوک.» (این سر بابایت است.) همین که نگاهش به سر افتاد و

فهمید سر بابایش است، «فانکبت علیه تقبله و تبکی و تضرب علی راسها و وجهها حتی امثالء فها بالدم.» دیدند محکم با دست می‌کوبد به صورت خودش، دودستی می‌زند روی سرش. «تو بابای من هستی؟!» این قدر زد که صورت و دهانش خونی شد. سر را نگاه کرد، به بغلش گرفت. تازه دردهای دلش شروع شده. گفت:

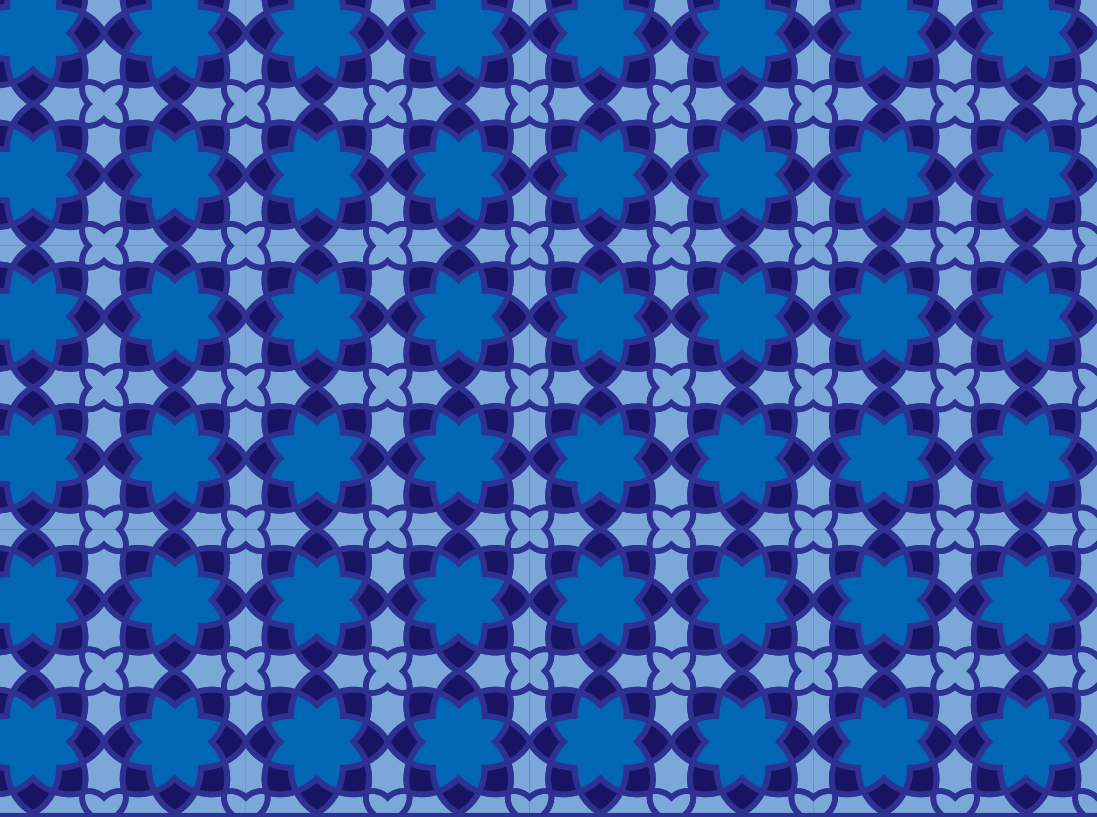
دوباره روضه با آب و تاب می‌گیرم پراست چهره‌ام از روضه‌های مکشوفه
 نشسته‌ام که برای سر تو گریه کنم من از مرثی‌ام آخر جواب می‌گیرم
 ولی ز چشم تو بابا حجاب می‌گیرم عزا برای سرت بارباب می‌گیرم
 بابا کتکم زدند، صبر کردم، طاقت آوردم. با تازیانه زدند، صبر کردم! بابا، از روی ناقه،
 توی دل صحرا به زمین افتادم، صبر کردم بابا! اما بابا یک جا دیگه نتونستم صبر
 کنم، دیگه طاقت نیاوردم... بابا!

من از شنیدن لفظ کنیز بیزارم من از شنیدن آن اضطراب می‌گیرم
 بابا! در مجلس یزید، مرد شامی دستش را دراز کرد. می‌خواست ما را برای کنیزی
 ببرد...! «فَارْعِدْتُ وَ ظَنَنْتُ أَنْ ذَلِكَ جَائِزٌ لَهُمْ، فَأَخَذْتُ بِبِشَابِ عَمَّتِي زَيْنَبَ.» بابا خیلی
 ترسیدم! بدنم از ترس می‌لرزید. لباس عمه‌زینب را محکم گرفتم. «فَقَالَتْ عَمَّتِي
 لِلشَّامِيِّ: كَذَبْتَ وَاللَّهِ وَ لَوُؤْمَتٌ، وَاللَّهِ مَا ذَلِكَ لَكَ وَاللَّهِ.» اما عمه‌زینب اجازه نداد.
 امشب به نیت شهدای مدافع حرم بگو: «یا حسین!»

اللعنة الله على القوم الظالمين...

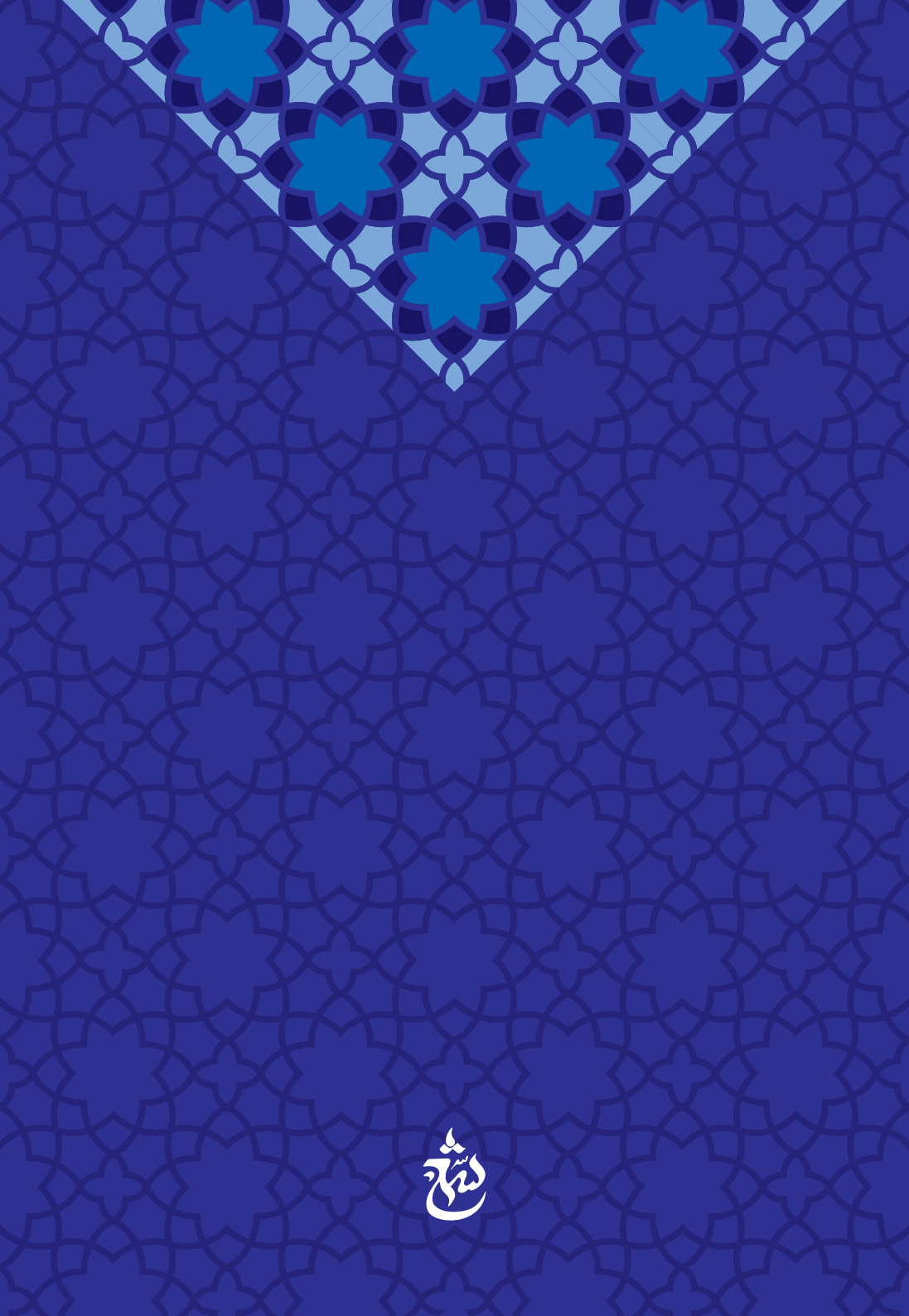
۱. محمد بن محمد نعمان (شیخ مفید)، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۱۲۶؛ یونس سمیعی، «متن روضه»

روشنمند و مستند، دسترسی در: a:8c3e98f62c166150961/joinchat/550961



مجلس چهارم

سفرهٔ تنهایی



سنة



خانواده سیدالشهدا علیه السلام در کربلا پشت به پشت هم ایستادند تا عصای دست پدر خانواده باشند. خانواده امام حسینی نیز با الگوگیری از سیدالشهدا علیه السلام رنج و تنهایی کهن سالی را نابود می‌کند.

عصانمی خواهی؟

شاید شما داستان یار دوران تنهایی و ناتوانی پدر و مادر ابراهیم را شنیده‌اید. وقتی وارد حرم سیدالشهدا علیه السلام می‌شوید، یکی از قبور کنار حرم اباعبدالله علیه السلام قبر «ابراهیم مجاب» است. ابراهیم پدر و مادر پیری داشت. هر هفته شب‌های جمعه، به رسم ادب، یکی از آنان را به نوبت به زیارت ابی‌عبدالله علیه السلام می‌برد. اگرچه در این راه خیلی اذیت می‌شد، هر هفته این خدمت را به پدر و مادر پیرش می‌کرد. در یکی از این شب‌های جمعه، ابراهیم خواست پدر را با مرکب به زیارت ببرد؛ اما مادرش به او گفت: «ابراهیم، پسرم، به دلم برات شده که هفته آینده در این دنیا نیستیم. بیا و این لطف را در حق مادرت بکن و این هفته مرا هم به زیارت مولا و آقا^۱ حسین علیه السلام ببر.»

ابراهیم پدر را سوار مرکب کرده بود و مرکبشان تحمل جابه‌جا کردن دو نفر را نداشت؛ بنابراین مادر را به دوش گرفت و به سمت حرم حرکت کرد. در بین راه، از شدت کمردرد با امام علیه السلام نجوا و درد دل کرد: «آقا جان، این کمترین خدمت به مادرم است. آقا جان! این خدمت را از من قبول می‌کنی؟» مادر ابراهیم مجاب



هم همین‌طور که بر دوش ابراهیم سوار بود، آرام بیخ گوش فرزندش این‌گونه با خدای خودش حرف می‌زد و برای ابراهیم دعا می‌کرد: «الهی امام حسین جواب این زحمت و خوبی تو را بدهد مادر! الهی به حق شادکردن دل مادرت، ارباب نگاهت کند!»

ابراهیم همان‌طور که مادر پیرش را بر دوش داشت، وارد حرم ارباب بی‌کفن حسین بن علی علیه السلام شد و مقابل مرقد شریف عزیز فاطمه علیها السلام ایستاد و خالصانه سلام داد: «السلام علیک یا ابا عبدالله!» ان‌شاءالله روزی همه ما بشود. وقتی ابراهیم سلام داد، اتفاق عجیبی افتاد. همه آن‌هایی که در حرم سیدالشهدا علیه السلام بودند، با گوش خود شنیدند که از داخل ضریح مطهر صدایی بسیار دل‌نواز، جواب او را داد: «وعلیک السلام یا ولدی!»

این معجزه بی‌نظیر به خاطر توجه ابراهیم به پدر و مادرش و مراقبت و نجات آن‌ها از تنهایی، به او عنایت شد و با او کاری کرد که تا آخر عمر در کانون توجه مردم و حتی بزرگان قرار گرفت. بعد از این کرامت، عده‌ای از علما و بزرگان و مردم در حرم به انتظار ابراهیم می‌نشستند تا وارد شود و سلام بدهد و جواب امام را بشنوند. به همین خاطر، او را «ابراهیم مجاب» یعنی اجابت‌شده و پاسخ‌داده‌شده از سوی حضرت نامیدند!

به نظر شما چه چیزی باعث این سعادت شده است؟ کدام عامل باعث شده ابراهیم چنین کاری را انجام دهد؟ کدام دلیل می‌تواند باعث شود این پدر و مادر در سنین پیری، چنین عصای دستی داشته باشند؟ چه عامل و دلیلی مؤثرتر از تنظیم زندگی بر اساس خواست خدای متعال؟! چه چیزی بهتر از خداخواهی و توجه به پروردگار به جای خودخواهی؟!

خداخواهی ابراهیم مجاب باعث شد حرف مادرش را زمین نگذارد و او را به کول

گرفته و راهی کربلا شود. او می‌توانست خودخواه باشد و به والدینش بی‌اعتنایی کند؛ اما این کار را نکرد. خداخواهی ابراهیم باعث شد اجابت شده از سوی امام حسین علیه السلام شود.

مادر ابراهیم هم خودخواهانه زندگی نکرد. او در جوانی می‌توانست خودخواه باشد و زحمت حمل و شیردهی و تربیت ابراهیم و شش فرزند^۱ دیگرش را نکشد؛ اما در این صورت نه ابراهیمی در کار بود تا سیدالشهدا علیه السلام به او محبت کند و نه مادرش عصایی برای دوران پیری و سالمندی داشت و اصلاً افتخار داشتن چنین فرزندی نصیبش نمی‌شد.

احتمالاً هیچ‌گاه به ذهن والدین ابراهیم نمی‌رسید که روزی فرزندشان به درجه‌ای برسد که هرکس داستانش را در گذشته یا آینده بشنود، به حال او و والدینش غبطه بخورد. اما برای رسیدن به چنین رتبه‌ای، راهی جز این نبوده که این پدر و مادر قدر گنج فرزندان را که خدا به آن‌ها عنایت کرده، بدانند و آرامش دنیا و آخرتشان را تضمین کنند. هرکدام از من و شما اگر خودخواهانه عمل نکنیم و همان مسیر طبیعی تکثیر نسل را که خدا خواسته، پیش برویم و پای سفرهٔ ابا عبدالله بنشینیم، صدالبته که از این جنس اتفاق‌های شیرین برای ما هم می‌افتد.

گاهی ممکن است برخی از والدین به دلیل خودخواهی و بی‌توجهی به اشاره‌های خدا، بگویند: «چون تربیت فرزند سختی‌هایی دارد و ما توان یا حوصلهٔ آن را نداریم، یا مشکلات معیشتی وجود دارد؛ پس داشتن فرزند کمتر یا تک‌فرزندی به نفع ماست!» این افراد بی‌خبرند از اتفاقات ناگواری که ممکن است در دوران پیری در انتظارشان باشد. بعضی وقت‌ها نمی‌شود این اتفاقات را به زبان آورد.

۱. مادر ابراهیم مجاب صاحب هفت فرزند به نام‌های جعفر، محمد، ابراهیم مجاب، حکیمه، کلثوم، بریهه و فاطمه است (ابن حزم اندلسی، جمهرهٔ أنساب العرب، ص ۶۴؛ ابن صوفی نسابه، المجدی فی أنساب الطالبیین، ص ۳۱۳).

پدر و مادر سرراهی؟!

تا به حال واژه «سرراهی» را فقط برای بعضی از کودکان و نوزادان استفاده می‌کردند؛ اما متأسفانه در قرن اخیر و در عصر مدرنیته و دوران جدید و پیشرفت علم و فناوری، واژه سرراهی برای افراد دیگری هم استفاده می‌شود: «پدر و مادرهای سرراهی! سالمند سرراهی!»

سالمند سرراهی یعنی چه؟ عده‌ای از پدر و مادرها فقط یکی دو فرزند می‌آورند تا به آن‌ها بیشتر رسیدگی کنند و خیالشان از بابت رسیدگی مالی راحت باشد. همه چیز را برایشان فراهم می‌کنند. حوصله در دسر بچه دیگر را ندارند. فکر می‌کنند اگر این‌گونه به یکی یک‌دانه‌شان رسیدگی کنند، خوب و راحت بزرگ می‌شود. اما بعد از این همه خدمت و نوکری که برای آن‌ها انجام دادند، زمان پیری متوجه می‌شوند که آن‌ها نمی‌خواهند یا نمی‌توانند از پدر و مادرشان نگهداری کنند؛ برای همین خود را وامانده و رها می‌بینند و در آرزوی این هستند که یکی از راه برسد و از آن‌ها نگهداری کند.

گاهی این فرزندان در بعضی از تجمعات شلوغ ملی یا مجالس و فضاهای عمومی، پدر یا مادر پیر خود را رها می‌کنند و بعد پلیس یا بهزیستی یا خانه‌های سالمندان آن‌ها را پیدا می‌کنند و مجبور به نگهداری آن‌ها می‌شوند. این‌ها پدر و مادرهای سرراهی هستند! طبق گفته مدیرکل سازمان بهزیستی تهران، در حال حاضر ۶۴ آسایشگاه شبانه‌روزی نگهداری از سالمندان در تهران وجود دارد که ۴۵۰۰ سالمند در این مراکز زندگی می‌کنند. از این تعداد، ۹۰۰ نفرشان سالمندان مجهول‌الیه هستند.^۱ این یعنی داریم تبدیل به پدر و مادرهای سرراهی

۱. «سالمندان مجهول‌الیه» طبق تعریف به افرادی گفته می‌شود که در گوشه و کنار شهر مانند مبادی ورودی شهر، کنار ترمینال‌ها، امامزاده‌ها و پارک‌ها رها شده‌اند و به دلایل مختلف هیچ اطلاعی از هویتشان در دست نیست، اینکه نامشان چیست، چند سال دارند و اهل کجا هستند. این‌را محمدرضا اسدی، معاون توانبخشی بهزیستی استان تهران، گفته است. علاوه بر این، سیدحسین موسوی چلک، رئیس انجمن مددکاران اجتماعی ایران، نیز در این باره این‌طور توضیح می‌دهد: «سالمندان مجهول‌الیه و بی‌سرپناه، بخشی از سالمندانی هستند که در واقع به دلیل مشکلات اقتصادی نمی‌توانند گلیم خودشان را از آب بیرون بکشند و به ناچار و ناخواسته زندگی بی‌هویت در خیابان راتر جیب می‌دهند؛ چون چاره‌ای جز

می‌شویم. به فکر روزهای تنهایی‌مان باشیم و حداقل با سه چهار تا بچه دور خودمان را شلوغ کنیم تا به آینده‌ای که خیلی زود به سراغمان می‌آید، دل‌گرم‌تر باشیم. این یک قانون است که: «از هر دست بدهی، از همان دست می‌گیری.»

یک قانون مهم‌تر این است که: «گاهی باید مانند شمع بسوزی و به اطرافت گرما و روشنایی بدهی» و این یعنی از خودگذشتگی، این یعنی سوختن پدر و مادر پای فرزندانشان تا قد بکشند و بزرگ شوند و برای خودشان کسی بشوند. آن وقت از دیدنشان لذت می‌برند و روزی صد هزار بار خدا را برای این نعمت‌های دوست‌داشتنی شکر خواهند کرد.

اگر دنبال خوشبختی می‌گردی، کاملاً درست آمده‌ای! خوشبختی در کنار همین سفره‌شلوغ و پرهیاهوی فرزندان است. اگر خوشبختی می‌خواهیم، راهش این است که اهل ایثار و از خودگذشتگی باشیم. شاید خودخواهی ما را به خوشی و آرامش مقطعی برساند؛ اما آرامش واقعی هرگز با خودخواهی به دست نمی‌آید.

خدا رحمت کند شهید مطهری عزیز را! خاطره‌ای از یکی از دوستان خودش نقل کرده که شنیدنی است. می‌گوید دوستش به اتریش رفته بود برای اینکه معده‌اش را عمل کند. پسرش هم آنجا تحصیل می‌کرد. دوستش تعریف می‌کرده:

بعد از اینکه عمل کرده بودم و دوره نقاهت را به سر می‌بردم، روزی در رستورانی نشسته بودم و در آنجا پسر من به من خدمت می‌کرد و سفارش چای و قهوه و غذا می‌داد و دور من می‌چرخید. در طرف دیگر رستوران، زن و مردی که به نظر می‌رسید زن و شوهر هستند، پهلوی هم نشسته بودند و دائماً ما را می‌پاییدند. یک بار که پسر من از جا بلند شد و می‌خواست از کنار آن‌ها رد شود، دیدم از او

این برایشان باقی نمانده است. بخشی هم سالمندانی هستند که دچار بیماری‌هایی هستند و این بیماری‌ها باعث شده نتوانند در خانواده زندگی‌شان را ادامه دهند. این افراد ممکن است افرادی مبتلا به آلزایمر یا بیماری‌های روانی باشند که همین نیز تشخیص هویتشان را مشکل کرده است. به این موارد باید افرادی را که خانواده یا نزدیکانی ندارند که از آن‌ها نگهداری کنند، نیز اضافه کنیم» <https://b2n.ir/k65496>

چیزهایی می‌پرسند و او هم دارد به آن‌ها جواب می‌دهد. وقتی برگشت، پرسیدم: «چه چیزی از تو می‌پرسیدند؟» گفت: «به من گفتند: آن مردی که این قدر به او خدمت می‌کنی کیست؟» گفتم: «پدرم است.» گفتند: «خب پدرت باشد! مگر باید این همه به او خدمت کنی؟! من هم با منطق خودشان با آن‌ها حرف زدم، گفتم: 'او برای من پول می‌فرستد و من در اینجا درس می‌خوانم. اگر پدرم برای من این پول را نفرستد، نمی‌توانم درس بخوانم.' با تعجب گفتند: 'از پول‌هایی که خودش درمی‌آورد، به تو می‌دهد تا خرج کنی؟! گفتم: 'بله، از پول‌هایی که خودش درمی‌آورد، به من می‌دهد.'»

آن‌ها خیلی تعجب کرده بودند و ما را مثل غول‌های شاخ‌دار که موجودات عجیبی هستیم، نگاه می‌کردند.^۱

این فرهنگ و نگاه ما به پدر و مادر و فرزند است که مردم جهان را متوجه خود کرده است. یکی از فرهنگ‌های نیک و خوب کشور عزیز ما همین فرهنگ ایثار است که بعضی از کشورها از آن محروم‌اند. اما این فرهنگ اگر از کودکی در بچه‌ها نهادینه نشود، ممکن است به مرور دچار ضعف و نابودی شود. پس والدین باید سعی کنند این ویژگی را در فرزندان خود جا بیندازند. یکی از راهکارهایی که باعث می‌شود فرزندان ما اهل فرهنگ ایثار شوند، این است که مسئولیت کمک به فقرا را به عهده آن‌ها بگذاریم؛ یعنی هم در کمک به فقرا، فرزندان را با خود همراه کنیم و هم هدیه را از دست فرزندان به فقرا برسانیم. یا اگر خواستیم صدقه بدهیم، پول را به فرزندان بدهیم تا در صندوق صدقات بیندازد و بعد علت این کار را به بیان ساده برایش توضیح بدهیم.

نکته مهم دیگر این است که پدر و مادر باید اهدافی که در دوران کودکی و نوجوانی برای فرزندان ترسیم می‌کنند، اهدافی باشد که منفعت عمومی و اجتماعی دارد، نه منفعت شخصی. برای مثال من و شما باید به فرزندان بگوییم: «خوب درس بخوان تا در آینده برای کشورت فرد مفیدی شوی. خوب درس بخوان تا

۱. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۲۳، ص ۲۸۳.

بتوانی در آینده به مردم کشورت خدمت کنی.» اگر از کودکی در گوش فرزندمان زمزمه کردیم، فرزند ما در بزرگسالی میل به ایثار پیدا می‌کند.

در عوض، والدینی که در کودکی مدام به فرزند خود می‌گویند: «خوب درس بخوان که در آینده وضع مالی‌ات خوب بشود و پولدار بشوی. خوب درس بخوان که وقتی بزرگ شدی، به راحتی برسی و آسایش داشته باشی.» احتمال اینکه فرزندشان منفعت‌طلب بزرگ شود و اهل ایثار و انفاق نباشد، افزایش پیدا می‌کند. به همین دلیل به والدین توصیه می‌کنیم که از کودکی زمینه کمک به دیگران را در فرزند خود ایجاد کنند. مثلاً اگر مادر می‌خواهد مدادی درون کیف فرزندش قرار دهد، دو مداد بگذارد و به فرزند خود بگوید: «دو مداد گذاشتم که اگر یکی از بچه‌های کلاس مداد نداشت، به او بدهی.» یا «دو لقمه گذاشتم که اگر کسی دلش خواست، به او بدهی.» مادر یا پدری که برای فرزندش پسته می‌خرد و به او می‌گوید: «برو یک گوشه بخور که بچه‌ها نبینند»، دارد بچه را از فرهنگ ایثار دور می‌کند.

در سبک زندگی غربی، در اکثر مواقع، ایثار جایگاهی ندارد؛ چراکه در آنجا ملاک خود فرد است. در آن فرهنگ، فردگرایی اساس است. کلمه «شخصی» از همین فرهنگ به زندگی ما هم وارد شده است. می‌گوییم: «کامپیوتر شخصی، ماشین شخصی و...» یکی از سوغاتی‌هایی که این فرهنگ به ما هدیه کرده است، تک‌فرزندی یا بی‌فرزندی است، آن‌هم به بهانه‌های مختلف. یک روز می‌گویند: «فرزند زیاد مانع خوش‌گذرانی است.» یک روز می‌گویند: «فرزند مانع استراحت و آرامش است.» روز بعد مشکلات اقتصادی را بهانه می‌کنند و.... غافل از اینکه این یعنی خودخواهی و خودمحوری بدون منطق. البته این یک توهم است و با داشتن فرزندان بیشتر، توجه به خود و خودخواهی واقعی بهتر اتفاق می‌افتد.

غالب غربی‌ها همین مسیر کاذب و غلط را آن‌قدر رفتند تا به این نتیجه رسیدند که برای این تعداد زیاد از آدم‌های پیر و ازکارافتاده باید وزارتخانه راه بیندازند و

وزیر جدید انتخاب کنند: «وزیر تنهایی!»^۱ اول انگلیس و بعد ژاپن، با چنین ایده‌ای سراغ پوشاندن گندکاری‌شان رفتند و مثل شخصی که در حال غرق شدن است و می‌خواهد دیگران را هم با خودش غرق کند، دنبال این هستند که مردم دیگر کشورها و خصوصاً ایران را به همین بدبختی دچار کنند.

باید به خانهٔ سالمندان سر بزیم، برویم خانه‌های سالمندان و پای درددل سالمندان بنشینیم تا بفهمیم خودخواهی چه کرده. متأسفانه امروزه بعضی خانواده‌های ایرانی این سبک زندگی نابودگر را به‌جای مدل غنی اسلامی آن انتخاب کرده‌اند؛ یعنی به‌جای پیشرفت، دچار ارتجاع^۲ شده‌اند و به عقب برگشته‌اند. این گرایش تقریباً در زمان طاغوت شروع شد و با سرعت رشد کرد؛ اما با آمدن انقلاب و روشننگری‌هایی که دربارهٔ سبک زندگی غربی انجام شد، حرکتش خیلی کند شد. نمونهٔ این عقب‌گرد و تغییر مسیر درست زندگی به‌وفور در برخی از کشورهای غربی دیده می‌شود.

۱ «هجوم فردیت و تنهایی در برخی از کشورها بیش از همه مشهود است. تنهامشکل مردم انگلستان خودکشی نیست، بلکه آن‌ها مشکل بزرگ‌تری هم دارند: تنهایی. این مشکل آن‌قدر حاد است که دولت بریتانیا را ناگزیر کرده است برای حل آن وزیر تنهایی منصوب کند و استراتژی تنهایی تدوین کند. در ۱۶ ژانویه ۲۰۱۸، نخست‌وزیر بریتانیا، ترسی کراچ را به سمت وزیر تنهایی در کابینه منصوب کرد. او تنها وزیر تنهایی در کل دنیاست. خانم ترز می بعد از اعلام خبر انتصاب وزیر تنهایی در کابینه خود گفت: 'برای بخش بزرگی از مردم ما، تنهایی واقعیت تلخ زندگی مدرن است.' گفتنی است در حال حاضر بیش از ۹ میلیون نفر در بریتانیا، همواره یا بیشتر اوقات تنه‌هستند. بر اساس گزارشی که در سال ۲۰۱۷ منتشر شده، تنهایی به اندازهٔ مصرف روزانه ۱۵ سیگار مضر است. از دیگر اقدامات مهم نخست‌وزیر انگلستان برای پایان دادن به بحران هویت و گرداب خودساخته و خودخواسته تنهایی، تأسیس ادارهٔ مخصوص جلوگیری از خودکشی زیرمجموعهٔ وزارت خانهٔ تنهایی است. حدود ۲ میلیون پوند به یک مؤسسهٔ خیریه داده‌اند برای راه‌اندازی یک خط تلفن رایگان برای مشاوره به افرادی که تصمیم دارند خودکشی کنند. هر ساله ۴۵۰۰ نفر انگلیسی دست به خودکشی می‌زنند و بدتر از آن، اینکه از سال ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۷، آمار خودکشی نوجوانان ۶۷ درصد زیاد شده است» (<https://kayhan.ir/fa/news/2119266>)

انتصاب «وزیر تنهایی» برای جلوگیری از خودکشی مردم).

۲ «ما وقتی می‌گوییم 'مرتجع'، ذهن بعضی‌ها می‌رود به کسی که یک عرق‌چینی بر سرش است. نه، مرتجع آن کسی است که در سیاست و سبک زندگی، تابع سیاست و سبک زندگی غربی است. این مرتجع است. این [وضع] در کشور ما بود. در دوران حاکمیت فاسد و وابستهٔ پهلوی، سبک زندگی غربی در کشور بود. انقلاب آمد آن را پس زد. هرکس به آن برگردد، مرتجع است. ممکن است این شخصی که مرتجع است، تی‌شرت و شلوار لی و پایپون و اوکلن فرانسوی هم بزند. اما مرتجع است. هرکسی که به سمت زندگی و فرهنگ و سبک زندگی غربی برود، او مرتجع است. نگذارید کشورتان به سمت ارتجاع برود. نگذارید ارتجاع در بدنهٔ کشور جاگیر بشود و نفوذ کند» (بیانات رهبر معظم انقلاب علیه‌السلام در حرم امام خمینی علیه‌السلام، ۱۴ اردیبهشت ۱۳۸۵).

«داروی مرگ» ماجرای تلخی است که چند وقت پیش ذهن خیلی از ماها را به خودش مشغول کرد که مگر می‌شود با این وقاحت، با ظاهری کاملاً موجه، به دست خودمان جان پدر و مادرمان را بگیریم؟! عجیب است و باورنکردنی. همگی دیدید که بچه به پدرش سم می‌دهد و پدر هم می‌داند که باید این سم را بخورد. از بچه‌اش خداحافظی می‌کند و آن‌ها در یک مراسم کاملاً متمدانه جان پدرشان را می‌گیرند.^۱ به خدا پناه می‌بریم. انسانیت در خطر است!

جالب اینجاست که رسانه‌های غربی این خودخواهی را آن قدر زیبا به نمایش می‌گذارند و تزئین می‌کنند که گویا تمام خوشبختی و لذت‌های زندگی در همین نوع زندگی است؛ در حالی که تمام بدبختی‌ها و فاصله‌های اجتماعی از همین خودخواهی شروع می‌شود.

حیوان‌فرزندی!

یک موقعی فرهنگ غربی به خاطر لذت‌جویی و خودخواهی یکسره فریاد زد که چرا چندفرزندی؟ چرا باید این همه فرزند بیاورید و بعد دست‌وپای خودتان را ببندید؟ چرا نباید از این زندگی لذت ببرید؟ نتیجه‌اش شد تک‌فرزندی! برای خانمان سوزی که الان آینده خانواده‌ها و بلکه آینده کشور را تهدید می‌کند. حالا پارا فراتر از این گذاشته‌اند و از تک‌فرزندی سراغ سگ‌فرزندی یا به تعبیر دقیق‌تر سراغ حیوان‌فرزندی رفته‌اند. می‌گویند اصلاً برای چه می‌خواهید فرزند بیاورید؟ خب انیس و مونس می‌خواهید، بروید سراغ سگ و گربه و آن‌ها را به‌عنوان فرزند خودتان پرورش بدهید. آن وقت به جای اینکه اشرف مخلوقات به کمال واقعی برسد، به پست‌ترین حالت یعنی خودخواهی و خودبینی می‌رسد.

اسلام در مقابل مکاتب مادی که خودخواهی و خودپرستی را تبلیغ و ترویج می‌کند، خودخواهی را ریشه مفاسد فردی و اجتماعی می‌داند و می‌خواهد با

ترویج فرهنگ ایثار و از خودگذشتگی در جامعه، این ریشه خطرناک را بخشکاند. اگر قرار بود امام حسین علیه السلام این‌گونه دنیا را می‌دیدند، اگر قرار بود همیشه منافع شخصی حاکم بر زندگی‌ها باشد، هرگز کربلایی اتفاق نمی‌افتاد. اباعبدالله که در حدود ۵۷ سالگی در میدان کربلاست، با نوزاد شیرخواره‌اش و دختر سه‌ساله‌اش به میدان آمده، یعنی زندگی را با نسل خود تکثیر می‌کند، حتی در ۵۷ سالگی! فقط خودش و منافع خودش را نمی‌بیند، بلکه نسل انسان را دارد به جهان صادر می‌کند. می‌توانست به کربلا نیاید. می‌توانست با فرزندانش نیاید. اما حسین علیه السلام با اهل و عیالش آمد؛ چون دین خدا و عاقبت شیعیان و دوستدارانش در خطر هستند. باید به فریادمان برسد.

به فکر خود باشیم!

یکی از حرف‌های مهم من در این جلسه، همین نکته است که برخلاف تصور خیلی از مردم، باید بگویم این‌طور نیست که سود ایثار و از خودگذشتگی فقط به جیب دیگران برود. اگر بخواهیم دقیق و عمیق‌تر نگاه کنیم، می‌فهمیم که در واقع انسان‌های ایثارگر خود را می‌سازند و منافع حقیقی و منافع همیشگی خودشان را تأمین می‌کنند. این یک معنای دیگر از همان مطلبی است که قبلاً عرض کردیم که زندگی را باید از بالا ببینیم!

شاید این روایت زیبا، بی‌ربط به بحث نباشد که از وجود بابرکت علی علیه السلام نقل شده: «**مَا أَحْسَنَتْ إِلَى أَحَدٍ قَطُّ**» (من هرگز به کسی نیکی نکردم!) مردم با شنیدن این سخن، بسیار تعجب کردند. حضرت در ادامه این آیه قرآن را خواندند: ﴿**إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَإِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا**﴾ (هر کار خوبی برای کسی انجام بدهی، برای خودت کرده‌ای...). در واقع خودت کردی که احسنت بر خودت باد!

اگر فرهنگ ایثار و از خودگذشتگی در جامعه رواج پیدا کند، نه تنها منافع شخصی

۱. منصور بن حسین آبی، نشر الدرفی المحاضرات، ج ۱، ص ۱۹۹.

ایثارگران به خطر نمی افتد، بلکه آن‌ها محبوب خدا و محبوب مردم می شوند و با زندگی ایثارگونه خود به بهترین‌ها در دنیا و آخرت می‌رسند. شهدا چون دیگران را مقدم بر خودشان دانستند، مردم دوستشان دارند. سردار دل‌ها چون در جنگ، سیل، زلزله و... ایثارگرانه و با از خودگذشتگی عمل می‌کرد، محبوب بود. اما در طرف مقابل، در کشورهای دیگر، همان سران آمریکا که کشورشان پرچم‌دار سبک زندگی خودخواهانه است، محبوبیتی ندارند؛ ولو اینکه هالیوود آن‌ها را منجی بشر جا بزند. اگر فرهنگ ایثار و از خودگذشتگی در جامعه زیاد شود، ریشه بسیاری از مفاسد اجتماعی را نیز می‌سوزاند.

جامعه‌ای که در آن، همدلی و ایثار حاکم است و مردمش هوای همدیگر را دارند و با یکدیگر بر اساس رحمت و رأفت رفتار می‌کنند، یقین بدانید از جهت مادی، بهتر و بیشتر رشد می‌کند، در مقایسه با جامعه‌ای که مردم فرصت‌طلبی دارد که برای فروکردن خنجر به پشت یکدیگر و کلاه‌گذشتن سر دیگری به دنبال فرصت هستند. زندگی در چنین جامعه‌ای جهنم است. شک نکنید در جامعه‌ای که ایثار و همدلی نیست، منافع عموم مردم لگدمال می‌شود.

پس من چی؟

سؤالی که مطرح می‌شود این است: آیا یک مسلمان اصلاً نباید به فکر خودش باشد؟

آنچه دین ما روی آن تأکید زیادی دارد، این است که حُب نفس نداشته باشیم؛ اما این منافاتی ندارد با اینکه انسان به فکر خود هم باشد؛ چنان‌که در روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام می‌خوانیم: «عَجِبْتُ لِمَنْ يَنْشُدُ صَالَتَهُ وَقَدْ أَضَلَّ نَفْسَهُ فَلَا يَظْلُمُهَا.»^۱ (تعجب می‌کنم از کسی که اگر چیزی از او گم شود، فریاد می‌زند؛ اما عمری است که خود را گم کرده؛ ولی فریادش بلند نیست!) لذا توجه و خودمراقبتی لازم است؛ اما

۱. عبدالواحد بن محمد تمیمی آمدی، غررالحکم و دررالحکم، ص ۴۶۱.

نباید تمام هم‌وغم انسان خودش باشد و خودخواهانه زندگی کند. نکته مهمی که شاید در ابتدا برای شما عجیب به نظر برسد، این است که همه کارشناسان می‌گویند: «خودخواه باشید و خودخواهی خوب است!» بله، این معنای دیگر خودخواهی است.

حقیقت آن است که اگر انسان خوداندیشی و به‌تعبیر بهتر، دوران‌دیشی و آینده‌نگری بکند و بخواهد از دریچه خیرخواهی برای خود وارد شود، باید در نظر داشته باشد که خودش و همسرش در آینده نیاز به امنیت دارند، نیاز به آرامش روحی دارند، نیاز به رابطه با فرزندان و نوه‌ها دارند؛ همچنین نیاز به مراقبت و پرستاری دارند. آیا آدم میان‌سال و کهن‌سالی که بچه ندارد، در تأمین این چند نیاز اساسی موفق است؟ توصیه ما این است که با این معنا خودخواه باشیم و از آینده و عاقبت خود غافل نشویم که این خودخواهی از عاقلانه‌ترین و اخلاقی‌ترین کارهاست. حرف ما دقیقاً اینجاست. آن‌هایی که چند فرزند دارند، از لحاظ روحی و روانی، فکر و خیال راحت‌تری دارند؛ چون با وجود اینکه هرروز این بچه‌ها به مدرسه و دانشگاه می‌روند، هیچ‌وقت احساس تنهایی نمی‌کنند. خیالشان راحت است که اگر یکی برود، دیگری هست. حتی زمانی که همه ازدواج کردند، این پدر و مادر احساس تنهایی نمی‌کنند؛ چون معمولاً هرروز هفته یکی از بچه‌ها می‌آید و به والدین سر می‌زند. همچنین چون چند فرزند دارند، احساس امنیت بیشتری می‌کنند. همچنین بنا بر برخی تحقیقات علمی، سلامتی مادران چندفرزندی بیشتر است نسبت به مادرانی که بی‌فرزند یا تک‌فرزند هستند!

احساس تنهایی

دل انسان می‌سوزد به حال پدر و مادرهایی که خودشان را از داشتن خانواده‌ای کامل محروم می‌کنند و غالباً گرفتار بیماری «سندرم آشیانه خالی» می‌شوند.



احساس تنهایی خصوصاً مادر را دچار اندوه دائمی می‌کند. اوایل ضعیف است؛ چون بچه همیشه در خانه حاضر بوده و با رفتنش به مدرسه، فقط چند ساعت غایب است. اما سال به سال این دوری بیشتر می‌شود و در دوران دانشگاه، این شکاف عمیق می‌شود، خصوصاً اگر بچه به دلیل اوضاع شغلی و درسی، بارش را ببندد و به شهری دیگر مهاجرت کند. با ازدواج نیز این شکاف عمیق‌تر می‌شود. تازه این عروس و داماد، هر کدام دو پدر و مادر دارند که جمعاً می‌شوند ۴ نفر. خیلی سخت است که دو نفر بخواهند از ۲ یا ۴ پدر و مادر شصت هفتادساله نگهداری کنند. طبیعتاً نمی‌توانند. آن وقت می‌دانید این پدر و مادرها سر از کجا درمی‌آورند؟ خانه‌سالمدان.

والدین خودخواهی که الان در دوران جوانی برای رسیدن به خوشی‌هایشان، قید فرزندآوری را می‌زنند، یا به یک فرزند اکتفا می‌کنند، آیا به این فکر کرده‌اند که در دوران سالمندی چگونه غربت و تنهایی خانه‌سالمدان را تحمل می‌کنند؟ به این فکر کرده‌اند که اگر آن فرزند بخواهد بار نگهداری از والدین را بر دوش بکشد، با وجود وقت درخور توجهی که نگهداری از یک سالمند می‌گیرد، نسل بعدی از فعالیت‌های اجتماعی و اقتصادی محروم می‌شود و پیشرفت جامعه متوقف می‌شود؟

خودخواهی، یکی از ضدارزش‌های خطرناک است که باعث فساد اجتماعی و فساد سیاسی می‌شود و حتی ممکن است منجر به سقوط جامعه بشود. در حکمت‌های منسوب به امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به زیبایی به این موضوع اشاره شده است. این روایت را بعید است شنیده باشید. روایت بسیار جالب و تکان‌دهنده‌ای است. حضرت می‌فرمایند: «الاسْتِثْنَاءُ يُوْجِبُ الْحَسَدَ، وَ الْحَسَدُ يُوْجِبُ الْبِغْضَةَ، وَ الْبِغْضَةُ تُوْجِبُ الْاِخْتِلَافَ، وَ الْاِخْتِلَافُ يُوْجِبُ الْفُرْقَةَ، وَ الْفُرْقَةُ تُوْجِبُ الصَّعْفَ، وَ الصَّعْفُ يُوْجِبُ الدَّلَّ، وَ الدَّلُّ يُوْجِبُ زَوَالَ الدَّوْلَةِ وَ ذَهَابَ النِّعْمَةِ.»^۱ (انحصارطلبی حسادت می‌آورد و حسادت

۱. عبد الحمید بن هبة الله، ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۳۴۵.

دشمنی [می‌آورد] و دشمنی اختلاف [می‌آورد] و اختلاف پراکندگی [می‌آورد] و پراکندگی ضعف [می‌آورد] و ضعف ذلت و زبونی [می‌آورد] و زبونی زوال دولت و از میان رفتن نعمت [را در پی دارد]. خودخواهی نابودمان خواهد کرد!

کربلایی باش!

امیدواریم جمله حکیمانه و زیبای «**حَبِّ الْحَسَنِ يَجْمَعُنَا**» و پیاده‌روی اربعین، روزبه‌روز بیشتر ما را دور هم جمع کند. ما را به زندگی پررمزوراز و اصیل و صحیحمان برگرداند و از زندگی بی‌بته، پوک، پوچ و خودخواهانه فرهنگ غربی نجاتمان دهد؛ چراکه مکتب ابی‌عبدالله عليه السلام مکتب ایثار است، مکتب از خودگذشتگی است، مکتب همدل شدن در راه خداست. این مکتب قدرت دارد که ما را دور هم جمع کند. مکتب سیدالشهدا عليه السلام می‌تواند ریشه فرهنگ خودخواهی را بخشکاند. در ماجرای کر بلا، بین سیاه‌وسفید، پیر و جوان، صحابی پیرمرد معلم قرآن و جوان مسیحی تازه‌مسلمان، زن و مرد، برادر و برادرزاده، پدر و پسر، عبد و مولا، دوست قدیمی و دشمن تازه‌توبه‌کرده، همدلی و از خودگذشتگی موج می‌زد. بنی‌هاشم و اصحاب همگی در کنار هم احساس آرامش و یکدستی می‌کردند.

یک نمونه‌اش را که در آستانه محرم اتفاق افتاد، عرض می‌کنم: مسلم بن عقیل به خانه هانی بن عروه پناه برد. هانی را احضار کردند و گفتند: «مسلم را تسلیم کن!» در مقابل درخواست تهدیدآمیزشان گفت: «**وَاللَّهِ لَوْ لَمْ أَكُنْ إِلَّا وَاحِدًا لَيْسَ لِي نَاصِرٌ لَمْ أَدْفَعُهُ إِلَيْهِ حَتَّى أَمُوتَ دُونَهُ**» (به خدا سوگند اگر تنها و بی‌یاور هم بمانم، هرگز مسلم را تسلیم شما نمی‌کنم، تا آنکه در راه حمایت از او بمیرم!)

نمونه‌های دیگرش اظهارات ایثارگرانه یاران امام در شب عاشورا بود که یک‌به‌یک بلند شدند و آمادگی خود را برای فدا شدن در راه امام اعلام کردند. سخنان سعید بن عبدالله حنفی، زهیر بن قین و دیگران نمایشی روشن و ماندگار از این روحیه

۱. لوط بن یحیی ابومخنف کوفی، وقعة الطف، ص ۱۱۹.

ایثارگری است. طبق نقلی، سخن گروهی از آنان چنین بود: «وَاللَّهِ لَا نُفَارِقُكَ، وَلَكِنْ أَنْفُسَنَا لَكَ الْفِدَاءُ، نَقِيكَ بِنُحُورِنَا وَجِبَاهِنَا وَأَيْدِينَا...»^۱ (به خدا قسم از تو جدا نخواهیم شد. جان‌هایمان به فدای توست، تو را با ایثار خون، چهره و اعضای بدن و با تمام وجود حمایت می‌کنیم!) اصحاب شهید امام تازنده بودند، اجازه ندادند از بنی‌هاشم کسی به میدان برود و کشته شود.

مردم ما از بس سر سفره‌ روضه‌های کربلا ایثار را خوب هضم کرده‌اند و یاد گرفته‌اند، تا رهبر عزیزمان فرمان مواسات دادند، بدون اینکه تشویقی در کار باشد، سریع پای کار آمدند. مردمی که سر هزار تومان در بازار چانه می‌زنند و گاهی بحثشان می‌شود، فوراً برای کمک به فقرا و بیکارشده‌ها از مالشان گذشتند. تا خبر زلزله کرمانشاه فضای مجازی را پر کرد، با فاصله کمی، سیل خبرهای ایثار مالی و آبرویی و جسمی هم فضای مجازی را تسخیر کرد، تا جایی که در کف میدان با ترافیک کمک‌ها مواجه شدیم. این نتیجه آن ایثار و از خودگذشتگی ابی‌عبدالله است که فرهنگ کربلا را به ما هدیه کرده است.

خداوند رحمت کند شهدای عزیز را! پنج‌شش روز مانده بود به عید نوروز سال ۱۳۶۱. در آن وضعیت بد حقوق و دستمزدها، شهید بابایی مقداری از طلاهای خانمش را باکسب اجازه از ایشان فروخت و پولش را بین افرادی مانند سربازان متأهل پخش کرد.^۲

ما مردم در ایثارگری اجتماعی خیلی قوی هستیم؛ اما نمی‌دانم دربارهٔ تکثیر نسل که آن‌هم یک مدل از ایثارگری فردی و اجتماعی است و سودش به خودمان برمی‌گردد، چراگاهی اوقات در محاسبه خوب و بد دچار خطا می‌شویم؟ سودش به خودمان برمی‌گردد؛ یعنی اگر در حق فرزند دل‌بند خودمان از خودگذشتگی کنیم، به‌زودی این از خودگذشتگی‌ها با هم جمع می‌شود و فردا جلوی تنهایی

۱. همان.

۲. سید حکمت قاضی میرسعید و دیگران، پرواز تازی‌نهایت، ص ۱۳۹.

ما و به‌خاطر فادان وطنمان را می‌گیرد، تا در آینده نزدیک دچار بحران امنیتی و فرهنگی و... نشویم. باز هم سودش به خودمان می‌رسد.

حسینیان فداکار!

در صحنه کربلا، همه کسانی که ایثار کردند، بهترین‌های را برای خودشان رقم زدند. از سیدالشهدا علیه السلام بگیر تا دیگر اصحاب و یاران حضرت. اولین ایثارگر خود سیدالشهدا علیه السلام بود. حاضر شد فدای دین خدا شود. اصحاب آن حضرت هم هرکدام ایثارگرانه جان ارزشمند خود را فدای امام خود کردند.

وقتی مسلم را به دارالاماره بردند، بعد از اینکه گفت وگوهای تندی ردوبدل شد و تصمیم به کشتن مسلم گرفتند، مسلم گریه‌اش گرفت. به مسلم گفتند: «چرا گریه می‌کنی؟ باید پیش بینی این روزها را می‌کردی.» مسلم جواب داد: «برای خودم گریه نمی‌کنم. برای آن‌هایی گریه می‌کنم که با خواندن نامه من، به وعده یاری این مردم دل‌گرم شده‌اند و هم‌اکنون در راه عراق هستند. گریه من برای حسین علیه السلام است. گریه من برای خانواده حسین است.»^۱ این ایثارگری مسلم را نشان می‌دهد که در آستانه شهادت، اگر هم گریه می‌کند، نه به حال خود، بلکه بر حسین علیه السلام می‌گرید. این هم نمونه‌ای از نمایش ایثار در صحنه کربلاست. باید مراقب باشیم. از این فرهنگ اگر فاصله بگیریم، به هیچ چیز رحم نمی‌کنیم، خطرناک می‌شویم و پیش‌بینی ناپذیر!

فروختن جنازه پدر

به نقل از شهید بزرگوار ما، استاد مرتضی مطهری رحمة الله علیه، مرحوم آیت‌الله

۱. «فَقَالَ مُسْلِمٌ أَمَا لَوْ لَمْ تُؤْتِنُونِي مَا وَصَّعْتُ يَدِي فِي أَيْدِيكُمْ وَأَنْ بِيَعَلَّةَ فُحْمَلٍ عَلَيْنَا فَا جُمِعْتُمْوَا حَوْلَهُ وَانْتَرَعُوا سَبِيحَتَهُ فَكَأَنَّهُ عِنْدَ ذَلِكَ أَيْسَ مِنْ نَفْسِهِ وَدَمَعَتْ عَيْنَاهُ ثُمَّ قَالَ هَذَا أَوَّلُ الْعَدْرِ قَالَ لَهُ مُحَمَّدٌ بِنُ الْأَشْعَثِ أَرَجُوا أَنْ لَا يَكُونَ عَلَيْكَ بَأْسٌ فَقَالَ وَمَا هُوَ إِلَّا الرَّجَاءُ أَيْنَ أَمَا لَكُمْ إِثْنَا اللَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَبَكَى فَقَالَ لَهُ غُنَيْدَةُ اللَّهِ بِنُ الْعَبَّاسِ السُّلَمِيُّ إِنَّ مَنْ يَطْلُبُ مِثْلَ الَّذِي تَطْلُبُ إِذَا تَوَلَّى بِلَ مِثْلَ الَّذِي تَوَلَّى بِكَ تَهَيَّبَكَ قَالَ إِي وَاللَّهِ مَا لِنَفْسِي بِكَ كَيْتٌ وَلَا مَا مِنْ الْقَتْلِ أَوْ فِي وَإِنْ كُنْتُ أَحَدًا مِمَّا ظَرَفَتْ عَيْنٌ تَلْفَأُ وَلَكِنْ أَيْكَ لِأَخْلِ الْمُتَغَابِلِينَ إِنَّ أَيْكَ لِلْحُسَيْنِ عليه السلام وَالْأَحْسَنِينَ» (محمد بن محمد نعمان (شیخ مفید)، الارشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۲، ص ۵۹).



بروجردی رحمة الله عليه آقای محقق رحمة الله عليه را به آلمان فرستاده بودند. مرحوم محقق ماجرای نقل کرده بود که واقعاً عجیب است. جناب محقق می‌گفت:

جزو اشخاصی که در زمان ما مسلمان شدند، پروفسوری بود که مرد عالم و دانشمندی بود. پروفسور پیش ما زیاد می‌آمد و ما هم به او سر می‌زدیم. پیرمرد شده بود که سرطان گرفت و در بیمارستان بستری شد. ما و مسلمان‌های آنجا به بیمارستان می‌رفتیم و از او عیادت می‌کردیم. یک روز زبان به شکایت باز کرد و گفت: «اولین بار که من مریض شدم، آزمایش کردند و دکترها گفتند سرطان دارم. هم پسر، هم زنم گفتند: 'حالا که سرطان داری، دیگر زنده نمی‌مانی؛ پس خداحافظ. ما می‌رویم.' هر دو همان جا خداحافظی کرده و رهاش کرده بودند. فکر نکردند این بدبخت در این وضعیت احتیاج به محبت دارد، احتیاج دارد به کسی که با او هم‌دردی کند.

چون کسی را نداشت، مکرر به عیادتش می‌رفتیم. روزی از بیمارستان خبر دادند او مرده است. برای تجهیز و تدفین و جمع‌کردن جنازه‌اش رفتیم. دیدیم در آن روز پسرش آمد. پیش خود گفتیم خوب است که لااقل برای تشییع جنازه‌اش آمده است. ولی وقتی تحقیق کردیم فهمیدیم او از قبل، جنازه پدرش را به بیمارستان فروخته و فقط آمده جنازه را تحویل بدهد و پولش را بگیرد و برود!

واقعاً وحشتناک است. باید برای خودمان فکری بکنیم. باید به فکر آینده‌مان باشیم. گاهی ممکن است گمان کنیم که خب، یکی‌دو تا بچه کافی است. بنده عرض می‌کنم به تجربه ثابت شده که در خانواده‌های پُر بچه، همه بچه‌ها در آن موقعی که والدین محتاج می‌شوند، به فکر پدر و مادر نیستند، بلکه فقط بعضی از آن‌ها مثل شمع دور والدین می‌چرخند. حالا فکر کنید پدر و مادرها در خانواده‌های بی‌فرزند یا بسیار کم‌فرزند دلشان چطور می‌خواهد به همان یکی‌دو تا فرزند خوش باشد!

۱. مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۲۳، ص ۲۸۴.

خدا نکند مادر یا پدری چشمش به در حیات باشد تا بچه‌اش از راه برسد. خیلی سخت است. فرقی هم ندارد که آن بچه شهید شده باشد یا الان در شهر دیگری مشغول کار یا تحصیل باشد. حتی اگر این مادر یا پدر پولدار هم باشند، باز هم این دوری برایشان جان‌کاه است و آن‌ها را آب می‌کند.

یکی از فضلا می‌گفت:

زمانی که دو فرزند داشتم، یک مادری که دو فرزند شهید داشت، گفت: «بس است. همین دو بچه کافی است!» به ایشان عرض کردم: «اگر بچه‌های من هم بخواهند مثل فرزندان شما شهید بشوند، چطور؟» کمی فکر کرد و گفت: «راست می‌گویی. من الان چهار تا بچه دیگر دارم. بالاخره این‌ها می‌آیند به من سر می‌زنند.»

آذربایجان در کشور امام حسین علیه السلام

منی‌خواهم خیلی ته دلتان را خالی کنم؛ اما فقط مختصری به وضعیتی اشاره می‌کنم که اگر مراقبت نکنیم، در آینده به سراغمان می‌آید.

مطالعات جمعیتی اثبات می‌کنند که روند سالمندی جمعیت ایران با سرعت و شدت زیادی ادامه دارد و در آینده‌ای که زیاد دور هم نیست، ایران با ماجرای سالمندی قطعی جمعیت روبه‌رو می‌شود. این دردسر آن قدر روشن است که دیوید گلدمن، نویسنده و اندیشمند معروف یهودی، می‌گوید: «نیمه قرن جاری میلادی، یک سوم جمعیت ایران بیش از ۶۰ سال خواهند داشت و هزینه نگهداری از این جمعیت کهن سال اقتصاد ایران را له خواهد کرد.»^۱ یعنی تبدیل می‌شویم به یک خانه سالمندان بزرگ و پردردسر و این به معنای سونامی سالمندی است و کشوری با ۳۰ درصد جمعیت پیر که بقیه جمعیت مشغول مراقبت از آن‌ها هستند. نه خبری از نیروی کار فعال و آزاد خواهد بود و نه از

۱. «هزینه نگهداری از سالمندان اقتصاد ایران را له خواهد کرد!»، خبرگزاری تسنیم، ۱۸ خرداد ۱۴۰۰، دسترسی در:

<https://www.tasnimnews.com/fa/news/1400/02/18/2498919>

اقتصاد. ۱. نه صدایی از شور و شوق کودکی و نوجوانی خواهد بود و نه نشانی از نشاط زندگی.^۲

۱. برای اینکه بدانید این هزینه تا چه اندازه سنگین است، با هم به یکی از کشورهای پیشرفته اروپایی سری می‌زنیم. سوئد در اروپا کشوری مثال‌زدنی در زمینه پیشرفت است. این کشور با مساحت ۴۴۹ هزار و ۹۶۴ کیلومتر مربع، سومین کشور بزرگ اروپا از نظر مساحت است. جمعیت مقیم سوئد بیش از ۹/۲ میلیون نفر است که تقریباً ۷/۹ میلیون نفر آن را سوئدی‌ها تشکیل می‌دهند و در حدود ۱۵ درصد را مهاجران تشکیل می‌دهند. وقتی جمعیت کار کم باشد، باید زنان که مادران جامعه هستند، مشغول کار شوند؛ از همین رو، بر اساس آمار سال ۲۰۱۱م، ۸۶ درصد زنان در سوئد مشغول به کار هستند. این در حالی است که حد متوسط زنان شاغل در اتحادیه اروپا در همین سال ۶۸ درصد است. در حال حاضر، خود سوئدی‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که باید به افزایش جمعیت فکر کنند. نکته بسیار مهم درباره سوئد، آمار زیاد جمعیت سالمند در این کشور است که کارشناسان جمعیتی این کشور را نگران آینده کرده است. هزینه مراقبت از سالمندان در سال ۲۰۰۵م، ۲ درصد سوئد بالغ بر ۷۶/۸ میلیارد دلار بوده است و بخش عمده این هزینه را مالیات‌های شهرداری‌ها و یارانه‌های دولتی تأمین می‌کند. اگر نسبت هزینه‌های مراقبت از سالمندان سوئد را با بودجه کشور خودمان محاسبه کنیم، باید بگوییم با بودجه ۷۲۷ هزار میلیارد تومانی سال ۱۳۹۲، حدود یک بیست و هفتم بودجه مملکت را باید صرف مراقبت از سالمندان کنیم. البته فراموش نکنید که جمعیت سالمند ما در سال ۱۴۲۰، حدود ۲۰ میلیون نفر خواهد شد؛ یعنی بیش از دو برابر کل جمعیت فعلی سوئد! حالا خودتان قضاوت کنید چه آینده‌ای در انتظار جامعه‌ای است که به سوی تک‌فرزندی می‌رود؟

۲. «میزان افزایش سالمندان کشور ۳ برابر رشد جمعیت است»، خبرگزاری جمهوری اسلامی، ۸ مهر ۱۳۹۶، (https://www.ima.ir/news/84059056): بر اساس پژوهش‌های تحولات سالمندی، الان نرخ رشد جمعیت سالمندی کشور بیش از سه برابر میانگین نرخ رشد جمعیت کل کشور است و به زودی باید منتظر پدیده «سنومی سالمندی» در ایران باشیم. سنومی سالمندی یعنی جامعه کسل و کند، یعنی جامعه بی‌روح و بی‌نشاط. همین آمارها حاکی از این هستند که تا سه دهه آینده ۱۰ درصد سال‌خوردگی جمعیت ایران به بیش از ۳۰ درصد افزایش می‌یابد. آقای بانکی‌پور، رئیس کمیسیون مشترک طرح جوانی جمعیت و حمایت از خانواده مجلس، در نشست هم‌آهنگ که اسفند ۱۴۰۰ برگزار شد، گفت:

بر اساس آنچه نمودار دقیقی ریاضی آماری به ما می‌گوید، یک سوم ملت ایران [در آینده] سالمند هستند و دوسوم جوان. جوان یعنی به‌زای هر یک سالمند، دو نفر وجود خارجی دارند. از نوزادی که تازه به دنیا آمده تا کودک، نوجوان، جوان، میان‌سال، تا یک آدم شصت‌ساله؛ لذا آن موقع که من و شما سالمند شویم، به‌زای هر کدام از ماها به‌طور متوسط دو نفر بیشتر وجود خارجی ندارند. این شکل پیری جمعیت است که سی سال دیگر، من و شما خواهیم دید. این چه مشکلی دارد؟ مگر الان کشورهای اروپایی مدت‌ها نیست که پیر شده‌اند؟ ما هم مثل آن‌ها پیر می‌شویم، چه اشکالی دارد؟ سه تفاوت جدی بین پیری ما و پیری اروپایی‌ها هست. الان بزرگ‌ترین معضل اروپایی‌ها پیری است؛ ولی معضلی که ما تجربه می‌کنیم، با معضل اروپا تفاوت فوق‌العاده چشمگیری خواهد داشت.

تفاوت اول: اروپایی‌ها همه با هم پیر شده‌اند. ما در حالی پیر می‌شویم که کشورهای اطراف ما همه جوان‌اند. این‌ها در اینترنت بنزد. نقشه ۲۰۵۰ دنیا را نشان می‌دهد. یعنی ۳۰ سال دیگر ایران یک کشور قهوه‌ای رو به سیاه است. کشورهای اطرافش زرد و سبز هستند. در حالی ما پیر هستیم که کشورهای اطراف ما یعنی عراق و پاکستان و افغانستان همه جوان‌اند. تاریخ ایران زمین نشان داده است که هر وقت ایران زمین نسبت به کشورهای همسایه‌اش ضعیف شده است، مورد طمع آن‌ها قرار گرفته است و این یعنی بحران امنیت.

تفاوت دوم: اروپایی‌ها طی ۳۰۰ سال پیر شده‌اند؛ یعنی در یک شیب ملایم. در این ۳۰۰ سال جامعه یواش‌یواش با پیری همراه شد، خودش را وفق داد با یک مهاجرپذیری که در اروپا ایجاد شد. شروع کرد با جمعیت مهاجرین، پیری خودشان را جبران کردن. این مهاجرین، نسل دوم و سومشان شدند اروپایی؛ یعنی شدند مثل خود اروپایی‌ها. این شکلی مشکل جوانی جمعیتشان را حل کردند. اما ما یک دفعه پیر می‌شویم؛ یعنی ۳۰ ساله، نه ۳۰۰ ساله. برای همین هم اسمش را

اگر به فکر جامعه نیستیم، لااقل به فکر خودمان باشیم. ما الان عصای دست پدرها و مادرهای سالخورده‌مان هستیم و با نیروی جوانی، کارهای میدانی و عملیاتی را خیلی راحت و سریع پیش می‌بریم. ولی باید برای آینده خودمان نیز همین فکر را بکنیم.

امام سجاد علیه السلام می‌فرماید: «مِنْ سَعَادَةِ الرَّجُلِ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَنَدٌ يَسْتَعِينُ بِهِمْ»^۱ (یکی از خوشبختی‌های انسان این است که فرزندی داشته باشد که کمک‌کارش باشند).

فراموش نکنیم فرزندانمان ضامن فردای زندگی‌مان هستند. باید باور کنیم که ما با بچه‌هایمان سر یک سفره نشسته‌ایم. هم شهدا سر سفره پدر و مادرشان نشسته‌اند، هم این پدر و مادرهای بهشتی و خوشبخت سر سفره فرزندانمان هستند. این دقیقاً یکی از معانی مهم «با بچه‌هایم سر یک سفره» است.

والدین موفق!

مادر حاج قاسم سلیمانی چهار فرزند داشت. در اوایل جوانی برای رشد و تربیتشان خیلی تلاش کرد. خودخواهی نکرد و برای تربیت آن‌ها وقت صرف کرد. به همین دلیل در اواخر پیری، یک پیرزن تنها و سرراهی نبود، بلکه فرزندان‌ش مانند پروانه دوروبر او می‌چرخیدند.

می‌گذارند «چاله جمعیتی» که ما به آن می‌گوییم «سیاه چاله جمعیتی». یک دفعه می‌افتیم داخل چاله. ما تا چند سال پیش، جزو ۳ کشور جوان دنیا بودیم. الان هم کشورمان هرچه نگاه می‌کنیم، جوان است. برای همین کسی متوجه این خطر نیست؛ یعنی مثل اینکه ما در شرایطی باشیم که دوره ترسالی است و هرچه می‌بینیم، باران است. خب، طبیعی است که اصلاً متوجه اینکه خشک سالی در پیش است، نخواهیم شد. اصلاً در این جامعه صحبت از کمبود جوان را کسی لمس نمی‌کند؛ اما یک دفعه رنگ این جامعه عوض می‌شود. این دهه شصتی‌هایی که یک قلمبه جمعیتی بودند، ۳۰ سال دیگر که وارد سن سالمندی شدند، یک دفعه تمام چهره جامعه می‌شود پیر، فرتوت و سست. تفاوت سوم: اروپایی‌ها اول پیشرفت کردند و بعد پیر شدند؛ یعنی مثلاً فرد پیری که قوای جوانی و خلاقیتش را از دست داده؛ ولی ثروت دارد و با پولش دارد جبران می‌کند. جوان‌های زیادی را به کار گرفته و آن‌ها دارند برایش کار می‌کنند. دیگر نیازی به توان جوانی ندارد. ولی ما در حالی پیر می‌شویم که یک فرد بازنشسته ما یک خانه از خودش ندارد، زندگی از خودش ندارد، قوای جوانی هم ندارد. این همان بحرانی است که ۳۰ سال دیگر رخ می‌دهد.

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۶، ص ۲.

مادر حاج قاسم بیمار شده بود و او را به بیمارستان برده بودند. شهید سلیمانی شب برای دیدار مادرش به بیمارستان رفت. بعد به اطرافیان گفت: «همه بروید خانه. امشب خودم کنار مادرم می‌مانم.» سردار آن شب تا صبح کنار مادرش ماند. همین که نگاهش به رنگ پریده مادرش افتاد، شروع کرد به گریه کردن. بعد هم رفت پایین تخت نشست، پشت سرهم پاهای مادرش را بوسید و به چشم‌هایش کشید. فردا که می‌خواست به سوریه برود، مقداری پول به راننده داد و گفت: «من دیگر باید بروم. خواهش می‌کنم از امروز تا وقتی که مادرم اینجاست، به جای من، روزی سه بار آب میوه تازه بگیر و برایش ببر.»^۱

یا وقتی که هنوز یک نوجوان سیزده چهارده ساله بود، فهمید پدرش مقداری پول بدهکار است. قاسم نوجوان با پسرخاله‌اش، احمد، از روستایشان به شهر کرمان رفتند و هشت ماه در آنجا کار کردند. قاسم بعد از هشت ماه کارگری، همه ۳۰۰ تومان پولی را که به دست آورده بود، به پدرش داد.

وقتی که در میدان‌های نبرد بود، هرروز یا هر دو روز یک بار، تلفنی با پدر و مادرش صحبت می‌کرد و نمی‌گذاشت پدر و مادرش احساس تنهایی کنند. باورش سخت است که انسانی با این سرشلوغی و مشغله‌های سخت کاری و نظامی، هرروز یا یک روز در میان با آن‌ها تماس بگیرد. بعد از فوت مادر حاج قاسم، یکی از دوستانش به او گفته بود: «مادرت را در خواب دیده‌ام و او به من گفت: 'به پسرم بگو به پدرش زنگ بزند.'» سردار بعد از شنیدن این خواب، حسابی گریه کرده و گفته بود: «مادرم راست گفته. من هرروز یا هر دو روز یک بار، به پدرم زنگ می‌زد؛ اما این بار مشغول جنگ بودیم. این قدر جنگ سخت بود که چهارپنج روز نتوانستم به پدرم زنگ بزنم.»^۲ ما با پدر و مادرمان چگونه رفتار می‌کنیم؟ سر می‌زنیم؟ احوال می‌پرسیم؟ راهمان از سوریه تا خانه پدری بیشتر است یا سرمان

۱. محمد علی جابری، عموقاسم، ص ۱۰.

۲. همان، ص ۱۳.

از حاج قاسم شلوغ‌تر یا کارمان از او سخت‌تر و حساس‌تر؟ مراقب باشیم که از سفره بی‌نظیر لطف و دعای پدر و مادر محروم نشویم. خیلی باید مراقب باشیم. هم‌رزم شهید سلیمانی نقل می‌کند: «ایشان به پدر و مادرشان احترام می‌گذاشتند. پدرشان را به حمام می‌بردند و لباس می‌پوشاندند و در آفتاب زمستان فرش و پتو می‌گذاشتند تا پدرشان استراحت کند.»^۱

این خضوع و ایثار حاج قاسم، نتیجه ایثار و از خودگذشتگی پدر و مادرش در ایام جوانی است که خودخواهی و رفاه کوتاه‌مدت آن دوران را رها کردند و به جای آن، مسئولیت فرزندان را قبول کردند و در دوران میان‌سالی و پیری، از نتیجه این سرمایه‌گذاری استفاده کردند. در این دوران حساس زندگی، آن‌ها هم سر سفره فرزندان نشسته‌اند.

حضور در خانه سالمندان

برای اینکه تنهایی و حساسیت دوران سالمندی را درک کنیم و بدانیم سالمندان چه رنجی تحمل می‌کنند و چه احساسی دارند، باید به خانه سالمندان سر بزنیم و پای حرف آن‌ها بنشینیم. از دردهای آن‌ها بشنویم، از بی‌مهری‌هایی که در حقشان شده است، از اینکه یک سالمند، جوانی خودش را برای فرزندش گذاشته؛ ولی حالا فرزندش به او سر نمی‌زند. از این حس رنج می‌برد که فکر می‌کند وجودش اضافی است. تازه بعضی از این عزیزان با اینکه چند فرزند دارند، از تنهایی و بی‌مهری بچه‌هایشان غصه می‌خورند، چه رسد به اینکه تک‌فرزند یا بی‌فرزند باشند. برویم پای حرف‌های تک‌تکشان بنشینیم، شاید کمی تنهایی سالمندی را درک کنیم، شاید کمی به خودمان بیاییم و برای نجات از تنهایی فردای خودمان، کاری کنیم و به فکر عصای دستی در دوران نیازمندی بیفتیم.

۱. «راز موفقیت حاج قاسم از زبان هم‌رزمش»، خبرگزاری جمهوری اسلامی، ۲۵ دی ۱۳۹۸، دسترسی در:

<https://www.ima.ir/news/83635123>

تنهایی خیلی سخت است. از دردها و مرض‌هایی که به واسطه تنهایی به آن مبتلا شدند و از داروهایی که می‌خورند، از چشم به در دوختن‌هایشان تا اینکه کسی بیاید و خلوت تنگ و تکراری آن‌ها را به هم بزند، بشنویم. شاید به خود بیاییم و تصمیم بگیریم خودخواه نباشیم. حتماً و حتماً یک بار، فقط و فقط به خاطر دیدن آینده خودمان هم که شده، سری به آسایشگاه‌های سالمندان بزنیم تا باور کنیم آینده ما چگونه ممکن است باشد. دوران پیری و سالمندی پدر و مادرها دوران حساس آزمایش فرزندان هم هست.

جوان‌ها و بزرگ‌ترها هم در این جلسه حواسشان را جمع کنند. نوکری پدر و مادر آدم را به اوج می‌رساند و حاج قاسم‌ها را تربیت می‌کند. اما آن روی سکه این است که مراقب باشید با یک کوتاهی در قبال پدر و مادر، نه تنها عاقبت خود را بر باد خواهید داد، بلکه دنیایان را آتش خواهید زد، خودتان را نابود خواهید کرد؛ چراکه در همین دنیا نوبت شما هم می‌رسد و به بدترین وضع ممکن، دوران میان‌سالی و پیری خود را سپری خواهید کرد. در کربلا هم صحنه آزمایش فرزندان فراهم بود؛ اما اباعبدالله غریب وارد کربلا نشد.

خانواده باران است کربلای حسین علیه السلام

مردم کوفه امام خود را همراهی نکردند؛ ولی امام حسین علیه السلام با اینکه ۵۷ سال داشت، تنها و غریب وارد سرزمین کربلا نشد. خواهر و برادر که هیچ، حتی فرزندان آن‌ها هم عصای دست ابی‌عبدالله شدند و در کربلا نمایشی بی‌نظیر به راه انداختند. نگذاشتند اباعبدالله در کربلا تنها بماند. به ندای «هل من ناصر» ابی‌عبدالله علیه السلام لبیک گفتند و مثل پروانه دوروبر امام گشتند. آرام دل اباعبدالله علیه السلام شدند. بچه‌هایش که فدایی حضرت شدند، بماند، فرزندان برادرو خواهر هم دور سیدالشهدا علیه السلام را گرفتند. آدم چقدر در کنار بچه‌ها و نزدیکانش دلش قرص است.

هریک از پروانه‌های حاضر در کربلا که حول وجود ابی‌عبدالله علیه السلام می‌چرخیدند،

ما چرا و روضه‌هایی دارند. می‌خواهم امشب روضهٔ فرزندان حضرت زینب علیها السلام را بخوانم و نوع حمایت آن‌ها از سیدالشهدا علیه السلام را بیان کنم.

قاب دلم نقش حسین است و بس
ذکر لبم نام حسین است و بس
روز قیامت که همه عاجزند
چشم ترم سوی حسین است و بس
حسین آرام جانم... حسین روح و روانم

از زبان زینب علیها السلام بگویم:

حسین جان، خواهرت بمیرد و صدای غربتت را نشنود! خواهرت بمیرد و صدای «هل من ناصرت» را نشنود!

حسینم! هنوز عباس را داری. هنوز بچه‌های زینب سربازان تو هستند. اصلاً بچه‌های خودم را با عشق تو بزرگ کردم. آن‌ها را بزرگ کردم تا خون خود را فدای دین و امام زمانشان کنند.

بچه‌های حضرت زینب علیها السلام لباس رزم پوشیدند و نزد دایی‌شان حسین علیه السلام آمدند. به هر ترتیبی بود، با وساطت مادر، از امام حسین علیه السلام اجازه گرفتند و به سمت میدان جنگ روانه شدند. زینب علیها السلام آن دو ثمرهٔ زندگی‌اش را برای ابی‌عبدالله فدا کرد. اینجا برای زینب خیلی زود نوبت جبران رسید و بچه‌ها قبل از اینکه در پیروی به داد مادر برسند و عصای دستش باشند، آبروداری کردند و زینب علیها السلام را سربلند کردند. حضرت دو فرزندش را به سوی میدان فرستاد. عمر سعد گفت: «این خواهر عجب محبتی به برادرش دارد که بچه‌هایش را به میدان فرستاده است!» آن دو برادر به جنگ پرداختند و رجز خواندند:

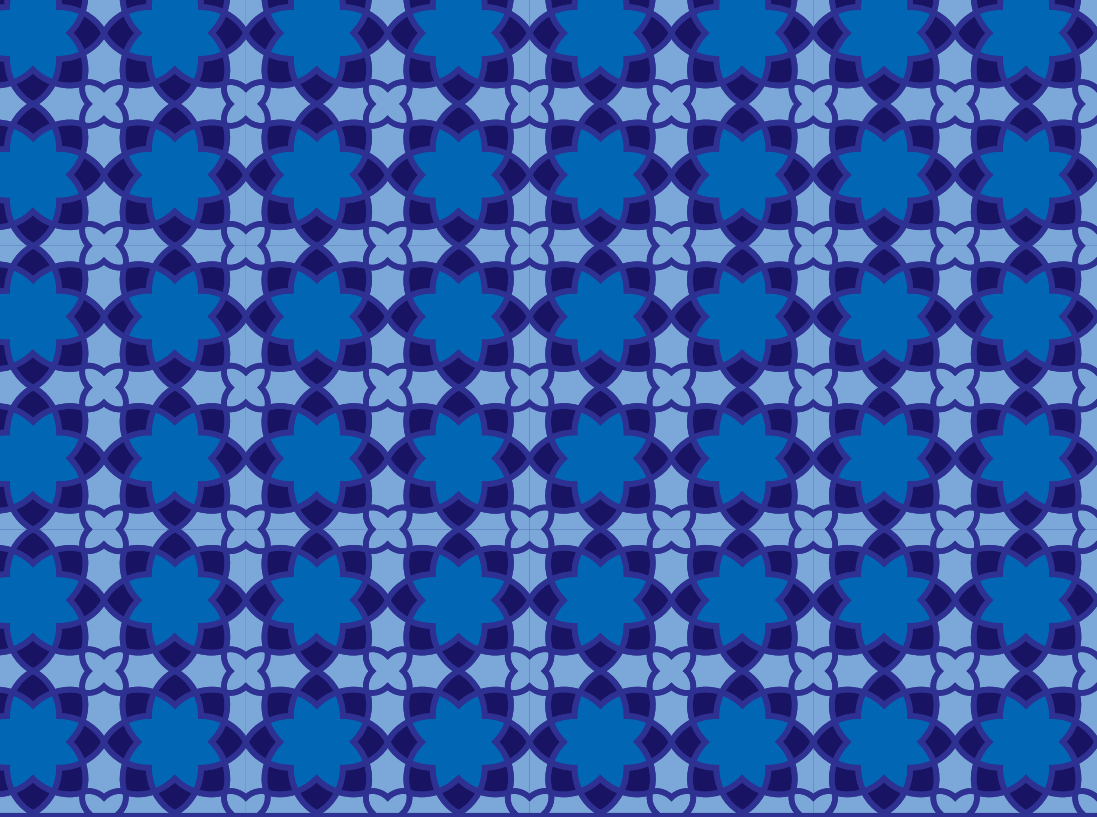
ما که از نسل علی حیدر کرار هستیم
یادگار حرم جعفر طیار هستیم
دست ما در کفنی کرده بر این پیکر ما
اذن تو هدیه بود بهر دل مادر ما
خواهد او هرچه که دارد بدهد در ره تو
خون ما را بکند زیب و قَر درگه تو
در رگ ما به خدا غیرت حق جلوه‌گر است
مشوراضی نگریم مادر ما خون جگر است

وقتی بچه‌ها و نوگل‌های زینب علیها السلام به میدان رفتند، مادر به خیمه‌ها رفت و بیرون نیامد. حتی وقتی که به شهادت رسیدند، هرچه نگاه کردند، دیدند که زینب علیها السلام از خیمه‌ها بیرون نیامد. هر کدام از بنی‌هاشم که به شهادت می‌رسیدند، زینب علیها السلام از خیمه‌گاه بیرون می‌آمد و بر بالینش حاضر می‌شد، خصوصاً وقتی علی اکبر علیه السلام به شهادت رسید. بر سر و سینه زد و از خیمه بیرون آمد و خود را روی پیکر صدچاک علی انداخت.

ادب را ببینید. معرفت را ببینید. فکر می‌کرد «نکند برادرم شرمنده شود!» ترسید که حسین علیه السلام نگاهش به چشمان معصوم خواهر بیفتد و خجالت زده شود. فرمود: «این کار را در حق حسینم انجام دادم و برادرم هم تلافی کرد.» کجا؟ روز اربعین که از اسارت برمی‌گشت، خود را روی قبر مبارک برادر انداخت و فرمود: «برادرم، از هرچه می‌خواهی سؤال کن؛ اما از دختر سه‌ساله‌ات سؤال نکن.»

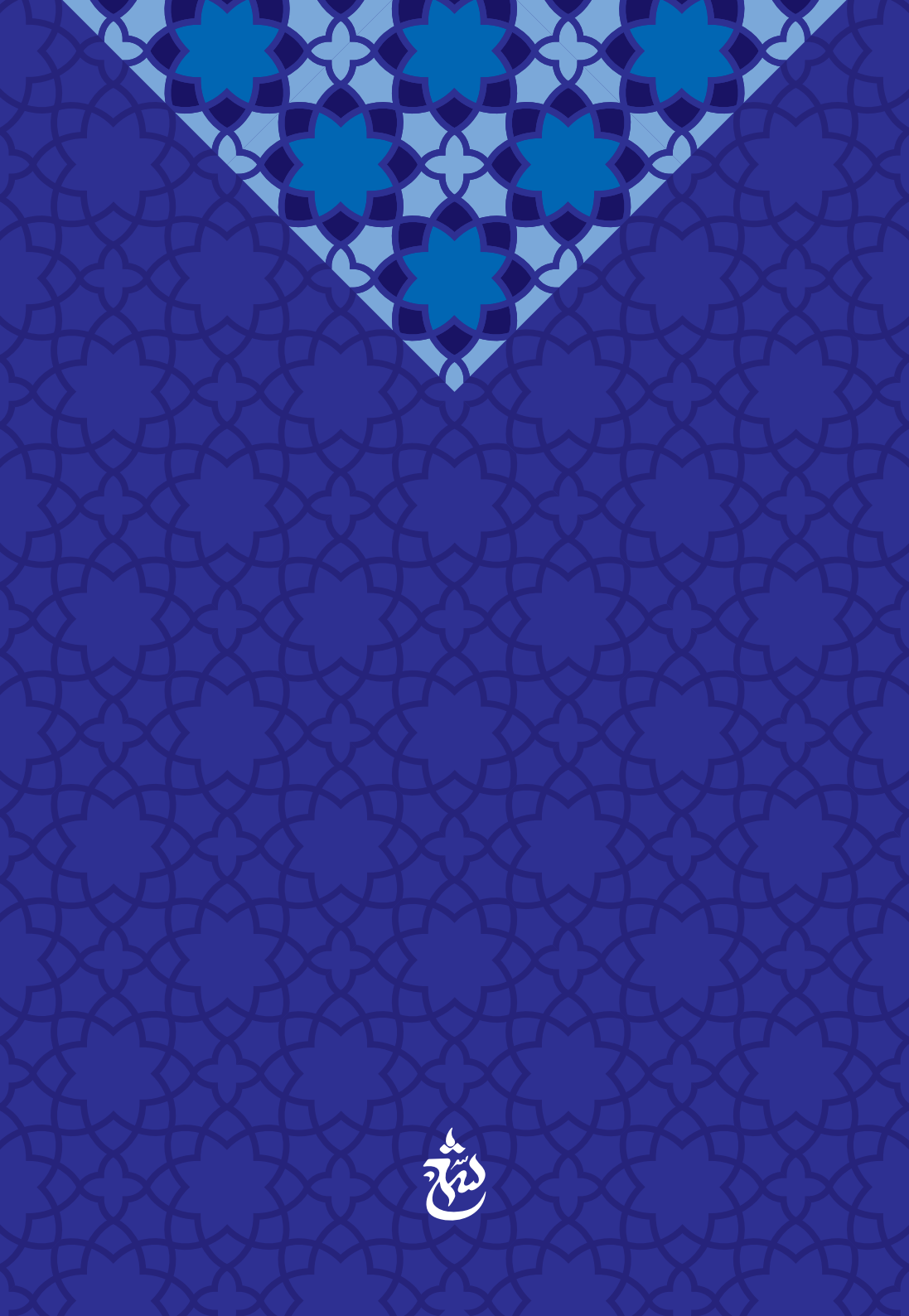
دشمنت کشت، ولی نور تو خاموش نگشت
آری آن جلوه که فانی نشود، نور خداست

اللعنة الله على القوم الظالمين!



مجلس پنجم

سر کدام سفره نشستہ ایم؟



سنة



مبارزه با حسین علیه السلام در کربلا تمام نشد. ادامه‌دهندگان راه بنی‌امیه امروز نیز با استحاله فرهنگی و شگردهای آن، برای تغییر ارزش‌های حسینی می‌کوشند و می‌خواهند نسل حسینی در زمین وجود نداشته باشد یا اگر وجود دارد، هویت حسینی نداشته باشد.

سردار خیانت‌کار

اسپانیا کشوری در جنوب غربی اروپاست که در اواخر قرن اول هجری به قلمرو اسلامی افزوده شد و «اندلس» نام گرفت. حدود هشتصد سال مسلمانان در این منطقه زندگی می‌کردند و اسلام در آن سرزمین کارهای بزرگی انجام داد. تمدن اسلامی در آن شکوفا شد. سرزمین اسپانیا از غرب با پرتقال، از شمال با اقیانوس اطلس و فرانسه، و از شرق و جنوب با دریای مدیترانه مرز مشترک دارد. تنگه جبل الطارق در جنوب این کشور قرار گرفته است.

در سال ۹۲ق سپاهی به فرماندهی طارق بن زیاد مأمور فتح اندلس شد. مسلمانان در دوره اسلامی توانستند در این سرزمین، پایه‌های تمدنی درخشان و ریشه‌دار را بگذارند و در زمینه‌های علمی و فکری و فلسفی، به پیشرفت‌های چشمگیری دست یابند.^۱

۱. و در نتیجه بسیاری از علمای شرق را به خود جذب کنند و بسیاری از دانشمندان بزرگ را پرورش دهند که هرکدام از آن‌ها آثار بسیار ارزنده علمی و فلسفی و ادبی پدید آورده‌اند. این تمدن چنان گسترده و درخشان بوده که بسیاری از علمای اندلس و شمال آفریقا، درباره تاریخ اندلس و تمدن آن کتاب‌هایی تألیف کرده‌اند («جلوه‌هایی از تمدن اسلامی اندلس».

دشمن به این حکومت اسلامی قدرتمند و اثرگذار در اروپا، با یک نقشهٔ کامل و بی‌عیب و نقص حملهٔ جدی کرد. یکی از مورخان عرب نقل می‌کند حاکمان مسیحی به براق بن عمار که به «سردار خیانت‌کار» مسلمانان معروف بود، گفتند: «تو باید در نقشه‌ای که برای اخراج مسلمانان از خاک اندلس طراحی کرده‌ایم، به ما کمک کنی.» این افسر خیانت‌کار مسلمان در جوابشان گفت: «شیر را نمی‌شود جز با مکرو حیله شکار کرد.» حاکمان مسیحی گفتند: «ارتش ما اروپاییان قوی است. با یک حملهٔ سخت، نیروی مسلمانان را نابود خواهد کرد.» براق گفت: «مسلمانان برای حفظ دین و ناموس خود، سخت‌تر از آن‌اند که با نیروی ارتش و جنگ نظامی مغلوب شوند.» حاکمان مسیحی گفتند: «پس برای اخراجشان از خاک اندلس چه باید کرد؟ چه راه‌حلی به ذهنت می‌رسد؟» براق بن عمار خیانت‌کار گفت: «سه کار باید انجام بدهید: اول اینکه دین تحریف‌شدهٔ مسیح را آزادانه در بین آن‌ها منتشر کنید. هرچند با این کار هیچ مسلمانی مسیحی نمی‌شود، این کار یک فایده دارد و فایده‌اش این است که جوانان مسلمان در دینشان لاپالی می‌شوند و جدیت خود را از دست می‌دهند. دومین کار این است که امتیاز بازکردن مدارس مجانی در کشورهای مسلمان را از دولت آن‌ها بگیرید و خودتان مدارس مجانی افتتاح کنید؛ چون مسلمانان بعد از اینکه دین مسیح تحریف‌شده آزادانه بینشان منتشر شد، به عیاشی و شهوت‌رانی و... سرگرم می‌شوند و کمتر سراغ تعلیم و تعلم می‌روند. اگر مدارس مجانی زدید و معلمان مسیحی را وارد آن مدارس کردید، از آنجا که جوانان مسلمان در برابر معلمان خود خاضع‌اند، تأثیر جدی می‌پذیرند.»

سومین پیشنهادی که براق بن عمار به آن‌ها کرد، این بود که حاکمان مسیحی روابط تجاری‌شان را با مسلمانان توسعه بدهند. به حاکمان

مسیحی گفت: «با رفت و آمدتان می‌توانید هم روحیه دینی آنان را تضعیف کنید و هم شاید بتوانید مشروبات الکلی را بین آن‌ها رواج دهید و آن‌ها را معتاد به شرب الکل کنید. در این صورت حتماً کارهای لشکری و کشوری آن‌ها از هم می‌پاشد. آن وقت است که **می‌توانید آن‌ها را مثل گوسفند برانید و مانند خرگوش شکار کنید.**»

حاکمان مسیحی که به شدت از شجاعت و دلوری مسلمانان می‌ترسیدند، با راهنمایی مفید براق بن عمارِ خائن، خوش حال و امیدوار شدند. فردای آن روز صلح‌نامه‌ای نوشتند و سه پیشنهاد براق نمک‌شناس را ضمیمه این تفاهم‌نامه کردند و آن را فرستادند برای مالک بن عبّاد، فرمانروای کل کشور اسلامی اندلس. مالک بن عبّاد که خود را برای جنگ با ملت‌های اروپایی و مسیحی آماده می‌کرد، با دریافت این صلح‌نامه، جلسه مشورتی با فرماندهان و استانداران خود گرفت. استاندارانِ تن‌پرور و عیاش مالک بن عبّاد به صلح با حاکمان مسیحی راضی شدند. تنها فردی که در بین آن استانداران بیدار بود و سرانجام کار را می‌دید و با این صلح‌نامه مخالفت می‌کرد، قیس بن مصعب بود؛ اما چون تنها مخالف این صلح‌نامه بود، به مخالفت وی هیچ توجه نکردند و معاهده صلح با حاکمان اروپایی بسته شد. نتیجه این شد که پای کشیشان و معلمان اروپایی به کشور اسلامی اندلس باز شد.

شگرد و سیاست دیگری که برای تضعیف عقاید مذهبی جوانان مسلمان انجام دادند، این بود که برای اولین بار در کنار رودخانه، یک تفریحگاه عمومی درست کردند. هر روز دختران اروپایی را در باغ این تفریحگاه می‌چرخاندند و بزرگان مملکت و جوانان مسلمان، روزها برای تفریح و به‌ویژه چشم‌چرانی و تماشای دختران مسیحی به آن باغ بزرگ تفریحی رفت و آمد می‌کردند. این ماجرا در روزگار ما دارد به دست خودمان اتفاق می‌افتد و به زودی نتیجه‌اش را نشان خواهد داد.

مسیحیان مدارس مجانی تأسیس کردند و جوانان مسلمان به مدارس کیشیش‌ها وارد شدند. از طرف دیگر، براق بن عمار یکی از افسران مسیحی را به بهانهٔ تعلیمات نظامی به مالک بن عبّاد معرفی کرد. مالک هم او را وارد ارتش مسلمانان کرد و به او اجازه داد هر یک از افسران مسیحی را برای تعلیمات جنگی وارد ارتش مسلمانان کند. سربازان مسلمان بر اثر تماس با مستشاران خارجی و خضوع در برابر آنان، کم‌کم آن روحیهٔ سلحشوری و اعتماد به نفس خود را از دست دادند. مسیحیت در اندلس حکم فرما شد، مسلمانان سرکوب شدند و یک حکومت مقتدر هشتصدسالهٔ مسلمان از بین رفت.^۱ این، قدرت جنگ روانی و جنگ نرم است.

جنگ با امام عَلَيْهِ السَّلَام با تحریف و استحالهٔ فرهنگی

به این کار می‌گویند استحالهٔ فرهنگی. استحالهٔ فرهنگی یعنی تغییر ارزش‌ها. در استحالهٔ فرهنگی دشمن تلاش می‌کند ارزش‌های جامعه را از آن‌ها بگیرد و در عوض، ارزش‌های دروغین و فاسد را به خورد آن‌ها بدهد. تا آن جامعه از رشد و پیشرفت دست بردارد و از مقاومت پا پس بکشد. دشمن تلاش می‌کند فرهنگ آن جامعه را که در واقع هویت آن ملت است، از آن‌ها بگیرد و فرهنگ دل‌خواه خود را جا بیندازد. دشمن با استحالهٔ فرهنگی می‌خواهد ما را از سر سفرهٔ ارزش‌های خود بلند کند و سر سفرهٔ مسموم خودش بنشاند.

بعد از نبی مکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جامعهٔ نبوی دچار همین استحالهٔ فکری و فرهنگی شد. مردم از سر سفره‌ای که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ برای آن‌ها پهن کرده بودند، آرام‌آرام بلند شدند و رفتند نشستند سر سفرهٔ مسمومی که یهود و بنی‌امیه پهن کرده بودند. ثمرهٔ این سفرهٔ مسموم چه شد؟ حادثهٔ عاشورا.

۱. نک: رسول جعفریان، قصه‌ای دربارهٔ سقوط اندلس و انعکاس آن به عنوان تاریخ در ایران، ص ۱۳ تا ۳۱.

بزرگ‌ترین درس عاشورا چیست؟ بزرگ‌ترین درس عاشورا این هشدار است که مردم سفره‌دار حقیقی خودشان را گم کردند و سر سفرهٔ مسموم بنی‌امیه و یزید نشستند. **عامل اصلی قیام سید و سالار شهیدان اباعبدالله علیه السلام نیز همین استحالهٔ فرهنگی بود.** اگر سی سال قبل از سال ۶۰ ق و واقعهٔ عاشورا را بررسی کنیم، به خصوص در سیزده سال منتهی به واقعهٔ عاشورا، می‌بینیم کم‌کم جای معروف و منکر عوض شد: منکرها به معروف تبدیل شد و ارزش‌ها به ضدارزش.

انحراف‌ها و لغزش‌ها و بدعت‌هایی که از سقیفه شروع شده بود، روزبه‌روز زیادتر می‌شد و باعث شده بود جامعه به کلی از آموزه‌های اسلامی دور شود، فساد رواج پیدا کند و جامعه دچار فقر فرهنگی شود و از ارزش‌ها و اصالت‌ها دور شود. انحرافات در عصر امام حسین علیه السلام به اوج رسیده بود و بنی‌امیه برای رسیدن به تمامی اهداف سیاسی خود، برای رسیدن به اهداف اجتماعی و فرهنگی خود باید دست می‌گذاشت روی باورها و ارزش‌ها و رفتارهای مردم.^۱

انداختن اهل بیت علیهم السلام از چشم مردم، از اولین کارهایی بود که جریان عثمانی آن را انجام داد. خب، برای این کار، دستورکار تفکر عثمانی ناسزاگویی به اهل بیت علیهم السلام بود. برخی از دشمنان اهل بیت علیهم السلام امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسن و امام حسین علیهم السلام را لعن می‌کردند و از لعن حضرت زهرا علیها السلام هم دریغ نمی‌کردند. بی‌شرمی را به حدی رسانده بودند که برای کشته شدن حسنین دعا می‌کردند و به این کار مفتخر بودند.^۲

۱. برای مطالعهٔ بیشتر دربارهٔ یافت جمعیتی مردم کوفه، نک: نعمت‌الله صفری فروشنانی، «مردم‌شناسی کوفه»، مجلهٔ موعود، فروردین واردیبهشت ۱۳۸۰، ش ۲۵.

۲. عبدالحمید بن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۶۱.

باید ایستاد

در مقابل این حوادث! باید ایستاد. حتی سکوت در مقابل اهانت به ارزش‌ها نیز جایز نیست. سکوت ما در برابر اهانت به اعتقادات و ارزش‌ها باعث جری‌تر شدن دشمنان و سست شدن باورهای خودمان خواهد شد. باید در مقابل کوچک‌ترین اهانت به اعتقادات و ارزش‌های خود بایستیم تا دشمن بداند شیعه برای دفاع از باورهایش می‌جنگد و نمی‌شود از این طریق به ما نفوذ کنند.

زمستان سال ۱۳۶۸ بود که در تالار اندیشه فیلمی نمایش دادند که اجازهٔ اکران از وزارت ارشاد نگرفته بود. سالن پُر بود از هنرمندان و فیلم‌سازان و نویسندگان. در جایی از فیلم، آگاهانه یا ناآگاهانه، داشت به حضرت زهرا علیها السلام بی‌ادبی می‌شد. همه لال شده بودند و دم نمی‌زدند. با غفلت و بی‌توجهی و ادعای روشن‌فکری، از کنار قضیه عبور کردند. با خود می‌گفتند طرف هنرمند بزرگی است و حتماً منظوری دارد؛ اما یک نفر نتوانست ساکت بنشیند و داد زد: «خدا لعنت کند! چرا داری توهین می‌کنی؟!» همهٔ سرها به‌طرفش برگشت. در ردیف‌های وسط آقایی بود چهل و چندساله با سیمایی بسیار جذاب و نورانی. کلاهی مشکی بر سرش بود و اورکتی سبز بر تنش. سیدمرتضی آوینی بود.^۲



شیعه این‌طور رفتار می‌کند. سرِ دفاع از اعتقاداتش با کسی تعارف ندارد. از کسی نمی‌ترسد. احساس خجالت نمی‌کند. خیلی‌ها هستند که متوجه می‌شوند به اعتقاداتشان توهین شده. دلشان هم می‌خواهد از اعتقاداتشان دفاع کنند؛ اما یا می‌ترسند، یا خجالت می‌کشند. سیدمرتضی آوینی این‌جوری نبود. او برخلاف خیلی‌ها که برای آرام کردن وجدان خودشان، توهین به حضرت زهرا علیها السلام را توجیه

۱. امروز هم همین کار را می‌کنند. با ساختن فیلم عنکبوت مقدس به امام رضا علیه السلام و به ارزش‌ها و مقدسات ما اهانت می‌کنند. عده‌ای هم در داخل از بازیگران فیلم تقدیر می‌کنند و به او افتخار می‌کنند. وای به حال جامعه‌ای که ارزش‌ها در آن جابه‌جا شود و جای خود را به ضد ارزش بدهد! بدا به حال جامعه‌ای که به ولی خدا جسارت کند و به آن افتخار کند!
۲. شهید فرهنگ، وبگاه شهید آوینی.

کردند، با صدای بلند باور خودش را فریاد زد. برای همین رفتارهای سیدمرتضی بود که حضرت زهرا علیها السلام هم متقابلاً هوای ایشان را داشت. آقای یوسفعلی میرشکاک از دوستان شهید آوینی، نقل می‌کند که:

من یک وقتی سر چند شماره از مجلهٔ سوره، نامهٔ تندی به سیدمرتضی آوینی نوشتم که یعنی من رفته و راهی خانه شدم. حالم خیلی خراب بود. حسابی شاکی بودم. پلک که روی هم گذاشتم، بی بی فاطمه علیها السلام را به خواب دیدم و شروع کردم به عرض حال و نالیدن از مجله، که بی بی فرمود: «با بچهٔ من چه کار داری؟!» من باز از دست سید نالیدم. دوباره بی بی فرمود: «با بچهٔ من چه کار داری؟!» برای بار سوم که این جمله را از زبان مبارک بی بی شنیدم، از خواب پریدم. وحشت تمام وجودم را فراگرفته بود؛ ولی بعد از مدتی به حالت عادی برگشتم.

تا اینکه نامه‌ای از سید دریافت کردم. سید نوشته بود: «یوسف جان، دوستت دارم. هر جا می‌خواهی بروی، برو! هر کاری که می‌خواهی بکنی، بکن! ولی بدان برای من پارتی بازی شده و اجدادم هوایم را دارند.» دیگر طاقت نیاوردم و راه افتادم به سمت حوزه و عرض کردم: «سید، پیش از رسیدن نامه‌ات خبر پارتی‌ات را داشتم» و گفتم آنچه را آن شب در خواب دیده بودم.^۱

علاقه‌مندان به مجلس و مرام اباعبدالله علیه السلام، تاریخ در حال تکرار شدن است و سفرهٔ اهل بیت علیهم السلام در مقابل ما پهن است. به عرض ما بستگی دارد که چه اندازه خود را مهمان این سفره نگه داریم و خودمان را محروم نکنیم. به خودمان بستگی دارد که شفایمان بدهند، آرامان کنند، نجاتمان بدهند یا رهایمان کنند.^۲

برای دفاع از اباعبدالله علیه السلام باید استقامت داشته باشیم و اهل توجه و دقت هم باشیم. کسانی که برای دفاع از اهل بیت علیهم السلام و باورهای شیعه گامی برمی‌دارند،

۱. ماهنامهٔ شاهد یاران، ش ۳۶؛ وبگاه شهید آوینی.

۲. سفرهٔ شفا بخش، سفرهٔ آرام بخش، سفرهٔ نجات بخش.

قطعاً مشمول عنایت و حمایت اهل بیت علیهم‌السلام خواهند بود. این افراد سر سفرهٔ نجات بخش اهل بیت علیهم‌السلام نشسته‌اند و هدایت می‌شوند. در عوض کسانی که به دشمن کمک می‌کنند و تیشه به ریشهٔ دین و محبت اهل بیت می‌زنند، بیچاره و نفرین شده‌اند!^۱

آدم‌هایی مثل شهید عزیز طیب حاج‌رضایی از همین گروه هستند. امام حسین علیه‌السلام آن‌ها را ابتدا نمک‌گیر می‌کند و بعد آرامششان می‌دهد و در نهایت آن‌ها را می‌خرد و برای خود جدا می‌کند. آن لات جنوب تهران با آن همه نوجه و مرید و گردن‌کلفتی، تبدیل می‌شود به خادم در خانهٔ سیدالشهدا علیه‌السلام و نوکر امام خمینی رحمة‌الله‌علیه.^۲ این

۱. امام صادق علیه‌السلام در روایتی این‌گونه می‌فرماید: «ما أُجِبْتُ أَنِّي عَقَدْتُ لَهُمْ عُقْدَةً أَوْ وَكَيْتُ لَهُمْ وَكَاةً وَإِنْ لِي مَا بَيْنَ لَاتِيئِهَا، لَا وَلا مُدَّةَ يَقْلَمُ!» (خوش ندارم برای ستمگران حتی گوهی ببندم، یا سر مشکی را محکم کنم؛ گرچه از شرق تا غرب عالم را به من بدهند و حتی قلمی را برایشان در مرگ بزنم!) بعد دربارهٔ عاقبت شوم آن‌ها می‌فرماید: «أَنْ أَعْوَانَ الظُّلْمَةَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي شِرَاقٍ مِنْ نَارٍ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَ الْعِبَادِ.» (همانا یاران ستمگران روز قیامت در چادری از آتش به سر می‌زنند، تا آنکه خداوند در میان بندگان داوری کند) (محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ص ۵، ص ۱۰۷). همچنین امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید: «الْعَامِلُ بِالظُّلْمِ وَالْمُتَعَبِّ لَهُ وَالزَّالِمِ بِهٖ شُرَكَاءُ ثَلَاثَتُهُمْ.» (کسی که ظلم کند و کسی که به ظالم کمک کند و کسی که راضی به ظلم او باشد، هر سه در ظلم شریک‌اند) (محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۳۲۳). پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: «مَنْ مَشَى مَعَ ظَالِمٍ فَقَدْ أُجْرِمَ.» (هرکه با ظالمی راه برود، گناهکار است) (بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۲۷۷). و فرمودند: «إِنَّا كَانِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ أَيْنَ الظُّلْمَةُ وَأَعْوَانَ الظُّلْمَةِ مِنْ لَدُنِّي هُمْ ذَوَاةٌ أَوْ يَنْظُ هُمْ كَيْسًا أَوْ مَدَّ هُمْ يَدَهُ أُخْشِرُوا مَعَهُمْ.» (وقتی روز قیامت فرابرسد، منادی فریاد برمی‌آورد: «ظالمان و یاوران آنان کجایند؟ کجایند آنان که لایقه (نخ به هم پیچیده) ابریشمی در دوات آنان گذاشتند؟ و آنان که در کیسه‌ای را برای آن‌ها بستند؟ و آنان که سر قلم آن‌ها را تراشیدند؟ اکنون آنان را با ظالمان محشور و همراه گردانید.»)

۲. طیب حاج‌رضایی از لوطی‌ها و گردن‌کلف‌های دههٔ ۱۳۳۰ و ۱۳۳۴ تهران بود. طیب می‌گفت: «اوایل دوران پهلوی، رضاخان را دوست داشتم. می‌گفتند آدم خوبی، مقتدره، باخداست، به مردم کمک می‌کند و... من دیده بودم که رضاخان توی محرم میون دارودستهٔ تکیهٔ دولت بود. خلاصه خیلی از رضاخان خوشم اومد. اما وقتی که به قدرت رسید، فهمیدم که این نامرد مهرهٔ خارجی هاست. وقتی شروع کرد چادر روز از سرزن‌ها بگیره، خیلی از لوطی‌های تهران با مأمورها و دولت رضاخان درگیر شدند. من هم چند بار با اون نامرد درگیر شدم. نمی‌گذاشتم توی محلهٔ ما کسی به ناموس مردم بی‌حرمتی کنه. نمی‌گذاشتم کسی چادر از سرزن‌ها برداره. بعد از آن ماجرا، رضاخان با امام حسین علیه‌السلام هم درگیر شد. وقتی اجازهٔ برگزاری عزاداری نداد، همون موقع گور خودش را کند. من در غیر ایام محرم، مرتب به دنبال دوست و رفیق بودم. ورزش باستانی می‌کردم. شب‌ها هم مرتب از این کافه به آن کافه، از این قهوه‌خونه به آن قهوه‌خونه... اما ماه محرم خانهٔ خودمان مجلس روضه برگزار می‌کردیم. ایام محرم که می‌شد، درودیوار را سیاه‌پوش می‌کردیم و خرج می‌دادیم» (کتاب طیب، انتشارات شهید ابراهیم هادی، ص ۱۹۸).

خانواده و هم‌محله‌ای‌هایش نقل می‌کنند که بزرگ‌ترین ویژگی روحی و اعتقادی طیب، بعد از خشونت و لات‌بازی، ارادت به امام حسین علیه‌السلام و خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بود. به همین دلیل، طیب یکی از بزرگ‌ترین و باشکوه‌ترین دسته‌های عزاداری را در جنوب تهران راه‌انداخت. به‌گفتهٔ اکثر تهرانی‌های قدیم، ابتدا و انتهای دستهٔ عزاداری طیب به خصوص در شب و روز تاسوعا و عاشورا مشخص نبود. خودش هم با لباس مشکی و سروصورتی خاک‌آلود و گل‌مال شده در جلوی دسته حرکت می‌کرد.



برکت سفره اهل بیت علیهم‌السلام است، این نتیجه همراهی نکردن با دشمن است. کار به

تا اینکه خرداد سال ۱۳۴۲ رسید و اون اتفاق عجیب افتاد. قرار شد علیه انقلاب سفیدی که شاه راه انداخته بود، اعتراض شکل بگیرد. شهید مهدی عراقی، از پایه‌گذاران حزب مؤتلفه اسلامی، می‌گوید: رفته بودیم خانه امام خمینی و به آقا گفتیم: «ممکنه طیب و دارودسته‌اش بیایند و این دسته‌ای که می‌خواهیم روز عاشورا راه بیندازیم رو به هم بزنند و جلوی آن را بگیرند». امام فرمود: «نه، طیب و دارودسته اش علاقه مند به اسلام هستند و این‌ها نوکر امام حسین هستند و در عرض سال، همه فکرشان این است که محرمی بشود، عاشورایی بشود به عشق امام حسین سینه بزنند، خرج بکنند، چه بکنند و از این حرف‌ها. خاطرجمع باشید.»

آقای عراقی می‌گوید: رقتیم خانه طیب و حرف امام خمینی را برایش بازگو کردیم. طیب این صحبت‌ها را که شنید، جواب داد: «ساواکی‌ها عید هم در جریان جنایت مدرسه فیضیه می‌خواستند از ما استفاده بکنند. شما خاطرجمع باشید که این‌ها تا حالا چندین بار سراغ ما آمده‌اند و ما جواب رد به آن‌ها داده‌ایم. حالا هم همین جور است.» بعد همان جادست کرد و یک «تومانی به پسرش اصغر داد و گفت: «می‌روی عکس حاج آقا روح‌الله را می‌خری و می‌بری داخل تکیه.» در زمانی که بردن نام امام خمینی مجازات سختی در پی داشت، مشخص است که بالابردن تمثال ایشان در بین جمعیت، چه عواقبی می‌تواند داشته باشد؛ اما طیب به دلیل ارادت به ایشان و سایر روحانیون، عکس امام را روی علم عزای حسین علیه‌السلام نصب کرد و در عزای سیدالشهدا علیه‌السلام چرخاند (خبرگزاری دانشجویان ایران، ایسنا).

روز عاشورای ۱۳۴۲ امام خمینی علیه‌السلام در مدرسه فیضیه قم بر ستم رژیم پهلوی شمشیر کشید و کوبنده فرمود: «شما انقلاب سفید به پا کردید؟ کدام انقلاب سفید را کردی آقا؟ چرا این قدر مردم را اغفال می‌کنید؟... والله اسرائیل به درد تو نمی‌خورد، قرآن به درد تو می‌خورد. امروز به من اطلاع دادند که بعضی از اهل منبر را برده‌اند در سازمان امنیت و گفته‌اند شما سه چیز را کار نداشته باشید؛ دیگر هرچه می‌خواهید بگویید؛ یکی شاه را کار نداشته باشید، یکی هم اسرائیل را کار نداشته باشید، یکی هم نگویید دین در خطر است. این سه تا امر را کار نداشته باشید؛ هرچه می‌خواهید، بگویید. خوب اگر این سه تا امر را کنار بگذاریم، دیگر چه بگوییم؟! ما هرچه گرفتاری داریم، از این سه تاست. تمام گرفتاری ما آقا، این‌ها خودشان می‌گویند، من که نمی‌گویم، به هرکه مراجعه می‌کنی، می‌گوید: شاه گفته، شاه گفته مدرسه فیضیه را خراب کنید. شاه گفته این‌ها را بکشید...» این سخنرانی باعث شد که اولین ساعات بامداد ۱۵ خرداد مأموران خانه امام علیه‌السلام را محاصره کردند و ایشان دستگیر شدند و پلوا شد (خبرگزاری فارس).

از طرفی دسته طیب شب عاشورا طبق معمول همه‌ساله، از تکیه بیرون آمد. طیب در جلوی علامت تکیه، در حرکت بود و سینه‌زن‌ها پشت سرش آرام‌آرام حرکت می‌کردند. آن شب برخلاف سال‌های قبل، عکس‌های حضرت امام به سینه علامت نصب بود. اتومبیل دربار کنار خیابان ایستاد. رسول پرویزی، معاون اسدالله علم نخست‌وزیر دربار، پیاده شد و به سرعت پیش طیب آمد و پس از سلام گفت: «طیب خان، این کاری که کردی، کار درستی نیست. آن عکس‌ها را بردار.» طیب هم گفت: «من عکس‌ها را برنمی‌دارم.» پرویزی ادامه داد: «طیب خان، بدجوری می‌شود.» طیب با متانت و وقار همیشگی اش خیلی صریح گفت: «بشود.» پرویزی به اتومبیلی که اسدالله علم داخل آن بود، برگشت. علم مجدداً پیغام دیگری به پرویزی داد. او دوباره پیاده شد و با طیب صحبت کرد و گفت: «عکس‌های امام را بردار!» اما طیب بازم مقاومت کرد. همه این‌ها در حالی اتفاق افتاد که سینه‌زن‌ها پشت سر علامت جلو می‌آمدند. پرویزی گفت: «طیب خان، دارم به تو می‌گویم بد می‌شود.» طیب هم بار دیگر جواب داد: «می‌خواهم بد شود. عکس‌ها را برنمی‌دارم.» پرویزی با عصبانیت رفت و سوار اتومبیل شد. این اتفاق باعث دستگیری طیب شد. مأموران ساواک او را شکنجه کردند و گفتند: «بگو از خمینی پول گرفته‌ام و این غائله را راه انداخته‌ام...» اما طیب در جواب آن‌ها گفت: «من عمر خودم را کرده‌ام؛ بنابراین حاضر نیستم در پایان عمر خود، به کسی که جان‌شین ولی عصر علیه‌السلام است و مرجع تقلید هم هست، تهمت بزنم. من به امام حسین علیه‌السلام و دستگاه او خیانت نمی‌کنم.»

طیب بر سر این حرف خود ماند و حاضر به همراهی با گناهار و دشمن نشد. حتی برای این دفاع از اعتقاد خود و همراهی نکردن با دشمن جانش را هم تقدیم کرد. لحظات آخر قبل از اعدام، طیب به یکی از دوستانش می‌گوید: «آگه یک روز امام خمینی را دیدی، سلام من را به ایشان برسون و بگو: خیلی‌ها شما رو دیدند و خریدند. ما ندیده شما رو خریدیم...» وقتی پیغام طیب رو به امام خمینی رساندند، در آن لحظه اشک از چشمان امام جاری شد و فرمود: «حقیقتاً طیب

جایی رسید که پانزده هزار روحانی برای طیب حاج رضایی نماز وحشت خواندند. فکر کنم برای کمتر بزرگی این تعداد روحانی نماز وحشت خوانده باشند؛ اما برای طیب خواندند.^۱ اگر من و شما خودمان را در این فضای نورانی نگه داریم، اگر فرزندانمان را نمک‌گیر این سفره کنیم، اباعبدالله علیه السلام خودشان دستمان را خواهند گرفت.

اگر به حسین علیه السلام لبیک گفته باشیم، پای حرفمان می‌مانیم و نمی‌گذاریم که کسی مستقیم یا غیرمستقیم ما را از آرمان و حرف امامان دور کند. شیعیان شکنجه می‌شدند، به قتل می‌رسیدند، تبعید می‌شدند؛ اما نمی‌گذاشتند در دین انحراف ایجاد شود. امام حسین علیه السلام اوج انحراف‌ها و نابسامانی‌ها و پایمال شدن حق در تمام ابعاد و به خصوص در بُعد سیاسی را در حاکمیت یزید بن معاویه دیدند. حضرت می‌فرماید: «إِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَ تَنَكَّرَتْ وَ أَدْبَرَ مَعْرِفَهَا وَ اسْتَمَرَّتْ حِذَاءً وَ لَمْ تَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صَبَابَةُ كَسَابَةِ الْإِنَاءِ وَ خَسِيسُ عَيْشِ كَالْمَرْعَى الْوَيْبِلِ الْأَتْرُونَ أَنْ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ؟»^۲ (کار ما به اینجا کشید که می‌بینید: دنیا دگرگون شده و بسیار زشت و ناپسند گردیده است. نیکی‌های دنیا به عقب می‌روند و همچنان به سرعت رو به نابودی‌اند. از نیکی‌ها چیزی باقی نمانده، جز ته‌مانده‌هایی همانند ته‌مانده آبشخورها. پستی‌های زندگی همانند چراگاه زیان‌بخش و بیمارکننده‌اند. آیا نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل نهی نمی‌کنند؟) این همان استحاله فرهنگی است که از آن صحبت کردیم.

فاجعه خونین کربلا اتفاق افتاد. فرزند پیامبر صلوات الله علیه با بی‌رحمی تکان‌دهنده به شهادت رسید و خاندان او به اسارت رفتند. در این اوضاع بسیار تلخ، شبث بن ربیع به شکرانه شهادت اباعبدالله علیه السلام مسجدی در کوفه تأسیس کرد و مردم از این کار استقبال کردند.^۳ قدرت استحاله فرهنگی آن قدر زیاد است که امام



حاج رضایی حردیگری بود برای اسلام و یک آزاد مرد بود.»

۱. خبرگزاری دانشجویان ایران، ایسنا.

۲. محمد دشتی، فرهنگ سخنان امام حسین علیه السلام، ص ۲۴۱.

۳. شبث بن ربیع از شخصیت‌های متلون تاریخ بود. در قتل حسین بن علی علیه السلام شرکت داشت و پس از عاشورا مسجدی

و بهترین خلق خدا بر روی زمین و نوۀ پیامبر ﷺ را قطعه قطعه کردند؛ ولی چون مغزها و قلب‌ها شست‌و‌شو داده شده بود، این کار را کاری بزرگ و نعمتی ارزشمند دانستند و برای تشکر از خدا مسجدی ساختند! خیلی هولناک است. «يَوْمَ تَبْرَكْتَ بِهٖ بَنُوٓا۟ اُمَّيَّةً.» وای بر ما! جنگ روانی و عملیات رسانه‌ای دشمن، قبل از جان امام، شخصیت و افکار و عقاید ایشان را ترور کرده بود و مردم همراه و هم‌رنگ جماعت شدند و فریب خوردند.

در عاشورا زشتی دنیاطلبی و رفاه‌زدگی از بین رفته بود؛ برای همین، یکی از لشکریان یزید، وقتی می‌خواست گوشواره از گوش دختر امام حسین ﷺ بکشد، گریه می‌کرد و می‌گفت: «من خاندان شما را می‌شناسم؛ ولی چه کنم که اگر من گوشواره را نکشم، دیگری می‌کشد و می‌برد!»^۱ ارزش حقیقی به مادیات رسیده بود. استحاله فرهنگی به وجود آمده بود. اباعبدالله ﷺ برای مبارزه با این تغییر ارزش‌ها قیام کرد که چرا مردم سفره‌دار خودشان را گم کرده‌اند و سر سفره مسموم بنی‌امیه نشستند.^۲ لذا قیام اباعبدالله الحسین ﷺ کاری فرهنگی است؛ گرچه ظاهر حرکت سیدالشهدا ﷺ جنبه نظامی داشت.

کربلا هنوز به شب نرسیده است و مبارزه با حسین ﷺ در کربلا تمام نشده! ادامه‌دهندگان راه بنی‌امیه امروز نیز با استحاله فرهنگی و شگردهای آن، برای تغییر ارزش‌های حسینی، برای تغییر هویت ما در تلاش‌اند و ارزش‌هایی را به ضدارزش تبدیل می‌کنند. برای نمونه، ارزش فرزندآوری را ضدارزش قلمداد می‌کنند، برای نابودی نسل شیعه تلاش می‌کنند، می‌خواهند نسل حسینی در

در کوفه تجدید بنا کرد، به شکرانه کشته شدن حسین ﷺ (جواد محدثی، فرهنگ عاشورا، ص ۲۴۱).

۱. مردی از اهل عراق، با حالت گریان زینت‌های دختر امام حسین ﷺ، فاطمه، را می‌گرفت. وی گفت: «چرا گریه می‌کنی؟» گفت: «دختر پیامبر خدا را غارت می‌کنم. گریه نکنم؟!» گفت: «پس واگذار.» گفت: «می‌ترسم دیگری آن را بردارد.» (محمد بن علی بابویه، مقتل الحسین ﷺ، ص ۱۷۶).

۲. وقتی علی بن ابی‌طالب ﷺ به شهادت رسید، امام حسن ﷺ بالای منبر رفت و فرمود: «از پدرم پول زردی یعنی طلا و نقره باقی نماند، جز ۷۰۰ درهم که از حقوق او زیاد آمد. این در حالی است که وقتی خلیفه سوم از دنیا رفت، قیمت املاک او در وادی القری و حنین و جاهای دیگر بیش از ۱۰۰ هزار دینار طلا می‌شد، با اسب‌ها و شترهای زیادی که داشت» (علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب و معدن الجواهر، ج ۲، ص ۳۴۱).

زمین وجود نداشته باشد و با کار فرهنگی، این کار را درست و عاقلانه و باکلاس جلوه می‌دهند. ذهن بچه‌هایمان را شست‌وشو می‌دهند و فکرشان را جوری تغییر می‌دهند که برای ایران و اسلام، ارزش و اعتبار قائل نباشد.

برای همین است که وقتی نوجوان‌های ما با سرود «سلام فرمانده» رابطه عمیق قلبی خود را با امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَعْدُكَ الْحَقِيقَةُ نشان دادند، دشمنان تحمل نکردند و در فضای مجازی شروع کردند به تخریب و تحریف و دشمنی کردن. دردشان گرفته. خیلی هزینه می‌کنند؛ ولی نتیجه نمی‌گیرند و امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَعْدُكَ الْحَقِيقَةُ با یک سرود، قدرت‌نمایی می‌کنند. امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ با یک پیاده‌روی، همه نقشه‌های آن‌ها را نقش بر آب می‌کنند. البته باید مراقب باشیم و اندلس را فراموش نکنیم. باید مراقب بچه‌هایمان باشیم. یا نقشه می‌ریزند تا کمتر و کمتر شویم و خانه‌هایمان خلوت شود یا فکر و دل بچه‌هایمان را از در خانه حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ فراری می‌دهند. اما کور خوانده‌اند. می‌خواهند هویتی را که از حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ گرفته‌ایم، از ما بگیرند. می‌خواهند ما را سر سفره فرهنگ غرب بنشانند، سفره‌ای که مسموم است؛ ولی آن را پُرورپییمان، باکلاس، کاربردی، به درد بخور و پیشرفته نشان می‌دهند.

این کلام خداوند در قرآن یکی از اسرار قرآن کریم است که امروز برای ما دارد روشن می‌شود: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ»^۱ فکر می‌کنید دشمن خبیث که به فرموده قرآن دنبال کشتن مردم و نابودی نسل است،^۱ اگر نتواند کشتار مستقیم بکند و بخواهد راه کم‌دردسری را برود، از کجا شروع می‌کند؟ آیا جایی غیر از نهاد خانواده وجود دارد؟! **خانواده حساس‌ترین**

۱ «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ» (واز مردم کسی است که گفتارش در زندگی دنیا تو را خوش آید و برای اینکه چنین وانمود کند که زبانش با دلش یکی است، خدا را بر آنچه در دل دارد، شاهد می‌گیرد؛ در حالی که سرسخت‌ترین دشمنان است. و هنگامی که [چنین دشمن سرسختی] قدرت و حکومتی باید، می‌کوشد که در زمین فساد و تباهی به بار آورد و زراعت و نسل را نابود کند. و خدا فساد و تباهی را دوست ندارد) (بقره، ۲۰۴ و ۲۰۵).

و تأثیرگذارترین سنگر است. اگر دشمن توانست خانواده‌های حسینی ما را به تسخیر خود دریاورد و آن‌ها را بی‌هویت کند، برای بقیه سنگرها به زحمت چندان نیاز ندارد.

بمب شیمیایی

یکی از دلایل محروم شدن بعضی خانواده‌ها از برکات سفره فرزندان، همین تغییر ارزش‌هاست. فرزند را که ارزش است، برای ما صدارزش وانمود کرده‌اند. رسول رحمت حضرت محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «اگر در خانه‌ای فرزند نباشد، در آن خانه از برکت خبری نیست.» این فرزند را بی‌ارزش و حتی مضر نشان می‌دهند. حذفش می‌کنند و اگر نتوانند، کمش می‌کنند و می‌گویند دو تایش دیگر کافی است. برای تغییر ارزش‌های حسینی جان می‌کنند و می‌خواهند نسل حسینی در زمین وجود نداشته باشد. برایمان دام پهن کرده‌اند تا کم‌کم از سر این سفره بلند شویم. این تله‌ای که برای ما کار گذاشته‌اند، بهترین راهش همین استحاله فرهنگی است که بسیار تدریجی و نرم اتفاق افتاده است و شاید به خاطر تدریجی بودن آن، خیلی‌ها احساسش نکرده‌اند. مانند همان بمب شیمیایی که رهبر معظم انقلاب فرمودند: بی‌صدا، مرموز، مخرب و کشنده. در اندلس هم همین طور عمل کردند.^۱ باید تصمیم بگیریم که مسیر زندگی مان را اگر خدا و اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام مشخص کنند بهتر است یا من و تو و بی‌بی‌سی و اینستاگرام و رادیو فردا. انتخاب با خود ماست.

۱. شاید درباره اصطلاح «قورباغه آب‌پز» شنیده باشید. عصب‌های پای قورباغه حساس هستند. وقتی در آب بادمای داغ یک قورباغه بیندازند، یک دفعه بیرون می‌پرد؛ چون خیلی داغ است؛ اما وقتی یک قورباغه را در آب خنک بیندازند و کم‌کم و به صورت تدریجی آب جوش بیاید، قورباغه چیزی احساس نمی‌کند. گرمش می‌شود؛ اما وقتی می‌خواهد بیرون بیرد، چون بدنش سست شده است، دیگر توانی برای پریدن ندارد. کاری که برخی تولیدات رسانه‌ای دشمنان با فرهنگ می‌کنند، همین گونه است. موبایل و شبکه‌های اجتماعی هم همین گونه جلو می‌آیند؛ ما آرام‌آرام سر و بی‌حس کرده‌اند تا دیگر کاری از دستمان ساخته نباشد (نک: «فضای مجازی چگونه بر زندگی ما تأثیر می‌گذارد؟»، قورباغه آب‌پز نباشیم!»، خبرگزاری فارس، دسترسی در: www.farsnews.ir/news/13990518000067، ۱۸ مرداد ۱۳۹۹).

سقوط آزاد، آرام آرام

شاید هیچ‌کس از اندلسی‌ها تصورش را هم نمی‌کرد که با این رفتارهای به‌ظاهر بی‌اهمیت و فردی مانند تمایل به تفریح و به‌قول امروزی‌ها معاشرت با نامحرم و موسیقی‌های آن‌چنانی و ممنوعه یا تحصیل در مدرسه‌های مسیحیان، کارشان به اینجا برسد و مسیرشان عوض شود. بله، سقوط آزاد آرام آرام اتفاق می‌افتد.

قدرت جنگ روانی و نرم آن‌قدر زیاد است که می‌تواند کاری کند ماست را سیاه ببینیم و زغال را سفید! این قدرت رسانه است. کار به جایی می‌رسد که شخص خلاف میل فطری خود حرف می‌زند و عمل می‌کند. می‌گوید: «من بچه نمی‌خواهم. به‌جایش سگ می‌آورم تا هم‌دمم باشد. کی حوصله بچه دارد؟! نهایتاً یکی بس است.»

متأسفانه برخی از سلبریتی‌های ما که باید در ترویج فرهنگ ایرانی و اسلامی کمک کنند، به‌جای کمک به نجات کشور از بحران جمعیت، در کنار شبکه‌های فارسی‌زبان بیگانه قرار گرفته‌اند. حیواناتی مثل سگ را فرزند خود می‌دانند و از دردسر کم حیوانات می‌گویند. یک روز خبر از گم شدن سگشان «یا به‌گفته خودشان فرزندشان» می‌دهند و روز دیگر با خبر دادن پیداشدنش، عواطف مردم را تحت تأثیر قرار می‌دهند. در مقابل، بعضی از شخصیت‌های معروف و ستاره‌های ورزشی و هنری غربی برای حل بحران جمعیت، به‌کمک دولت‌هایشان آمده‌اند و در صفحات مجازی خود زندگی شادشان را در کنار فرزندان زیادشان به نمایش می‌گذارند.^۱ البته بین سلبریتی‌های خودمان هستند افرادی که بعد از مدت‌ها بازیگری، اعتراف کرده‌اند مسیر درستی را انتخاب نکرده‌اند و ای کاش خانه‌داری می‌کردند و فرزندان می‌شدند و آن‌ها را بزرگ می‌کردند.

مگر غیر از این است که وقتی می‌خواهیم از فساد و بی‌بندوباری یزید حرف بزنیم، این‌گونه می‌گوییم که یزید، خلیفهٔ مسلمین، یکی از کارهایی که می‌کرد،



۱. مثل رونالدو.

میمون بازی و سگ بازی بود. خب الان سگ باز نداریم؟^۱ مگر درباره یزید به اهل مدینه نمی‌گفتند: «ما از نزد کسی می‌آییم که هیچ دینی ندارد و شراب می‌نوشد و نوازندگی می‌کند. در اطرافش کنیزان نوازنده می‌نوازند و با سگ‌ها بازی می‌کند و با اوباش و دزدان شب‌نشینی دارد.»^۲ خلاصه اینکه ارزش‌ها عوض شده بود، فرهنگ استحاله شده بود.

درباره بعضی از مسائل هم الان همین طور شده است و داریم گرفتار تور شیطان و دشمن می‌شویم. فرهنگ خانواده هم حالا چنین شده است. نگاه مردم به فرزندآوری در گذشته چگونه بوده است که حالا تغییر کرده است؟ سی چهل سال قبل، اگر کسی کمتر از چهار فرزند داشت، نگاه مردم به او چطور بود؟ او را به عنوان فردی بی‌تعهد یا بیمار می‌شناختند. از او می‌پرسیدند: «مشکلت چیست؟ چرا فرزنددار نمی‌شوی؟» ولی الان نگاه‌ها تقریباً برعکس شده است و متأسفانه تک‌فرزندی یا بی‌فرزندی به فرهنگ تبدیل شده و تمایلی به بچه‌دار شدن نیست. کار به جایی رسیده است که بعضی از این افراد، نداشتن بچه را نوعی برتری اجتماعی می‌دانند و اگر خدا به آن‌ها بچه‌ای می‌دهد، آن را سقط می‌کنند.

اینکه می‌بینید زنی که باید کوه عاطفه مادری باشد، تصمیم به سقط جنین خود می‌گیرد، نتیجه همین استحاله فرهنگی است. این آمار بسیار نگران‌کننده است: سالانه حدود ۳۷۰ هزار سقط جنین در کشور اتفاق می‌افتد که حدود ۲ درصد آن سقط طبیعی است و حدود ۳ درصد آن سقط درمانی و قانونی و با مجوز پزشکی. یعنی حدود ۹۵ درصد آن سقط جنایی و غیرقانونی است. البته این آمار به‌گفته کارشناسان^۳ بسیار بیشتر است؛ به‌گونه‌ای که روزی ۲ هزار سقط اتفاق می‌افتد.

۱. مرتضی مطهری، حماسه حسینی، ج ۳، ص ۳۰. به قول دانشمند بزرگ استاد شهید مرتضی مطهری رحمته‌الله: «اگر در زمان عثمان اموال و مناصب غصب شد و اگر در زمان معاویه لعن و سب علی و جعل حدیث و دروغ‌بستن به پیامبر و کشتن بی‌گناهان و مسموم کردن و خلافت را موروثی کردن و امتیاز نژادی به وجود آوردن معمول شد، عهد یزید عهد رسوایی اسلام و مسلمین بود. نمایندگان کشورهای دیگر می‌آمدند و از همه جا بی‌خبر به جای پیامبر مردی را می‌دیدند که در دستش شراب و در کنارش بوزینه‌ای با جامه‌های دینباخته.»

۲. تاریخ الامم و المملوک، ج ۴، بیروت: علمی، ص ۳۶۸.

۳. دکتر امیرحسین بانکی پور، نشست هم‌اندیشی رویداد ملی هم‌آهنگ.

انگازنه‌انگار که سقط جنین حرام شرعی است و به هیچ وجه جایز نیست؛ مگر اینکه ادامه حاملگی برای زندگی مادر خطرناک باشد. در این صورت، سقط جنین قبل از دمیده شدن روح اشکال ندارد. بعد از دمیده شدن روح، فقط در صورتی می‌توان سقط جنین کرد که ادامه بارداری، زندگی مادر و جنین هر دو را تهدید کند. دارند آرام آرام زمین گیرمان می‌کنند.

دشمنی پرهزینه

دشمن برای اینکه خانواده‌های ما را کوچک کند، هزینه‌های هنگفتی می‌کند، امکانات در اختیارمان می‌گذارد و پول می‌دهد. این جای سؤال ندارد؟! چرا دشمنی که حتی داروی مورد نیاز ما را تحریم می‌کند و نخ بخیه راهم از مادریغ می‌کند، دل سوز ما شده است؟ چرا برای کاهش نسل امام حسینی‌ها هزینه‌های کلان می‌دهد؟ آیا نباید شک کرد؟ آخر چرا این‌ها در مسئله کنترل جمعیت کشور دل سوز شده‌اند؟! ریحارد نیکسون، رئیس جمهور اسبق آمریکا،^۱ که می‌خواست بداند افزایش جمعیت جهان چه تأثیری بر منافع آمریکا و جایگاه این کشور به عنوان یک قدرت جهانی دارد، به هنری کیسینجر، مشاور امنیت ملی، گفت تحقیق کند و ببیند ما چرا از چه قرار است. کیسینجر تحقیق محرمانه‌ای به نام «مطالعه امنیتی شماره ۲۰» انجام داد که پانزده سال بعد منتشر شد. کیسینجر در آن سند نوشته است: «جهان غرب به واردات مواد معدنی و مواد خام از کشورهای در حال توسعه وابسته است و وقتی جمعیت آن کشورها زیاد شود، منابع طبیعی توسط خودشان مصرف می‌شود و در این صورت، دست آمریکا از منابع طبیعی آن‌ها کم‌کم قطع می‌شود و نتیجه آن این است که اقتصاد و سیاست آمریکا به خطر می‌افتد.» از همان زمان، جمعیت‌زدایی از سایر کشورها به اولویت اصلی آمریکا تبدیل شد.^۲



۱. سی‌وهفتمین رئیس جمهور ایالات متحده آمریکا از سال ۱۹۶۹ تا ۱۹۷۴.

۲. «فریب بزرگ با کلیدواژه کنترل جمعیت؛ ایران شصت سال دیگر چقدر جمعیت دارد؟»، خبرگزاری فارس، دسترسی در: www.farsnews.ir/news/1400042000025، ۲۰ تیر ۱۴۰۰.

آمریکا برنامه‌اش را فازبندی کرده بود. فاز ابتدایی، کاهش جمعیت تمام کشورهای آفریقایی به همراه سیزده کشور از جمله هند، برزیل، ترکیه، اندونزی، کلمبیا، مکزیک و مصر بود. آمریکا برای پیش برد این برنامه، هزینه‌های عجیبی کرد. طبق یک تحقیق در چهار دههٔ اخیر حدود ۹ میلیارد دلار برای اجرای برنامه‌های تنظیم خانواده در سایر کشورها خرج کرده است. آلمان و انگلستان و فرانسه هم پول می‌دادند و برای این برنامه‌ها پشتیبانی فنی و فرهنگی و پزشکی می‌کردند!

اما خود آمریکا جمعیتش را از ۱۵۰ میلیون نفر در سال ۱۹۵۰ به ۲۸۰ میلیون نفر در سال ۲۰۰۰ رساند و حالا هم جمعیتش به بیش از ۳۳۰ میلیون نفر رسیده است! یعنی در همین بیست سال اخیر ۵۰ میلیون نفر به جمعیتش اضافه کرده است! چرا در کیمن ما نشستیم؟ باید کمی فکر کنیم. این‌ها می‌خواهند ما را از آینده ناامید کنند. خوب می‌دانند که کشور جوان، کشور شادتر و قدرتمندتری است. خوب می‌دانند که نیروی قدرتمند دفاعی و انسانی از فرزندان من و شما ساخته می‌شود و هرچه این نیرو کمتر باشد، از ایران آزاد و آباد کمتر خبر خواهد بود.

رکوردزنی در سقط

شما باور می‌کنید که این اتفاق وحشتناک در ایران بدون برنامه‌ریزی رخ داده باشد؟! چه اتفاقی؟ این اتفاق که ایران سریع‌ترین نرخ کاهش جمعیت تاریخ بشر را دارد. رکورد زده‌ایم! آیا ما نباید در این زمینه احساس خطر کنیم؟^۴ ما در

۱. همان.

۲. همان.

۳. «ایران سریع‌ترین نرخ کاهش جمعیت تاریخ بشر را دارد»، همشهری، دسترسی در: www.hamshahronline.ir/news/201040، ۲۳ بهمن ۱۳۹۱.

۴. «ایران در سی سال آینده به پیرترین کشور جهان تبدیل می‌شود!»، تسنیم، دسترسی در: www.tasnimnews.com/fa/news/1399/02/29/2268362، ۲۹ اردیبهشت ۱۳۹۹. جمعیت برگ برنده و اهرمی بزرگ برای بر قدرت شدن جامعه و قدرت آفرین است. الان چین در سازمان ملل حق وتو دارد؟ به نظر شما به چه دلیل؟ فقط به این دلیل که جمعیت دارد. اگر امروز ما داریم به سرعت به سمت پیر شدن پیش می‌رویم، اتفاقی نیست؛ طراحی شده است.

حوزهٔ درمان بیماری‌های که باعث مرگ مادر یا فرزند در زمان تولد یا در دوران زایمان می‌شود، از بسیاری کشورها جلوتر هستیم و امید به زندگی در میان مردم ما میانگین خوبی نسبت به بسیاری از کشورها دارد. در حوزهٔ درمان نازایی نیز جزو کشورهای برتر جهان هستیم.^۱ با این حال می‌خواهند ما را زمین بزنند. این را عرض می‌کنم که تا وقتی در خانهٔ سیدالشهدا علیه السلام زانوی ادب و نوکری به زمین می‌زنیم، این آرزوها را به گور خواهند برد.

غرب دل‌سوز!

ممکن است کسی بگوید که سیاست کنترل جمعیت و حمایت‌های کشورهای غربی برای تنظیم خانواده از سر خیرخواهی است و دلیل خیرخواهی آن‌ها برای کشور ما در موضوع جمعیت این است که خودشان برنامهٔ کنترل جمعیت را اجرا کرده‌اند و برای همین هم رشد اقتصادی خوبی داشته‌اند؛ اما واقعیت ماجرا غیر از این است: اولاً کشورهای غربی هیچ‌وقت برنامهٔ نوشته‌شده و دائمی برای کنترل جمعیتشان نداشته‌اند. ثانیاً بحران جمعیتی کشورهای پیشرفته، کار را به جایی رسانده است که خودشان به تکاپو افتاده‌اند تا خود را از این بحران کاهش جمعیت نجات دهند. مثلاً در فرانسه به خانواده‌هایی که بیش از دو فرزند بیاورند، کمک‌های نقدی پرداخت می‌شود یا هزینه‌های مسافرت آن‌ها کاهش می‌یابد.^۲

هدف از ازدواج در میان قوم یهود، افزایش جمعیت است و تأهل برای ازدیاد یهودیان اسرائیلی عامل مهمی تلقی می‌شود و پذیرش آن برای هر یهودی واجب شرعی است. همچنین عوامل کنترل‌کنندهٔ جمعیت در قوانین رژیم

جهان در طول هفتاد سال گذشته حدود پنج سال پیرتر شده است؛ اما در ایران متأسفانه در حدود شصت سال گذشته ده سال پیرتر شده‌ایم و این اتفاق ثابت نمی‌ماند و ما همچنان داریم پیرتر می‌شویم.

۱. «ایران در میان ۱۰ کشور برتر دنیا در درمان ناباروری»، خیرگزاری صداوسیما، دسترسی در: <https://www.iribnews.ir/00E3zh>، ۱۳ بهمن ۱۴۰۰.

۲. سید محمد حسینی طهرانی، کاهش جمعیت ضربه‌ای سهمگین بر بیکر مسلمان، ص ۱۱۶ تا ۱۱۸.

اشغالگر صراحتاً منع شده است.^۱ بنا به عقاید مذهبی صهیونیست‌ها، ازدواج باعث تسلط نسل بنی‌اسرائیل بر جهان و مانع از نابودی آن‌ها می‌شود. قبل از مراسم نکاح، دختر و پسری که برای ازدواج با هم نامزد شده‌اند، به ملاقات خاخمی می‌روند که مسئولیت جاری کردن حقوق آن‌ها را به عهده گرفته است و قبل از هر چیز، خاخم اساس دین یهود و اهمیت زندگی زناشویی و فرزندآوری در اجتماع یهودیان را به آنان یادآوری می‌کند و از آن‌ها برای حفظ آداب و اصول دینی و اجرای تمامی وظایفشان و خصوصاً فرزندآوری قول می‌گیرد.^۲ دربارهٔ تعداد فرزندان هم تصویب شده که هر خانوادهٔ صهیونیست حداقل باید چهار فرزند داشته باشد.^۳

این‌ها همان‌هایی هستند که سیاست کنترل جمعیت را در کشورهای اسلامی اجرا می‌کنند. مثلاً در امور بهداشتی می‌گویند هدفمان کاهش آمار مرگ‌ومیر مادران و نوزادان شیرخوار است و مردم را متقاعد می‌کنند که از بارداری جلوگیری کنند و مجموعه‌ای از کتاب‌ها و نشریه‌هایی را هم در همین زمینه منتشر می‌کنند؛^۴ در حالی که واقعیت ماجرا عکس آن است و ثابت شده است که سلامت بدن زن در بارداری و وضع حمل و شیردادن است. بر اساس نتیجهٔ کنگره‌های پزشکی برگزار شده در آمریکا، دخترانی که پیش از هجده سالگی وضع حمل کنند، سرطان سینه نمی‌گیرند و هرچه دیرتر وضع حمل کنند، درصد ابتلا به سرطان سینه افزایش می‌یابد و از سی سالگی که بگذرند، خطر سرطان دوچندان می‌شود. زنانی که اصلاً ازدواج نکنند و بچه نیاورند، وضعیت وخیم‌تری دارند و درصد مبتلا شدنشان

۱. صالح قاسمی، نسخهٔ بدلی، ص ۵۸. در تورات نیز سقط جنین هم ردیف باقتل دانسته شده است و برای آن مجازات‌هایی تعیین کرده‌اند؛ ضمن اینکه در مرام یهود، ازدواج نکردن و فرزنددار نشدن با وجود استطاعت مالی و جسمی، گناه بزرگی شمرده می‌شود؛ چنان‌که در تورات تصریح شده است که با زادوولد، روی زمین را بپوشانید.

۲. صالح قاسمی، نسخهٔ بدلی، ص ۵۸.

۳. همان، ص ۵۹.

۴. سیدمحمد حسین حسینی طهرانی، کاهش جمعیت ضربه‌ای سهمگین بر بیکر مسلمین، ص ۹۷ و ۹۸.

سرسام‌آور است.^۱ اما چون آن‌ها می‌خواهند در دنیا دست برتر را داشته باشند و بر جهان حاکم باشند، بارداری را برای مادر ایرانی و مادران مسلمان خطرناک معرفی می‌کنند و مادران ایرانی را از لذت مادر شدن محروم می‌سازند.

یک نمونهٔ دیگر از کارهایی که انجام داده‌اند، الگوسازی با ساخت عروسک باری است. باری عروسکی است که آمریکایی‌ها ساخته‌اند برای اینکه الگوی دختران و زنان جهان باشد.^۲

واکسیناسیون فرهنگی

با این حال، وظیفهٔ ما در برابر این استحاله‌های فرهنگی چیست؟ می‌خواهم یک نکتهٔ مهم و روش کاربردی را مطرح کنم که اگر رعایت کنیم، تقریباً در مقابل اکثر تبلیغات و تهاجمات فرهنگی دشمن بیمه می‌شویم. چه راهی؟ خیلی ساده، بگوییم نه. باید یاد بگیریم که بسیاری از این گزارش‌ها و اخبار و اطلاعات رسانه و فضای مجازی اصلاً ارزش دیدن و شنیدن ندارند و گاهی اوقات راه نجات، در ندیدن و نشنیدن است: «وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ سَرٌّ لَّكُمْ»^۳ به خودمان بگوییم:

۱. همان، ص ۴۱ تا ۴۳.

۲. عروسک باری نماد زیبایی اندام خانم هاست. نه تنها دختران کوچک، بلکه زنان جوان هم مجذوب این عروسک شده‌اند؛ به طوری که تعداد قابل توجهی از زنان دنیا آرزو دارند مثل او باشند؛ در حالی که طبق تحقیقات، محال است زنی بتواند به اندامی مثل عروسک باری برسد. زنانی که سعی می‌کنند مثل باری شوند، به مشکلات روانی مبتلا می‌شوند. یکی از اساتید روان‌شناسی می‌گوید: «از عکس‌هایی که از اندام باری گرفته شده، مشخص می‌شود که این عروسک پلاستیکی متعلق به دنیای خیالی است. اما در حقیقت این عروسک به نوعی، به بخشی از دنیای واقعی تبدیل شده و به عنوان سمبل برای زیبایی در میان زن‌ها درآمده است.» بسیاری از دختران نوجوان غربی برای اینکه اندامشان باری شود، رژیم غذایی می‌گیرند. در آمریکا دیده شده است که: «زنان وقتی به سن ۴۲ تا ۵۲ سال می‌رسند، دچار سوء‌هاضمه می‌شوند و پس از پیگیری‌های مکرر، به این نتیجه می‌رسند که به دلیل شباهت اندامی به باری، این افراد از کودکی تغذیهٔ درست و مناسب را بر خود حرام کرده‌اند و الان نتیجه‌اش را می‌بینند» (بسته شدن پنجرهٔ جمعیتی ایران طی سی سال آینده چه تبعاتی برای کشور دارد؟)؛ خبرگزاری تسنیم، دسترسی در:

www.tasnimnews.com/fa/news/1400/04/20/2536296، ۲۰ تیر ۱۴۰۰. سؤالی در اینجا به ذهن خطور می‌کند: دختری که کودکی خود را با عروسک باری گذرانده و در نوجوانی سعی کرده است شباهتی به باری داشته باشد، آیا بدن لاغر و نحیفش توانایی فرزندآوری دارد؟ حقیقت این است که بخشی از زنان جامعه تحت تأثیر فرهنگ باری، میل به فرزندآوری ندارند و اگر هم فرزندی به دنیا بیاورند، برای به هم نخوردن فرم بدنشان، از شیرخشک به جای شیر مادر و از سزارین به جای زایمان طبیعی استفاده می‌کنند.

۳. بقره، ۲۱۶.



«این عکس را نبین، عضو این کانال ناجور نشو، این فیلم‌هایی را که بنیان خانواده و اصالت خانواده‌ات را زیر سؤال می‌برد، تماشا نکن.»

ما که از کودکی پای سفره امام حسین علیه السلام نشستیم، حیف نیست خودمان را در معرض استحاله فرهنگی دشمنان حسین علیه السلام که خانواده و فرزند را نشانه رفته‌اند، قرار بدهیم؟! باید پیشگیری کنیم؛ چراکه درمانی ندارد. قاعده «پیشگیری بهتر از درمان است» اصلاً اینجا جواب نمی‌دهد؛ چون اگر افتادیم داخل سیاه‌چاله پیری جمعیت، هر کاری هم انجام دهیم، تا ۱۵۰ سال نمی‌توانیم بیرون بیاییم. چرا؟ چون اصلاً جمعیت نداریم که بخواهیم پیری را جبران کنیم و فرزند بیاوریم. اصلاً درمانی در کار نیست؛ پس راه آن فقط پیشگیری است.^۱

الان یکی از وظایفی که در برابر فرزندانمان که البته پدران و مادران آینده هستند داریم، واکسینه کردن آن‌ها و خودکنترل بار آوردن آن‌هاست. باید خودشان دائماً مراقب خود باشند و این، آموزش می‌خواهد. نمونه این توانایی مراقبت از خود در هر وضعیت و تأثیرنپذیرفتن از فضاهاى مسموم، در علما و شهدا زیاد دیده می‌شود.

نماز در دفتر ژنرال

حتماً این داستان عجیب اما واقعی را شنیده‌اید. عباس بابایی در زمان شاه، نه در ایران بلکه در تگزاس آمریکا، چون واکسینه شده بود، تسلیم فرهنگ غرب نمی‌شد. سال ۱۳۴۹ برای گذراندن دوره خلبانی به آمریکا رفت. طبق مقررات دانشکده باید هر دانشجوی تازه‌وارد به مدت دو ماه با یکی از دانشجویان آمریکایی هم‌اتاق می‌شد. آمریکایی‌ها در ظاهر می‌گفتند که هدف از این برنامه، پیشرفت دانشجویان در روند یادگیری زبان انگلیسی است؛ ولی در واقع هدف دیگری داشتند. عباس در همان وضعیت نه‌تنها تمام واجبات دینی خود را انجام می‌داد، بلکه از بی‌بندوباری موجود در جامعه غرب پرهیز می‌کرد که این نشان

۱. دکتر بانگی پور.

می‌دهد خانواده‌ی عباس او را پای سفره‌ی امام حسین علیه السلام واکسینه کرده بودند. هم‌اتاقی او گزارشی از ویژگی‌ها و روحیات عباس نوشته است که بابایی فردی منزوی است، به آداب و هنجارهای اجتماعی بی‌اعتناست، از نوع رفتارش برمی‌آید که درباره‌ی فرهنگ غرب موضع خوبی ندارد و شدیداً به فرهنگ و سنت ایرانی پایبند است. خب معلوم است که منظور از آداب و هنجارهای اجتماعی در غرب چیست. هم‌اتاقی او گفته بود بابایی به گوشه‌ای می‌رود و با خودش حرف می‌زند. البته منظورش نماز و دعاخواندن عباس بوده است.

بعدها وقتی از عباس بابایی پرسیدند: «چگونه دوره‌ی خلبانی‌ات را گذراندی؟»، گفت: «خلبان شدن ما هم عنایت خدا بود.» گفتند: «چطور؟» گفت:

دوره‌ی خلبانی ما در آمریکا تمام شده بود؛ ولی به خاطر گزارش‌هایی که از من داده بودند و در پرونده‌ام ثبت شده بود، تکلیفم روشن نبود و به من گواهی‌نامه نمی‌دادند. تا اینکه یک روز به دفتر مسئول دانشکده که ژنرال آمریکایی بود، احضار شدم. به اتاق آن ژنرال رفتم و احترام گذاشتم. از من خواست بنشینم. پرونده‌ی من جلوی او روی میزش بود. ژنرال آخرین کسی بود که باید نظر می‌داد که قبول یارد شده‌ام. از من سؤالاتی کرد و من هم جوابش را دادم. از سؤال‌های ژنرال برمی‌آمد که نظر خوشی درباره‌ی من ندارد.

در فکر بودم که در اتاق به صدا درآمد و شخصی اجازه‌خواست تا داخل شود. او از ژنرال خواست که برای کار مهمی به خارج از اتاق برود. با رفتن ژنرال، من لحظاتی در اتاق تنها ماندم. به ساعت نگاه کردم. وقت نماز ظهر بود. با خودم گفتم: «ای کاش اینجا نبودم و می‌توانستم نمازم را اول وقت بخوانم.» خیلی منتظر ماندم که ژنرال برگردد. گفتم: «هیچ کار مهمی بالاتر از نماز نیست. همین‌جا نمازم را می‌خوانم. ان شاء الله تا نمازم تمام شود، او هم نمی‌آید.»

به گوشه‌ای از اتاق رفتم و روزنامه‌ای را که در آنجا بود، روی زمین انداختم و مشغول خواندن نماز شدم. در حال نماز خواندن بودم که متوجه شدم ژنرال وارد اتاق شد. بالاخره نمازم تمام شد. همین‌طور که می‌رفتم روی



صندلی بنشینم، از ژنرال عذرخواهی کردم. ژنرال بعد از چند لحظه سکوت، نگاه معناداری به من کرد و گفت: «داستی چه کار می‌گردی؟» گفتم: «عبادت می‌کردم.» گفت: «بیشتر توضیح بده.» گفتم: «در دین مادستور بر این است که در ساعت‌هایی معین از شبانه‌روز باید با خداوند به نیایش بپردازیم و در این ساعت زمان آن فرارسیده بود. من هم از نبودن شما در اتاق استفاده کردم و نمازم را خواندم.»

ژنرال با توضیحات من سری تکان داد و گفت: «همه این مطالبی که در پرونده تو آمده، مثل اینکه راجع به همین کارهاست. این طور نیست؟!» جواب دادم: «بله، همین طور است.» لبخندی زد. از نوع نگاهش پیدا بود که از صداقت من خوشش آمده. با چهره‌ای بشاش خودنویس را از جیبش بیرون آورد و پرونده‌ام را امضا کرد. بعد از آن، با حالتی احترام‌آمیز از جا بلند شد و دستش را به سوی من دراز کرد و گفت: «به شما تبریک می‌گویم. شما قبول شدید. برای شما آرزوی موفقیت می‌کنم.» من هم متقابلاً از او تشکر کردم، احترام گذاشتم و از اتاق بیرون آمدم. آن روز به اولین محل خلوتی که رسیدم، به پاس این نعمت بزرگی که خداوند به من عنایت کرده بود، دو رکعت نماز شکر خواندم.^۱

شهید عباس بابایی جوان بود، زمانی که هنوز انقلاب هم نشده، آن هم در آمریکایی که حفظ ارزش‌های اخلاقی در آنجا بسیار سخت است. عباس در آمریکا با عباس در ایران جدا از هم نیستند. چرا؟ چون پدر و مادر عباس او را درست تربیت کرده بودند. چه کار کنیم که بچه‌ها در نبودن ما مثل شهید بابایی‌ها

۱. علی‌اکبر حکمت و دیگران، *پرواز تا بی‌نهایت*، ص ۴۲ تا ۴۴. شهید عباس بابایی نقل می‌کند: زمانی که در آمریکا دوره می‌دیدم، یک شب بی‌خوابی به سرم زده بود. رفتم میدان چمن پایگاه و شروع کردم به دویدن. از قضا کلنل باکستر، فرمانده پایگاه، با همسرش از مهمانی شبانه برمی‌گشتند. آن‌ها با دیدن من شگفت زده شدند. کلنل ماشین را نگه داشت و مرا صدا زد. نزد او رفتم. او گفت: «در این وقت، شب برای چه می‌دوی؟» گفتم: «خوابم نمی‌آید. خواستم کمی ورزش کنم تا خسته شوم.» گویا توضیح من برای کلنل قانع‌کننده نبود. او اصرار کرد تا واقعیت را برایش بگویم. به او گفتم: «مسائلی در اطراف من می‌گذرد که گاهی موجب می‌شود شیطان با وسوسه‌هایش مرا به گناه بکشاند و در دین ما توصیه شده که در چنین موقعی بدویم و یا دوش آب سرد بگیریم.» فردای آن روز هفته‌نامه خبری پایگاه ریس آمریکا نوشتند: «دانشجو بابایی ساعت ۲ بعد از نیمه‌شب می‌دود تا شیطان را از خود دور کند» (خبرگزاری حوزه: مجله‌امان، ش ۳۷).

و چمران‌ها^۱ باشند: در دل فضاهاى سخت خطرناک؛ اما مسلط به خود و داراى قدرت خودکنترلى؟

۱. زودتر نمک‌گیر حسین‌شان کنیم

در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «**بَادِرُوا أَوْلَادَكُمْ بِالْحَدِيثِ قَبْلَ أَنْ تَسْبِقَكُمْ إِلَيْهِمُ الْمَرْجِيَّةُ**»^۲ (نوجوانان خود را پیش از آنکه افکار مخالفان به سراغشان برود، حدیث بیاموزید). شما پدر و مادر عزیزى که برای آینده همسر و فرزندانان نگرانید و نگران هستيد که خدای ناکرده این فرهنگ غربى او را هم دچار یک زندگى بی‌هدف کند، باید بدانید که امام صادق علیه السلام دستور مى‌دهند خود شما قبل از دشمنان، فرزندانان را که نسل امام حسینی هستند، آگاه کنید تا بدانند کدام راه حق است و در دام نیفتند. مشکل ما این است که مى‌گذاریم فرزندان و همسرمان دچار تردید و انحراف عقیده و فرهنگ غربى شود و سپس مى‌گوییم: «حالا چه کار کنیم؟!». بهترین کمک برای پرورش عقل، آموزش است.

امیرالمؤمنین علیه السلام نقش آموزش و آگاهی‌دادن را این‌گونه بیان مى‌کنند: «**العقل غریزة تزيد بالعلم والتجارب**»^۳ (عقل غریزه‌ای است که با دانش و تجارب افزایش مى‌یابد). پس اولین وظیفه ما این است که خانواده‌مان را آموزش دهیم. وقتی خانواده ما از

۱. مهدى چمران، خدا بود و ديگر هيچ نبود، ج ۳، انتشارات وزارت و فرهنگ و ارشاد اسلامى، ۱۳۸۱، يادداشت ۲۸ بهمن ۱۳۵۷، ص ۱۷۵. آن جمله شهيد چمران خطاب به مادرش خيلى فوق العاده است. در يکى از دست‌نوشته‌هاى ايشان که در نخستين روز ورود به تهران خطاب به مادرش نوشته بود و هيچ‌گاه هم به او نداد، آمده است: «اى مادر، هنگامى که فرودگاه تهران را ترک مى‌گفتم، تو حاضر شدى و هنگام خداحفاظى گفتم: اى مصطفى، من تو را بزرگ کردم، با جان و شیره خود تو را پرورش دادم و اکنون که مى‌روى، از تو هيچ نمى‌خواهم و هيچ انتظارى از تو ندارم. فقط يک وصيت مى‌کنم و آن اينکه خدای بزرگ را فراموش نکنى. اى مادر، بعد از ۲۲ سال به ميهن عزيز خود بازمى‌گردم و به تو اطمینان مى‌دهم که در اين مدت دراز، حتى يک لحظه خدا را فراموش نکردم. عشق او آن قدر با تاروپود وجودم آميخته بود که يک لحظه حيات من بدون حضور او ميسر نبود. خوش‌حالم اى مادر، نه فقط به خاطر اينکه بعد از اين هجرت دراز، به آغوش وطن برمى‌گردم؛ بلکه به اين جهت که بزرگ‌ترين طاغوت زمان شکسته شده و ريشه ظلم و فساد برافکنده و نسيم آزادى و استقلال مى‌وزد.»

۲. محمد محمدى رى شهرى، ميزان الحکمة، ج ۱۳، ص ۵۰۸؛ محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۴۷۷.

۳. على بن محمد ليشى واسطی، عيون الحكم والمواعظ، ص ۵۲. «أعوذُ الأشياءِ على تَرْكِيَةِ الْعَقْلِ التَّغْلِيْمِ.» (بهترین کمک برای پرورش خرد، آموزش است.)

فرهنگ اصیل اسلامی و ایرانی آگاه باشند، وقتی بدانند این زحمتی که برای فرزندآوری و تکثیر خانواده می‌کشند چه زیبایی‌ها و فوایدی دارد، اگر بدانند ارزش فرزند و خانواده چیست، در مقابل بسیاری از تهاجم‌های دشمن و اکسینه می‌شوند.^۱

۲. الگوسازی؛ شاهراه تربیت

دومین کار برای مقابله با فرهنگ غربی و نیفتادن در دام استحاله فرهنگی، الگوسازی است. در قرآن و معارف اسلامی، الگو و الگوسازی یکی از مسائل تربیتی بسیار مهم است. فرزندان ما و همسر ما، بخوایم یا نخواستیم، الگوپذیرند. اگر الگوهای مناسبی به آن‌ها معرفی نشود، الگوهای رایجی پذیرند که نتیجه آن ترس از فرزندآوری، ترس از ازدواج، ترویج طلاق و... است.^۲ اگر ما برخی از این سلبریتی‌ها را الگوی فرزندان یا خودمان قرار دادیم، همان طور که در ابتدای بحث گفتیم، سر از سگ‌فرزندی هم ممکن است در بیاوریم. اما اگر به توصیه رهبر معظم انقلاب و حاج قاسم عزیز، خودمان و فرزندانمان را با شهدا آشنا کردیم و ارتباط با آن‌ها را در زندگی برای خود و فرزندانمان به عادت تبدیل کردیم، دیگر خیالمان راحت خواهد بود که از دستگاه بابرکت سیدالشهدا علیه السلام جدا نخواهیم شد.

۱. از نظر روان‌شناسی، از تولد تا ۷ سالگی، حدود ۷۰ درصد شخصیت شکل می‌گیرد. تا حدود ۱۳ سالگی نزدیک ۹۰ درصد شخصیت و در سنین ۱۷ تا ۲۱ سالگی تقریباً ۱۰۰ درصد شخصیت شکل می‌گیرد. به همین دلیل، پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «الْوَلَدُ سَبْدٌ سَبْعَ سِنِينَ وَعَبْدٌ سَبْعَ سِنِينَ وَوَزِيرٌ سَبْعَ سِنِينَ فَإِنْ رَضِيَتْ أَخْلَاقَهُ لِأَخِي وَ عَشْرِينَ وَ الْإِفْطَارِبُ عَلَى جَنْبِهِ فَقَدْ أَغْدَرْتَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى.» (فرزند تا هفت سال ارباب است و هفت سال مثل بنده است (باید تربیت شود) و هفت سال وزیر است. پس اگر در ۲۱ سالگی از اخلاق او راضی بودی که هیچ‌وگرنه به پهلویش بزنی (او را به حال خود واگذار) که نزد خداوند تعالی معذوری) (مکارم الأخلاق، ترجمه احمدزاده، ج ۱، ص ۴۷۴). لذا با توجه به این اصل، کارشناسان تربیت دینی توصیه می‌کنند تا می‌توانیم، برای فرزندان خود خصوصاً در هفت سال دوم برنامه داشته باشیم تا این دوران حساس را بدون گناه و خطای کند و شخصیت سالم و خوبی داشته باشند. برنامه‌هایی مانند دوچرخه سواری و استخر علاوه بر جذابیت، اوقات فرزندان ما را به صورت مفید پر می‌کند و جلوی خطاروی آن‌ها را می‌گیرد. قطعاً فرزند ما اگر در دوران شکل‌گیری شخصیتش، دچار انحراف نشد و شخصیت خوبی در او ایجاد شد، تا حد زیادی از انحرافات دوران جوانی دور خواهد ماند (استاد تراشویون).

۲. علیرضا پناهیان، بیان معنوی، دسترسی در: panahian.ir/post/1207، ۶ اردیبهشت ۱۳۹۳. برای اینکه فرزندانمان در دام استحاله فرهنگی نیفتند و مثل شهید بابایی و شهید چمران دور از چشم خانواده و دور از کشور اسلامی هم همچنان پاک بمانند، نوع رابطه والدین با یکدیگر خیلی اثرگذار و سرنوشت‌ساز است؛ چون بچه‌ها آن‌گونه می‌شوند که ما هستیم، نه آن‌گونه که ما می‌خواهیم.

چه الگوی برای خانواده‌داری و فرزندآوری بهتر از اهل بیت علیهم‌السلام؟ چه الگوی بهتر از حضرت زهرا علیها‌السلام و امیرالمؤمنین علیه‌السلام که هیچ کاری و هیچ مشکلی آنان را از فرزندآوری و تربیت صحیح فرزند باز نداشت؟ حضرت فاطمه علیها‌السلام در هجده سالگی چهار فرزند داشتند؛ یعنی در ظرف نُه سال، چهار فرزند به دنیا آوردند، با اینکه در زندگی طبیعی خود با مشکلات متعددی روبه‌رو بودند که بسیاری از آن‌ها را ما اصلاً تجربه نمی‌کنیم.^۱

سردار تنها

استحاله فرهنگی از صدر اسلام تاکنون، با دین اسلام و مسلمان همراه بوده و در کمین دوست‌داران هدایت است. به تعبیر زیبای رهبر معظم انقلاب، واقعاً دشمن از ابزار رسانه و شبکه‌های اجتماعی مانند بمب شیمیایی استفاده می‌کند.^۲ یکی از پیچیده‌ترین و ابتدایی‌ترین گام‌های استحاله فرهنگی برای استحاله و دگرگونی تدریجی اسلام ناب، از زمان وجود نازنین امام حسن علیه‌السلام شکل گرفته است.

امشب شب عبدالله فرزند امام حسن علیه‌السلام است. تعدادی از یاران حضرت در دام این استحاله فرهنگی و بمباران شیمیایی افتادند. تغییر نگاه آن قدر خطرناک و اثرگذار است که می‌تواند از امام حسن علیه‌السلام با آن نفوذ کلام و معنویت و با آن قدرت



۱. جابر بن عبدالله انصاری نقل می‌کند: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فاطمه را در حالی دید که عبايي از پوست شتر را پوشیده و با یک دست مشغول آسیاب کردن و به کمک دست دیگر مشغول شيردادن به فرزندش است. چشمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از مشاهده این امر پر از اشک شد و به فاطمه علیها‌السلام فرمود: «دخترم، سختی‌ها و تلخی‌های دنیا را در مقابل حلاوت و شیرینی آخرت قرار بده.» فاطمه علیها‌السلام فرمود: «ای رسول خدا، خدا را سیاس می‌گویم به سبب نعمت‌های فراوانی که به من عطا فرموده و او را در مقابل محبت‌هایش شکر می‌گذارم» (محمدباقر مجلسی، زندگانی حضرت زهرا علیها‌السلام، ص ۳۹۰).

۲. توجه کنید! ابزار رسانه، ابزار مهم و اگر دست دشمن باشد، ابزار خطرناکی است. ابزار رسانه را تشبیه می‌کنند به سلاح‌های شیمیایی در جنگ نظامی. سلاح شیمیایی را وقتی می‌زنند، سلاح شیمیایی تانک و تجهیزات را از بین نمی‌برد. تجهیزات می‌ماند و انسان‌ها از بین می‌روند و از قدرت استفاده از ابزار می‌افتند. سلاح شیمیایی در جنگ نظامی این‌جوری است. ابزار رسانه هم این‌جور است. امروز از تلویزیون، از رادیو، از اینترنت، از شبکه‌های اجتماعی، از انواع و اقسام وسایل فضای مجازی، علیه افکار عمومی ما استفاده می‌شود. این را کسانی که مسئولیت این بخش از کشور (بخش ارتباطات) را دارند، درست توجه کنند (بیانات در همایش ده‌هزار نفری خدمت بسیجیان در ورزشگاه آزادی، سایت دفتر حفظ و نشر حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، ۲۱ مهر ۱۳۹۷).

عقلی و درایت جنگی، با چندین هزار یار و نیروی جنگی که در اطرافش بودند، سرداری تنها بسازد و این امیر بی بدیل لشکر امیر المؤمنین علیه السلام را به سرعت و ناجوانمردانه، زیانم لال، به مُذَلِّ المؤمنین تبدیل کند. امام مجتبی علیه السلام فرمود: «سوگند به خدا، من حکومت و خلافت را تسلیم معاویه نکردم، مگر به این دلیل که یارانی برای مبارزه با او پیدا نکردم. اگر همراهانی پیدا می‌کردم، شب و روز با معاویه می‌جنگیدم و آن قدر به مبارزه با او ادامه می‌دادم تا خداوند بین ما حکم کند.»

یکی از ظرافت‌های رفتار امام محسن مجتبی علیه السلام که در اوج درایت و ذکاوت صورت گرفت و به موضوع دل‌نگرانی ما در این شب‌ها ارتباط جدی دارد، ماجرای نسل علوی و حسنی و حسینی و زهرایی بود. امام حسن مجتبی علیه السلام نگران نابود شدن نسل شیعه بودند. ایشان می‌دانستند چنانچه جنگ شروع شود، معاویه همه دستان اهل بیت علیهم السلام را خواهد کشت؛ برای همین فرمودند: «إِنِّي خَشِيتُ أَنْ يَجْتَثِ الْمُسْلِمُونَ عَنْ وَجْهِ الْأَرْضِ فَأَرَدْتُ أَنْ يَكُونَ لِلدِّينِ نَاعِي»^۱ (ترسیدم ریشه مسلمانان از روی زمین کنده شود. خواستم برای پاسداری و حفاظت از دین نگرانی بماند.) در جای دیگر فرمودند: «فَصَالِحَتْ بَقِيَّةً عَلَى شِيعَتِنَا خَاصَّةً مِنَ الْقَتْلِ فَرَأَيْتُ دَفَعَ هَذِهِ الْحُرُوبِ إِلَيَّ يَوْمَ مَا»^۲ (حفاظت شیعه از نابودی و کشته شدن مرا مجبور به مصالحه کرد؛ پس مناسب دیدم جنگ را به زمان دیگری واگذارم.)

معاویه با شگردهای خودش مردم را از سر سفره علی علیه السلام و فرزندان علی علیه السلام دور کرده بود؛ اما فرزندان امام حسن علیه السلام در دام این استحاله فرهنگی نیفتادند. امام حسن مجتبی علیه السلام بچه‌ها را طوری تربیت کردند که وقتی نزد آن‌ها نبودند نیز همان گونه بودند که خدا می‌خواهد. اما گویی تربیت ما وابسته به حضور خود ماست. کافی است یک لحظه بالاسر بچه‌هایمان نباشیم تا اثری از آنچه به آن‌ها آموخته‌ایم، در زندگی‌شان باقی نماند!

۱. احمد حسین یعقوب، مسامحة للحوار، ج ۱، بیروت: الغدير، ۱۴۱۸ق، ص ۱۸۱.

۲. ابن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل أبي طالب (عليهم السلام)، ج ۴، ص ۳۵.

سپر بلای عمو

عبدالله تربیت‌شدهٔ امام حسن علیه السلام بود. او را ببینید. در کربلا یازده سال بیشتر نداشت؛ اما چه کسی تردید می‌کند در اینکه حضور او در کربلا عطر مجتبی علیه السلام را در هوای کربلا منتشر کرده بود؟ این نه عبدالله بن حسن بود، خود حسن علیه السلام بود که هستی‌اش را به کف گرفته و برای دفاع از حسین علیه السلام، جز به فدا شدن به هیچ چیز دیگر فکر نمی‌کرد. چه تربیتی است تربیت عبدالله؟! انگار نه انگار که این پسر یتیم بود! گویی پدر قدم به قدم در این مسیر با او همراه بود، از وقتی دستش را از دست عمه جدا کرد تا وقتی دستش را سپر بلای مولا کرد، شهادت و شجاعت را چنان به اهل زمین و آسمان نشان داد که از هیبت او، یلان عرب و عجم انگشت به دندان می‌مانند.

تربیت یعنی عبدالله در نبود پدرش همان کاری را می‌کند که اگر پدر بود، آن کار را انجام می‌داد. اگر حسن علیه السلام بود و می‌دید که دشمن شمشیر را برافراشته تا بر حسین علیه السلام فرود بیاورد، بی تردید خودش را سپر حسین علیه السلام می‌کرد. حالا که حسن علیه السلام نبود، پسرش سپر بلای حسین علیه السلام شد. اگر حسن علیه السلام بود، آرزو داشت کنار حسین علیه السلام جان به جان آفرین تسلیم کند و حالا که حسن علیه السلام نبود، پسرش آرزوی پدر را برآورده کرد! سفره‌دار امشب پسر امام مجتبی علیه السلام، عبدالله بن حسن است.

خیلی سفارش عبدالله را به زینب علیه السلام کرد: «زینب جان، مواظب یادگار حسنم باش... مراقب عبداللهم باش...»؛ اما بمیرم برای آقای غریبمان، آن لحظه‌ای که صدای حضرت بلند شد: «**هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي؟**» (کیست که مرا یاری کند؟) «**هَلْ مِنْ نَاصِرٍ يَنْصُرُنِي؟ هَلْ مِنْ مُعِينٍ يُعِينُنِي؟**» یک دفعه همه دیدند: «**فَخَرَجَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ**». عبدالله شروع کرد به سمت عمو دویدن. زینب کبری علیه السلام سریع آمد و دست عبدالله را گرفت: «عزیز برادرم، صبر کن! کجا می‌خواهی بروی؟!»

۱. نک: محسن عباسی ولدی، در میان روضه‌هایت زندگی کردن خوش است.



صدا زد: «عمه جان! رهایم کن! ببین عمویم را دوره کرده اند! ببین دارند با شمشیر می زنند! ببین دارند با نیزه می زنند!» دیگر حواس زینب علیها السلام رفت به گودال... دستش را از دست عمه رها کرد... می دوید به سمت گودال و گریه می کرد و می گفت: «لَا وَاللَّهِ لَا أَفَارِقُ عَمِّي.» (به خدا قسم عمویم را رها نمی کنم.) اباعبدالله علیه السلام نگاه کرد و دید عبدالله دارد می آید... هی صدا می زند عمو:

دست و پا که می زنی بر غیرتم برمی خورد

لشکرت نیست اما یک نفر داری هنوز!

تا عبدالله دید آن نامرد می خواهد با شمشیر بر سر اباعبدالله علیه السلام بزند، دستش را جلو آورد، دستش را سپر قرار داد تا شمشیر به عمویش اصابت نکند.

حسین علیه السلام عبدالله را به سینه چسباند... هر کاری کردند، نتوانستند این عمو و برادرزاده را از هم جدا کنند... یک وقت نانجیب صدا زد: «حرمه...» آخ بمیرم! عبدالله روی سینه حسین علیه السلام با تیر حرمه ذبح شد.^۲

هرجا نشسته ای، بلند بگو: یا حسین! یا حسین! یا حسین!

سر می نهد تمام فلک زیر پای او

دل می برد ز اهل حرم جلوه های او

عبدالله است و ایل و تباری کریم داشت

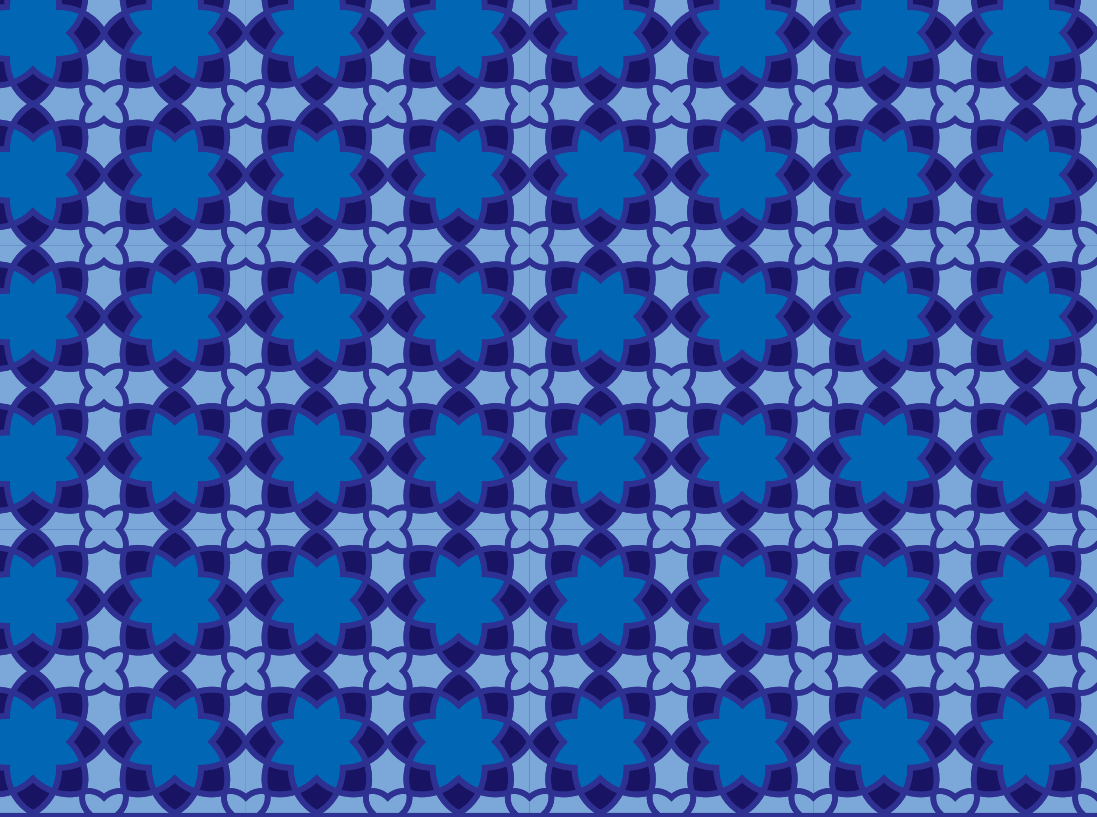
با این حساب، عالم و آدم گدای او

اللَعْنَةُ لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ

۱. سید بن طاووس، لهوف، ص ۱۱۱.

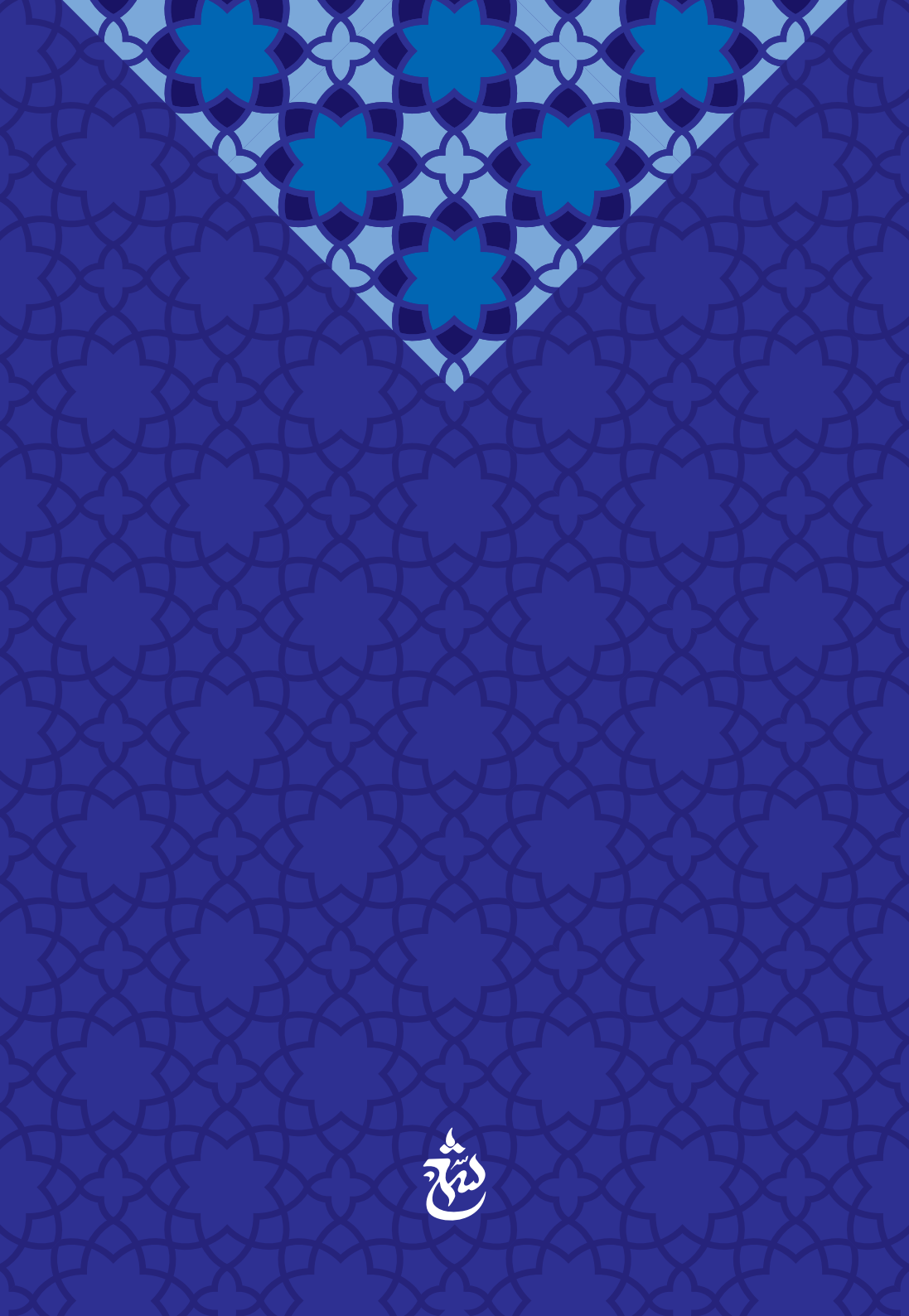
۲. همان. یونس سمیعی، «متن روضه روشمند و مستند»، دسترسی در:

.(eitaa.com/joinchat/550961166C2c98fe3e8a



مجلس ششم

معامله شیرین!



سنة



سفره‌گردان عالم خداست و همه زندگی ما در دست اوست؛ پس باید دل به او بدهیم و خود را سرِ خوانِ نعمت او ببینیم و از حرف‌ها و بهانه‌گیری‌های مردم عبور کنیم. برای تحمل حرف‌های مردم، خیلی مهم است که با چه کسی معامله کنیم. اگر امام حسین علیه السلام تمام این سختی‌ها را به جان خرید و تحمل کرد، به خاطر این بود که با خداوند متعال معامله کرد.

نگرانی چرا؟

یونس بن عبدالرحمن، یکی از اصحاب امام رضا علیه السلام، در کانون توجه ائمه علیهم السلام بود. امام رضا علیه السلام درباره این شخص می‌فرماید: «يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ فِي زَمَانِهِ كَسَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ فِي زَمَانِهِ»^۱ (یونس برای ائمه زمان خودش مانند سلمان برای پیامبر بود). یونس سی جلد کتاب نوشته است. چنین فردی را طبیعتاً مردم باید خیلی دوست می‌داشتند و در بین مردم جایگاه مقبولی می‌داشت؛ اما جالب است بدانید که از بعضی روایات معلوم می‌شود یونس غریب بود و مردم او را دوست نداشتند!

یک روز که یونس مهمان امام رضا علیه السلام بود، عده‌ای از اهل بصره نزد حضرت آمدند و اجازه ورود خواستند. امام رضا علیه السلام از یونس خواستند در اتاق دیگر بماند: «وَإِيَّاكَ أَنْ تُحْرِكَ حَتَّى يُؤْذَنَ لَكَ..» آن عده بعد از احوال‌پرسی، شروع

۱. محمد بن عمر کشی، رجال کشی، ج ۲، ص ۷۸۲.

به بدگویی از یونس کردند. امام سرشان را پایین انداخته بودند و سخن نمی‌گفتند؛ چون آن‌ها حتی این مقدار هم ظرفیت نداشتند که امام نزد آن‌ها از یونس دفاع کنند. بعد از رفتن بصری‌ها، حضرت، یونس را صدا زدند: «فَخَرَجَ بَاكِيًا، فَقَالَ: جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ، إِنِّي أَحَامِي عَنْ هَذِهِ الْمُقَالَةِ وَ هَذِهِ حَالِي عِنْدَ أَصْحَابِي.» (یونس در حال گریه کردن بود و می‌گفت: «آقا، می‌بینید این‌ها که شیعه هستند، درباره من چه می‌گویند؟») حال یونس را تصور کنید. با آن جایگاه علمی و معنوی، شیعیان و محبان نزد امام رضا عَلَيْهِ السَّلَام می‌آمدند و این‌طور از او بدگویی می‌کردند. گویا این افراد از بصره یعنی صدها کیلومتر آن طرف‌تر آمده بودند نزد امامشان فقط برای اینکه از یونس بدگویی کنند و بروند! ببینید چقدر جو علیه یونس بوده است. شبیه همین جو مسموم، برای مرحوم شهید بهشتی رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ هم در زمان حیاتش وجود داشت.^۱

امام رضا عَلَيْهِ السَّلَام در جواب یونس یک جمله بسیار کلیدی و امیدوارکننده بیان کردند: «يَا يُونُسُ، وَ مَا عَلَيْكَ بِمَا يَقُولُونَ إِذَا كَانَ إِمَامُكَ عَنْكَ رَاضِيًا.» (ای یونس، چه اشکالی دارد وقتی امامت از تو راضی است؟! بگذار هرچه می‌خواهند، بگویند.) «حَدَّثَ النَّاسُ بِمَا يَعْرِفُونَ وَ اشْتَرَكُهُمْ بِمَا لَا يَعْرِفُونَ.» بعد، با ذکر یک مثال زیبا، ادامه دادند: «يَا يُونُسُ، وَ مَا عَلَيْكَ أَنْ لَوْ كَانَ فِي يَدِكَ الْيُمْنَى دُرَّةٌ ثُمَّ قَالَ النَّاسُ بَعْرَةٌ، هَلْ يَضْرِبُكَ ذَلِكَ شَيْئًا؟ وَ لَوْ كَانَ فِيهَا بَعْرَةٌ فَقَالَ النَّاسُ دُرَّةٌ، هَلْ يَنْفَعُكَ ذَلِكَ شَيْئًا؟» (ای یونس، اگر در دست راست تو مرواریدی باشد و مردم بگویند پشگل است، یا پشگلی در دست تو باشد و مردم بگویند مروارید است، آیا نفعی به حالت دارد؟ یونس گفت: نه.) سپس فرمودند: «هَكَذَا أَنْتَ يَا يُونُسُ، إِذَا كُنْتَ عَلَى الصَّوَابِ وَ كَانَ إِمَامُكَ عَنْكَ رَاضِيًا لَمْ يَضْرِبْكَ مَا قَالَ النَّاسُ.»^۲ (بله، تو هم این چنین هستی. وقتی در راه ولایت و پاسداری از مکتب و آیین ما اهل بیت هستی و من از تو راضی‌ام، نگران نباش که درباره تو



۱. «واکنش شهید بهشتی در مورد شعارهایی که علیه خود می‌شنید»، فارس، دسترسی در:

<https://www.farsnews.ir/news/13990407000526>، ۷ تیر ۱۳۹۹.

۲. محمد بن عمر کشی، اختیار معرفه الرجال، ج ۲، ص ۷۸۱ و ۷۸۲، ح ۹۲۴.

چه می‌گویند. حرف‌هایشان برایت مهم نباشد. دل خور نشو و غصه نخور. با این سخنان، ضرری به تو نمی‌رسد.^۱

ماجرای جالبی است! درست است که یونس با خدای متعال معامله کرده بود؛ ولی این موضع‌گیری امام رضا علیه السلام در تقویت و ادامه‌دادن این معامله نقش داشت و سنگ بزرگی را از جلوی پای او برداشت. خداوند متعال مسیر تعامل با مردم را در کلام خود مشخص کرده است. پروردگار ما در آیه **﴿يَخْلِفُونَ بِاللَّهِ لَكُمْ لِيُرْضَوْكُمْ وَاللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ إِنْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ﴾**^۲ برای ما تعیین تکلیف می‌کند. می‌توان از این آیه این سه پیام را برداشت کرد:

۱. برای مؤمن، رضایت خداوند اصل است، نه پسند مردم: **﴿وَاللَّهُ... أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ﴾**؛

۲. رضایت رسول همان رضایت الهی است: **﴿اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَحَقُّ أَنْ يُرْضَوْهُ﴾** و نفرمود: **(ای رضوها)؛**

۳. هرکس رضای خلق را بر رضای خالق ترجیح دهد، سهمی از نفاق دارد و باید توبیخ شود و البته نتیجه این رفتار در دو دنیا گریبانش را خواهد گرفت.

کسی که با عقل و درایت و بر اساس منطق در جای محکمی ایستاده و مسیر درستی را انتخاب کرده است، نباید نگران باشد که مردم ملامتش کنند و نباید از تمسخر مردم بترسد. چرا؟ چون امکان ندارد کسی مؤمن باشد و در راه حق هم باشد، ولی مسخره نشود. تازه انبیا که کارشان قطعاً درست بود و معصوم بودند و قدرت داشتند، گرفتار تمسخر یک عده جاهل می‌شدند: **﴿وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾**^۳ (ما هر پیامبری را فرستادیم، مسخره‌اش کردند). پس ما

۱. محمد بن عمر کشی، رجال کشی، ج ۲، ص ۷۸۲.

۲. توبه، ۶۲.

۳. حجر، ۱۱.

که نه معصومیم و نه آن قدرت را داریم، چه توقعی داریم که از آن‌ها پیروی کنیم، ولی مسخره نشویم؟! جالب است این را هم بدانیم که تمسخر، حتی برای پیامبر گرامی ما هم سخت بوده؛ به همین خاطر خدای حکیم برای دل‌داری پیامبرش چندین بار شبیه همین آیه‌ای را که الان بیان شد، نازل کرده است تا معلوم کند این سختی، همگانی و برای همهٔ انبیا بوده، نه مختص ایشان!^۱

ما معمولاً چون روش صحیح زندگی را خوب بلد نیستیم، گاهی عجله می‌کنیم و دنبال توقعاتی دست‌نیافتنی می‌رویم. مثلاً به خودمان می‌گوییم: «من باید طوری به دین عمل کنم که دچار سختی و ریشخند دیگران نشوم»؛ در حالی که وقتی به در خانهٔ اهل بیت علیهم‌السلام می‌رویم و نظرشان را پیدا می‌کنیم، می‌بینیم نگاه ما به این بخش از زندگی غلط است. امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «... و اگر مؤمنی در یک جزیره باشد، خدا کسی را برای او می‌فرستند که آزارش دهد»^۲ البته منظور این نیست که از فردا برویم دنبال مردم‌آزاری؛ بلکه منظور این است که زندگی در این عالم حتماً همراه با سختی و تمسخر و رنج است و در واقع ما توقع بیجا داریم.^۳ خلاصه اینکه انجام کار درست، بدون گذشتن از حرف مردم، امکان ندارد. خوشا به حال آن‌هایی که این ناملازمات را به خاطر خدا تحمل می‌کنند.^۴

مرحوم آیت‌الله محمدی ری‌شهری تولیت سابق حرم حضرت عبدالعظیم حسنی علیه‌السلام در کتاب *خاطره‌های آموزنده* نقل می‌کند که آیت‌الله بهاء‌الدینی رحمة‌الله‌علیه فرمودند: «محدث قمی رحمة‌الله‌علیه [نویسندهٔ *مفاتیح الجنان*] وقتی که خسته می‌شد،



۱. نک: محسن عطاءالله، *روش‌های توان‌افزایی در سختی‌ها*، قم: دارالحدیث، ۱۳۹۲، ص ۴۵.

۲. «... وَ لَوْ أَنَّ مُؤْمِنًا فِي جَزِيرَةٍ مِنْ جَزَائِرِ الْبَحْرِ لَأَتَمَعَتْ اللَّهُ لَهُ مِنْ يُؤْذِيهِ» (محمد بن یعقوب کلینی، *اصول کافی*، ترجمهٔ مصطفوی، ج ۳، ص ۲۵۰).

۳. امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: «ای عبدالله، مؤمن همواره در معرض یکی از این سه امر گرفتار است و گاهی هر سه با هم: یا همسرش به او آزار می‌رساند، یا همسایه، یا عابر... اگر مؤمن به سرکوهی پناه ببرد، خدا شیطان صفتی را به سوی او می‌فرستد تا او را آزار دهد. و ایمان مؤمن مونس اوست و او را حفظ می‌کند... و کسی که ایمان ندارد، صبر ندارد...» (نقل به معنا از: کافی، ج ۲، ص ۲۵؛ *وسائل الشیخه*، ج ۱۲، ص ۱۲۲).

۴. برجسته‌ترین ویژگی مؤمنان و مجاهدان را همین می‌دانند که «وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ». عجیب است پیمودن راه حق و حقیقت.

می آمد در پارکی که فعلاً مدرسه حجتیه قم شده، قدم می زد. اراذل و اوباش او را مسخره می کردند؛ اما او هیچ ناراحت نمی شد.»^۱

سر دوراهی

در برابر این تمسخرها چه باید بکنیم؟ آیا این مسخره کردن ها باید در عملکرد ما اثر بگذارد و غصه بخوریم و به خاطر حرف مردم مسیر درستان را عوض کنیم؟ یا ببینیم وظیفه مان چیست و کار درست را انجام دهیم؟

در جلسات قبل گفتم که با بچه هایمان سر یک سفره هستیم؛ لذا حیف است خودمان را از این سفره محروم کنیم. یکی از عواملی که باعث شده بعضی از پدر و مادرها سراغ خوش جمعیتی و خانواده کامل^۲ نروند، همین مسئله است که می گویند: «با حرف مردم چه کنیم؟ دهن مردم رو چطور بندیم؟ اون وقت مردم نمی گن مهدکودک راه انداختی؟! نمی گن جوجه کشی راه انداختی؟! مسخرمون نمی کنن، حاج آقا؟! قبول دارم که بچه خیلی شیرینه؛ بچه خیلی بابرکته. همین یکی دو تایی که داریم، واقعاً آگه نباشن، هیچ امیدی تو زندگی مون نداریم. خدا هم واقعاً به زندگی مون برکت داده. همه این ها درست است؛ اما تحمل حرف مردم هم واقعاً خیلی سخته!»

در جواب باید بگوییم که آیا اصلاً دهان مردم را می شود بست؟ آیا مردم را می شود راضی نگه داشت؟! یکی از راه حل های این گرفتاری، همان توصیه ای بود که امام رضا علیه السلام به یونس بن عبدالرحمن کردند؛ یعنی غصه نخوریم، نگران حرف

۱. محمد محمدی ری شهری، خاطره های آموزنده، ص ۳۲۰.

۲. مطالعات بین المللی از الگوی «خانواده کامل» سخن می گویند. خانواده کامل خانواده ای است که همه اعضای آن، همه روابط درون خانوادگی را تجربه کنند؛ یعنی والدین، فرزند دختر و پسر داشته باشند و هرکدام از دختر و پسر آن ها، خواهر و برادر داشته باشند. perfect family یا خانواده کامل یک الگوی بین المللی است و حداقل دارای چهار فرزند (دو پسر و دو دختر) است. فرزندی که در خانواده به صورت تک فرزندی تربیت می شود، چون همه نیازهای مادی او بدون چون و چرا در خانواده برآورده شده است، وقتی وارد اجتماع می شود، همان توقع را از دیگران دارد و تحمل کوچک ترین سختی را ندارد. احساس مسئولیت نمی کند و دچار مشکلات مختلفی می شود («پیامدهای تک فرزندی در خانواده و جامعه»، باشگاه خبرنگاران جوان، دسترسی در: www.yjc.news/fa/news/4533403، ۹ شهریور ۱۳۹۲).

این و آن نباشیم و بینیم رضایت خدا کدام سمت است، بینیم کدام را اگر انجام دهیم، نفع واقعی مان در آن است و خدا از کدام راضی تر است. تجربه نشان داده است که واقعاً نمی‌شود مردم را راضی نگه داشت! امام صادق علیه السلام فرمودند: **«إِنَّ رِضَا النَّاسِ لَا يُمْلِكُ وَالسِّتْمُ لَا تُضْبُطُ.»**^۱ (رضایت مردم را نمی‌توان به دست آورد و زبانشان را نمی‌شود کنترل کرد).

مردم سریع‌الرضا نیستند

خدا رحمت کند آیت‌الله شیخ عباس صفایی رحمته علیه را. ایشان در صحن حرم حضرت معصومه علیها السلام با چشم‌گریبان به فرزندش گفته بود: «به فکر این نباش که مردم را راضی نگه داری؛ چون در روایت آمده است که رضایت مردم را نمی‌شود به دست آورد. به فکر رضایت خدا باش. خدا سریع‌الرضاست و زود راضی می‌شود. مردم سریع‌الرضا نیستند و حال‌حالاها از تو راضی نمی‌شوند. گاهی به یکی می‌گویی من را حلال کن، می‌گوید تا زنده‌ام، حلالیت نمی‌کنم؛ اما به محض اینکه در خانه خداوند استغفار کردی، خدا زود راضی می‌شود؛ چون رؤف است.»^۲

اهل بیت علیهم السلام هم همیشه سعی‌شان بر این بوده که شیعیان‌شان را به‌گونه‌ای تربیت کنند تا به چنین عواملی بی‌اعتنا باشند. این کلام امام حسین علیه السلام راهگشای ماست که اگر مسیر درست را شناختیم، با تبعیت از آن می‌توانیم به حکمت و عقل برسیم و در واقع، عقلمان شکوفا شود؛ و الا خبری از عقل نیست. فکر نکنیم اگر مردم گفتند این کار درست است و ما برای اینکه دهان آن‌ها را ببندیم، رفتیم به آن کار تن دادیم، انسان عاقلی هستیم، نه! حضرت علیه السلام می‌فرمایند: «عقل کامل نمی‌شود، مگر با تبعیت از حق»^۳.

۱. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲.

۲. «خشنودی خدا یا خشنودی مردم؟»، خبرگزاری رسمی حوزه، دسترسی در:

www.hawzahnews.com/news/253701، ۱۲ مرداد ۱۳۹۹.

۳. «لَا يَكْمُلُ الْعَقْلُ إِلَّا بِاتِّبَاعِ الْحَقِّ» (عقل جز با پیروی از حق کامل نمی‌شود) (محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۲۷).



تمسخر، عادت جاهلان تاریخ

این نکته نیز مهم است که حق همیشه در معرض هجوم است و این داستانی است تکراری. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: «أَمْ يَسْتَسْبِئُوا نَبِيَّتَنَا مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى أَنَّهُ شَاعِرٌ مَجْنُونٌ؟!»^۱ (مگر به پیغمبر ما نسبت شاعر و مجنون بودن ندادند؟! منظور مشرکان از شاعر، ادیب یا هنرمند یا کسی که فصیح و بلیغ حرف می زند، نبود؛ منظورشان این بود که حرف های پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خدای ناکرده پوچ و بی ارزش است. امام صادق علیه السلام بعد از اینکه به علقمه فرمود زبان مردم را نمی شود کنترل کرد، در ادامه فرمود: «كَيْفَ تَسْلَمُونَ مِمَّا لَمْ يَسْلَمْ مِنْهُ أَنْبِيَاءُ اللَّهِ وَرُسُلُهُ وَحُجَجُ اللَّهِ عَلَيْهِمُ السَّلَام...؟»^۲ (چطور می خواهید سالم و در امان بمانید از چیزی که حتی انبیای الهی و پیامبران و حجت های خدا علیهم السلام نیز از آن در سلامت نبودند؟) جایی که چنین نسبت هایی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم زدند، توقع داریم از شرّ زبان مردم در امان باشیم و به ما تهمت و افترا نزنند، یا ما را مسخره نکنند؟!)

امشب شب قاسم بن الحسن است. مگر پدر او امام حسن مجتبی علیه السلام را مسخره نمی کردند؟ مگر عده ای از شیعیان فریب خورده، او را زبانم لال، مُذَلُّ الْمُؤْمِنِينَ صدا نمی زدند؟ آن بدبخت ها فریب جنگ روانی دشمن را خوردند، به حرف این و آن اعتنا کردند و اول شخص عالم اسلام و انسانیت را تمسخر کردند. امام علیه السلام ذره ای از برخورد عاقلانه و رفتن راه درست کوتاه نیامد و کار صحیح را دنبال کرد و در نهایت، ذات پست و پلید دولت معاویه را برملا کرد و به تعبیر بسیاری از متفکران اسلامی، اگر امام حسن علیه السلام ماهیت این حکومت را آشکار نمی کرد، خون امام حسین علیه السلام هدر می رفت و به ثمر نمی نشست.

از مردم چه توقعی داریم؟

ماجرای مردم و حرف هایشان دائماً در گوش تاریخ تکرار می شود.

۱. محمد بن علی بن بابویه، امالی صدوق، ص ۱۰۳.

۲. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲.

امیرالمؤمنین علیه السلام در روایتی کم نظیر، به صورت دقیق و کامل، نیش و کنایه های مردم را برایمان بیان می کنند. به این وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به امام حسن علیه السلام با جان و دل گوش دهیم. روایت بسیار زیبا و کارگشا و قشنگی است. باید این روایت را آویزه گوشمان کنیم و ملاک کارهایمان قرار دهیم.

امیرالمؤمنین علیه السلام در این وصیت به امام حسن مجتبی علیه السلام که صاحب عزای روضه امشب ما هستند، بعد از توصیه ایشان خود به بی اعتنایی به حرف مردم می فرماید: تو چه توقعی از مردم داری؟! مردم این گونه اند که: «**إِنْ كُنْتَ عَالِمًا عَابُوكَ**» (اگر انسان عالمی باشی، به تو حسد می برند و برای اینکه تو را از چشم دیگران ببندازند، از تو عیب جویی می کنند و به تو خرده می گیرند) «**وَإِنْ كُنْتَ جَاهِلًا لَمْ يُرْشِدُوكَ**» (و اگر مطلبی را ندانی و بخواهی از دیگران استفاده کنی، همت ندارند که تو را راهنمایی و ارشاد کنند) «**وَإِنْ طَلَبْتَ الْعِلْمَ قَالُوا مُتَكَلِّفٌ مُتَعَمِّقٌ**» (اگر به دنبال دقیق و ظریف علمی باشی، طعنه ات می زنند و می گویند فلانی آدم بیکاری است که به دنبال چنین مسائلی است) «**وَإِنْ تَرَكْتَ طَلَبَ الْعِلْمِ قَالُوا عَاجِزٌ عَنِّي**» (و اگر طلب علم را رها کنی، به تو می گویند کودن و کم استعداد است) «**وَإِنْ تَحَقَّقْتَ لِعِبَادَةِ رَبِّكَ قَالُوا مُتَصَبِّحٌ مُرَاءٍ**» (و اگر به انجام عبادات اهتمام داشته باشی، می گویند این آدم ظاهر ساز و ریاکاری است) «**وَإِنْ لَزِمْتَ الصَّنَمَ قَالُوا أَلْكُنُّ**» (و اگر سکوت کنی و حرفی نزنی، می گویند لال است) «**وَإِنْ نَطَقْتَ قَالُوا مَهْدَانٌ**» (و اگر صحبت کنی، می گویند چقدر آدم پرحرفی است!) «**وَإِنْ أَنْفَقْتَ قَالُوا مُسْرِفٌ**» (و اگر پول خرج کنی، می گویند آدم ول خرجی است) «**وَإِنْ اقْتَصَدْتَ قَالُوا بَحِيلٌ**» (و اگر میانه رو باشی، تو را بخیل می نامند) «**وَإِنْ اِحْتَجَجْتَ إِلَى مَا فِي أَيْدِيهِمْ صَارَ مُوَكَّ وَ دُمُوكَ**» (و اگر به پولشان نیاز داشته باشی و از آن ها درخواست کمک کنی، رابطه شان را با تو قطع می کنند) «**وَإِنْ لَمْ تَعْتَدْ بِهِمْ كَفَرُوا فَهَذِهِ صِفَةُ أَهْلِ زَمَانِكَ**» (و اگر به آن ها بی اعتنا باشی، حتی ممکن است تو را کافر و خارج از دین معرفی کنند!) امیرالمؤمنین علیه السلام به امام حسن علیه السلام می فرماید مردم زمانه تو این گونه اند.

حالا بیاییم رفتاری را که در زمانه خودمان هست، با این فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام بسنجیم. اگر کسی چند بچه داشته باشد، به او می‌گویید: «چه خبره؟! بسه دیگه!» اگر کسی بچه‌دار نشود، می‌گویید: «اجاقش کوره! ناقصه!» اگر کسی بچه نیاورد و پیر شود، بازهم مردم بقه‌اش را رها نمی‌کنند و طعنه می‌زنند.

باور کنید این افرادی که دیگران را از بچه زیاد می‌ترسانند و طعنه می‌زنند، وقتی به هوش بیایند و ببینند تنها شده‌اند و دوروبرشان کسی نیست که احوالشان را بپرسد، وقتی ببینند خانه سوت و کوری دارند مثل قبرستان، آن وقت دوزاری شان می‌افتد و متوجه اشتباهشان می‌شوند. این‌ها هرچه به سمت سالمندی می‌روند، سوز مصیبتشان بیشتر می‌شود؛ چون آن موقع دیگر کسی نیست که حتی یک لیوان آب دستشان بدهد! حالا اگر آلزایمر بگیرند که وامصیبتا!

عزیزان، باید ببینیم عقل چه می‌گوید، ببینیم تکلیفمان چیست. **باید کار را بسپریم دست خدا.** اگر با خدا معامله کردیم، هرگز نمی‌بازیم. اصلاً چه بسا تمسخر مردم برایمان شیرین شود؛ مانند همان جمله ماندگار حضرت زینب رضی الله عنها که در برابر آن همه بلا و مصیبت، به جای اینکه بی‌تابی و بی‌صبری کنند، مثل کوه ایستادند و فرمودند: «**مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً**».

مسخره می‌کنند! چرا؟!

اگر به این یقین رسیده‌ایم که رضای خدا در این است که به یکی دو فرزند بسنده نکنیم، اگر می‌دانیم آینده جامعه ما با ادامه روند فعلی جمعیت دچار بحران‌های جدی می‌شود، اگر برایمان مثل روز روشن است که بالاخره دیر یا زود، خودمان یا همان یک یا دو فرزندمان گرفتار تنهایی و افسردگی خواهیم شد، اگر دلیل موجهی داریم که بسیار خوب؛ ولی اگر فقط و فقط به خاطر حرف مردم به یکی دو فرزند اکتفا کرده‌ایم، باید متوجه باشیم که هم دنیا را باخته‌ایم و هم آخرت را!

باید بپذیریم که زندگی برای برخی از درد و رنج‌هایی مخلوط شده و انسان موفق و خوشبخت و آرام کسی است که بتواند مشکلات را مدیریت کند و این حرف‌ها و تمسخرها از همان نوع رنج‌هاست که اگر مدیریتشان نکنیم، به رنج بزرگ تنهایی و بی‌کسی دچار می‌شویم که امیدوارم خدا نصیب کسی نکند.

خدای مٔان دربارهٔ حرف مردم حساسیت به خرج می‌دهد و پیامبرش را خبر می‌کند: «وَإِنْ تُطِغْ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضْلُوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» (اگر از اکثر مردم روی زمین نظرسنجی کنی و بخواهی به آنچه آن‌ها می‌گویند عمل کنی، تو را از راه خدا گمراه می‌کنند). و در ادامه می‌فرماید: «إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ» (چون آن‌ها از گمان خود پیروی می‌کنند و به دنبال حرف منطقی و عقلانی که دلیل قطعی داشته باشد، نیستند).^۲

با این حال، چرا فکر می‌کنیم اکثریت ملاک حق هستند؟ معیارمان برای تصمیم بر اساس حرف مردم چیست؟ معیار کسانی که خانوادهٔ کامل را مسخره می‌کنند، چیست؟ چرا بعضی‌ها در کشور ما خانوادهٔ کامل را مسخره می‌کنند؛ اما خانوادهٔ پرجمعیت بیست نفرهٔ^۳ آمریکایی را مسخره نمی‌کنند؟! چرا بازیکنان یا بازیگران معروف دنیا را که چهارپنج بچه یا بیشتر دارند، به سخره نمی‌گیرند؟! خب، اگر خانوادهٔ کامل بی‌کلاسی است، چرا به خانوادهٔ بیست نفرهٔ آمریکایی نمی‌گویند بی‌کلاسی و مسخره‌اش نمی‌کنند؟! آیا معیارشان عقل و منطق است یا شهرت و جمع‌کردن فالوور یا صرفاً لج‌بازی؟ اصلاً هیچ کدام نیست؛ بلکه هدف شادکردن

۱. انعام، ۱۶.

۲. رسول اکرم ﷺ نیز در این زمینه می‌فرماید: «مَنْ ظَلَمَ رِضًا مَخْلُوقٍ بِسَخَطِ الْخَالِقِ سَلَطَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَيْهِ ذَلِكَ الْمَخْلُوقُ» (اگر کسی برای جلب رضایت مخلوق، ابایی از خشم خدا نداشته باشد، خدا آن مخلوق را بر او مسلط می‌کند). امام رضا علیه السلام نیز از پیامبر اکرم ﷺ نقل می‌فرماید: «مَنْ أَرْضَى سُلْطَانًا يَأْمُرُ بِسَخَطِ اللَّهِ خَرَجَ عَنْ دِينِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» (اگر کسی به خاطر رضایت سلطان یا حاکم، رضایت خدا را رعایت نکند، از دین خدا خارج شده است و ایمان واقعی ندارد؛ چون اصل ایمان یعنی پرستش خدا. لازمهٔ این امر اطاعت از اوست؛ پس کسی که به اطاعت از خدای اعتراف کند، زمینهٔ خروج از دین خدا برایش فراهم شده است) (بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۱۵۶؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۶۹).

۳. «گفت و گو با یک خانوادهٔ نوزده نفرهٔ آمریکایی؛ فهرستی که بازهم ادامه دارد»، خبر آنلاین، دسترسی در: www.khabaronline.ir/news/1293562، شهریور ۸، ۱۳۹۸/۵/۱۳۹۸، usfacts.ir/1398/05/1398.

اپوزسیون است؟! اگر این تمسخرهای بی‌منطق از طرف دشمن و طرف‌داران آن‌هاست، که از دشمن جز این انتظار نیست؛ ولی اگر از طرف دوست است، باید حواسمان باشد که در زمین چه کسی بازی می‌کنیم.

مشورتی با امام حسین علیه السلام

دربارهٔ تفکر این جماعت است که قرآن می‌فرماید: «اگر از آنان پیروی کنید، شما را به بیراهه می‌کشاند.» به چه قیمت می‌خواهیم هم‌رنگ جماعت شویم؟ به قیمت نابود شدن سرمایه‌های آینده‌مان؟! به قیمت تنها شدن در آینده؟! به قیمت نابود شدن باورهای ناب دینی خودمان که سال‌ها با سوختن در مصائب اهل بیت علیهم السلام ساخته شده است؟! سوختیم و ساختیم تا قرآن و عترت در این مقطع زمانی تا حدی از غربت و تنهایی بیرون بیایند. حال چون جامعه پذیرش ندارد، چون چشم ندارد تا ببیند که فرزندان علوی تبار و حسینی تبار ما در عالم سربلند شوند، از مسیر خود دست بکشیم؟! نه، چنین معامله‌ای بر سر حرف بی‌حساب و کتاب عده‌ای که ندانسته می‌گویند و سنجدیده می‌خندند، باعث باخت ما می‌شود. باید تکیه‌گاه دیگری را انتخاب کنیم که معامله را برنده شویم!

بباید در این ایام عزیز و بابرکت که در خانهٔ اهل بیت علیهم السلام از زده‌ایم تا یاری‌مان کنند و راه را از بیراهه نشانمان دهند، کمی با خود خلوت کنیم، با امامان نجوایی

۱. مانند رزمندگانی که در غزوةٔ حراء الاسد شرکت کردند و به طرز عجیب بر لشکر ابوسفیان پیروز شدند. وقتی سراغ راز پیروزی آن‌ها را می‌گیریم، می‌رسیم به همین انتخاب نوع تکیه‌گاه. در آن غزوه، رزمندگان اسلام به تعبیر قرآن به حرف مردم ﴿قَالَ لَهُمُ النَّاسُ﴾ گوش نکردند؛ در نتیجه به پیروزی جالبی رسیدند که قرآن دربارهٔ آن‌ها تعبیر قشنگی دارد: پیروزی بی‌درسد و خشنودی خدا را به دست آوردند. ﴿الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدِ جَمَعُوا لَكُمْ فَاتَّخَذُوهُمْ قِرَادَهُمْ إِيْمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ فَانْقَلَبُوا بِنِعْمَةِ رَبِّهِمْ فَغُلِبُوا بِأَسْفَرٍ﴾ (این‌ها کسانی بودند که [بعضی از] مردم به آن‌ها گفتند: «لشکر دشمن برای حمله به شما اجتماع کرده‌اند. از آن‌ها بترسید»؛ اما آن‌ها ایمانشان زیادت‌ر شد و گفتند: «خدا ما را کافی است و بهترین حامی ماست.» به همین جهت، آن‌ها [از این میدان] با نعمت و فضل پروردگار بازگشتند؛ در حالی که هیچ ناراحتی‌ای به آن‌ها نرسید و از فرمان خدا پیروی کردند و خداوند دارای فضل و بخشش بزرگی است) (نک: ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۲۸، ص ۱۷۴ تا ۱۷۷، تفسیر آیات ۱۷۳ و ۱۷۴ سورهٔ آل عمران).

کنیم و دل به دستان باکفایت و لطف و محبت ایشان بسپاریم. با خود خلوت کنیم و به آینده فکر کنیم: آینده خودمان، آینده همسرمان، آینده تک‌فرزندمان، آینده نسلمان، نامان، خاندانمان، شهر و کشورمان و آینده ایرانمان و مملکت و خاکمان، آینده مذهب و مجالس حسینی‌مان، آینده دنیا و آخرت‌مان. بیا بیاید به همه این‌ها فکر کنیم.

این شب‌ها شب‌های خلوت کردن با امام حسین علیه السلام است. ما وقتی از آوردن یک بچه ممانعت می‌کنیم، در اصل در مقابل ایجاد یک نسل ایستاده‌ایم. اگر در قیامت از ما پرسیده شود: «چرا نگذاشتید نسل دوست‌دار علی و اولاد علی علیه السلام افزایش یابد؟»، چه پاسخی داریم؟ واقعاً چرا به مسئله جمعیت ساده‌انگاران نگاه می‌کنیم؟ برای اینکه از چنین چیزی منع کنیم، باید حجت شرعی داشته باشیم.

به دنیا آمدن یک کودک، تنها به دنیا آمدن یک فرزند نیست؛ بلکه به دنیا آمدن یک نسل است. آن‌هایی که با مسخره‌کردنشان، با حرفشان مانع به دنیا آمدن یک فرزند می‌شوند، در واقع مانع ایجاد یک نسل شده‌اند. وقتی حرف ما مانع به دنیا آمدن یک کودک شد، در واقع راه به دنیا آمدن یک نسل را بسته‌ایم. اگر یک نفر از این نسل باعث نجات یک شهر یا یک کشور یا مردم جهان باشد، مانند حاج قاسم سلیمانی‌ها و شهرداری‌ها و احمدی‌روشن‌ها، اگر با این حرف ما دانشمند و نیروی حافظ امنیت برای مملکت به دنیا نیاید و کلام ما سدّ راه به دنیا آمدنش شود یا یک نفر در این نسل، بنده خوب خدا باشد و سخن ما زمین را از این بنده محروم کند، چه جوابی داریم؟ آیا درباره حرف‌هایی که می‌گوییم و می‌شنویم یا شوخی‌هایی که در این زمینه از ما سر می‌زند، تا به حال این‌گونه فکر کرده‌ایم؟

به چه قیمتی؟

خواص مردم امام حسین علیه السلام را به کارهای مختلفی سفارش می‌کردند؛ ولی ایشان به هیچ‌کدام توجهی نکردند. ایشان تنها به رضای الهی فکر می‌کردند و به هر میدانی که رضای خدا را به همراه داشت، وارد می‌شدند.

روزی مردی از اهل کوفه به امام حسین علیه السلام نامه نوشت: «یا سَیِّدِی اَخِرِنِی حَیِّیرِ الدُّنْیَا وَ الْاٰخِرَةِ.» (آقای من، مرا به خیر دنیا و آخرت آگاه کن.) حضرت در پاسخ او نوشت: «بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ فَاِنَّ مَنْ طَلَبَ رِضًا اللّٰهِ بِسَخَطِ النَّاسِ كَفَّاهُ اللّٰهُ اُمُورَ النَّاسِ.» (اگر کسی طوری رفتار کند که خدا راضی باشد هرچند مردم از او ناراضی باشند، خداوند تقدیری برایش پیش می‌آورد که از شر مردم در امان بماند.) «وَمَنْ طَلَبَ رِضًا النَّاسِ بِسَخَطِ اللّٰهِ وَكَلَهُ اللّٰهُ اِلَى النَّاسِ.»^۱ (اما اگر کسی بخواهد در جامعه محبوب باشد و به این خاطر، رفتاری بکند که خدا از آن راضی نباشد، خدا هم کار او را به مردم وامی‌گذارد.) عجب روایت ترسناکی! خدا انسان را به خودش وامی‌گذارد! ترسناک نیست؟!

پس باید رضایت کسی را به دست بیاوریم که رضایتش کارساز است، رضایت کسی را به دست بیاوریم که آخرت و عاقبت و بهشت و جهنم ما به دست اوست. بله، خدا! برای عاشق امام حسین علیه السلام زشت است که برای شادکردن دل مردم پا روی باورها و اعتقادات درستش بگذارد، برای عاشق امام حسین علیه السلام زشت است که به خاطر حرف یک عده نخواهد در زیادشدن نسل امام حسینی‌ها نقشی داشته باشد.

خیلی می‌ارزد

اگر راه درست را انتخاب کردیم و به افرادی که خانواده کامل را مسخره می‌کنند توجه نکردیم، اگر فقط رضایت خدا برایمان مهم بود و کاری را بر اساس رضای خدا

۱. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۰۸، ح ۱۷. در روایتی مشابه، حضرت امام باقر علیه السلام از قول نبی مکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «مَنْ طَلَبَ رِضَاةَ النَّاسِ بِمَا يُسَخِّطُ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ كَانَ حَامِدُهُ مِنَ النَّاسِ دَانِئًا وَمَنْ اَتَرَ طَاعَةَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ بِمَا يُغَضِبُ النَّاسَ كَفَّاهُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ عِدَاوَةَ كُلِّ عَدُوٍّ وَ حَسَدَ كُلِّ حَاسِدٍ وَ بَغْيَ كُلِّ بَاغٍ وَ كَانَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ نَاصِرًا وَ ظَهِيرًا.» (کسی که با آنچه خدا را به خشم می‌آورد، به دنبال کسب رضایت مردم است، چنان خواهد شد که مردمی که او را ستایش می‌کردند، وی را سرزنش کنند، کسی هم که طاعت الهی را به کاری که مردم را به خشم می‌آورد ترجیح بدهد [و کاری را انجام دهد که اطاعت خداست، اما مردم از آن کار از او خشمگین می‌شوند]، خداوند او را از دشمنی هر دشمن و حسادت هر حسود و سرکشی هر باغی‌ای حفظ خواهد کرد و خداوند یار و پشتیبان او خواهد بود) (حسن بن محمد دیلمی، ارشاد القلوب الی الصواب، ج ۱، ص ۱۷۹).

انجام دادیم، هم در این دنیا اجر می‌بریم و هم در آخرت. یعنی به دنبال تحمل رنج تمسخرهای مردم، پاداش می‌آید، هم دنیایی و هم آخرتی. البته در جلسات قبل به این مسئله پرداختیم.

آیا نمی‌ارزد تحمل تمسخر دیگران با آن تعریفی که پیامبر ﷺ از نوزاد متولد شده می‌کند؟! پیامبر ﷺ فرمودند: **(وَأَوْلَادِي فِي أُمَّتِي أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ)**. (همانا یک نوزاد متولد شده در امتم، از آنچه خورشید بر آن می‌تابد، نزد من محبوب‌تر است).^۱ بیا بید با ساختن خانواده کامل، دل پیامبر ﷺ را شاد کنیم.

اگر به دنبال به دست آوردن رضایت خدا باشیم و سرزنش‌ها و تمسخرها در تصمیم ما اثری نداشته باشد، محبوب می‌شویم، محبوب خدا می‌شویم، ماندگار می‌شویم. می‌خواهم یکی از این محبوب شده‌های دو دنیا را به شما معرفی کنم. معامله او تماشای بُرد بود. استقامت در مسیر حق، جدانشدن از راه درست و با تمسخر از میدان بیرون نشدن، همیشه برای انسان سودمند است و مایه آسایش و آرامش اوست. **با خدا که معامله کنیم، همه چیز تمام است.**

تو شهید می‌شوی

تا حالا اسم شهید عبدالمطلب اکبری را شنیده‌اید؟ وقتی از مسیر اصفهان به شیراز می‌روید و از آباده عبور می‌کنید، به شهرستان کوچکی به نام خرم‌بید می‌رسید. در حوالی این شهرستان، روستای کوچکی است که الان نامش شهیدآباد است. خانواده‌های ساکن این روستا زیاد نیستند؛ اما وقتی به گلزار شهدای روستا سر بزنید، تعجب می‌کنید. آن‌ها ۴۳ شهید تقدیم انقلاب و اسلام کرده‌اند! از میان قبور شهدا قبر شهیدی هست که زائرانی از مناطق دور و نزدیک دارد. آنجا مزار شهید عبدالمطلب اکبری است. عبدالمطلب به همه من و شما

۱. حسین بن محمد تقی نوری، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۴، ص ۱۵۳.

نشان داده است که هیچ چیز نمی‌تواند مانع رشد و کمال معنوی انسان شود. او از نعمت گویایی و شنوایی محروم بود: نه می‌شنید و نه می‌توانست حرف بزند. مردم با شخصی با این ویژگی چگونه برخورد می‌کنند؟ خیلی مسخره‌اش می‌کردند و حرف‌هایش را جدی نمی‌گرفتند.

عبدالمطلب هوش و استعداد فوق‌العاده‌ای داشت؛ اما تا کلاس پنجم بیشتر درس نخواند. سپس به سراغ بنایی رفت و یک استادکار ماهر در بنایی شد. تقریباً همه خانه‌های روستا یادگار عبدالمطلب است. هرکس خانه‌اش به تعمیر احتیاج داشت، عبدالمطلب را خبر می‌کرد. در لوله‌کشی و کارهای خدماتی هم استاد بود. خلاصه به قول ما یک آدم همه‌فن حریف بود، یک آدم بااستعداد و دوست‌داشتنی که از نعمت تکلم و شنوایی محروم بود. نمی‌توانست حرف بزند یا بشنود. دوستانش از عبدالمطلب چیزهای عجیبی می‌گفتند. یکی می‌گفت: «عجیب است عبدالمطلب ناشنواست؛ اما وقتی خمپاره شلیک می‌شود، او زودتر از همه خیز برمی‌دارد!» دیگری می‌گفت: «بارها با هم توی خط بودیم. عبدالمطلب بسیار به نماز اول وقت مقید بود. ما شنوایی داشتیم، ساعت داشتیم، او هیچ‌کدام را نداشت؛ اما وقت اذان که می‌شد، آربی جی را کنار می‌گذاشت و آماده نماز می‌شد. هنوز این معما باقی مانده که از کجا وقت اذان را تشخیص می‌داد!»^۱

چون کرولال بود، خیلی‌ها مسخره‌اش می‌کردند. رفیقش عبدالله می‌گوید:

یک روز با عبدالمطلب سر قبر پسرعموی شهیدش غلامرضا اکبری رفتیم. عبدالمطلب کنار قبر پسرعمویش با انگشت یک چهارچوب قبر کشید و توی آن چهارچوب نوشت «شهید عبدالمطلب اکبری». ما تا این کارش را دیدیم، زدیم زیر خنده و شروع کردیم به مسخره‌کردنش. عبدالمطلب هم وقتی دید مسخره‌اش می‌کنیم و به او می‌خندیم، بنده خدا هیچی نگفت. فقط یک نگاهی به سنگ قبر کرد و با دست، نوشته‌اش را پاک کرد. بعد سرش را انداخت

۱. گفت‌وگوی خواندنی با مادر چهار شهید روستای شهیدآباد، شیرازه، دسترسی در: shiraze.ir/fa/news/33401، ۹ تیر

پایین و آرام از کنارمان بلند شد و رفت.... فردای آن روز عازم جبهه شد و دیگر او را ندیدیم. ده روز بعد شهید شد و پیکرش را آوردند. جالب اینجا بود که دقیقاً همان جایی دفن شد که برای ما با دست، قبر خودش را کشیده بود و مسخره‌اش کردیم. وصیت‌نامه‌اش خیلی سوزناک بود. این چنین نوشته بود: «بسم الله الرحمن الرحيم. یک عمر هرچی گفتم، به من می‌خندیدند. یک عمر هرچی می‌خواستم به مردم محبت کنم، فکر کردند من آدم نیستم و مسخره‌ام کردند. یک عمر هرچی جدی گفتم، شوخی گرفتند. یک عمر کسی را نداشتم باهاش حرف بزوم. خیلی تنها بودم. اما مردم، حالا که ما رفتیم، بدانید هر روز با آقام امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ وَآلِهِ الطَّيِّبَاتُ حرف می‌زدم. آقا خودش بهم گفت: تو شهید می‌شوی. جای قبرم را هم بهم نشان داد....»^۱

ببینید چقدر قشنگ با خدا و امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ وَآلِهِ الطَّيِّبَاتُ معامله کرد. طرف حساب ما خدا و امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ وَآلِهِ الطَّيِّبَاتُ است که ضامن سعادت دنیا و آخرت‌مان هستند. اگر وارد معامله با آن‌ها بشویم، برکت می‌دهند. به ما چیزی می‌دهند که دیگران تصورش را هم نمی‌کنند. طرف خودمان را امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ وَآلِهِ الطَّيِّبَاتُ قرار بدهیم که با این کار، از دست ما راضی می‌شوند. آن وقت اگر همه دنیا هم به ما بدوبیراه بگویند، کار خودمان را می‌کنیم و در دلمان شیرینی لبخند حضرت را درمی‌یابیم، عنایت حضرت و کفالتش در زندگی‌مان را می‌بینیم. این معامله با خداست که تمام زندگی ما را سرشار از امید به آینده می‌کند. کار را که به دست خدا بسپاریم، از عاقبتش خیالمان راحت می‌شود.

اما آن‌هایی که مسخره‌مان می‌کنند، روزی پشیمان می‌شوند، روزی به اشتباه خود پی می‌برند. در واقع، خیلی از این بیچاره‌ها روزی به حرف‌های خودشان خواهند خندید و ورق بر خواهد گشت. البته مجازات مسخره‌کنندگان در جای

۱. «ماجرای شهیدی که مردم مسخره‌اش می‌کردند»، مشرق، دسترسی در: www.mashregnews.ir/news/1209315، ۷ اردیبهشت ۱۴۰۰.

خودش محفوظ است و ممکن است در قیامت دامن گیرشان شود؛^۱ مگر اینکه توبه کرده باشند. امکان هم دارد که در همین دنیا چوبش را بخورند.

پدرها و مادرهایی که در مجلس اباعبدالله نشسته‌اید، شمایی که قبول دارید بچه برکت است، بچه رحمت است، هیچ وقت تمسخر مردم شما را از چیزی که می‌دانید درست است و دوستش دارید، محروم نکنند؛ چون واقعاً مردم را نمی‌شود راضی نگه داشت یا به فرموده آیت‌الله شیخ عباس صفایی رحمة الله علیه مردم سریع‌الرضا نیستند.

خب، حاج‌آقا! می‌شه یه راهکار عملیاتی بگید که واقعاً چه کار کنیم که جلوی حرف مردم و تمسخرشون کم نیاریم و اراده‌مون توی راه درست سست نشه و توی تصمیماتمون ملاکمون منطوق و عقل و رضای خدا باشه؟ راه تقویت عزم و اراده توی مسئله خانواده کامل چیه؟

با اینکه چند راهکار را در لابه‌لای بحث گفتم، به چند راهکار دیگر هم اشاره می‌کنم:

تجربه‌ها را مرور کن

اولین برنامه و راهکار این است که تجربه‌های گذشته خودمان یا دیگران را مرور کنیم و ببینیم کسانی که به خاطر حرف و تمسخر مردم از انتخاب درست منصرف شده‌اند، الان در چه وضعیتی قرار دارند. آیا در انجام آن کار موفق بوده‌اند یا مدام خودشان را سرزنش می‌کنند که: «چرا به گفته فلانی گوش دادم و...؟!» این مرور تجربه‌ها باعث می‌شود که در تصمیمات آینده، دیگر اشتباه گذشته را تکرار نکنیم.

۱. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: «در بهشت به روی یکی از مسخره‌کنندگان باز می‌شود و به او می‌گویند: بیا، او با اندوه جلو می‌رود و وقتی نزدیک شد، در به رویش بسته می‌شود! سپس در دیگری به رویش گشوده می‌شود... این کار مرتباً تکرار می‌شود تا جایی که در به رویش باز می‌شود و گفته می‌شود: بیا، بیا؛ اما او دیگر جلو نمی‌رود» (میزان الحکمة، ج ۵، ص ۲۴۹).

عاقبت‌اندیشی

دومین برنامه، عاقبت‌اندیشی یا دوراندیشی است. در برنامه قبل به گذشته نگاه می‌کردیم؛ ولی دوراندیشی نگاه به آینده است. «دوراندیش باش» یعنی عاقبت‌کارت را ببین و با افراد عاقل مشورت کن.^۱

شخصی به خدمت رسول اکرم ﷺ آمد و عرض کرد: «یا رسول الله، مرا موعظه و نصیحت بفرمایید.» حضرت به او فرمود: «اگر بگویم، به کار می‌بندی؟» شخص گفت: «بله، یا رسول الله.» حضرت دوباره تکرار کرد: «به راستی اگر بگویم، آن را به کار می‌بندی؟» شخص گفت: «بله، یا رسول الله.» دوباره تکرار کرد: «به راستی اگر بگویم، آن را به کار می‌بندی؟» شخص گفت: «بله، یا رسول الله.» این سه بار تکرار برای این بود که می‌خواستند او کاملاً برای حرفی که می‌خواهد بشنود، آماده شود. همین که حضرت رسول ﷺ سه بار از او اقرار گرفتند و آماده‌اش کردند، فرمودند: «إِذَا هَمَمْتَ بِأَمْرٍ فَتَدَبَّرْ عَاقِبَتَهُ.»^۲ (هرگاه تصمیم گرفتی که عملی را انجام بدهی، قبل از انجام دادن آن، به نتایجش فکر کن.) یعنی بدون عاقبت‌اندیشی و حساب و کتاب دست به هر کاری نزنیم که پشیمانی و ضرر در آن وجود داشته باشد.^۳ به این فکر کنیم که آیا تحمل تنهایی در دوران میان‌سالی و گرفتاری‌های بی‌حساب سالمندی و افسردگی در زندگی بر اثر کم‌بودن تعداد فرزند سخت‌تر است یا تحمل تمسخر مردم که بر اساس عقل و منطق نیست. باید ملاک زندگی و هر رفتاری که از ما سر می‌زند، رضایت خدا باشد. یاران ابا عبد الله عليه السلام نمونه روشنی از توجه به رضایت خدا و عاقبت‌به‌خیری هستند که خوشبختی را برای خود خریدند.

۱. امیرمؤمنان عليه السلام فرمودند: «الْحَزْمُ النَّظَرُ فِي الْعَوَاقِبِ وَ مَشَاوَرَةُ ذَوِي الْعُقُولِ.» (دوراندیشی عاقبت‌نگری است و رایزنی با خردمندان.)

۲. احمد بن محمد برقی، المحاسن، ج ۱، ص ۱۶.

۳. چه زیبا فرمود امیر بیان عليه السلام: «الْفِكْرُ فِي الْعَوَاقِبِ يُنْجِي مِنَ الْمَعَاطِبِ.» (دوراندیشی و تفکر در عاقبت کار باعث نجات از گرفتاری می‌شود.)



با حسین علیه السلام برای خدا

چه چیزی باعث شد یاران سیدالشهدا علیه السلام ماندگار شوند و بعد از ۱۴۰۰ سال فراموش نشوند؟ چه چیزی باعث شد یاران سیدالشهدا علیه السلام محبوب شوند؛ تا جایی که سیدالشهدا علیه السلام در وصفشان فرمود: «فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْفَى وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي»^۱ (من یارانی بهتر و باوفاتر از اصحاب خود نمی‌شناسم). مگر غیر از این است که هدفشان جلب رضایت خدا بود؟ آن قدر رضایت خدا برایشان مهم بود که حتی بعد از اینکه اباعبدالله علیه السلام تکلیف را از آن‌ها برداشت، حاضر نشدند ولی خدا را رها کنند و به هیچ‌وجه از تصمیم درستشان برنگشتند. شاید عده‌ای آن‌ها را سرزنش می‌کردند، شاید عده‌ای آن‌ها را مسخره می‌کردند که: «چطور با این تعداد کم آمده‌اید در برابر لشکر عظیم عمر سعد ایستاده‌اید؟!»، اما آن‌ها جز به رضایت خدا و ولی خدا فکر نمی‌کردند.^۲ وقتی اباعبدالله علیه السلام در میان یارانش در شب عاشورا فرمود: «هرکسی می‌خواهد برود، برود»، اصحاب یکی یکی بلند شدند و هرکدام به نحوی ابزار ارادت خودشان را به اباعبدالله علیه السلام نشان می‌داد؛ به طوری که رضایت خدا در کلامشان مشهود بود.

یکی از آن دل‌دادگان اباعبدالله علیه السلام مسلم بن عوسجه بود. بلند شد و گفت: «آقا جان، آیا تو را در این اوضاع در حلقه محاصره دشمن رها کنیم و برویم؟! آن وقت در پیشگاه خدا برای تنها گذاشتن تو چه عذری بیاوریم؟ به خدا سوگند، از تو جدا نمی‌شوم تا اینکه نیزه‌ام را در سینه آن‌ها فرو کنم. تا قبضه این شمشیر در دست من است، به آنان حمله می‌کنم و اگر سلاخی نداشته باشم که با آن پیکار کنم، با سنگ به آنان حمله می‌کنم، تا آنجا که همراه تو جان بسپارم.»^۳

پس از مسلم، سعید بن عبدالله حنفی بلند شد و گفت: «نه، به خدا قسم! هرگز

۱. لوط بن یحیی ابومخنف، وقعة الطف، ص ۱۹۷.

۲. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۳۸. امام رضا علیه السلام: «مَنْ أَرْضَى الْخَالِقَ لَمْ يَبَالِ بِسَخَطِ الْمَخْلُوقِ.» (کسی که به دنبال کسب خشنودی خدا باشد، اهمیتی به ناخشنودی مخلوق نمی‌دهد.)

۳. میرزا حبیب‌الله هاشمی خویی، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة، ج ۱۸، ص ۲۴۶.

رهایت نمی‌کنیم تا خداوند را شاهد بگیریم که در غیاب پیامبر اکرم حرمت او را در حق تو رعایت کردیم. به خدا قسم، اگر بدانم که در راه تو کشته می‌شوم و دوباره زنده می‌شوم و در آتش سوزانده می‌شوم و خاکسترم را به باد می‌دهند و هفتاد بار با من چنین رفتاری می‌کنند، باز هم هیچ وقت از تو جدا نمی‌شوم تا اینکه جانم را در رکاب شما بدهم. چرا چنین نکنم وقتی کشته شدن فقط یک بار است و بعد از آن، کرامت جاودانه‌ای نصیب می‌شود که پایانی ندارد؟!»

این‌ها یاران حسین علیه السلام هستند! کسی که شیعه حسین علیه السلام است، باید شبیه او باشد. رضایت پروردگار متعال برای امام حسین علیه السلام یک اصل بود. ما هم اگر می‌خواهیم خدا را از خودمان راضی کنیم و در رکاب ابا عبدالله علیه السلام باشیم، باید برای تقویت جبهه اسلام و نسل امام حسینی‌ها، در مسئله فرزندخواهی رضایت خدا برایمان مهم باشد. نمی‌خواهد مثل مسلم بن عوسجه یا سعید بن عبدالله جانمان را فدای امام کنیم، نمی‌خواهد در مقابل تیرهای دشمن بایستیم و از جان امام دفاع کنیم یا خود را سپر بلای مؤمنان کنیم و در مقابل گلوله‌ها بایستیم! نه، فقط باید مسئولیت یکی از بهترین مخلوقات خدا را آن هم با ضمانت خود خدا برعهده بگیریم، آن نعمتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم درباره‌اش فرموده‌اند فردای قیامت به من و شما در برابر امت‌های دیگر مباهات می‌کند و مکرر به امت خود سفارش می‌کرد: «ازدواج کنید، فرزند بیاورید که در این صورت جمعیتان زیاد می‌شود. به راستی من در روز قیامت، به کثرت جمعیت شما امت اسلام، بر سایر امت‌ها مباهات می‌کنم؛ حتی به فرزندان سقط شده شما!»^۲

البته این حرف‌ها به معنای آن نیست که همه خانواده‌ها باید پنج فرزند داشته باشند! ما تفاوت موقعیت خانواده‌ها، مشکلات، بیماری‌ها و مانند این‌ها را قبول داریم و تعداد مشخصی را برای فرزند، ضروری و استاندارد نمی‌دانیم؛ اما

۱. محمد سماوی، ابصار العین فی انصار الحسین علیه السلام، ص ۲۱۷.

۲. محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۴.

می‌خواهیم در این جلسات به شما و خودمان ثابت کنیم که می‌شود نگاهمان را درست کنیم و برخی مشکلات را که توهمی است، از ذهنمان بیرون کنیم و بعضی از مشکلات را با درست دیدن ماجرا برای خودمان حل کنیم. بعضی از مشکلات و حرف‌ها را هم باید به جان‌ودل بپذیریم و به‌خاطر ارزش و اهمیت موضوع با آن‌ها کنار بیاییم. آن زمان است که احساس می‌کنیم جای درستی ایستاده‌ایم و کارمان درست‌ترین کار است.

جای او محکم بود؟

کسی که جایش را درست انتخاب نکند و جای محکمی نایستد، در تصمیماتش سریع سست می‌شود. وقتی فردی در جای محکمی ایستاد، آن وقت است که هیچ سخنی در او اثر نمی‌گذارد؛ چون می‌داند کجا ایستاده است. شاید قاسم را به‌خاطر کلاه‌خود و زره بزرگش مسخره می‌کردند؛ اما قاسم می‌داند پایش را جای پای پدر گذاشته است و به محکمی حسن بن علی علیه السلام قدم برمی‌دارد. اگر صلابت حسن علیه السلام نبود، شاید اگر شمشیر حسن علیه السلام نبود، از حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام و اسلام چیزی باقی نمی‌ماند. این دل‌آور فرزند همان حسن است که با ضربتی ابن ملجم ملعون را به درک واصل کرد؛ از بس حسن علیه السلام با صلابت است!

قاسم جان، شاید وقتی به میدان رفتی، مسخره‌ات کردند؛ اما تو خوب می‌دانی که کجا ایستاده‌ای. خوب انتخاب کردی و عاقلانه‌ترین و شجاعانه‌ترین تصمیم را گرفتی. دیگر هیچ ترسی به خود راه ندادی و با تمام وجود جنگیدی. به کلاه‌خود و زرهش بخندید. مهم نیست، او بهترین کار را انجام می‌دهد. لحظه‌ای عمو را تنها نخواهد گذاشت:

این کریمان با نگاه خود گره وا می‌کنند
 آن‌که عمری درد ما کرده مداوا قاسم است
 روی ابرویش اگر تحت الحنک بسته حسین
 در حرم زیباترین فرزند زهرا قاسم است
 نعره زد «ان تَنگرونی»، ریخت لشکر را به هم
 وارث شیر جمل شاگرد سقا قاسم است

شبِ قاسم بن الحسن است... شب ابن‌الکریم... شب آقایی که در آقایی هم‌تا ندارد... شب آقایی که شجاعت حسنی‌اش تا قیامت در تاریخ ثبت شده... اما ظهر عاشورا دیگر قرار ندارد... دل توی دلش نیست... آمد خدمت عمو... جان!

سر آمد طاقت و صبر و شکیم من اینجایی علی‌اکبر غریبم

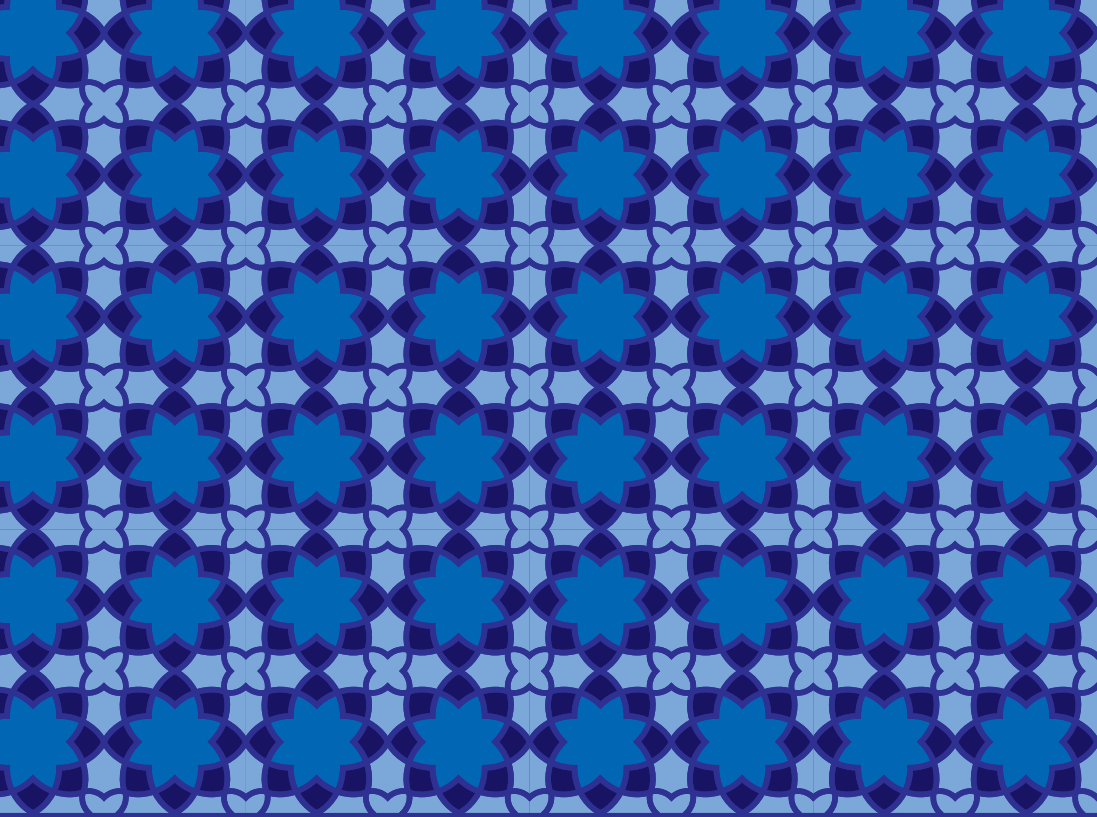
اجازه بده جانم را فدایت کنم ... «**اِسْتَأْذَنَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْمُبَارَاةِ، فَأَبَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يَأْذَنَ...**» آقا فرمود: قاسم، نمی‌خواهم داغت به دلم بماند... اجازه نداد... «**فَلَمْ يَزَلِ الْعُلَامُ يُقْبِلُ يَدَيْهِ وَرِجْلَيْهِ حَتَّى أَذِنَ لَهُ فَخَرَجَ وَدُمُوعُهُ تُسِيلُ عَلَى خَدَيْهِ.**» یک وقت دیدند خودش را روی پاهای عمو انداخت. آن قدر دست‌وپای عمو را بوسید تا اجازه بگیرد... هر جوری بود، بالاخره اجازه گرفت. در بعضی جاها آمده که نامه پدرش امام حسن عليه السلام را آورد تا حضرت راضی شد...^۱

اما بمیرم برای آن لحظه‌ای که یک وقت از سمت میدان صدایی رسید... «**فَصَرَ بِهِ ابْنُ فَضِيلٍ الْأَزْدِيُّ عَلَى رَأْسِهِ فَقَلَقَهُ فَوَقَعَ الْعُلَامُ لُوجْهِهِ وَصَاحَ يَا عَمَّاه...**» نانجیبی چنان ضربتی بر سر قاسم زد که با صورت به زمین افتاد. صدا زد: «عمو جان، به فریادم برس...!» آقا رسید کنار قاسم. راوی می‌گوید گردوغبار به پا شده بود: «**وَ انْجَلَّتِ الْعَبْرَةُ، فَإِذَا أَنَا بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَائِمًا عَلَى رَأْسِ الْعُلَامِ.**» یک وقت دیدند موقعی که گردوغبار

۱. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۱.

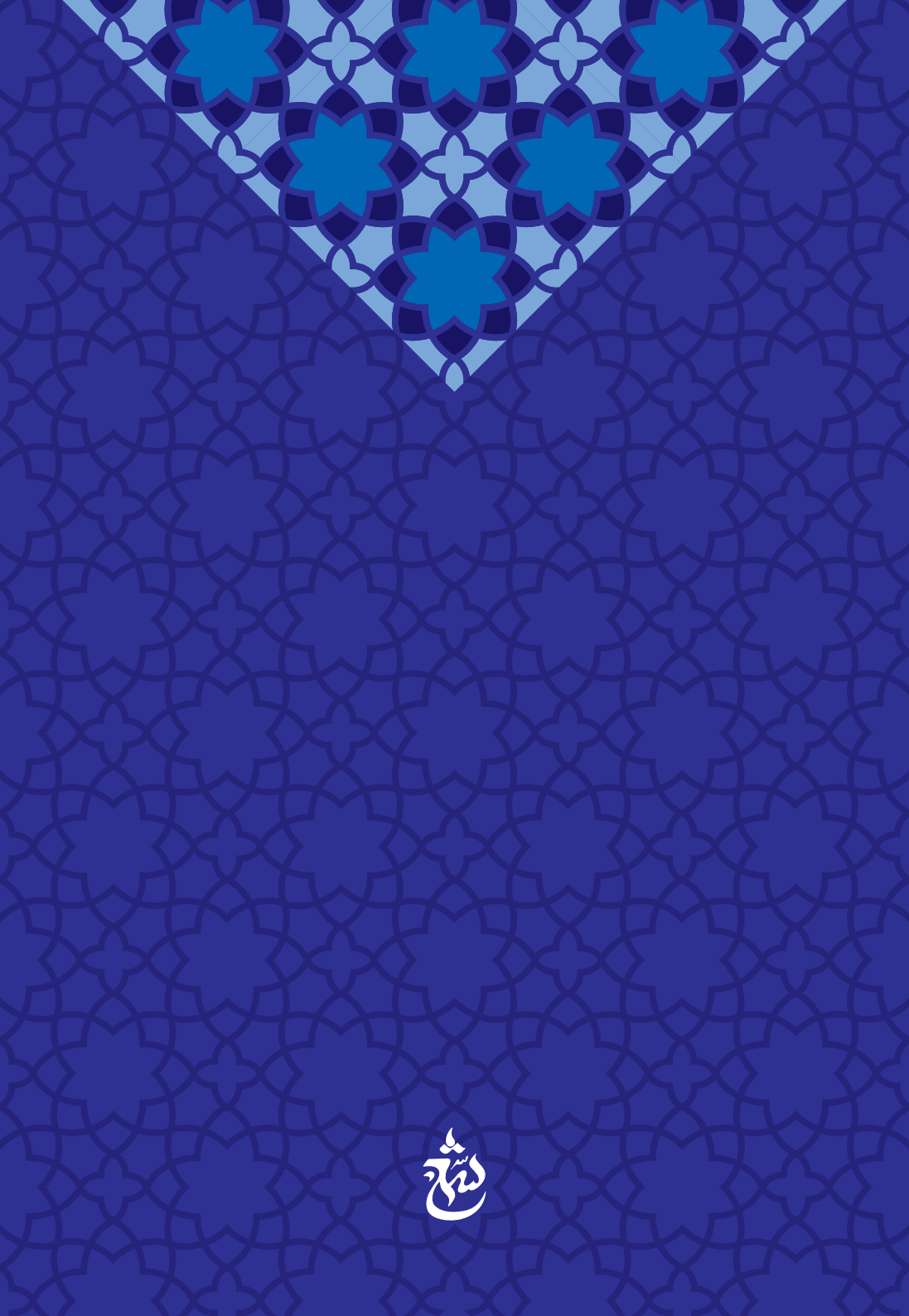
فرونشست، آقای غریبِ کربلا بالای سر این نوجوان ایستاده است. «وَالْغُلَامُ يَفْحَصُ بِرَجْلَيْهِ.» این نوجوان دارد پا به زمین می‌کشد... یک جمله‌ای گفت که وقتی روزه‌خوان محضر آیت‌الله بهائی به این قسمت روزه می‌رسید، آقا می‌فرمود: «نخوان. من طاقت شنیدن ندارم...» چه بود جمله آقا؟!... بگویم تا صدای ناله‌ات بلند شود؟!... فرمود: «عَزَّ وَ اللهُ عَلَى عَمِّكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ.» (قاسم جان، چقدر برای عمویت سخت است که جلوش دست و پا بزنی و عمویت نتواند برایت کاری کند...!) هرچا نشسته‌ای، امشب صدا بزنی یا بن‌الحسن...!

اللعنة الله على القوم الظالمين.



مجلس هفتم

سفره را اوپهن می کند!



سورة



«مادری» مهم‌ترین و اثرگذارترین جایگاه اجتماعی است. آینده بشریت و تربیت نسلی حسینی که یاوران مهدی عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ الرَّحِيمِ باشند، به‌دست مادرانی است که با مهرشان به سیدالشهدا عَلَيْهِ السَّلَامُ، فرزندان حسینی تربیت می‌کنند.

وقتی قرآن کریم می‌خواهد نمونه‌ای از انسان‌های باایمان را به‌عنوان نماد زن خوب و زن برتر و زن مؤمن نام ببرد، دو نفر را معرفی می‌کند: آسیه همسر فرعون^۱ و حضرت مریم.^۲ توجه به این نکته جالب است که خوبی‌های این دوزن مربوط به محیط خانواده است. ارزش و اهمیت آسیه در چیست؟ او موسای کلیم‌الله را که پیغمبر اولوالعزم است، در آغوش خودش بزرگ کرد، به او ایمان آورد و کمکش کرد. روایت قرآن از این مادر مربوط به درون خانواده است. آسیه برای موسی «مادری» کرد.

درباره حضرت مریم هم همین‌طور است: «الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا»^۳ ناموس خود را حفظ کرد، عفت خود را حفظ کرد. این نشان می‌دهد در محیط زندگی حضرت مریم، عواملی وجود داشته که می‌توانسته تهدیدکننده عفت و ناموس یک زن عقیف باشد و او توانسته با آن‌ها مبارزه کند.^۴ حضرت مریم عَلَيْهَا السَّلَامُ مادر عیسی و

۱. «وَصَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا لِّلَّذِينَ آمَنُوا امْرَأَتَ فِرْعَوْنَ» (تحریم، ۱۱).

۲. «وَمَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ الَّتِي أَحْصَنَتْ فَرْجَهَا» (تحریم، ۱۲).

۳. همان.

۴. نک: بیانات در دیدار با جمعی از بانوان نخبه، ۱ خرداد ۱۳۹۰.



دخترِ عمران است: ﴿مَرْيَمَ ابْنَتَ عِمْرَانَ﴾^۱ مریم زنی جوان است که در مقابل تهمت و نگاه آلودهٔ مردم شهر و منطقهٔ خود، مثل کوه می‌ایستد و عیسی را که خدای متعال با قدرت کاملهٔ خودش در دامن پاک او گذاشته، بزرگ می‌کند. رهبر معظم انقلاب علیه السلام در بیانی زیبا، جایگاه این دو بانو را به تصویر می‌کشد. ایشان می‌فرمایند:

این دو زن، دنیا را نورباران می‌کنند. این نشان دهندهٔ آن است که در میدان عظیمی که همهٔ انسان‌ها، از اولین و آخرین، جمع شده‌اند، وقتی خدای متعال می‌خواهد دو انسان را از مجموع همهٔ انسان‌ها انتخاب کند و به عنوان مثل و نمونه، آن‌ها را معرفی کند، دو زن را انتخاب می‌کند، نه دو مرد را و نه یک مرد و یک زن را. در این کار، رازهایی است.^۲

مادر و خانواده

اینجا دو نکتهٔ مهم وجود دارد: اول اهمیت خانواده و دوم نقش مهم و جایگاه والای زن و مادر در خانواده. البته جایگاه مادری از اولی هم مهم‌تر است. تعابیر و کلمات رهبر معظم انقلاب علیه السلام و امام خمینی رحمة الله علیه دربارهٔ مادر خیلی عجیب است. اگر خانم‌ها این جملات را بشنوند، دیدشان به اسلام و به جایگاه زن و مادر عوض خواهد شد. آیت‌الله خامنه‌ای دربارهٔ زن می‌فرماید:

در واقع خانواده را هم زن به وجود می‌آورد و اداره می‌کند، این را بدانید. آن عنصر اصلی تشکیل خانواده، زن است، نه مرد. بدون مرد، ممکن است خانواده‌ای باشد. اگر زن از خانواده‌ای گرفته شد، مرد نمی‌تواند خانواده را حفظ کند. بنابراین خانواده را زن حفظ می‌کند.^۳

۱. تحریم، ۱۲.

۲. نک: بیانات در اجتماع زنان خوزستان، ۲۰ اسفند ۱۳۷۵.

۳. بیانات در اجتماع زنان خوزستان، ۲۰ اسفند ۱۳۷۵؛ پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «كُلُّ نَفْسٍ مِنْ بَنِي آدَمَ سَيِّدٌ فَالرَّجُلُ سَيِّدُ أَهْلِهِ، وَ الْمَرْأَةُ سَيِّدَةٌ وَ بَيْنَهُمَا؛ همهٔ فرزندان آدم فرمانروایند: مرد فرمانروای کسان خویش است و زن فرمانروای خانهٔ خویش است.» (پاینده، نهج الفصاحه، ص ۴۶، ح ۲۱۷۷).

مادر موجود بی‌ظنیری در عالم است. ما امشب را مدیون روضه‌های مادرانه هستیم. امشب شب علی اصغر ابا عبدالله علیه السلام است. امشب شب رباب است، شب تکان دادن عالم به دست یک مادر است. روی صحبت ما امشب بیشتر متوجه دختران و زنان و مادران است. امشب شب مادر است و مادری و پادشاهی مادر در عالم! حتماً خانم‌ها پای سفرهٔ این مادر و فرزند بنشینند و با جان و دل از برکت این سفره استفاده کنند.

مادر چنان قدرتی دارد که می‌تواند عالم را تحت تأثیر خود قرار دهد، به عبارت دیگر، مادر کسی است که با یک دست گهواره می‌چنانند و با دست دیگر عالم را. بهتر است بگوییم مادران چنان تأثیری بر جامعه و ملت دارند که می‌توانند یک ملت را به برترین حد شجاعت برسانند. به همین دلیل امام خمینی رحمة الله علیه دربارهٔ تأثیر مادران و زنان در جامعه جملهٔ عجیبی دارند که انسان را شگفت زده می‌کند. ایشان می‌فرماید:

قرآن کریم انسان ساز است و زن‌ها نیز انسان ساز [هستند]. وظیفهٔ زنان انسان سازی است. اگر زن‌های انسان ساز از ملت‌ها گرفته شود، ملت‌ها شکست می‌خورند و منحط خواهند شد. زن‌ها هستند که ملت‌ها را تقویت می‌کنند، شجاع می‌کنند.^۱

مادرانه‌های کربلا

نمونهٔ زن انسان ساز در کربلا خیلی به چشم می‌خورد. زینب کبری علیه السلام نمونه‌ای از آن مادران انسان ساز و تأثیرگذار در عالم است. او کسی است که هم با فداکاری‌های خود، هم با تربیت فرزندی که در رکاب حسین علیه السلام شهید شدند، هم با خطبه‌های آتشینش، حتی در زمان اسارت، اثرگذاری فوق‌العاده‌ای داشت. زینب کبری علیه السلام ماجرای عاشورا را زنده نگه داشت، مانع از این شد که عاشورا از بین برود و فراموش شود یا در تاریخ کهنه شود.

۱. روح الله خمینی، صحیفهٔ امام، ج ۶، ص ۳۰۰.

حضرت ام البنین علیها السلام یکی دیگر از آن زنان انسان ساز و مادران تأثیرگذار است. ایشان در روز عاشورا، در کربلا حضور فیزیکی نداشت؛ اما تربیت فرزندان رشید و همراه کردن آن‌ها با امام زمانشان، نشان دهنده نقش برجسته این بانوی دلیر است. در بخشی از زیارت‌نامه حضرت ام البنین علیها السلام می‌خوانیم:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أُمَّ الْبُدُورِ السَّوَاطِعِ.

سلام بر تو ای مادر ماه‌های درخشان.

أَشْهَدُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أَنَّكَ جَاهَدْتِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ إِذْ صَحَّيْتَ بِأَوْلَادِكَ دُونَ الْحُسَيْنِ بْنِ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ.

خدا و رسولش را گواه می‌گیرم که تو با اهدای فرزندان و قربانی کردن آن‌ها در راه آرمان‌های حسین علیه السلام جهاد کردی.

وَأَزْرَتِ الْإِمَامَ عَلِيًّا فِي الْمِحْنِ وَالشَّدَائِدِ وَالْمَصَائِبِ.

گواهی می‌دهم که تو یار و یاور امام علی بن ابی‌طالب علیه السلام در سختی‌ها و مشکل‌ها و مصیبت‌ها بوده‌ای.

فَإِنَّ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ شَأْنًا وَجَاهًا مَحْمُودًا.

تو در نزد خداوند از مقام و منزلت والایی برخورداری.

این عبارات‌های زیارت‌نامه با ما صحبت می‌کند. آن قدر این مادر در قیام سیدالشهدا و رهبری امیرالمؤمنین علیه السلام اثرگذار است که در زیارت‌نامه ایشان به این موضوع اشاره می‌شود. ببینید اثرگذاری یک مادر تا کجاست! تا قیام خون خدا و تثبیت راه سیدالشهدا علیه السلام!

رباب هم نمونه‌ای دیگر است. رباب یک مادر است. با یک دستش گهواره علی اصغر را تکان می‌داد و با دست دیگرش عالم را به لرزه درمی‌آورد. ببینید فرزند شیرخورا این مادر چه جنبشی در دنیا به راه انداخته است!

۱. فاطمه اسلامی، سید علی اکبر خدایی، «ام البنین، اسوه مادران و همسران شهید»، مجله پیام زن، شهریور ۱۳۸۵، شماره ۱۷۴، ص ۳۲، بانذکی تلخیص.



مادر وهب نمونه دیگری از انسان سازان کربلاست. او یک مادر است؛ اما تأثیرگذاری او وصف‌نشدنی است. فرزندش را تربیت کرده بود برای حسین علیه السلام.

مادر با یک دست گهواره می‌چنانند و...!

ای عاشقان سیدالشهدا علیه السلام که امشب به عشق علی اصغر امام حسین و مادرش رباب در مجلس او شرکت کرده‌اید، بدانیم که **مادران حساس‌ترین نقطه زندگی بشر** هستند و تأثیر آن‌ها حتی در مردان دانشمند و بی‌نظیری که در دنیا زندگی کرده‌اند، انکارشدنی نیست.

شیخ اعظم انصاری یکی از مراجع بزرگ جهان تشیع است که حدوداً ۱۲۰ سال پیش زندگی می‌کردند. از آن زمان تا به حال هرکسی به اجتهاد رسیده، کتاب‌های ایشان را خوانده و مجتهد شده است. اگر کسی در دنیای طلبگی و فقه و اجتهاد به جایی رسیده باشد، بعید است که شاگردی ایشان را در کتاب‌ها و مطالب علمی او نکرده باشد. ایشان در مرگ مادر بزرگوارش به شدت گریه می‌کرد و کنار جنازه او اشک می‌ریخت. یکی از شاگردان شیخ انصاری به ایشان گفت: «شما مرجع تقلیدید. شاید خوب نباشد این قدر گریه کنید. مردم می‌بینند! شایسته شما نیست با این مقام علمی، برای مردن پیرزنی، این‌گونه اشک بریزید و بی‌تابی کنید.» آن مرد بزرگ نگاهی به این شاگرد کرد و گفت: «ظاهراً شما هنوز متوجه مقام ارزشمند مادر نیستید. تربیت صحیح و زحمات فراوان مادرم، مرا به این مقام رسانده. حالا که مادرم از دنیا رفته، گریه نکنم؟! اگر زحمات این مادر نبود، مرتضی انصاری، شیخ مرتضی نمی‌شد. به خاطر دعاهای مادرم، خیلی از بلاها از من دور می‌شد. چرا گریه نکنم؟ مادرم از دنیا رفته، گریه نکنم؟!»

مادر مقام و جایگاه بسیار والایی پیش خدا دارد و ما را ملزم به قدرشناسی و حمایت از او می‌کند. خداوند می‌فرماید: ﴿وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَىٰ

۱. سید علی اصغر علوی، امضای کوچک، ص ۸۷.

وَهَنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَتَيْنِ أَنْ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَى الْمَصِيرِ^۱ خدا می‌خواهد این پیام را به مادران برساند. حواستان باشد خدا هم به فکر شما هست.

اما عزیزان، به نظر شما چرا خداوند آن قدر به فکر مقام مادری است و برای این مقام ارزش و جایگاه در نظر گرفته است؟ مگر مادری یک مادر چه تأثیراتی می‌تواند بر جامعه و محیط اطراف خود داشته باشد؟

زحمات و کوشش‌های عاقلانه یک مادر، می‌تواند فرزندی تربیت کند که جهان را متحول کند. جمله ابن سینا بسیار حکیمانه است. ابوعلی سینا می‌گوید: «مادر با یک دست گهواره را می‌جنباند و تکان می‌دهد و با یک دست عالم را متحول می‌کند و تکان می‌دهد.» ممکن است یک انسان دانشمند و اثرگذار تحویل جامعه بدهد و ممکن است ظالم و جنایت‌کار تربیت کند. یک نمونه جالب از این افراد اثرگذار توماس ادیسون است. او مخترع برق است. ادیسون درباره مادرش می‌گوید: «جهان هرچه از فناوری و صنعت دارد، از من است و من هرچه دارم، از مادرم است.» مفهوم این کلام ادیسون یعنی **عالمیان هرچه دارند، از مقام مادر است.**^۲ می‌توان با جرئت این جمله را تکرار کرد: «مادر با یک دست گهواره می‌جنباند و با دست دیگر، عالم را.»

۱. «ما هم به انسان درباره والدینش، به ویژه مادرش این طور سفارش کردیم: 'مرا شکر کن. آنان را هم.' مادرش که او را در دوران حاملگی به شکم می‌کشد، هر روز توانش بیش از پیش تحلیل می‌رود و تازه، دو سال هم شیرش می‌دهد. حواستان باشد که به من ختم می‌شود آخر عاقبت همه» (لقمان، ۱۴، ترجمه ملکی).

۲. سیدعلی اصغر علوی، امضای کوچیک، ص ۸۷.

آینده در دستان توست!

شاید داستان جالب ادیسون و مادرش را شنیده باشید. زمانی که ادیسون به مدرسه می‌رفت، درسش ضعیف بود و معلمش از وضعیت درسی او ناراضی بود. معلم نامه‌ای به ادیسون داد که به مادرش بدهد. ادیسون به محض دیدن مادرش نامه را به او داد.

مادر ادیسون نامه را برای فرزندش این‌طور خواند: «فرزند شما نابغه و باهوش است و مدرسه ما به دلیل هوش سرشار فرزندتان، توان آموزش به او را ندارد. شما باید خودتان به او آموزش دهید.»

بعد از این ماجرا، مادر ادیسون در منزل شروع به درس دادن به فرزندش کرد. ادیسون در ۱۳ سالگی اولین اختراع خود را ثبت کرد. مهم‌ترین اختراع او برق است. مدتی بعد از فوت مادرش، صندوقچه مادرش را باز کرد، خواست آن نامه را برای همه بخواند تا به همه ثابت کند که از کودکی نابغه بوده و معلمش اولین فردی بوده که این مسئله را فهمیده است. ولی با دیدن نامه، شروع به گریه کرد و تازه متوجه شد که نامه معلمش چیز دیگری بوده است! در نامه نوشته شده بود: «با کمال تأسف، باید بگویم فرزندتان کودن است و هیچ‌گونه استعدادی برای ادامه تحصیل و درس خواندن ندارد. مدرسه ما هم جای افراد ابله و کودن نیست. از فردا او را به مدرسه راه نمی‌دهیم.»

۱. «پاستور» از دانشمندان معروف دنیا و از شیمیدانان معروف کشور فرانسه است که صاحب کشف‌های مهم علمی است. او بر اثر نظریه‌های بدیع خود، به اوج افتخار جهانی رسید. دولت فرانسه تصمیم گرفت خانه‌ای را که محل تولد او بود، به موزه تبدیل کند. پاستور در ضمن سخنرانی‌اش مقابل آن خانه محقر، از مادر خود یاد کرد و با صدایی که از فرط تأثر می‌لرزید، چنین گفت: «ای مادر عزیز، ای گمشده دل‌بند که سالیانی دراز در این خانه یا من به سر بردی، تویی که اکنون همه چیز را مدیون تو می‌بینم! مادر شجاع و دلدارم، تمام حس فداکاری و شور و هیجانی که در راه عظمت علم و بزرگی میهنم به کار بسته‌ام و از این پس نیز به کار خواهم بست، تو به من آموخته‌ای و در وجودم رسوخ داده‌ای. کار مشقت‌باری که تو در خانه و در کارگاه کوچکمان پیش گرفته بودی، به من درس صبر و حوصله در تحقیقات علمی آینده‌ام داد. از آن‌گاه که با وجود فقر و مسکنت مرا به مکتب فرستادی، عشق به میهن و خدمت به بشر را شب و روز به من آموختی. اکنون از تو اجازه می‌خواهم تمام سرافرازی که میهنم در جشن امروز به من اعطا می‌کند، به پیشگاه عظمتت تقدیم کنم. همین قدر بدان که فرزندت امروز که در میان امواج افتخار و سرلندی غوطه‌ور است؛ [اما] باز هم خود را بدون تو، ای مادر عزیز، در این جهان بزرگ تنها و بی‌پناه می‌بیند!» (پاستور و قدردانی از مادر)، پایگاه اطلاع‌رسانی حوزه، ۱۹ فوروردین ۱۳۹۷،

دسترسی در: <https://hawzah.net/fa/goharenab/View/51772>

ادیسون تازه فهمید چطور مادرش از یک ادیسون کودن، یک ادیسون نابغه ساخت! بعدها در خاطراتش نوشت: «توماس ادیسون فرد کودنی بود که **مادر قهرمانش** او را به نابغه قرن تبدیل کرد!» این معجزه و نتیجه دست هنرمند یک مادر است، انسان می‌سازد، دانشمند و اندیشمند می‌سازد.^۱

«مادری» جایگاهی است که بزرگان این گونه با آن برخورد می‌کنند. «مادری» کرامتی است که اسلام برای زن در نظر گرفته است. اگر خانمی یا مادری این را متوجه شد، دیگر از آن دست بر نمی‌دارد.

پیشرفت، پُر!

متأسفانه امروزه هیاهوی تبلیغات کاری کرده است که عده‌ای برای مادری و بچه‌داری چندان نقشی قائل نباشند. می‌گویند با بچه‌داری و مادرشدن باید دور پیشرفت را خط کشید. برای توجیه حرف‌های خود چنین استدلال می‌کنند: «مادری یعنی کلفتی. من که کلفت نیستم. باز هم بچه بیارم که نه بتونم درسم روتوموم کنم، نه توی جمع‌های فرهنگی برم و نه هیچ جای دیگه؟! حاج آقا، مادری و کلفتی نقش تأثیرگذاریه یا اینکه توی شرکت یا دانشگاه یا کار دیگه‌ای حضور داشته باشی؟»

حضرت امام رحمته‌الله‌علیه می‌فرمایند:

مادرها را منصرف کرده‌اند از بچه‌داری... بچه‌داری را یک چیز منحنی حساب کردند؛ در صورتی که از دامن همین مادرها، مالک اشترها پیدا می‌شود، از دامن همین مادرها حسین بن علی پیدا می‌شود، از دامن همین مادرها اشخاص بزرگ پیدا می‌شوند که یک ملت را نجات می‌دهند. این‌ها این را منحطش کردند... مادرها را اگر بتوانند به صورت عروسک درآورند، عروسک که هیچ کار نداشته

۱. «داستان نابغه ساختن مادر ادیسون از فرزندش»، بیتوته، دسترسی در:

<https://www.beytoote.com/fun/fiction-vocal/mother4-edison3.html>

باشد به سرنوشت ملت خویش، هیچ کاری به این نداشته باشد که سرنوشت این ملت باید چه بشود و من چه نقشی دارم در سرنوشت این ملت...!

آن قدر این شست و شوی مغزی و انحراف را ادامه داده‌اند که جای اصل و فرع عوض شده، جای ارزش و ضد ارزش عوض شده، جای معروف و منکر عوض شده. حالا اگر در کشور خودمان، بر اساس فرهنگ خودمان عمل کنیم، در مقابل ما مدعی هم می‌شوند. باید پاسخ‌گو هم باشیم. خیلی عجیب و تلخ است!^۱

به تعبیر امام رحمة الله علیه مسیر را منحرف کردند و جای اصل و فرع عوض شده است. به نظر می‌رسد باید به این سؤال مهم پاسخ دهیم. آیا مادر ادیسون انسان موفق بود یا نه؟ آیا مادر ادیسون همان تلاشی که برای تربیت فرزندش انجام داد تا او را به شکلی تحویل جامعه بدهد که بتواند با تلاش‌های خود و اختراعاتی با ارزش خود، برای جامعه مفید باشد، مایه عقب ماندگی و مانع از حضور اجتماعی او بود؟ آیا او با این کارش، بیشترین خدمت را به مردم کرد یا آن زنی که از صبح تا غروب فقط خود را مشغول انجام کارهای یک کارخانه یا مغازه در فلان منطقه شهر می‌کند؟ کارخانه‌ای که دانشمند، مخترع و انسان ارزشمند تولید می‌کند، کارخانه‌ی بهتری است یا کارخانه‌ای که دستمال کاغذی و مواد خوراکی و مانند آن تولید می‌کند؟! انتخاب با شماست. مدیریت کدام را ترجیح می‌دهید؟

چه کسی گفته است که یا حضور اجتماعی و موفقیت، یا بچه و بچه داری؟ آیا بانوان نمونه‌ای مانند خانم «حقیرالسادات» که چهار فرزند دارند، عقب مانده محسوب می‌شوند؟ خانم دکتر بی‌فاطمه حقیرالسادات از جمله افتخارات بانوان ایرانی

۱. روح‌الله خمینی، صحیفه امام، ج ۷، ص ۴۴۷.

۲. «از من سؤال کردند که شما در مقابل آنچه که غربی‌ها درباره مسئله زن در کشور می‌گویند، چه دفاعی دارید؟ من گفتم: ما دفاع نداریم، ما هجوم داریم! ما در مسئله زن از غرب طلبکاریم؛ ما مدعی غربیم. آن‌ها هستند که دارند به زن ظلم می‌کنند، زن را تحقیر می‌کنند، جایگاه زن را پایین می‌آورند. به اسم آزادی، به اسم اشتغال، به اسم مسئولیت دادن، آن‌ها را مورد فشارهای روحی، روانی، عاطفی و اهانت شخصیتی و شانی قرار می‌دهند، آن‌ها باید جواب بدهند. جمهوری اسلامی در این زمینه یک مسئولیتی دارد. جمهوری اسلامی در مسئله زن باید به طور صریح و بدون هیچ مجامله، حرف خودش را که عمدتاً اعتراض به نگاه غربی و این نامعادله ظالمانه غربی است، بگوید. با این نگاه، آن وقت مسئله حجاب، مسئله نوع ارتباط زن و مرد، همه معنا پیدا می‌کند. این یک مسئله است» (بیانات در دیدار جمعی از بانوان نخبه، ۱ خرداد ۱۳۹۰).

است که در عین اینکه چندین عنوان مهم اجتماعی دارد، مانند دکترای تخصصی نانومدیسین^۱ از آمستردام هلند، صاحب دوازده اختراع، کارآفرین نمونه سال ۱۳۹۷، مدیر نشس شرکت، همسر آزاده‌ای سرافراز و عضو شورای یکی از شهرها، بسیار مقید و معتقد به حجاب هم هست و شاید باورش برای برخی‌ها سخت باشد که با همه این مشغولیت، صاحب چهار فرزند موفق است. به اعتراف همه عقالا، ایشان زنی بسیار موفق است. کسی شک دارد؟!

سر سفره مادر!

چرا جای دوری برویم. آیا مادر حاج قاسم در عالم تأثیرگذار نبود؟! مادر حاج قاسم فقط یک مادر بود و شاید به ظاهر هیچ فعالیت اجتماعی هم نداشت. شاید کسانی هم او را بی سواد و عقب مانده می دانستند؛ اما حاج قاسم دست در دست مادر، پای سفره امام حسین علیه السلام تربیت شد و عالمی را تکان داد! آیا مادر شهید تهرانی مقدم در عالم اثرگذار نبود؟! آیا مادر شهید شهریار در عالم تأثیرگذار نبود؟! مادر این همه پزشک، دانشمند، مهندس، وکیل و وزیر چطور؟!

حز انقلاب!

«مادر» چنان ارزش و اعتباری دارد که دعای او حوادث طبیعی عالم را تحت الشعاع قرار می دهد. دعای مادر به اجابت خیلی نزدیک است. چه بسیار افرادی که بر اثر دعای مادر مسیر غلطشان اصلاح شد و عاقبت به خیر شدند. یکی از آن افراد شاهرخ ضرغام بود.

شاهرخ در دوازده سالگی طعم تلخ یتیمی را چشید. از آن به بعد، روزگارش با سختی سپری می شد. قدرت بدنی، شجاعت، نبود راهنما، رفقای ناهل، همه و همه دست به دست هم داد و انسانی به وجود آمد که کسی جلودارش نبود. هر شب کاباره، دعوا، چاقوکشی و....

۱. نانوپزشکی.



مادر شاهرخ می‌گفت: «سند خانۀ ما همیشه روی طاقچه آماده بود. تقریباً ماهی یک بار برای سنگداشتن به کلانتری محل می‌رفت. مسئول کلانتری از دست شاهرخ کلافه شده بود.» یک بار که زنگ زدند و خبر دادند که دستگیر شده، مادر سند را برداشت و رفت کلانتری. در راه، پسر همسایه به مادر شاهرخ گفت: «خیلی از گنده‌لات‌های محل از شاهرخ حساب می‌برند. روی خیلی‌ها را کم کرده. حتی یک دفعه وسط دعوا، چهار نفر را با هم زد! شاهرخ الان برای خودش چند تا نوچه دارد. حتی مأمورهای کلانتری ازش حساب می‌برند...»

این حرف‌ها و رفتارهای شاهرخ، مادر را خسته کرده بود. چند بار می‌خواست نفرینش کند؛ اما دلش برای یتیمی پسرش سوخت و دعایش کرد. رسید به کلانتری. به دلیل دستگیری‌های متعدد شاهرخ، همه این مادر خسته را می‌شناختند. مأمور جلوی در گفت: «شاهرخ توی اتاق افسرنگهبانه.»

مادر وارد اتاق افسرنگهبان شد و دید شاهرخ با موهای به‌هم‌ریخته و یقۀ باز روی صندلی نشسته و پاهایش را هم انداخته روی میز. مادر تا وارد شد، سر شاهرخ داد زد و گفت: «پاهات رو جمع کن.» شاهرخ به احترام مادر پایش را جمع کرد. ظاهراً یک مأمور کلانتری میوه‌های گاری یک پیرمرد را روی زمین ریخته و به او فحش ناموس داده بود. شاهرخ تحمل نکرده و مأمور را کتک زده بود.

این بار بدون سند آزاد شد. افسرنگهبان گفت: «تحقیق کردیم و فهمیدیم مأمور ما مقصر بوده.» بعد کمی مکث کرد و گفت: «به خدا دیگر از دست پسر شما خسته شده‌ام. توصیه می‌کنم مواظب این بچه باشید. این طور ادامه بدهد، سرش می‌رود بالای دار.»

از کلانتری خارج شدند. شب که شد، مادر بعد از نماز، سرش را گذاشت روی مهر و بلند بلند گریه کرد. گفت: «خدایا از دست من کاری برنمی‌آید؛ خودت راه درست را به شاهرخم نشان بده. خدایا پسر من را به تو سپردم، عاقبت به خیرش کن!»

شاهرخ پدر نداشت. از کسی هم حساب نمی برد. مادر پیرش هم کاری نمی توانست بکند، آلا دعا! اشک می ریخت و برای فرزندش دعا می کرد: «خدایا پسرم را از سربازان امام زمان قرار بده! خدایا فرزندم را به تو سپردم! خدایا همه چیز به دست توست. هدایت به وسیله توست. پسرم را نجات بده!» دیگران به دعای مادر می خندیدند. اما انگار نمی دانستند که

آبروی اهل دل از خاک پای مادر است

هر چه دارند این جماعت از دعای مادر است

بالاخره دعاهای مادر اثر کرد. با انقلاب اسلامی ایران، درون شاهرخ هم انقلابی رخ داد و شد عاشق امام خمینی رضی الله عنه. به جبهه رفت و به شهادت رسید. دعای مادر، شاهرخ را از مسیر ذلت به اوج عزت رساند!

ملاک ما برای قضاوت درباره عقب ماندگی یا پیشرفت، دچار مشکل شده و کلاه سرمان گذاشته اند.

الان ارزش ها تا حدودی عوض شده و کار و فعالیت های اجتماعی، یکی از دل مشغولی هایی شده که زنان جامعه به آن گرفتار شده اند. چرا «مادری» از ارزش های اجتماع افتاده، اما تحصیل و اشتغال و... روزبه روز ارزشمندتر می شود؟

الان اگر یک زن، صبح تا شب مشغول کاری مردانه باشد و حقوق کمی بگیرد، محترم است؛ ولی اگر همین زمان را به کودکانش اختصاص بدهد و آرامش خانه را حفظ کند و قلب زندگی در خانه و جامعه باشد، عقب افتاده و اُمَل به نظر می رسد! این تغییر نگاه ها سوغات فرهنگ غرب است که با استحاله فرهنگی، ارزش ها را جابه جا کرده اند و زنان را به اموری حداقلی مشغول کرده اند که خروجی خاصی هم ندارد. به یک فرزند اکتفا کردن یا دو فرزند داشتن را از سرشان هم زیاد می دانند.

۱. نک: گروه فرهنگی شهید ابراهیم هادی، شاهرخ حر انقلاب اسلامی.



این فرهنگ غربی را عده‌ای از مسئولان فرهنگی کشور پذیرفته‌اند و تسلیم آن شده‌اند و آرام و بی‌صدا به خورد بانوان کشورمان داده‌اند. برای تحلیل درست و رسیدن به حرف حق درباره‌ی زن موفق، به نظر می‌رسد باید ابتدا نگاه متفکران و صاحب‌نظران خودشان را بررسی کنیم.^۱

اعتراف مونا شارن آمریکایی

مونا شارن، نویسنده‌ی آمریکایی، در مقاله‌ای با عنوان «**اشتباه فمینیست‌ها**» می‌نویسد: «آزادی زنان برای ما افزایش درآمد آورد، سیگار و ویژۀ زنان تولید شد، حق انتخاب برای تنه‌ازندگی کردن به زنان داده شد، خانواده‌ی یک‌نفره تشکیل شد، مراکز بحران تجاوز^۱ ایجاد شد، اعتبارات فردی آورد، عشق آزاد آورد و...؛ اما در ازای آن، چیزی را به غارت برده که خوشبختی بسیاری از زنان در گرو همان است. **آن چیزی را که به غارت برد، همسر و خانواده است**»^۲ خانواده‌ای که اسلام به شدت روی آن حساس است و آن را زینت زندگی دنیا می‌داند.

۱. قانون مالکیت زنان: یکی از اهداف تشویق کردن زنان به فرزند کمتر در اروپا، این است که سر زنان خلوت شود و احساس بی‌کاری کنند و کارخانه‌داران بتوانند از آن‌ها برای نیروی کار استفاده کنند. چون زنان نیروی کار ارزان تر و مطیع‌تری بودند، برای صرفه اقتصادی از آن‌ها استفاده می‌کردند. برای رسیدن به همین هدف باید فرزند نداشتند باشند یا کم‌فرزند باشند. به همین دلیل، حدود صدوسی چهار سال قبل در انگلیس، در مجلس‌شان قانونی به نام قانون «مالکیت زنان» تصویب کردند، تا زنان برای ورود به بازار کار انگیزه بیشتری پیدا کنند. این سخنان یک حدس نیست، بلکه حرفی است که خود آن‌ها هم ابایی از ابراز آن ندارند و به آن اقرار کرده‌اند. ویل دورانت در فصل نهم از کتاب *لذات فلسفه*، پس از نقل برخی نظریات تحقیرآمیز درباره‌ی زن از ارسطو و نیچه و شوپنهاور و برخی کتب مقدس یهود و اشاره به اینکه در انقلاب فرانسه با آنکه سخن از آزادی زن هم بود، عملاً هیچ تغییری رخ نداد، می‌گوید: «تا حدود سال ۱۹۰۰، زن به سختی دارای حقی بود که مرد ناگزیر باشد از روی قانون آن را محترم بدارد.» آنگاه درباره‌ی علل تغییر وضع زن در قرن بیستم بحث می‌کند، می‌گوید: «آزادی زن از عوارض انقلاب صنعتی است.» سپس به سخن خود چنین ادامه می‌دهد: «... زنان کارگران ارزان‌تری بودند و کارفرمایان آنان را بر مردان سرکش سنگین قیمت ترجیح می‌دادند. یک قرن پیش در انگلستان کار پیدا کردن برای مردان دشوار شد؛ اما اعلان‌ها از آنان می‌خواست که زنان و کودکان خود را به کارخانه‌ها بفرستند... نخستین قدم برای آزادی مادران بزرگ ما، قانون ۱۸۸۲ بود. به موجب این قانون، زنان بریتانیای کبیر از امتیازی سابقه‌ای برخوردار می‌شدند و آن اینکه حق داشتند پولی را که به دست می‌آوردند، برای خود نگه دارند. این قانون اخلاقی عالی مسیحی را کارخانه‌داران مجلس عوام وضع کردند تا بتوانند زنان انگلستان را به کارخانه‌ها بکشانند. از آن سال تا به امسال سودجویی مقاومت‌ناپذیری آنان را از بندگی و جان‌کندن در خانه رها نیده و گرفتار جان‌کندن در مغازه و کارخانه کرده است...» (مرتضی مطهری، *مجموعه آثار*، ج ۱۹، ص ۳۱).

۲. مرتضی مطهری، «نگاهی به روند جنبش زنان و موقعیت زن در جمهوری اسلامی ایران»، کتاب نقد، شماره ۱۲، ص ۶۹.

از طرف دیگر، روی مفهوم فرزند کار کرده‌اند و او را از چشم پدرها و به‌ویژه مادرها انداخته‌اند، تا در نتیجه مزاحم و نان خور اضافه به حساب آید، تا بچه بشود مانع پیشرفت! به خانواده‌هایی که تعداد فرزندانشان کامل است، به مادرهایی که چند فرزند دارند، اُمَل، عقب‌افتاده، قدیمی و عصرحجری گفتند. داشتن خانواده‌ای باشکوه و دارای چند فرزند را عامل اُفت کلاس دانستند؛ در حالی که خیلی از مادرها به جای کلاس گذاشتن با مال خانه و زندگی و جهازشان، با فرزندان موفق و پیشرفت و مدرک تحصیلی اولادشان کلاس می‌گذارند! این را شما بهتر می‌توانید نظر دهید! آیا غیر از این است؟

زندانی آزاد!

یکی دیگر از اعترافات جالب [از میان سیل اعترافات غرب در مشکل‌ها و گرفتاری‌های خودشان و بلاهایی که بر سر زنان جامعه خود و جوامع دیگر آورده‌اند،] اعتراف ویل دورانت است. ویل دورانت، فیلسوف مشهور فرانسوی، در کتاب معروفش، *لذات فلسفه*، این‌گونه می‌گوید: «آزادی زن از عوارض انقلاب صنعتی است... زنان کارگران ارزان‌تری بودند و کارفرمایان آنان را بر مردان سرکش سنگین‌قیمت ترجیح می‌دادند. یک قرن پیش در انگلستان کار پیدا کردن برای مردان دشوار شد؛ اما در اعلامیه‌ها از آنان می‌خواستند که زنان و کودکان خود را به کارخانه‌ها بفرستند...»^۲ با شنیدن این اعترافات تمام وجود



۱. هیچ‌گاه اسلام طرف‌دار این نبوده و نیست که زن در جامعه حضور نداشته باشد. نه، بلکه اسلام مخالف است با اسارت زن، بعضی‌ها این اسارت را کادوپیچ کرده‌اند و به عنوان استقلال زن به خورد جامعه می‌دهند. اسلام مخالف است با اینکه کرامت زن حفظ نشود و او را به عنوان نیروی کار ارزان به خدمت بگیرند. اسلام مخالف این است که عده‌ای فرصت طلب و سودجو برای رسیدن به اهداف مادی و صرفه اقتصادی خود، این موجود لطیف و البته تأثیرگذار را به بیگاری بکشانند. بله، اسلام مخالف این نوع حضور زنان است. این حضور نه تنها استقلال نیست، بلکه اسارت است!

۲. ویل دورانت در جای دیگری از کتابش می‌نویسد: «اولین قدم برای آزادی مادر بزرگ‌های ما قانون ۱۸۸۲ بود. بر اساس این قانون، زنان بریتانیای کبیر از امتیاز بی سابقه‌ای برخوردار می‌شدند و آن این بود که حق داشتند پولی را که به دست می‌آورند، برای خودشان نگه دارند!» این قانون عالی را کارخانه‌داران مجلس عوام وضع کردند تا بتوانند زنان انگلستان را به کارخانه‌ها بکشانند. از آن سال تا به امسال، سودجویی مقاومت‌ناپذیری زنان را از بندگی و جان‌کندن در خانه رها کرده و گرفتار بندی و جان‌کندن در مغازه و کارخانه کرده است! در انگلستان امروز از هر دو زن، یکی یا در اداره کار می‌کند یا در کارخانه و سرعت افزایش زنان کارگر نسبت به مردان کارگر چهار برابر است» (نک: ویل دورانت، *لذات فلسفه*، ترجمه زریاب، ص ۱۵۱).

انسان سرشار از نفرت می‌شود. چقدر پست و خائن‌اند که لطیف‌ترین موجود عالم را با آن عاطفه بی‌نظیرش، به آدم‌آهنی تبدیل می‌کنند و از آن بدتر، کار به جایی می‌رسد که عده‌ای باور می‌کنند و به این آدم‌آهنی بودن افتخار می‌کنند.

غرب هم پشیمان شده؛ اما...!

این نکته مهم است که غربی‌ها هم سال‌هاست از این سیاست پشیمان شده‌اند و به راهکارهای افزایش جمعیت روی آورده‌اند. اینجاست که دل آدم به حال چنین زنانی می‌سوزد. زنی که باید مانند زینب کبری عَلَيْهَا السَّلَامُ تاریخ‌ساز و جریان‌ساز باشد یا به فرموده امام خمینی رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ انسان‌ساز باشد، نه تنها بهترین سرمایه خود یعنی عمر خود را صرف تربیت فرزندان برای آینده خود و دیگران نمی‌کند، بلکه خود را تبدیل به ابزار سوءاستفاده دیگران کرده است. این زن، زنی نیست که فرهنگ ایرانی و اسلامی به دنبالش است. باور کنید این زن، حتی آن زنی که خودش دوست دارد هم نمی‌شود. به آرزوهایش نمی‌رسد. او راه را اشتباه می‌رود و زمانی می‌فهمد که کار از کار گذشته است؛ بنابراین یا در تنهایی خود می‌سوزد و در آرزوی بچه‌ای است که در خانه را بکوبد و با خود زندگی را به خانه بیاورد یا همسر و فرزندش را با خیال خام خود رها می‌کند و زمانی تصمیم می‌گیرد برای بچه‌ها و همسرش وقت بگذارد که کار از کار گذشته است. آن روز، روز مرگ این زن است.

آیا می‌خواهیم بر سر سفره اسارتی که غرب برایمان پهن کرده بنشینیم؟ سر سفره فرزند بنشین که برایت عزت می‌آورد، آبرو می‌آورد، نه اسارت و ذلت، به دنبال اثری یا اسیری؟ می‌خواهی اثرگذار باشی یا اسیر و کارگر؟ به دنبال اسیری هستی یا امیری؟

۱. «فرزند هم مانند مال و اموال زینت زندگی دنیاست. خداوند متعال در قرآن کریم درباره اهمیت فرزند می‌فرماید: ﴿الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ در این آیه، دو رکن مهم سرمایه‌های زندگی دنیا بیان شده است: نیروی اقتصادی و نیروی انسانی. برای رسیدن به هر مقصودی از مقاصد مادی، حتماً این دو نیرو لازم است. به همین دلیل، در زمان‌های گذشته هرکس فرزند بیشتری داشت، خود را نیرومندتر می‌دانست و آن‌ها که بر تخت قدرت می‌نشستند، سعی در جمع‌آوری این دو نیرو داشتند» (ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۴۴۵).

نتیجهٔ این اسارت چه می‌شود؟ مگر غیر از این است که سست شدن بنیان ارزشمند خانواده و افزایش آمار طلاق و سردی خانواده‌ها به دلیل همین عملکرد غلط و اشتباه محاسباتی است؟! باز دوباره اشتباه برداشت نشود. کسی نگفت که زن‌ها را در خانه زندانی کنید و نگذارید نفس بکشند. این هم از آن سیاه‌نمایی‌ها و شلوغ‌کاری‌هایی است که به ما می‌چسبانند.

اول، مادری!

رهبر معظم انقلاب در بیان راهگشایی در نشست سال ۱۳۹۰ نکاتی را گوشزد کردند و فرمودند:

اشتغال بانوان از جملهٔ چیزهایی است که با آن موافقیم. بنده با انواع مشارکت‌های اجتماعی موافقم، حالا چه از نوع اشتغال اقتصادی باشد، چه از نوع اشتغالات سیاسی و اجتماعی و فعالیت‌های خیرخواهانه و از این قبیل باشد. این‌ها هم خوب است. زن‌ها نصف جامعه‌اند و خیلی خوب است که اگر ما بتوانیم از این نیمِ جامعه در زمینهٔ این‌گونه مسائل استفاده کنیم؛ منتها دوسه اصل را نباید نادیده گرفت. یک اصل آن این است که این کار اساسی را [که کار خانه و خانواده و همسر و کدبانویی و مادری است] تحت الشعاع قرار ندهد...»^۱

و این یعنی می‌شود خانم‌ها با برنامه‌ریزی دقیق و منسجم در زندگی خود، هم به کار اصلی‌شان (مادری و همسررداری در خانه) بپردازند و هم در اجتماع حضوری فعال داشته باشند؛ اما باید به زندگی اولویت داد.^۲

خانم دکتر اردبیلی خانمی ۴۵ ساله است که مدرک دکترای آینده‌پژوهی دارد و صاحب پنج فرزند است. ایشان در یکی از برنامه‌ها می‌گفت:

۱. بیانات در دیدار جمعی از بانوان برگزیدهٔ کشور در آستانهٔ میلاد باسعادت حضرت فاطمه زهرا (ع)، ۳۰ فروردین ۱۳۹۳.
 ۲. «فاطمه بگلانی، مربی کاراتهٔ زنان ایران با در آغوش گرفتن فرزند کوچکش، شاگردانش را روی تاتامی هدایت می‌کند و بچه مانع فعالیت اجتماعی او نمی‌شود» («تصاویر مربی زن کاراتهٔ ایران جهانی شد»، خبرگزاری فارس، برترین‌ها، ۱۰ شهریور ۱۴۰۰، دسترسی در: <https://www.bartarinha.ir/fa/news/1150194>).



زن و مرد، هر دو، باید به زندگی مان اولویت بدهیم. ما بناست زندگی کنیم، نمی‌توانیم که صبح تا شب بدویم و کار بکنیم. این دویدن‌ها و پول درآوردن‌ها برای زندگی است. ما بچه‌دار شدن را که یک نماد واقعی زندگی است، تعطیل می‌کنیم برای اینکه مثلاً تحصیل کنیم و این اشتباه بزرگی است و توانمندی خانم‌های ما را هم پایین می‌آورد؛ چون وقتی این دخترخانم تحصیلاتش تمام شد و خواست وارد زندگی شود، عادت کرده فقط تک بعدی برنامه‌ریزی کند، یا فقط درس بخواند یا فقط کار کند یا فقط زندگی کند.

اگر از ابتدا همه این‌ها را با یک توقع کمتر به همراه توکل، در کنار هم برنامه‌ریزی می‌کرد، الان می‌توانست توان اداره آن شغل مورد نیاز جامعه را در کنار زندگی خود و در کنار فرزندانش داشته باشد. آن وقت این زن دارای یک دید مدیریت فرهنگی بود که اگر روزی می‌دید یکی از این‌ها با آن اصل در تناقض بود، آن را کنار می‌گذاشت. در این صورت رشدش نیز متوقف نمی‌شود.^۱

اگر خانم‌ها در خانواده سعی کنند قناعت کنند و توقع کمتری داشته باشند و حریص به تحصیلات عالی و حضور غیرضروری و غیرمفید در جامعه نباشند، می‌توانند هم به وظایف اصلی خود در خانواده به عنوان مادر عمل کنند و هم از فرصت‌های فراغت در زندگی برای کسب تحصیل و ادامه تحصیلات عالی و... استفاده کنند، نه اینکه تمام هم‌وغمشان ادامه تحصیل باشد. بد نیست نگاهی هم به اطراف خود ببینیم و ببینیم انصافاً چند درصد از زنانی که تحصیلات عالی دارند و زمانی همه چیز را فدای تحصیلشان می‌کردند، الان موفق شده‌اند در همان شغلی مشغول به کار شوند که متناسب با مدرک تحصیلیشان است. ولی اگر آن قناعتی که گفته شد، رعایت کنیم، راحتی و آسایش در زندگی ایجاد می‌شود؛ چراکه امیرالمؤمنین علیه السلام راحتی را ثمره قناعت به شمار آورده و فرموده‌اند: «**ثَمَرَةُ الْقَنَاعَةِ الرَّاحَةُ**»^۲ (راحتی و آرامش نتیجه قناعت است).

۱. خانم دکتر اردبیلی، «رابطة اشتغال و تحصیل با زندگی مشترک و فرزندآوری»، دسترسی در:

<https://www.aparat.com/v/KkqAX>

۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۹۶.

یعنی زنان و مادران با برنامه‌ریزی مناسب، هم می‌توانند وظیفه اصلی خود را حفظ کنند و هم می‌توانند به حضور در اجتماع و تحصیلات عالی خود برسند؛ مثلاً می‌توانند به جای گرفتن مدرک در سه سال، [برای حفظ زندگی و انجام وظایف خود] آن را در مدت زمان بیشتری بگیرند و درس را دیرتر تمام کنند. در این حالت، هم می‌توانند به وظایف خود عمل کرده باشند و هم می‌توانند به فعالیت و استقلال و تحصیلات عالی برسند.

نمونه دیگر از زنان موفق که خانواده کامل دارند و تعداد فرزندانشان مناسب است، خانم دکتر لباف هستند. ایشان متخصص زنان و زایمان و یکی از صد زن نخبه جهان است و افتخار خادمی امام رضا علیه السلام را نیز دارد. با وجود این، مادر شش فرزند است که هر کدام از آن‌ها نیز افتخاری برای این کشور هستند.^۱ ای کاش باور می‌کردیم که یکی از این نمونه‌هایی که بیان کردیم، برای اثبات ادعای ما کافی است. این‌ها شخصیت‌های کم‌نظیری هستند که توانسته‌اند زندگی را درست برنامه‌ریزی کنند، گرفتار بازی‌های رسانه‌ای نشده‌اند و موفق‌ترین افراد روزگار خود هستند.

نکته بسیار مهم و کلیدی که بعضی متوجه آن نیستند، این است که اگر در اطراف خود مردان و جوانان موفق را می‌بینیم که کارهای بزرگی را در عالم رقم می‌زنند، نباید ذره‌ای شک کنیم که یکی از عوامل اصلی موفقیت آن‌ها مادر و همسرشان بوده است که با تحمل سختی‌ها و روحیه‌دهی به فرزند یا شوهر خود توانسته‌اند چنین خدماتی به جامعه ارائه دهند. نکته مهم‌تر که بسیار زیاد گفته می‌شود این است که: «پشت سر هر مرد موفق یک زن موفق وجود دارد.» این موفقیت در اصل موفقیت خود این زن و این مادر است و اصل حرف اینجاست که مادر و زن پیشرفته و موفق را باید در موفقیت دسترنج و مدل تربیت و خروجی‌های دستان هنرمند او جست‌وجو کرد؛ اما ظاهراً ما غفلت می‌کنیم.

در ورزش فوتبال اگر تیم فوتبال می‌برد، مربی برده است و افتخار اصلی برای اوست. بیایید پرسیم چرا برد را فقط به اسم اعضای تیم نمی‌زنند؟ چون این اشتباهی بزرگ است. هرگز از مربی توقع نمی‌رود که داخل زمین بیاید و بازی کند. او محور تیم است و بدون او کاری از پیش نمی‌رود؛ اما او اصل ماجراست و برد پای او نوشته می‌شود.

رفتارهای غلط

بدون شک یکی از عواملی که به این نوع نگاه دامن می‌زند که زن یا مادر از جایگاهی که دارد، ناراضی است و مادری را ارزشمند یا عاقلانه نمی‌داند، رفتارهای غلط مردهاست. اگر در زندگی‌هایمان از همسری که در خانه داریم و الان مادر بچه‌هایمان است، تقدیر می‌کردیم و به خاطر مادر بودنش به او احترام می‌گذاشتیم، وضعیتمان بهتر بود. تحقیر خانه‌داری و فرزندآوری و فرزندپروری آسیب‌های عمیقی دارد که ما هم در آن مقصریم. نوع نگاه و رفتار ماست که به این وضعیت بد دامن زده است و همه مسئولیم!^۱

آقایان، حتماً از زحمات همسران در خانه تشکر کنید. آن‌ها کار بزرگی انجام می‌دهند و زحمات زیادی را به دوش می‌کشند. پس بابت غذا پختن، حفظ آرامش خانه، سروکله زدن با فرزندان، تربیت بسیار سخت و حساس بچه‌ها و کلی کار ریز و درشت که به چشم نمی‌آیند، باید از همسران تشکر کنید.^۲ برخورد بزرگان ما در این موضوع جالب است.

۱. «متأسفانه تصور بعضی از مردان، از زن در خانه، تصور یک موجود درجه‌دویی [است] که موظف به خدمتگزاری به دیگران است. این تصور بین خیلی‌ها هست. حالا بعضی‌ها به زبان می‌آورند، به رو می‌آورند، بعضی‌ها هم به رو نمی‌آورند؛ اما در دلشان این است. این درست نقطه مقابل آن چیزی است که اسلام بیان کرده است» (بیانات در دیدار جمعی از بانوان برگزیده کشور، ۳ فروردین ۱۳۹۳).

۲. «وَأَمَّا حَتَّىٰ ذِي الْمُرُوفِ عَلَيْكَ فَأَنْ تَشْكُرُوهُ وَ تَذْكُرْهُ مَعْرُوفَةٌ وَ تَكْسِبُهُ الْمَقَالَةَ الْحَسَنَةَ وَ تُحْلِصُ لَهُ الدُّعَاءَ فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ» (اما حق کسی که به تو خوبی کرده، آن است که سپاسگزارش باشی و خوبی‌اش را به زبان آورده و منتشر کنی و در حقش خالصانه دعا کنی.) و بزرگان ما واقعاً به این روایت عمل می‌کردند (محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۶۲۲).

نوهٔ امام رحمة الله عليه نقل می‌کند:

امام علاقه و محبت وافری به همسرشان داشتند، به طوری که از نظر امام، همسرشان در یک طرف قرار داشت و بچه‌هایشان در طرف دیگر و این دوست داشتن با احترام خاصی همراه بود. یادم هست یک بار که خانم مسافرت رفته بودند، آقا خیلی دل‌تنگی می‌کردند. وقتی ایشان اخم می‌کردند، ما به شوخی می‌گفتیم: «اگر خانم باشند، آقا می‌خندد. وقتی نباشند، آقا ناراحت هستند و اخم می‌کنند.» خلاصه ما هر چه سر به سر آقا گذاشتیم، اخم ایشان باز نشد. بالاخره من گفتم: «خوش به حال خانم که شما این قدر دوستشان دارید.» امام گفتند: «خوش به حال من که چنین همسری دارم. فداکاری‌ای که خانم در زندگی کردند، هیچ‌کس نکرده است.»^۲

همسر حضرت امام رحمة الله عليه هم متوجه این موضوع بودند و میزان ارزش خودشان در نگاه امام را درک می‌کردند و این از هنر امام خمینی در فهم دین و تعامل با همسرشان نشان دارد. امام به همهٔ این ریزه‌کاری‌ها توجه می‌کردند و با آن مشغلهٔ عجیبی که داشتند، از زندگی و همسرشان غفلت نمی‌کردند.

بچه‌های حضرت امام شب‌ها خیلی گریه می‌کردند و تا صبح بیدار می‌ماندند. امام شب را تقسیم کرده بودند؛ یعنی مثلاً دو ساعت خودشان از بچه نگهداری می‌کردند و همسرشان می‌خوابیدند و دو ساعت ایشان می‌خوابیدند و خانم بچه‌ها را نگهداری می‌کرد. روزها بعد از تمام شدن درس، امام ساعتی را به بازی با بچه‌ها اختصاص می‌دادند تا کمک خانم در تربیت بچه‌ها باشند.^۳

این نوع رفتار و نگاه درست به زن و مادر در میان شهدای ما هم هست. برای نمونه همسر شهید حجت الاسلام والمسلمین غلام حسین حقانی نقل می‌کند:

غلام حسین خیلی با محبت بود. با خوش اخلاقی و متانت، انسان را آرام می‌کرد

۱. زهرا اشراقی.

۲. مهدی محمدی صیفار، مشق مهر؛ سیرهٔ خانوادگی علما و بزرگان دین، ص ۳۵.

۳. نک: همان، ص ۵۰.

غم و غصه را می‌برد. حتی شده بود من بداخلاقی می‌کردم؛ ولی او هیچ وقت حتی یک داد هم نکشید! سر زبان همه بود که می‌گفتند: «بینید فلانی بازنش چطور برخورد می‌کند.» گاهی دو ماه جبهه بود و او را نمی‌دیدم. وقتی می‌آمد، با کارها و خوبی‌هایش جبران می‌کرد. مسافرت می‌رفتیم مشهد. وقتی به مشهد می‌رسیدیم می‌گفت: «بچه‌ها با من. شما کار نداشته باش.» بچه‌ها را مراقبت می‌کرد. می‌گفت: «تا حالا تو بچه‌ها را نگه داشتی، حالا من می‌خواهم نگه دارم.» شوخی می‌کرد و می‌گفت: «الان من مامانم.» به بچه‌ها می‌گفت: «هرکاری دارید، الان به من بگویید، مامانتان به اندازه کافی زحمت کشیده.»^۱

خدا رحمت کند شهید صیاد شیرازی را. ایشان هم چقدر در رعایت این مسئله حساس بود. همسر ایشان نقل می‌کند:

وضو می‌گرفت و توی کارهای خانه کمک می‌کرد. مسافرت که می‌رفتیم، بچه‌ها را نگه می‌داشت و می‌گفت: «بچه‌ها را من نگه می‌دارم، لاقول شما کمی راحت باشید.» غیر از این‌ها به هربهانه‌ای که بود، برایم هدیه می‌خرید: برای روز زن، روزهای عید و... اگر هم یادش نبود، اولین عیدی که پیش می‌آمد، هدیه می‌خرید و برایم می‌آورد...^۲

همسر شهید نقل می‌کند که علی به من می‌گفت: «خجالت می‌کشم. خیلی در حق شما کوتاهی کرده‌ام. کمتر پدری کرده‌ام. فرصتم کم بوده؛ وگرنه خیلی دلم می‌خواست.» یک روز که علی آقا جبهه بود، دیدم در زدند. پیک بود. نامه آورده بود. قلبم ریخت. فکر کردم شهید شده و وصیت‌نامه‌اش را آورده‌اند. نامه را گرفتم. باز کردم. یک انگشتر عقیق برایم فرستاده بود از جبهه. نوشته بود: «این انگشتر را فرستادم به پاس صبرها و تحمل‌های تو. به پاس زحمتهایی که کشیده‌ای، این را به تو هدیه کردم.»^۳

۱. مهدی محمدی صیفا، مشق مهر؛ سیره خانوادگی علما و بزرگان دینمان، ص ۱۵۹.

۲. ماهنامه شاهد، به نقل از همسر شهید.

۳. امیرحسین انبازداران، امیر دلاور؛ خاطرات شهید ص یادش یرازی.

چقدر زیباست اگر نگاه مردهای ما از این نوع نگاه‌ها باشد. چقدر زندگی معنا پیدا می‌کند اگر رفتار مردهای ما این‌گونه باشد. اما افسوس که یکی از قشرهای اصلی که در این انحراف نقش داشته و دارند، کسانی هستند که به این مقام بی‌حرمتی کرده‌اند و آن را پایین کشیده‌اند. باید باور کنیم که تحقیر خانه‌داری، گناهی است نابخشودنی. رفتار مرد با همسرش نباید به‌گونه‌ای باشد که زن احساس کند عزت و احترام زانی که در بیرون از خانه کار می‌کنند، خیلی بیشتر از آن زنی است که تمام قد و تمام وقت مشغول مادری و همسررداری است.

بعضی مردها فکر می‌کنند کار فقط برای بیرون از خانه است و زنانشان در خانه فقط مشغول خوردن و خوابیدن‌اند؛ در حالی که برای زنان، خانه محیط استراحت نیست. خانه‌داری و غذا و نظافت و بچه‌داری و هزار جور کار ریزودرشت، تمام وقت زن‌های خانه‌دار را پر می‌کند. طبیعی است که زن هم خسته شود و از طرف شوهرش دل‌گرمی بخواهد. اگر این دل‌گرمی‌ها و این درک نباشد، زن هم دل‌سرد می‌شود و همین می‌شود که بعضی‌ها از مادر شدن و مادری کردن دل‌خوشی ندارند. باز هم این مفهوم زیبا و دقیق را در نگاه اسلام ناب به زن و مادر خانه بخوانید. رهبر معظم انقلاب علیه السلام می‌فرمایند:

«المرأة سيدة بيتها.» (بزرگ خانه، زن خانه است.) این روایت از پیغمبر اکرم است که در ابتدای جلسه هم گفته شد. جایگاه زن در خانواده، همانی است که در گفتارهای گوناگون ائمه علیهم السلام آمده: «المرأة ریحانة و لیست بقهرمانة،»^۱ در تعبیرات عربی، قهرمان یعنی کارگزار، پادو، یک خدمتگزار محترم. می‌فرماید: در داخل خانه، زن قهرمانه نیست؛ ریحانه است. گل خانه است. خطاب به مردان می‌فرماید: بهترین شما کسانی هستند که بهترین رفتارها را با همسرانشان دارند. این‌ها نظرات اسلام است.^۲

۱. نامه ۳۱، از وصیت‌های آن حضرت است به حضرت مجتبی علیه السلام [یا محمد حنفیه] که در سرزمین حاضرین به هنگام بازگشت از صفین نوشته‌اند.

۲. بیانات در دیدار جمعی از بانوان نخبه، ۱ خرداد ۱۳۹۰.



بدون شک رفتارهای ما آقایان با مادر بچه‌هایمان خیلی مهم است. رفتاری را که یک مرد در خانه انجام می‌دهد، فرزندان هم می‌بینند. می‌بینند که پدر اصلاً برای مادرشان و مادری‌های او ارزشی قائل نیست. همین در رفتار آن بچه هم تأثیر می‌گذارد. اگر رفتارمان ارزش مادری را نشان بدهد، دخترمان هم درک می‌کند که مادر و مادری‌هایش چقدر با ارزش است. اما اگر رفتارمان طوری باشد که انگار مادر هیچ جایگاهی ندارد، این بچه هم می‌بیند و در آینده، خودش هیچ رغبتی به مادر شدن و مادری کردن نشان نمی‌دهد.

دستان مهربان

مادر مرکز محبت عالم است. وجودش غرق محبت است. وقتی می‌گوییم «مادر»، همهٔ مهربانی‌ها و نوازش‌هایش، همهٔ بیداری‌ها و خواب‌ها و مراقبت‌هایش، از جلوی چشم ما عبور می‌کند. ناخودآگاه دلمان می‌لرزد و اشکمان جاری می‌شود. مادر دلش برای بچه‌اش می‌تپد. حتی اگر از آسمان سنگ ببارد، او سپر بلای بچه‌هایش می‌شود.

بمیرم برای رباب که تا مدت‌ها زیر سایه نمی‌رفت و در سایه نمی‌نشست. البته حق داشت که دیگر تحمل سایه را نداشته باشد. خدا کند که در مسیر برگشت، علی اصغرش را ندیده باشد. خدا کند که حسین علیه السلام او را به رباب نشان نداده باشد. حسین علیه السلام هم حق داشت که نتواند علی را به رباب نشان بدهد. دیگر این نوزاد تشنه لب دیدنی نبود! چه خوب شد که خدا به حسین علیه السلام تسلیت گفت! فریاد این گلوی بریده آن قدر بلند است که بعد از ۱۴۰۰ سال در جلسهٔ شیرخوارگان، در کل دنیا، گوش عالم را پُر کرده است!

مردم دنیا حضرت رباب را چگونه می‌بینند؟ زنی بی‌نظیر و موفق یا انسانی شکست‌خورده؟ عقب افتاده است یا قافله‌سالار و پیشتاز؟ حقیقت این است

که «رباب با یک دست گهواره می‌چنبد و با دستِ دیگر عالم را». مادران ببینید که کجای عالم ایستاده‌اید و خودتان را پیدا کنید!

به خاطر یک مادر

خدا سعی بین صفا و مروه را برای همه‌ی حاجی‌ها واجب کرده است. باید هفت بار بروی و بیایی. سعی بین صفا و مروه را چرا باید بروم؟ شاید برای این باشد که مادری بچه‌اش تشنه بوده، آب می‌خواسته. مادری می‌دوید؛ حالا خدا همه را به خاطر این مادر می‌دواند. یک جامی گویند: «باید هروله کنی.» مردها باید بدونند. اینجا که رسیدند، باید بدونند. چرا؟ می‌گویند: «وقتی که هاجر به اینجا می‌رسید، می‌دوید.» صدای بچه‌اش را می‌شنید، ناآرام می‌شد و می‌دوید. همه‌ی مردم باید اینجا که می‌رسند، بدونند.

دل این مادر که آتش گرفت، زیر پاهای بچه‌اش چشمه‌ای جاری کرد. یک دفعه دید بچه‌اش دارد با آب بازی می‌کند. الحمدلله! ختم به خیر شد. اما دل‌ها بسوزد برای مادر دل سوخته کربلا! حال هاجر کجا و حال رباب کجا؟! هاجر آمد بچه‌اش را بغل کرد، در آغوش گرفت و آرام شد.^۲ دل‌ها بسوزد برای آن مادری که نشد دوباره نازدانه‌اش را ببیند. بعید است هیچ مادری تحمل دیدن چنین صحنه‌ای را داشته باشد.

زمزم کربلا

در اوج تشنگی، چشمه از زیر پای اسماعیل جوشید. اگر به ظاهر چشمه‌ای برای علی اصغر در زمین نجوشید؛ اما در آسمان‌ها خبرهایی بر پا شد، در غم او آسمان و زمین جوشید....

«وَبَكَى لَهُ جَمِيعُ الْمَخْلُوْقِ وَبَكَتْ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرْضُونَ السَّبْعُ وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ

۱. سید علی اصغر علوی، امضای کوچک، مقدمه کتاب.

۲. همان، ص ۲۴۲.



وَمَنْ يَتَّقَلَّبْ فِي الْجَنَّةِ وَ النَّارِ مِنْ خَلْقِ رَبِّنَا وَ مَا يُرَى وَ مَا لَا يُرَى»^۱ (و تمام خلایق بر او گریستند و آسمان‌های هفت‌گانه و طبقات هفت‌گانه زمین و آنچه از موجودات در آن‌ها و بین آن‌ها هستند، بر او گریستند و تمام مخلوقات پروردگار که در بهشت و جهنم قرار دارند، بر او گریه کردند، آنچه از موجودات دیده شده و آنچه دیده نمی‌شود، بر او اشک ریختند.)

کعبه یک زمزم اگر در همه عالم دارد
چشم عشاق تو نازم که دو زمزم دارد...
بر شام پرستاره تو آسمان گریست
تنها نه آسمان که زمین و زمان گریست
با چشم پرستاره خود سیر کرده‌ام
دیدم به شیرخواره تو کهکشان گریست^۲

شب هفتم محرم است. شب باب الحوائج شش‌ماهه کربلاست. شب آقای است که شش ماه بیشتر ندارد؛ اما از بزرگی این آقا همین بس که بزرگان دین ما هر وقت به مشکلی برمی‌خورند، متوسل به این آقا می‌شوند. امشب شب حوائج است. یک علی اصغر حسین برای حوائج همه عالم بس است. خدا رحمت کند استاد فقید اخلاق حضرت آیت‌الله حق شناس را. ایشان نقل می‌کردند:

حاجتی داشتم. چله زیارت عاشورا گرفتم. شب چهلم در عالم رؤیا وجود مقدس ابی‌عبدالله علیه السلام را دیدم. آقا فرمود: «حق شناس چیزی از ما می‌خواهی؟»
گفتم: «آقا فلان مشکل را دارم. حاجتم این است.» امام حسین علیه السلام فرمود:
«اگر همان شب اول، روضه علی اصغر را خوانده بودی، حاجتت را می‌دادم.»

امشب چه کسانی گرفتارند؟ چه کسانی حاجت دارند؟ می‌خواهیم برویم در

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۴، ص ۵۷۵؛ ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۱۹۸.

۲. سید علی اصغر علوی، امضای کوچک، ص ۲۴۳.

خانه شش‌ماهه حسین علیه السلام، همان آقایی که میرزای شیرازی همیشه به روضه‌خوان‌ها و مرثیه‌خوان‌ها توصیه می‌کرد تا می‌توانند مصیبت علی اصغر را بخوانند؛ چون علی اصغر سند مظلومیت حسین علیه السلام است.

بعد می‌فرمود: «هریک از اصحاب می‌توانستند از خودشان دفاع کنند، اما این بچه توان دفاع کردن از خودش را نداشت. همه شهدا روی زمین جان دادند؛ اما این بچه روی دست‌های بابا جان داد.»^۱

من بمیرم برای آن لحظه‌ای که آمد جلوی خیمه زنان. فرمود:

«یا اُختاه..» (خواهر جان!)

«تَأُولِيْنِي وَوَلَدِي الصَّغِيْرَ حَتَّىٰ أُوْدِعَهُ.» (فرزندم را بیاور. می‌خواهم با او وداع کنم.)

تا بچه را گرفت، دید رنگ‌وروی علی زرد شده است. از شدت تشنگی لب‌ها را بازویسته می‌کند.

«عَلِيٌّ يَتَلَطَّى فَالْتَفَتَ الْحُسَيْنُ عليه السلام فَإِذَا بِطِفْلِ لَهٗ يَبْكِي عَطْشًا.»

بچه دارد گریه می‌کند... بی‌تابی می‌کند....

«فَأَخَذَهُ عَلِيٌّ يَدِيْهِ.» (بلندش کرد روی دستش.)

«فَقَالَ يَا قَوْمِ: إِنْ لَمْ تَرْحَمُوْنِي.» (ای قوم، اگر به من رحم نمی‌کنید،)

«فَارْحَمُوْهُذَا الطِّفْلَ أَمَا تَرَوْنَهُ كَيْفَ يَتَلَطَّى عَطْشًا.»

این طفل که گناهی ندارد...

یا صاحب‌الزمان عذر می‌خواهم.

«فَرَمَاهُ حَرَمَلَةً بِنِ الْكَاهِلِ بِسَهْمٍ ثَلَاثِ شُعَبٍ.» ملعون صدا زد: «حرمه، چرا

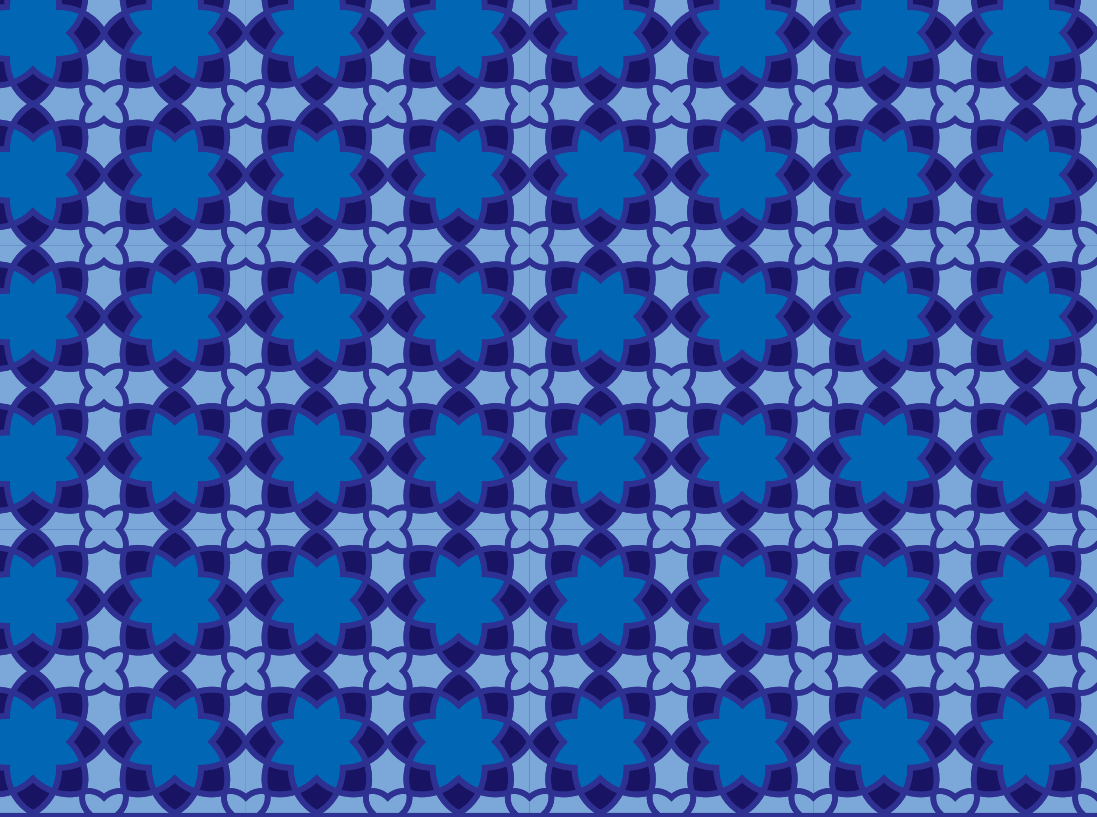
داری نگاه می‌کنی؟»

۱. نک: سید عبدالله حسینی کاکای دشتی، باب الحوائج.

«فَوَقَعَ فِي نَحْرِهِ فَذَبَحَهُ... فَذُبِحَ الْبَطْنُ مِنَ الْأُذُنِ إِلَى الْأُذُنِ.»

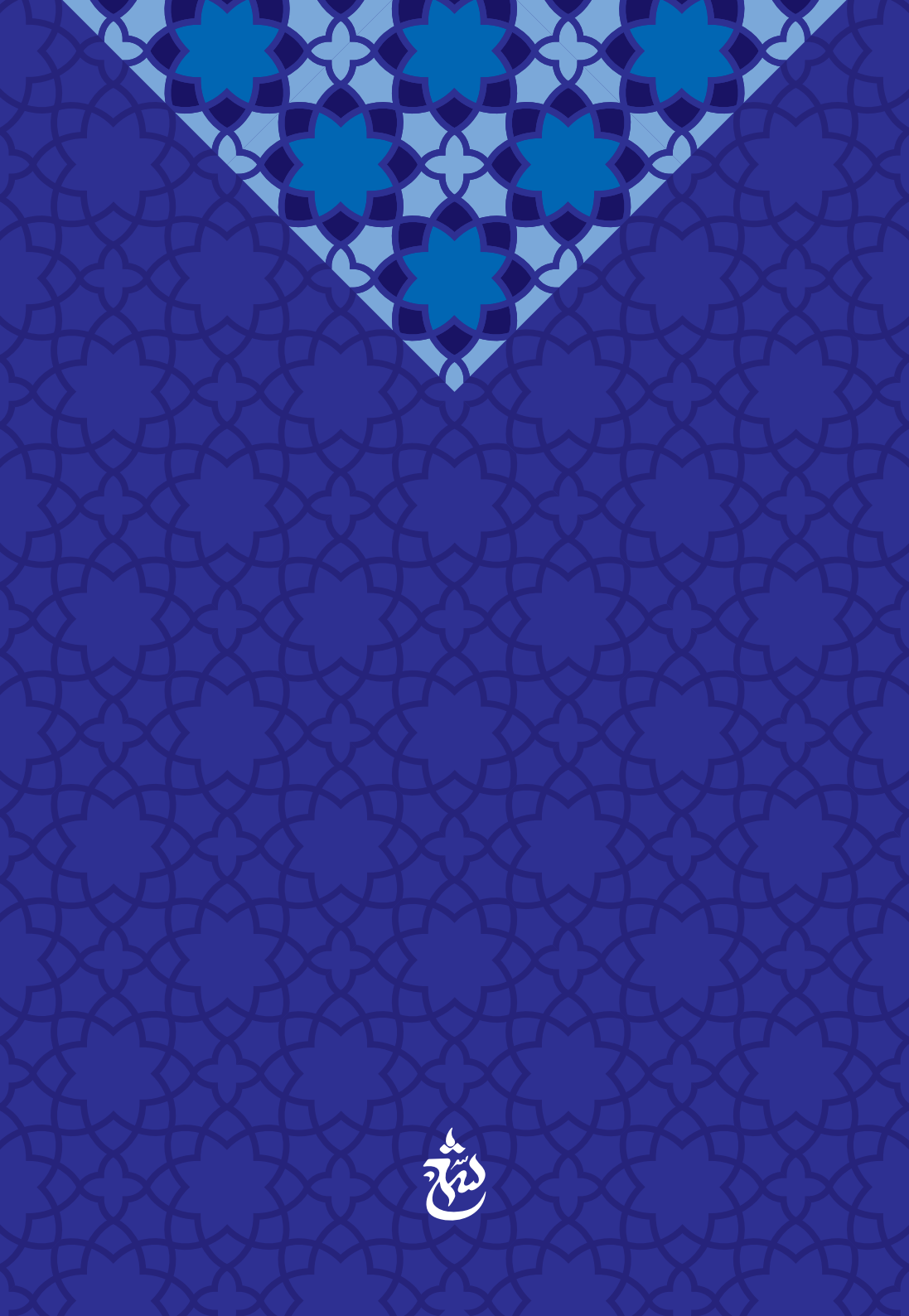
بمیرم! تیر سه شعبه از چله رها شد. یک وقت دیدند علی روی دست بابا دارد دست و پا می‌زند! ابی‌عبدالله علیه السلام نگاه کرد. دید سر علی اصغر به پوست آویزان شده! وای حسین!

اللعنة الله على القوم الظالمين...



مجلس هشتم

تربیتش با ما!



سنة



فرزند بیشتر مانع تربیت نیست، بلکه خود ابزار مهمی برای تربیت است. لقمه حلال و سفره حسین علیه السلام کار را درست می‌کنند.

وای بر فرزندان آخرالزمان!

روزی پیامبر صلی الله علیه و آله همراه جمعی از یاران‌شان از جایی عبور می‌کردند. دیدند بچه‌ها مشغول بازی هستند. حضرت فرمودند: «وَيْلٌ لِأَوْلَادِ آخِرِ الزَّمَانِ مِنْ آبَائِهِمْ.» (وای بر فرزندان آخرالزمان از دست پدرانشان!) به ایشان عرض شد: «يَا رَسُولَ اللَّهِ مِنْ آبَائِهِمُ الْمُشْرِكِينَ.» (یا رسول الله، از پدران مشرک آن‌ها؟) حضرت فرمودند: «لَا مِنْ آبَائِهِمُ الْمُؤْمِنِينَ.» (نه، از دست پدران مؤمنشان!) «لَا يُعَلِّمُوهُمْ شَيْئاً مِنَ الْفَرَائِضِ.» (به خاطر اینکه چیزی از واجبات و محرمات دینی به آنان یاد نمی‌دهند.) «وَ إِذَا تَعَلَّمُوا أَوْلَادَهُمْ مَنَعُوهُمْ.» (و اگر خود فرزندان هم بخواهند احکام و مسائل دینی را یاد بگیرند، آن‌ها را منع می‌کنند.) «وَ رَضُوا عَنْهُمْ بِعَرَضٍ يَسِيرٍ مِنَ الدُّنْيَا فَأَنَا مِنْهُمْ بَرِيءٌ وَ هُمْ مِنِّي بَرَاءٌ.»^۱ (و تنها از این خوش‌حالتند که آنان درآمد مالی هرچند ناچیز داشته باشند. من از این پدران بیزارم و آنان نیز از من بیزارند.)

از این روایت و روایاتی از این دست که درباره حقوق فرزند است، به خوبی فهمیده می‌شود که انسان در برابر فرزندان خود مسئولیت سنگینی دارد و موظف است تا

۱. محمد بن محمد شعبری، جامع الأخبار، ص ۱۰۶.

آنجا که می‌تواند جلوی آن‌ها را بگیرد تا مرتکب گناه نشوند. این مراقبت مختص فرزند نیست، بلکه قرآن می‌فرماید: ﴿قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا﴾^۱ خانواده خود را به خوبی‌ها دعوت کنید، نه اینکه تنها به فکر خوردن و خوابیدنشان باشید. برای همین است که بزرگان در این حوزه حساسیت درخور توجهی داشته‌اند. برای نمونه، همسر امام خمینی رحمة الله عليه نقل می‌کردند: «در اوایل زندگی‌مان، حضرت امام به من گفتند: آنچه از تو می‌خواهم این است که واجبات را انجام دهی و محرمات را ترک کنی؛ یعنی گناه نکنی.»^۲ و این یعنی مراقبت و محافظت از اهل و عیال.

بیش از این تکلیفی نداری!

امام صادق عليه السلام می‌فرمایند: «وقتی این آیه ﴿قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا﴾ بر پیامبر صلى الله عليه وآله نازل شد، مردی از مسلمانان نشسته بود و گریه می‌کرد و می‌گفت: «ای رسول خدا، من در مقابل نفس خودم ناتوان و عاجزم و در کارب خود مانده‌ام. حالا با نازل شدن این آیه تکلیف من سنگین‌تر هم شد. مکلف شدم خانواده خود را هم نجات بدهم.» رسول خدا صلى الله عليه وآله فرمود: «تَأْمُرُهُمْ بِمَا أَمَرَهُمُ اللَّهُ، وَتَنْهَاهُمْ عَمَّا نَهَاَهُمُ اللَّهُ عَنْهُ، فَإِنْ أَطَاعُوا كُنْتَ قَدْ وَقَّيْتَهُمْ، وَإِنْ عَصَوْكَ فَكُنْتَ قَدْ قَضَيْتَ مَا عَلَيْكَ.»^۳ (کافی است که آن‌ها را امر به معروف و نهی از منکر کنی. اگر از تو پذیرفتند، آن‌ها را از آتش دوزخ حفظ کرده‌ای و اگر نپذیرفتند، وظیفه خود را انجام داده‌ای.)

یعنی بیشتر از این، چیزی از ما نخواستند. فقط امر و نهی کردن وظیفه ماست. انتظار هم ندارند که ما بتوانیم همه افراد را هدایت کنیم. حضرت نوح عليه السلام هم با اینکه پیامبر خدا بود، فقط همین کار را انجام داد و پسرش عاقبت به خیر نشد.

۱. ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ﴾ (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خود و خانواده خود را

از آتشی که هیزم آن مردم و سنگ‌ها هستند، نگه دارید) (تحریم، ۶).

۲. علی اکبر سبزیان، زندگی به سبک روح‌الله، ص ۱۳.

۳. ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج ۲۴، ص ۲۹۳.

بچه کمتر، تربیت بهتر!

همین دغدغه این مرد مسلمان در زمان رسول خدا ﷺ، در زمان ما هم میان مردم و حتی متدینان وجود دارد. وقتی به بعضی از مردم می‌گوییم: «چرا تک‌فرزندید؟ چرا به سمت خانواده کامل نمی‌روید؟» فوراً مسئله تربیت را پیش می‌کشند و زود جواب می‌دهند: «حاج آقا دلتون خوشه! مگه نمی‌گین پدر و مادر مسئول تربیت فرزندان خودشون هستن؟ خب اگه ما بچه‌دار بشیم، توی این دوره و زمونه، چه کسی می‌خواد این‌ها رو تربیت کنه؟ ما توی تربیت همین یه فرزند هم موندیم! خیلی از خانواده‌ها بچه زیاد دارن؛ ولی در تربیت بچه‌هاشون هنوز موندن و خیلی از اون بچه‌ها هم خوب تربیت نشدن. نشنیدین می‌گن هرچه بچه کمتر باشه، تربیت بهتره؟! منم می‌خوام خیلی دقیق و متمرکز بچه رو تربیت کنم تا تربیتش درست از آب دربیاد. آخه همه می‌دونن که تربیت کار حساسیه و باید با حوصله و دقت انجام بشه و هزارویک ریزه‌کاری داره. من که نمی‌رسم چند تا بچه رو تربیت کنم! بذارین به کار خودم برسم.»

نور متمرکز

خب اینکه ما دغدغه تربیت فرزند را داشته باشیم، خیلی خوب و ارزشمند است؛ اما باور کنید مفهوم «تربیت» این قدر پیچیده و دست‌نیافتنی نیست! بیایید چشم‌ها را بشوئیم و تربیت را به‌گونه‌ای دیگر ببینیم!

معنای تربیت این نیست که نهبان بچه بشویم و مدام مثل ربات، تمام حرکاتش را زیر نظر بگیریم و فرمان بکن‌نکن صادر کنیم! تربیت یعنی اینکه کمک کنیم کودک سیر طبیعی رشدش را طی کند. **تربیت یعنی سنگ‌های سر راه رشدش را برداریم و بگذاریم سنگ‌ریزه‌ها را خودش چاره کند.**

بعضی‌ها فکر می‌کنند تک‌فرزندی فرصت بیشتری برای تربیت آن یک فرزند برایشان فراهم می‌آورد؛ اما حواسشان نیست که نور متمرکز فقط چشم را می‌زند!

نور باید پخش باشد. تمرکز بیش از حد روی فرزندان، وسواس می‌سازد و بچه را دچار اختلالات روانی و تربیتی می‌کند. کودک باید در سایه نظارت ما رشد کند، نه اینکه زیر ذره‌بین ما آتش بگیرد!

بدترین تربیت

بدترین نوع تربیت همیشه «تربیت مستقیم» بوده است. تربیت مستقیم چه حاصلی دارد جز اینکه بچه پس بزند؟ با روش تربیت مستقیم، کودک سرخورده می‌شود. در واقع تربیت مستقیم کودکان ضد تربیت است؛ چون اثر وارونه می‌گذارد. مگر شخصیت کودکان با امرونی شکل می‌گیرد؟ **فرزندان ما همانی می‌شوند که ما پدر و مادرها هستیم.** اگر می‌خواهیم برای تربیت بچه‌هایمان کاری کنیم، باید الگوهای خوبی برای فرزندانمان باشیم، نه اینکه کلاً صورت مسئله را پاک کنیم و بگوییم فرزند زیاد تربیت را سخت‌تر می‌کند.

شما بروید و بگردید خانواده‌های پرجمعیت را پیدا کنید، از آن‌ها سؤال کنید که آیا شما که فرزندان بیشتری دارید با تربیتشان به مشکل خورده‌اید؟ حتماً جوابی به شما می‌دهند غیر از آن چیزی که فکرش را می‌کنید. تعدد فرزندان نه تنها تربیت آن‌ها را سخت نمی‌کند، بلکه کارشناسان امور تربیتی یکی از ابرازهای تربیت درست فرزند را داشتن فرزندان دیگر می‌دانند!

حاج قاسم سلیمانی نمونه فرزندی است که در خانواده چندفرزندی تربیت شده است. یک شخصیت آرام، موفق، چندبعدی و ملی است. غالب شهدا از درون همین خانواده‌های چندفرزندی تربیت شده‌اند؟ این‌ها کجا تربیت شده‌اند؟ چطور تربیت شده‌اند؟

اگر می‌خواهی فرزندت خوب تربیت شود، داشتن فرزندان زیاد به شما خیلی کمک می‌کند؛ چراکه **بهترین روش تربیت، تربیت بین فرزندی است؛** یعنی تربیت



کودک با کودک. در فضای چندفرزندی، توجه ما معطوف نظارت کلی بر تعاملات فرزندان است. بازی‌ها و کودکی‌ها و درگیری‌ها و دعوایها و صلح‌های بچه‌ها با هم، آن‌ها را رشد می‌دهد. در واقع ما باید محیط خانواده را تربیت کنیم، نه تک‌تک فرزندان را. باید محیط و جو خانه درست باشد. مسئله‌ی اساسی در تربیت، روح حاکم بر خانه است. نوع تعامل والدین با هم، نوع تعامل والدین با بچه‌ها و نوع تعامل بچه‌ها با هم، حالا چه یکی، چه ده تا. برای تربیت صحیح بچه، مادر باید احترام پدر را حفظ کند و جایگاه پدری پدر خدشه‌دار نشود. پدر هم در محبت به مادر و حفظ جایگاه عاطفی و شأن مادر کوتاهی نکند.

رهبر معظم انقلاب در این زمینه نکته‌ی دقیقی دارند. می‌فرمایند:

توجه داشته باشید و توجه دارید که تربیت فرزندان این‌گونه نیست که انسان هر یک یک بچه‌ها را بخواهد [که] مثل یک شاگرد معینی جلو [بیانید]، دعوتشان کند، بهشان حرف بزند [و] تربیتشان کند، نه... تربیت فرزندان تربیت تک‌تک فرزندان نیست، تربیت محیط خانواده است. محیط خانواده که خوب بود، چه بچه یکی باشد، چه پنج تا باشد، فرقی نمی‌کند. خوب تربیت می‌شوند. به طور طبیعی، به طور غالب، خوب تربیت می‌شوند.^۱

به فکر تنهایی‌اش باش!

مطلب دیگر درباره‌ی تربیت فرزندان این است که پدر و مادرهای تک‌فرزند، همیشه دلشان هزار راه می‌رود. آن‌ها نگران‌اند که مبادا برای فرزند یکی یک‌دانه‌شان اتفاقی بیفتد و آسیب ببیند. آن‌ها درست مثل سایه، حتی نزدیک‌تر از سایه، پشت سر فرزندشان راه می‌افتند و از او حمایت می‌کنند تا آب در دل او تکان نخورد. عجیب نیست اگر مادری روزی چند بار به اتاق کودکش سر بزند و از حالش جويا شود. عجیب نیست اگر پدری حتی اجازه ندهد فرزندش تا حیاط

۱. «شرح حدیث اخلاق؛ فرزندی که برای والدین عمل صالح‌اند»، دفتر حفظ و نشر حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، ۱۳۹۵، دستیابی در: farsi.khamenei.ir/35267

خانه یا کوجه تنها برود. دور از ذهن نیست اگر فرزند حتی وقتی بزرگ شد و به سن مدرسه رسید، باز هم پدر و مادر نخواهند او را تنها به مدرسه بفرستند. پدر و مادری که یک بچه بیشتر ندارند، همیشه دلواپس هستند مبدا اتفاق بدی برای فرزندشان بیفتد و او را از دست بدهند. برای همین، همه جا همراهش می‌روند و حتی در جمع او و دوستانش حاضر می‌شوند و فرزند را زیر نظر می‌گیرند؛ چون از دست دادن او برایشان کابوس است. این وابستگی شدید و توجه بیش از حد به او، تربیت کودک را دچار مشکل می‌کند.

اما این فقط پدر و مادرها نیستند که تاوان تک‌فرزندی را پس می‌دهند، بلکه این یکی یک‌دانه‌ها هم از این وضعیت به شدت رنج می‌برند. کودکی که نه خواهری دارد و نه برادری، از نظر فکری و عاطفی به بلوغ کامل نمی‌رسد و در آینده احتمال اینکه به اختلالات شخصیتی مبتلا شود، در او بیشتر است. در یک جمله، این والدین و کودک‌ها از آسیب‌هایی مثل احساس تنهایی، لوس شدن، از دست دادن استقلال شخصیت، ضعف داشتن در به‌کارگیری قانون زندگی، اضطراب شدید پدر و مادر و از بین رفتن نسل عمو، عمه، دایی و خاله، خلأ عاطفی، اضطراب و فشار در نگهداری والدین در امان نیستند.^۱ ما باید زندگی‌مان را کامل کنیم و از همه ابعاد زندگی لذت ببریم. تنها راه رسیدن به این مرحله از زندگی، تشکیل خانواده کامل با افزایش تعداد فرزندان است.

مطالعات بین‌المللی درباره الگوی خانواده کامل می‌گویند:

خانواده کامل خانواده‌ای است که همه اعضای آن، همه روابط درون خانوادگی را تجربه کنند؛ یعنی والدین فرزند دختر و پسر داشته باشند و هرکدام از دختر و پسر آن‌ها، خواهر و برادر داشته باشند. «perfect family» یا «خانواده کامل» یک الگوی بین‌المللی است. خانواده‌ای که حداقل چهار فرزند (دو پسر و دو دختر) داشته باشند. فرزندی که در خانواده به صورت تک‌فرزندی تربیت

۱. محسن عباسی ولدی، ایران جوان بمان، ص ۱۷۰.

می‌شود، به دلیل اینکه همهٔ نیازهای مادی او بدون چون و چرا در خانواده برآورده شده است، وقتی وارد اجتماع می‌شود، همان توقع را از دیگران دارد و تحمل کوچک‌ترین سختی را ندارد، احساس مسئولیت نمی‌کند و دچار مشکلات مختلفی می‌شود.^۱

شاید الان پدر و مادر متوجه نشوند؛ ولی بعد از مدتی این مشکل خودش را نشان می‌دهد. در مشاوره‌ها نمونه‌های این کودکان را می‌بینیم. این‌ها از کودکی زیر چتر حمایت ۱۰۰ درصدی پدر و مادر بوده‌اند و به دلیل کم‌جمعیت بودن خانواده، هیچ‌گاه نحوهٔ تعامل با جمع را یاد نگرفته‌اند؛ بنابراین خیلی‌ها ازدواج با تک‌فرزنده‌ها را تجویز نمی‌کنند؛ چون با کوچک‌ترین کم‌توجهی ممکن است مشکلاتی را برای طرف مقابل ایجاد کنند. این فرزندان توانایی برقراری ارتباط صحیح با خانوادهٔ همسر را ندارند و به خانوادهٔ خود وابستگی زیادی دارند و در مدیریت کردن مشکل‌ها و اختلاف‌ها توانایی کافی را ندارند. البته این یک نسخهٔ کلی نیست و تک‌فرزنده‌های سالم و موفق هم داریم. اما تک‌فرزندی یا کم‌بودن تعداد فرزندان، احتمال درگیری با این مشکلات و نارسایی‌های را افزایش می‌دهد.

بعضی از خانواده‌ها از آن طرف بام می‌افتند؛ یعنی به رفتارهای فرزند یکی‌یک‌دانه‌شان توجه لازم را ندارند. ممکن است حس مسئولیت‌پذیری در فرزند او ایجاد نشود. گاهی که مشاورها توصیه می‌کنند با تک‌فرزنده‌ها ازدواج نکنید، به دلیل همین مشکلات است.^۲ البته این عمومیت ندارد و این‌گونه نیست که همهٔ کسانی که برادر یا خواهری در خانه ندارند، بی‌مسئولیت بار آمده باشند.

۱. پیامدهای تک‌فرزندی در خانواده و جامعه، باشگاه خبرنگاران جوان، ۹ شهریور ۱۳۹۲، دسترسی در:

<https://www.yjc.news/fa/news/4533403>

۲. «عواقب ازدواج با تک‌فرزند»، تبیان، ۲ بهمن ۱۳۹۸، دسترسی در: <https://b2n.ir/g33896>

بازی بازوی تربیت

فرزندانی که در خانواده کامل بزرگ می‌شوند؛ یعنی هم برادر دارند و هم خواهر، یا در صورت یکسان بودن جنسیت فرزندان، تعدادشان بیشتر از ۴ بچه است، این بچه‌ها قدرتشان در ارتباط با هم‌سالان بیشتر است. یکی از کارشناسان^۱ بسیار مطرح در حوزه جمعیت می‌گوید:

ما نمی‌خواهیم بگوییم هر دعوایی که میان بچه‌ها رخ می‌دهد، خوب است؛ اما در کل، رقابتی که میان بچه‌ها در خانواده‌های پرجمعیت وجود دارد، آموزش کارگاهی برای یادگرفتن تعاملات اجتماعی است. بچه‌ها وقتی با هم دعا می‌کنند، یاد می‌گیرند چگونه حقشان را بگیرند. این دعاها مثل واکنس است. واکنس ضعیف شده‌ای است که بدن با آن مبارزه می‌کند تا اگر میکروب حقیقی وارد بدن شد، بتواند به راحتی با آن مبارزه کند.^۲

اما تک‌فرزندان کسی را ندارند تا با او رقابت و بازی و دعواهای کودکانه کنند و چون در خانواده‌هایی رشد می‌کنند که افراد بالغ در آن حضور دارند و کودک دیگری نیست که بتوانند با او ارتباط برقرار کنند، غالباً رفتاری از خود نشان می‌دهند که یا به‌شیوه بزرگ‌سالان است یا هنوز خود را کودک فرض می‌کنند و رفتارهای اجتماعی ضعیفی از خود بروز می‌دهند.

یکی از روش‌های خوب برای تربیت فرزندان «بازی» است. با بازی کردن می‌شود زندگی کردن را به بچه‌ها یاد داد. باید راه را برای بازی فرزندمان باز کنیم و خودمان هم تا می‌توانیم هم‌بازی آن‌ها بشویم. مثلاً چند بازی حرکتی یاد بگیریم و خودمان با او بازی کنیم و در ضمن بازی به دنبال رشد فکری‌اش باشیم.

شهید بهشتی مقید بودند با بچه‌هایشان بازی کنند و برای این کار وقت مشخصی داشتند. دختر شهید بهشتی می‌گوید:

۱. آقای محسن عباسی ولدی.

۲. محسن عباسی ولدی، ایران جوان بهمان، ص ۱۷۴.

پدر با ما خیلی دوست و صمیمی بودند و برای فرزندان وقت می گذاشتند. با بچه‌ها بازی‌های مختلفی می کردند. ساده‌ترین آن‌ها بازی تنیس روی میز بود که وسایل موردنیازش، از جمله میز مخصوص آن را خریده و در زیرزمین خانه قرار داده بودند و در روزهای تعطیل با بچه‌ها مسابقه می دادند. اصولاً پدر به تفریح و ورزش بسیار اهمیت می دادند تا زندگی خانوادگی به روزمرگی دچار نشود و خشک و بی‌روح و بی‌حاصل نباشد. بسیاری از نکات اخلاقی از جمله ایجاد عدالت بین فرزندان، انصاف، صداقت، درستکاری، دوری از ریاکاری و دروغ‌گویی را حین بازی‌های دسته‌جمعی به آنان می آموختند.^۱

بازی‌کردن یکی از بازوهای تربیت است و تربیت را برای والدین راحت‌تر می‌کند. معصومین علیهم‌السلام هم از این روش استفاده می‌کردند.

تشویق پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

روایت داریم که یک روز پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بیمار شدند و از آن بیماری شفا پیدا کردند. در آن زمان، فاطمه علیها‌السلام، بانوی زنان جهان، همراه دو فرزندش، امام حسن علیه‌السلام و امام حسین علیه‌السلام، به عیادت پدر رفت.... پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به حسن و حسین علیه‌السلام فرمود: «**قَوْمًا الْآنَ فَاصْطَرِعَا**». (بلند شوید و با هم کشتی بگیرید.) «**فَقَامَا لِيَصْطَرِعَا**». (حسن و حسین علیه‌السلام مشغول کشتی‌گرفتن شدند.) «**وَقَدْ حَرَجَتْ فَاطِمَةُ علیها‌السلام فِي بَعْضِ حَاجَتِهَا**». (فاطمه علیها‌السلام برای انجام کاری بیرون رفت.) «**فَدَخَلَتْ فَسَمِعَتِ النَّبِيَّ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وَهُوَ يَقُولُ: إِيهَ يَا حَسَنُ! شَدَّ عَلَى الْحُسَيْنِ فَاصْرَعَهُ**». (فاطمه علیها‌السلام وقتی برگشت، دید حسن و حسین علیه‌السلام هنوز مشغول کشتی‌گرفتن هستند و پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حسن علیه‌السلام را تشویق می‌کند و می‌فرماید: «آفرین بر تو ای حسن! با یک حمله، حسین را بر زمین بزَن.» حضرت زهرا علیها‌السلام تعجب کردند. به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: «**وَاعْجَبَاهُ! أَتَشَجُّعُ هَذَا عَلَيَّ هَذَا**». (پدر جان! خیلی عجیب است. تو حسن را علیه حسین تشویق می‌کنی؟! «**أَتَشَجُّعُ الْكَبِيرِ**

عَلَى الصَّغِيرِ؟! (بزرگ را علیه کوچک تشویق می‌کنی؟!) پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «**يَا بَنِيَّ، أَمَا تَرْضَيْنَ أَنْ أَقُولَ أَنَا: يَا حَسَنُ، شُدَّ عَلَى الْحُسَيْنِ فَاصْرَعُهُ، وَهَذَا حَبِيبِي جَبْرَيْلُ يَقُولُ: يَا حُسَيْنَ، شُدَّ عَلَى الْحَسَنِ فَاصْرَعُهُ؟**» (دختر عزیزم، آیا راضی نیستی من بگویم: «ای حسن، با یک حمله حسین را بر زمین بزن!»؛ در حالی که محبوبم، جبرئیل، حسین را تشویق می‌کند و می‌گوید: «ای حسین، با یک حمله حسن را بر زمین بزن!»؟)

از این دست روایات در کلام اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ زیاد است. اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ به ما دستور عملی می‌دهند که بچه‌ها باید برای بازی کردن آزاد باشند و این در صورتی است که تعداد فرزندان زیاد باشد، نه اینکه فقط یک فرزند داشته باشیم که اگر این جور باشد، فرزند ما چاره‌ای ندارد جز اینکه به سراغ موبایل، تبلت و تلویزیون برود؛ همان رسانه‌هایی که باعث می‌شود بچه در کودکی به اندازه کافی جنب‌وجوش نداشته باشد. کودکان نیاز زیادی به بازی دارند. بدون بازی، تربیت صحیح کودک امکان‌پذیر نیست. بازی هم نیاز به هم‌بازی دارد. بچه‌ها وقتی تعدادشان کم باشد، باید فکری به حال هم‌بازی‌شان کرد. سه راه عمده برای این کار وجود دارد:

خدا برکت ندهد به این سی‌دی‌ها، برنامه‌های تلویزیونی، بازی‌های رایانه‌ای و... که کار مادران را ساده کرده است. عده‌ای برای اینکه کودک بهانه‌ی بازی نگیرد، فرزندشان را مشغول رسانه می‌کنند. رسانه‌ای شدن کودک همان و به بیراهه رفتن تربیت همان. راه دوم، آن است که او را به مهدکودک بفرستیم. مهدکودک در تمدن امروز یعنی عوض کردن مادر، اما با آرام‌ترین، شادترین، و باکلاس‌ترین شکل ممکن! راه سوم را کمتر کسی انتخاب می‌کند. در این راه، پدر و مادر خودشان هم بازی کودک می‌شوند. چند پدر و مادر سراغ دارید که این کار را انجام بدهند؟ وقتی تعداد بچه‌ها بیشتر باشد، به صورت خودکار وقت یکدیگر را پر می‌کنند و این نکته بسیار مهمی است. یکی از دلایلی که



۱. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، *الأمالی*، ص ۴۴۵؛ محمد محمدی ری‌شهری، *حکمت‌نامه پیامبر اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ*، ج ۷، ص ۲۲۲.

مشاوران و کارشناسان حوزه تربیت فرزند و جمعیت معتقدند تربیت فرزند بیشتر، راحت تر است، به خاطر همین است که بچه های زیاد خانه را برای خودشان یک مهدکودک می کنند.^۱

به خدا بسیار!

اما به پدر و مادرهایی که می گویند: «دلتون خوشه! آگه ما بچه دار بشیم، توی این دوره و زمنه، چه کسی می خواد این ها رو تربیت کنه؟ ما توی تربیت همین یه بچه هم موندم!» باید نکته دیگری گفته شود و آن نکته این است که خداوند در قرآن کریم به پیامبر ﷺ می فرماید: «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ»^۲ (ای پیامبر، تو هرکس را که بخواهی هدایت نمی کنی. [خداست که سفره دار است، مربی است و] هرکه را بخواهد هدایت می کند و او هدایت یافتگان را بهتر می شناسد.)

هدایت دست خداست. حضرت موسی علیه السلام که کودک بود، مادرش او را به خدا سپرد. خدا هم در دامن خود فرعون او را بزرگ کرده و تربیتش را هم به عهده گرفت. بعد از اینکه مادر موسی به دستور خدا، کودک را در صندوقی گذاشت و در رودها کرد، دل نگران شد. خدا به مادر موسی فرمود: «وَلَا تَحْزَنِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ مِنَ الْمُرْسَلِينَ» (غم و غصه نخور که دوباره او را به آغوشت برمی گردانیم و پیامبرش می کنیم.) یعنی هم محافظتش و هم تربیتش با ما.

مرحوم علامه طباطبایی، مفسر بزرگ قرآن کریم، به نکته ای بسیار جالب اشاره می کند. اگر خدا تربیت را به دست بگیرد، کار تا پایانش درست خواهد شد و عاقبت خیر به دست می آید و این یعنی تربیت دست خداست. علامه رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ درباره این که منظور از هدایت چیست، در تفسیر المیزان این گونه فرموده اند: «منظور از

۱. محسن عباسی ولدی، ایران جوان بهمان، ص ۱۵۸ و ۱۵۹.

۲. قصص، ۵۶.

‘هدایت’ در اینجا صرفاً راهنمایی نیست، بلکه رساندن به هدف مطلوب است.^۱ خیلی‌ها بودند که اولش آدم‌های خوبی بودند، ولی بعداً چپ شدند و از دایره بیرون رفتند. باید متوجه باشیم که تربیت دست خداست.

کربلای‌های نامقدس!

برای نمونه در کربلا شما نمونه‌هایی از این افراد را می‌بینید که اولش آدم حسابی بودند؛ ولی در واقعه عاشورا بد جور قافیه را باختند و از مسیر مستقیم به انحراف کشیده شدند.

شمر بن ذی الجوشن را ببینید. شمر کسی بود که در رکاب امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌جنگید. شمر توفیق جانبازی در جنگ صفین را داشت.^۲ اما چه شد عاقبت شمر؟ شد قاتل امام حسین علیه السلام!

یا عمر سعد را ببینید. عمر سعد که بود؟ عمر بن سعد بنا بر نقل مشهور از تابعین بود. تابعین چه کسانی بودند؟ تابعین کسانی بودند که مستقیماً رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را ندیده بودند؛ ولی با اصحاب حضرت ملاقات داشتند و مردم در مسائل دینی خود به تابعین مراجعه می‌کردند. به تعبیری در بین مردم جایگاه مرجعیت داشتند. پدر او یعنی سعد بن ابی وقاص هم با حضرت آمنه، مادر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، از یک قبیله بودند و از این جهت با خاندان نبوت رابطه خویشاوندی داشت. اما چه شد عاقبت عمر سعد؟ از مدار ولایت خارج شد، بدبخت و ذلیل شد.

نقل کرده‌اند بعد از واقعه کربلا، عمر سعد از ترس کشته شدن به دست مردم، همه شب‌ها در دارالاماره می‌خوابید!^۳ دائماً در حال فرار کردن و پنهان شدن بود

۱. محمد حسین طباطبایی، ترجمه تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۸۷.

۲. نک: محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم والملوک (تاریخ طبری)، به تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۵، ص ۲۸؛ نصر بن مزاحم، وقعة صفین، به تحقیق و تصحیح عبدالسلام محمد هارون، ص ۲۶۸؛ عبدالرحمن بن محمد ابن خلدون، دیوان المبتدأ والخبر فی تاریخ العرب والبربر و من عاصرهم من ذوی الشان الاکبر (تاریخ ابن خلدون)، به تحقیق خلیل شحادة، ج ۲، ص ۶۳۱.

۳. محمد بن جریر طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۵۸۷.



و طبق فرمایش امام، به گندم ری هم دست نیافت. آن قدر خوار و ذلیل شد که حال خودش را برای دوستانش این گونه توصیف می کرد: «هیچ کس زیان کارتر از من به خانه خود برگشت؛ چون از امیری فاجرو ظالم اطاعت کردم و عدالت را زیر پا گذاشتم و قرابت را قطع کرده و خطای بزرگی مرتکب شدم.»^۱ عمر سعد مصداق بارز «**حَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ**» شد. آدم حسابی بودند؛ اما هدایت نیافته از دنیا رفتند.

البته در کربلا نمونه های عکس آن را هم داریم که گذشته خوبی نداشتند؛ اما خدا اسباب هدایتشان را فراهم کرد. یکی از آن ها حُر بن یزید ریاحی است. حُر راه را بر امام حسین علیه السلام بست و دل فرزندان و خانواده حسین علیه السلام را لرزاند؛ اما آخر کار هدایت شد؛ چراکه خدا سفره دار است و همه چیز به دست اوست. تربیت روح و جسم در دست خداوند متعال است. در انقلاب خودمان هم از این حُر ها کم نبودند که سابقه خوبی نداشتند؛ ولی خدا هدایتشان کرده است.^۲

شما در کربلا می بینید که دو برادر از یک پدر بسیار بزرگوار در مقابل هم قرار گرفتند، یکی در سپاه حسین علیه السلام و دیگری در سپاه عمر سعد. پدرشان قَرظَة بن کعب انصاری خزرجی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام علی علیه السلام و همچنین از روایان احادیث آن بزرگواران بود. علی و عمرو دو برادر بودند که عمرو در سپاه امام حسین علیه السلام، اما علی در سپاه عمر بن سعد بود.^۳ عمرو با هوشیاری در برابر تیرها و نیزه ها ایستاد و از امامش دفاع کرد. سرانجام در اثر خون ریزی بسیار از میدان بازگشت و از امام بزرگوارش پرسید: «آیا وظیفه خود را به جا آوردم؟» حضرت فرمودند: «آری! سلام مرا به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم برسان.» عمرو شهید شد.^۴ اما علی، امام را به گمراه کردن برادرش متهم کرد. امام در جواب او فرمود: «خدا او را هدایت کرده است.»^۵

۱. احمد بن یحیی بلاذری، *انساب الاشراف*، ج ۳، ص ۲۱۱.

۲. مثل شهید شاهرخ ضرغام (حر انقلاب) که در جلسه ۷ آمده است.

۳. احمد بن یحیی بلاذری، *انساب الاشراف*، ج ۳، ص ۳۳۹.

۴. گروه حدیث پژوهشکده باقر العلوم، فرهنگ جامع سخنان امام حسین علیه السلام، ص ۴۹۶ و ۴۹۷.

۵. احمد بن یحیی بلاذری، *انساب الاشراف*، ج ۳، ص ۱۹۲؛ محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، ج ۵، ص ۴۳۴.

علی خطاب به امام علیه السلام گفت: «خداوند مرا بکشد. اگر تو را نکشم یا به دست تو کشته نشوم!» سپس با نیزه‌اش به سوی امام علیه السلام حمله‌ور شد. یکی از یاران امام علیه السلام به نام نافع بن هلال پیش دستی کرد و او را به ضرب نیزه بر زمین انداخت. دوستان و اطرافیان علی به کمکش شتافتند و او را از معرکه خارج کردند و به درمانش پرداختند!

شاید پدر علی به عشق مولا علی علیه السلام این نام را برای او انتخاب کرده بود؛ ولی علی در مقابل اولاد امیرالمؤمنین ایستاد. پس اگر لطف خدا نباشد، ما چه کاره‌ایم؟ چه بسا بزرگانی که در تربیت فرزندانشان موفق نبوده‌اند!

باید دست بچه‌ها را در دست سیدالشهدا علیه السلام گذاشت. بچه‌ها را باید به ایشان واگذار کرد. باید به اهل بیت علیه السلام گره زد. هر طوری می‌توانید، به ایشان وصلشان کنید. مادرها وقتی می‌آیند در این مجالس، بگویید: «حسین جان، این بچه‌های ما نذر شما، فدایی شما!» اگر جایی زیارت رفتید، عرضه بدارید: «این‌ها غلام و نوکر شما. خودتان حفظشان کنید. هم از خطرهای جانی حفظشان کنید و هم از خطرهایی که دین آن‌ها را تهدید می‌کند.»

مادر شهید صدرزاده در خاطرات خود می‌گوید:

مصطفی سه ساله بود. یک روز طبق رسم هرساله در خانه مادرم برای ظهر تاسوعا مجلس روضه برگزار کرده بودند. در مجلس روضه نشسته بودیم که خانمی در را باز کرد و هراسان گفت: «موتوری زد و بچه‌تان را کشت.» می‌دانستم که این بچه بچه خودم است؛ چون مصطفی خیلی شیطنت می‌کرد. دلم زیرورو شد. طوری که نشستم و نتوانستم تا دم در بروم. همین که چشمم به کتیبه «یا ابوالفضل العباس» افتاد، گفتم: «یا حضرت عباس علیه السلام مصطفای من را نگه دار، او را سربازت می‌کنم.» این اتفاق دقیقاً یک ربع قبل از

۱. احمد بن یحیی بلاذری، انساب الاشراف، به تحقیق محمد باقر محمودی، ج ۲، ص ۱۹۲؛ محمد بن جریر طبری، تاریخ الأمم والملوک (تاریخ الطبری)، به تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۵، ص ۴۳۴؛ علی بن ابی‌الکریم بن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۴، ص ۶۷.



ظهر تاسوعا افتاد. خدا مصطفی را به من برگرداند. این نذر چیزی بود بین من و خدا، حتی به پدرش هم نگفته بودم؛ اما برای سلامتی مصطفی هر سال، روز تاسوعا، در روضه خانه مادرم شیر پخش می‌کردم.

این ماجرا گذشت تا مصطفی هفده ساله شد. یک روز پیشم آمد و گفت: «یک هیئت تأسیس کردم.» پرسیدم: «اسمش چیست؟» گفت: «اسم هیئت ابوالفضل العباس علیه السلام است.» اشک در چشمانم جمع شد. خیلی خوش حال شدم و آن موقع ماجرای نذر مرا برایش تعریف کردم.

زمان صدام، وقتی روز عاشورا در کربلا بمب‌گذاری کردند، مصطفی هم در کربلا بود. خیلی نگران شدم و گفتم: «حتماً برای مصطفی هم اتفاقی افتاده است.» چون مدت طولانی بود از او خبر نداشتیم. همانجا پیش خودم گفتم: «یا حضرت عباس علیه السلام من واقعاً دوست داشتم پسرم سربازت شود. حالا درست است اگر در این بمب‌گذاری شهید شده باشد، اجر دارد؛ اما من دوست داشتم سربازت باشد. من واقعاً او را نذر حضرت عباس علیه السلام کرده بودم و پشیمان هم نیستم.»

خوشا به حال مادرانی که فرزندان‌شان را نذر حسین و عباس علیه السلام می‌کنند و دستشان را در دست آن‌ها می‌گذارند.

ای خوشا آن مادرانی کز محبت کرده‌اند

یک‌به‌یک نذر حسین فاطمه، دل‌بندها

مادر شهید ادامه داد:

زمانی که خبر شهادت مصطفی را به من دادند، همان شب از حضرت زینب علیه السلام تشکر کردم که نذر من را قبول کردند. خوش‌حالم که حضرت زینب علیه السلام پسرم را به عنوان سرباز برادرشان پذیرفتند.^۱

۱. «ماجرای نذری که عمری دوباره به مصطفی داد»، ۲ آبان ۱۳۹۸، دسترسی در: <https://dnws.ir/367210>

دعای والدین برابر با...!

این نتیجه دعای مادر و واگذار کردن فرزندش به خداست. فقط پای دود و تا چهار تایی مادی و دنیایی در میان نیست، بلکه کار را به خدا واگذار می‌کند. ماهم کمترین کاری که می‌توانیم انجام دهیم دعاست. اگر می‌دانستیم دعای خیرمان برای فرزندانمان چقدر تأثیر دارد، هیچ وقت نمی‌ترسیدیم. در روایت داریم که نبی مکرم اسلام، حضرت محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فرمودند: «**دُعَاءُ الْوَالِدِ لَوْلَدِهِ كَدُعَاءِ النَّبِيِّ لِأُمَّتِهِ**». (دعایی که پدر برای فرزند کند، مانند دعایی است که پیغمبر برای امت خود می‌کند).

دعای والدین این قدر اثر دارد؛ مخصوصاً والدینی که تمام دغدغه‌شان این است که فرزندان‌شان جزو سربازان امام زمان عَجَّلَ اللهُ تَعَالَى فَوْزَهُمُ الْبَرَكَاتِ شوند. یعنی اگر تربیت هم می‌کنند، به امید یاری آقایشان تربیت می‌کنند، برای سردار شدن، برای فرمانده شدن تربیت‌شان می‌کنند. مانند برخی از مادران شهدا که می‌گفتند: «وقتی شنیدیم امام خمینی رَضِيَ اللهُ عَنْهُ گفت: 'سربازان من در گهواره هستند.' همان جا قنداقهٔ بچه‌مان را روی دست گرفتیم و گفتیم: 'خدایا دوست داریم پسرمان یار آقا روح‌الله شود.'» مثل الان که در همهٔ شهرها و حتی در خارج از ایران، مردم به عشق امام زمان‌شان و برای همراهی با ولی زمان، بچه‌هایشان را به میدان آورده‌اند و «سلام فرمانده» را با تمام وجود می‌خوانند.

سفره‌های سرنوشت‌ساز

شاید برخی از شما پرسید: «خب حالا که گفتید تربیت خیلی هم پیچیده نیست و هدایت هم که دست خداست، دقیقاً ما به عنوان پدر و مادر علاوه بر دعا برای فرزندان چه وظیفه‌ای داریم؟ چه کنیم که بچه‌هایمان در مسیر هدایت خدا قرار بگیرند؟» کلامان به جای خوبی رسید. موضوعی که باید بپذیریم این است که ما در بخش مهارت‌های زندگی، احتیاج به آموزش داریم. باید برای یادگیری نحوهٔ

۱. ابوالقاسم پاینده، نهج الفصاحه؛ مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، ص ۴۸۲.

تربیت فرزندان وقت بگذاریم، دوره مجازی و حضوری شرکت کنیم، مشاوره خانواده داشته باشیم و به محض بروز مشکل، مشورت کنیم و نگذاریم مشکل تبدیل به بیماری رفتاری جدی شود. لاقلاً به اندازه چند درصد از وقتی که برای دیدن فیلم‌های متعدد و کانال‌های فضای مجازی خرج می‌کنیم، برای بچه‌هایمان بگذاریم. این‌ها را باید جدی بگیریم و برایش برنامه‌ریزی کنیم.

برای تربیت موفق سه پیش‌نیاز اساسی داریم: **آگاهی و وقت و حوصله** سه پیش‌نیاز جدی موفقیت در تربیت هستند. اما هیچ‌کدام از این‌ها ربطی به تعداد فرزندان ما ندارد. یعنی اگر یک فرزند هم داشته باشی و این سه پیش‌نیاز را رعایت نکنی، در تربیت همان یک فرزندت هم موفق نمی‌شوی. علاوه بر پیش‌نیازهایی مثل آگاهی و وقت و حوصله، **دوراهکار مهم برای تربیت درست** فرزندان وجود دارد که در این جلسه باید به آن‌ها پردازیم. ما وظیفه داریم **بچه‌هایمان را سر دو سفره قرار دهیم** که این دو سفره، سفره‌های سرنوشت‌سازی هستند. سفره اول، سفره حلال است.

لقمه‌های سرنوشت‌ساز

تکلیف ما در قبال بچه‌هایمان مشخص است. چند تکلیف داریم و باید انجام دهیم و بقیه دست خداست. یکی رزق حلال است؛ مثلاً پرداخت خمس است.

هر لقمه‌ای که سر سفره آورده می‌شود، آینده و سرنوشت فرزندان ما را تعیین می‌کند. بچه‌ها مثل گل هستند. اگر پای این گل‌ها به جای آب، نفت بریزیم، می‌خشکند. رزق حرام و شبهه‌ناک بچه را نابود می‌کند. همین کربلایی‌های نامقدس مثل شمر و عمر سعد با آن سابقه درخشانی که داشتند، مشکلشان این بود که سر سفره حلال ننشستند؛ بنابراین هدایت خدا هم شامل حالشان نشد. بله لقمه‌ها سرنوشت‌سازند.

۱. نک: محسن عباسی ولدی، *ایران جوان بمان*، ص ۱۷۹ تا ۱۸۴.



امام صادق علیه السلام فرمودند که کسب حرام در نسل ظاهر می‌شود: «**كَسْبُ الْحَرَامِ يَبِينُ فِي الدَّرَجَةِ**»^۱ (درآمد حرام در نطفه انسان اثر می‌گذارد.) اگر فرزند صالح می‌خواهیم، باید نان و لقمه حلال و پاک باشد.^۲

آن چیزی که تربیت فرزندان را با مشکل روبه‌رو می‌کند، فرزند زیاد نیست؛ بلکه لقمه ناپاک است که اگر یک فرزند هم داشته باشیم، در تربیت او به مشکل برمی‌خوریم. کم نیستند فرزندانی که به دلیل خوردن مال حرام، همه زحمات والدین خود را نادیده گرفته و در جاده‌های گمراهی و ضلالت افتاده‌اند. کم نیستند فرزندانی که به دلیل خوردن مال حرام، همچون گرگی به جان والدین خود افتاده و روزگار را برای آن‌ها سیاه کرده‌اند، تا جایی که والدین آن‌ها خود را در مخمصه‌ای گرفتار می‌بینند که نه راه پس دارند و نه راه پیش، نه می‌توانند او را رها کنند و نه می‌توانند با او زندگی کنند!

بخش زیادی از این‌ها به دلیل تأثیرات تدریجی مال و روزی حرام است که عده‌ای از والدین به آن بی‌توجه یا کم‌توجه هستند. مادری که خودش محجبه و چادری است، می‌گوید: «هرکار می‌کنم، دخترم به پوشش و حجاب بی‌رغبت است.» دختری که به بلوغ رسیده، امرونهی کردن او برای والدین سخت شده است؛ اما این مادر نمی‌داند شاید بعضی جاها لجاجت و بی‌رغبتی فرزندش به حجاب و پوشش، عمدتاً تأثیر لقمه حرام باشد. لقمه حرام در فرزند او به تدریج چنین اثراتی گذاشته است.

وقتی از تشکیل خانواده کامل حرف می‌زنیم، بعضی با خودشان می‌گویند: «در

۱. محمد بن یعقوب کلینی، *الکافی*، ج ۵، ص ۱۲۵.

۲. بیانات آیت‌الله جوادی آملی درباره تأثیر لقمه در نسل، دسترسی در: (<https://www.aparat.com/۷۰>)، ۸۹۶Bw. آیت‌الله جوادی آملی درباره این روایت می‌فرمایند: «این حرف‌ها را شما به طیب بدهید می‌خندد، به یک جوانی که از متافیزیک و فراطبیعت بهره‌ای ندارد بدهید، می‌گوید: 'افیون است و افسون است و اسطوره.' حرام و حلال چه فرقی دارد؟! ربا و غیر ربا چه فرقی دارد؟!» یعنی همه این حرف‌ها مایه فساد است و افسانه و دروغ است و اسطوره‌پردازی و غلو و خرافه است. بعد ایشان می‌فرمایند: «اما وحی آمده است که بگوید: این اندیشه شما چند روز قبل همان نانِ کتار سفره ربوی بود. همین نان امروز، اندیشه ده سال بعد است، همین غذای امروز تصمیم ده سال بعد است.»

تربیت همین یکی مانده ایم. حرف از دومی نزن.» فکر می‌کند فرزند زیاد است که تربیت را سخت‌تر می‌کند؛ در صورتی که این تأثیر کسب و درآمد از راه غیر حلال است.

اگر پسر دارها می‌خواهند فرزندان علی اکبری تربیت کنند، باید فرزندان را مثل علی اکبر علیه السلام سر سفره حلال بنشانند. اگر دختر دارها می‌خواهند سکینه و رقیه تربیت کنند، باید مثل آن‌ها فرزندان خود را سر سفره حلال بزرگ کنند.

چه معادلاتی دارد خدا! علی اصغر و علی اکبر علیهما السلام که توفیق شهادت پیدا کردند، از برکت همین فضای نورانی و سفره‌های پاک بود که پاک تربیت شدند. چقدر کربلا این‌طور خواندنی‌تر و قشنگ‌تر می‌شود! داستان کربلا شیرین‌ترین داستان برای زندگی است. حتی برای تربیت فرزند معادله و فرمول‌هایی را در اختیار ما می‌گذارد!

سر سفره حسین علیه السلام

سفره دومی که باید فرزندان را پای آن نشانند، «سفره حسین علیه السلام» است؛ چراکه سفره حسین سه ویژگی دارد که در جلسه اول گفته شد. سفره حسین علیه السلام سفره‌ای است که شفا بخش است و آرامش بخش است و نجات بخش است. در زیارت اربعین آمده است: «و بذل مهجته فیک». یعنی حسین بن علی، جان و خون خود را در راه توداد. «لیستنقذ عبادک من الجهالة». (تابندگان تو را از جهل نجات دهد). «وحیره الضلالة». (و آن‌ها را از سرگردانی ناشی از ضلالت و گمراهی آزاد کند).

اگر در تربیت فرزندانمان سردرگمیم، آن‌ها را سر سفره نجات بخش سیدالشهدا علیه السلام بیاوریم و سر این سفره بنشانیم. آن‌ها را امام حسینی بار بیاوریم. اگر ما فرزندان خودمان را سر سفره امام حسین علیه السلام قرار بدهیم، خود آقا خوب می‌دانند چگونه از آن‌ها پذیرایی کنند. اگر نمک‌گیر سفره حسین علیه السلام شدند، کار تمام است.

۱. سید علی اصغر علوی، امضای کوچک، ص ۱۰۲.

دست بچه‌ها را در دست ارباب بگذار. او کشتی نجات است، چراغ هدایت است، از خودت بهتر بچه‌هایت را حفظ می‌کند. رزق تربیت و صداقت و پاکی فرزند را **«من حیث لایحسب»** و از جایی که باور نمی‌کنی، برای تو و فرزندانت می‌رساند.

البته باید تلاش کنیم و برای بچه‌ها وقت بگذاریم، مطالعه کنیم؛ ولی اول و آخر، مربی و هادی و رب، خدای متعال است. تو رزق حلال برای فرزندت بیاور، برای او وقت بازی بگذار، دعایش کن، مراقب دوستش باش، در هیئت و مسجد بزرگش کن و دستش را در دست امام حسین علیه السلام بگذار و بقیه ماجرا را به خدا واگذار کن.

هنر مادران شهدا این بود که فرزندان خود را سر همین سفره بزرگ کرده بودند. فرزندان خودشان را نمک‌گیر سفره حسین علیه السلام کرده بودند. هنر مادر حاج قاسم این بود که فرزندش را سر همین سفره پرورش داد. امام حسین علیه السلام هم خوب بلد بود سفره‌داری کند. ماجرای شهید حججی و مداحی‌های دوران نوجوانی‌اش هم از همین قرار است.

خود را به حسین علیه السلام بسپار!

در زمان آیت‌الله خوانساری، فردی خدمت ایشان می‌رسد و می‌گوید:

برادری دارم که از گناهان، گناهی نیست انجام نداده باشد، خلافی نیست نکرده باشد، همه از دست او عاصی شده‌ایم. می‌خواهم او را خدمت شما بیاورم تا شما او را نصیحتی کنید. ان شاء الله که تأثیرگذار باشد.

آیت‌الله خوانساری به آن شخص فرمودند:

با این اوصاف، نصیحت من هم کارساز نیست و مشکلی را حل نمی‌کند. تنها یک راه می‌شناسم. اگر برادر شما در مسیر این راه قرار گرفت و تأثیری در او داشت، او را نزد من بیاورید تا من هم او را نصیحت کنم. اگر این راه جواب نداد، دیگر رهایش کنید. اصلاح نمی‌شود.



کلام عجیبی بود. امیدوارکننده و در عین حال ترسناک. راهی که آیت‌الله خوانساری به او پیشنهاد دادند این بود که فرمودند:

او را به کربلا ببرید. مگر اینکه سر سفره‌ای که حسین علیه السلام پهن می‌کند، اصلاح شود. اگر در حرم امام حسین علیه السلام گریه کرد، یعنی اینکه در درون او هنوز نوری وجود دارد و اصلاح‌شدنی و نصیحت‌پذیر است، وگرنه که هیچ.

این فرد تعریف می‌کند:

برادرم را با هزار ترفند و بهانه که بیا تو مراقب ما باش و... به کربلا بردیم. بین راه هیچ حسی نداشت. اصلاً این چیزها را قبول نداشت. وقتی نزدیک صحن و حرم ارباب بی‌کفن ابا عبدالله الحسین علیه السلام شدیم، دیدم که او سرش را پایین انداخت. انگار در درون او داشت اتفاقی می‌افتاد. زمانی که وارد حرم امام حسین علیه السلام شدیم، گریه که هیچ، دیدم برادرم ضجه می‌زد. خیلی برایمان عجیب بود. وقتی برگشتیم ماجرا را برای آیت‌الله خوانساری تعریف کردیم. ایشان فرمودند: «معلوم است که هنوز نوری در وجود او هست. حالا او را نزد من بیاورید تا چند کلامی نصیحت کنم.» به ایشان عرض کردیم: «آقا کار تمام شد. در حرم وقتی این حال به او دست داده بود، به او گفتم: 'برادر، حالا که تو با این دستگاه قهر نیستی، همین جا توبه کن و راه خودت را عوض کن.' این فرد از همین باب رحمة الله الواسعة عاقبت به خیر شد و جزو شهدای انقلاب اسلامی شد.^۱

فرزندان امام حسینی

سر سفرهٔ اهل بیت علیهم السلام انسان هدایت می‌شود. فقط باید خودمان را سر سفرهٔ آن‌ها برسانیم. در روایت داریم که ابوزبیر مکی می‌گوید:

جابر را در کوچه‌های مدینه دیدیم که می‌چرخید و می‌گفت: «یا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ اِدْبُوا أَوْلَادَكُمْ عَلَى حُبِّ عَلِيٍّ!»^۲ (بچه‌هایتان را با محبت علی علیه السلام ادب کنید.)

۱. به نقل از حجت‌الاسلام والمسلمین عالی.

۲. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، الأمالی، ص ۷۷.

این یعنی محوریت تربیت با محبت به ولایت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ است، نه پول و مقام و جاه و ریاست و پارتی.^۱

اگر تربیت فرزندان خود را بر محور ولایت قرار دهیم، اگر فرزندانمان را امام حسینی بار بیاوریم، اگر محبت سیدالشهدا عَلَيْهِ السَّلَامُ را در دل آن‌ها قرار دهیم، خود آن‌ها که مأمور به تربیت انسان‌ها هستند، بهتر می‌توانند فرزندان ما را، هر چند نفر که باشند، تربیت کنند. الحمدلله که ما را از کودکی با امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ بزرگ کرده‌اند، از تربیتی که کام ما را در هنگام تولد برداشته‌اند، تا تربیتی که در کفن همراهمان می‌کنند. این یعنی که پدر و مادرهای ما از تولد تا مرگ دوست داشته‌اند ما را با امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ پیوند بزنند. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند: «**حَتَّى كُنَّا** **أَوْلَادَكُمْ بِتَرْبِيَةِ الْحُسَيْنِ فَإِنَّهُ أَمَانٌ**»^۲ (کام کودکانتان را با تربیت حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ بردارید؛ چون خاک کربلا فرزندانان را بیمه می‌کند.) بیمه در برابر چه چیز؟ ممکن است بیمه در برابر آسیب‌های جسمانی باشد، یا ممکن است در برابر آسیب‌های ایمانی باشد، یا هر دو.

وقتی خاک کربلا این قدرت را دارد که فرزندان ما را در برابر آسیب‌های جسمانی و ایمانی محافظت کند، خود ابی‌عبدالله عَلَيْهِ السَّلَامُ چه قدرتی دارد؟!

نمک‌گیر حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ!

مادران شهدا فرزندان خود را سر سفرهٔ اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بزرگ کرده بودند. آن‌ها را عاشق اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، عاشق امام زمان عَلَيْهِ السَّلَامُ و عاشق نائب امام که حضرت امام رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ بود، بار آورده بودند. آن‌ها هم که مأمور تربیت هستند، چه خوب این

۱. سلیمان بن ابراهیم قندوزی، *ینابیع المودة لذوی القربى*، ج ۲، ص ۳۶۱؛ یا در روایت دیگری هست که فرموده‌اند: «أَدْبُوا أَوْلَادَكُمْ عَلَى ثَلَاثِ خِصَالٍ: حُبِّ نَبِيِّكُمْ، وَ حُبِّ أَهْلِ بَيْتِهِ، وَ عَلَى قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ.»
 ۲. محمد بن علی بن بابویه قمی (شیخ صدوق)، *کامل الزیارات*، ص ۲۷۸.

بچه‌ها را در مسیر هدایت و نهایتاً شهادت قرار دادند.^۱ ما می‌توانیم به دست خودمان و به کمک سیدالشهدا علیه السلام همه فرزندانمان را علی‌اکبر کنیم.

در سال‌های جنگ، امام حسین علیه السلام قدرت تربیتش را به ما نشان داد و این پدر و مادرهای بزرگ و فداکار با سفره حلال و نمک سفره ابی‌عبدالله علیه السلام، بچه‌هایشان را به علی‌اکبر تبدیل کردند. اگر امشب به وجود بابرکت حضرت علی‌اکبر علیه السلام تعلق نداشت، این حرف را نمی‌زدیم و این داستان شگفت‌انگیز و بسیار سخت را برایتان تعریف نمی‌کردم. مهمان علی‌اکبر علیه السلام هستیم.

روایت عجیبی دارد شهادت محمدرضا آل‌مبارک. برادر محمدرضا می‌گوید:

ما ۸ برادر بودیم. محمدرضا متولد ۱۳۴۵ و فرزند بزرگ خانواده بود که در ۱۶ سالگی با رضایت کامل پدر و مادرم به جبهه رفت. محمدرضا در سال ۱۳۶۱ و در عملیات محرم و در شب اربعین شهید شد.

ما ۸ برادر خیلی پرسروصدا و شلوغ بودیم و در محله یوسفی اهواز زندگی می‌کردیم.

۱. زهرا بختیاری، «گفت‌وگو با مادر شهید محمد منصورى»، ورامین سیتی، ۱۹ خرداد ۱۳۹۳، دسترسی در: <http://www.varamincity.ir/?p=11078>

مادر شهید محمد منصورى تعريف می‌کند: «ما برخلاف خیلی‌ها، آن سال‌ها در خانه رادیو و تلویزیون داشتیم و خبرهای جسته‌وگریخته‌ای از امام علیه السلام پخش می‌شد. چند روز قبل از آمدن امام علیه السلام شیرینی نذر کرده بودم که ایشان به سلامتی بیایند. می‌خواستیم برای استقبال برویم که حیدر آقا نگذاشت، می‌گفت: 'خیلی شلوغ است. نمی‌توانید بروید. از همین تلویزیون ببینید.' وقتی دیدم ایشان از پله‌های هواپیما پایین می‌آید، خیلی خوش حال شدم. به روح همان محمد عزیزم قسم، همان‌جا گفتم: 'آقا جان! من چیزی ندارم که قابل قربانی کردن باشد. فقط یک پسر دارم که ای کاش می‌توانستم تقدیم کنم.' جنگ که شروع شد، من گریه می‌کردم و می‌گفتم: 'بچه‌های مردم همه دارند مثل گل پری می‌شوند.' می‌گفت: 'امان ناراحت نشو! یک روز هم من عمودی می‌روم و افقی برمی‌گردم.' آخرین باری که داشت می‌رفت جبهه، موقع خداحافظی گفتم: 'امان کاری نداری؟' گفتم: 'نه.' گفتم: 'امان برایم دعا کن.' من هم گفتم: 'مواظب خودت باش.' محمد در عملیات والفجر ۴ شهید شد. برایم تعریف کردند: 'وقتی سنگر درست می‌کردند، یک توپ به آنجا اصابت می‌کند و شهید می‌شود.' وقتی خبر شهادت محمدم را گرفتیم، رفتیم جایی که جنازه‌ها آنجا بود. ۸ جنازه بودند که موقع تشییع، آن‌ها را به خانواده‌هایشان نشان دادند. من با اصرار به یکی از بچه‌های تعاون گفتم: 'برادر، می‌خواهم پسر مرا ببینم. نه جان، می‌خواهم محمدم را ببینم.' گفتمند: 'نمی‌شود.' بعد از کلی التماس، گفتمند: 'برای چه می‌خواهی او را ببینی؟' گفتم: 'می‌خواهم صورتش را ببوسم!' گفتمند: 'نمی‌شود مادر جان! محمد شماسری برای بوسیدن ندارد!' گفتم: 'سرس را داد برای امام حسین علیه السلام. روی جنازه را باز کنید، می‌خواهم دستش را ببوسم!' گفتمند: 'این هم نمی‌شود، دستش قطع شده.' گفتم: 'این راهم داد برای ابوالفضل علیه السلام. پس باز کنید لااقل سینه محمدم را ببوسم!' گفتمند: 'این هم امکان ندارد، بدنش له شده و تکه‌تکه است.' دیگر اصرار نکردم و به سجده افتادم که خدا را شکر کنم.»

محمد رضا در روز شهادتش روزه بود. در سنگر، کلاس قرآن در حال برگزاری بود که با توجه به پر بودن سنگر، محمد رضا کنار در سنگر می‌نشیند و گویا گلوله ۱۰۶ که روی جیب قرار می‌گیرد، پس از شلیک از سوی دشمنان، به صورت مستقیم به سر محمد رضا اصابت می‌کند و سر او از تنش جدا می‌شود.

باورش سخت است؛ اما سفره‌ی ابی‌عبدالله است دیگر.

محمد رضا پیش از رفتن به جبهه، به مادر می‌گوید: «من رفتنی هستم و شهید می‌شوم و به گونه‌ای هم شهید می‌شوم که دیدن پیکرم ناراحت می‌کند.» او بارها قبل از اعزام آخر، به خانواده گفته بود که در شهادت، بدنش تکه تکه خواهد شد و همین‌طور هم شده بود. بدنی که سرش با آن گلوله جدا شده باشد، تکه تکه می‌شود.

گروه اطلاع‌رسانی شهادت، همراه آقای اهنگران به منزل محمد رضا می‌آیند تا خبر شهادت را به مادرش بدهند. برادر شهید می‌گوید:

مادرم به آقای اهنگران گفت: «می‌دانم که محمد رضا شهید شده؛ زیرا خواب محمد رضا را دیدم. در خواب سر بریده محمد رضا را روی پایم گذاشته بودم و داشتم با گلاب سر فرزندم را می‌شستم.» آقای اهنگران با تیم همراهشان رفتند پیش پدرم که در حسینیه اعظم اهواز بودند تا خبر شهادت و جزئیات را به او بگویند که متوجه می‌شوند پدرم در حال خواندن روضه‌ی علی اکبر است. پس از پایان روضه، به پدرم می‌گویند: «حاجی خبر داشتی که محمد رضا شهید شده که روضه‌ی علی اکبر را می‌خواندی؟» پدر در خیابان حسینیه سجده شکر به جا می‌آورد و می‌گوید: «من می‌دانستم فرزندم شهید می‌شود....»

آن زمان فقط بدن تکه تکه محمد رضا به خوزستان برگشت و نتوانسته بودند سرش را برگردانند. بدن بی‌سر محمد رضا آل مبارک در روز اربعین تشییع شد.

سر محمد رضا پس از ۷ سال و انجام آزمایشات DNA برگردانده شد. شبانه سر محمد رضا را به پدرش تحویل دادند. داریم از ماجرای بسیار سخت و سنگین صحبت می‌کنیم. خدا چه صبری به این خانواده داده بود. این پدر با عظمت و



دریادل تا زمانی که اجازه نیش قبر گرفته شود، دوسه ماه سر شهید را بدون اطلاع خانواده و مادر شهید، در خانه نگهداری می‌کند. واقعاً سخت است برای پدر و مادر که سر بریده فرزندش را تحویلشان بدهند. پدر برای اینکه اعضای خانواده شوکه نشوند، حرفی در این خصوص به خانواده نمی‌گوید.

زمانی که نیش قبر انجام شد و سر بریده محمدرضا کنار بدنش قرار گرفت، دیدند که لباس‌های محمدرضا پس از ۷ سال هنوز به همان صورت قبل است و انگار همین دیروز به خاک سپرده شده است. پدر محمدرضا از این موضوع به هیچ‌کدام از اعضای خانواده حرفی نزد و بعد از ۲ سال، خانواده محمدرضا از زبان آیت‌الله موسوی جزایری، از راز پدر و مهمانی سه‌ماهه سرپسرش مطلع شدند.

پدر محمدرضا خانه ویلایی‌شان را به آقا اباعبدالله حسین علیه السلام اهدا کرد و در سال ۱۳۸۴ خانه ویلایی محل سکونت تخریب و به حسین آل مبارک تبدیل شد. تاکنون نیز مراسم باشکوه بسیاری در این حسینیه برگزار شده و هر ساله ۶۰ روز محرم و صفر، عاشقان ابی‌عبدالله مهمان این علی اکبر هستند! دل‌ها بسوزد برای ابی‌عبدالله با آن بدن ارباب‌رای علی اکبرش.

علی اکبر بسازیم!

وقتی خودمان را می‌بینیم و مادران و پدران شهدا را، متوجه می‌شویم که از سفره حسین علیه السلام دور هستیم. ای پدران و مادرانی که امشب آمده‌اید پای روضه علی اکبر نشست‌اید، می‌خواهید بچه‌هایتان علی اکبر شوند؟ آن‌ها را سر سفره حسین علیه السلام بگذارید، علی اکبری می‌شوند. اما یک جمله عرض می‌کنم. این ماجرا کجا و ماجرای علی اکبر امام حسین علیه السلام کجا؟

شهید محمدرضا آل مبارک به صاحب روضه امشب شباهت‌هایی دارد.

۱. «روایت شرفهیدی که سه ماه نزد پدر ماند»، خبرگزاری ایسنا، ۳۱ شهریور ۱۳۹۹، دسترسی در:

<https://www.isna.ir/news/99063123504/>

محمد رضای عزیز مثل علی اکبر ارباً ارباً شده بود. پدر محمدرضا بدن فرزندش را با عزت و احترام تحویل گفت؛ اما بمیرم برای سیدالشهدا علیه السلام. علی اکبر را دوره کردند. ارباب که بالای سر علی اکبر آمد، این نانجیب‌ها او را هم دوره کردند.

آمد بالاسر علی اکبرش. همه دارند نگاه می‌کنند ببینند ابی‌عبدالله علیه السلام چه جوری می‌آید. ای جوان‌ها، تا حالا دیده‌اید کسی این جوری بیاید بالای سر جوانش؟! مرحوم شیخ حر عاملی می‌نویسد:

هنوز از روی مرکب پیاده نشده بود، خودش را از بالای اسب، روی زمین انداخت... نتوانست روی پاهایش راه برود... همه دیدند روی زانوهایش دارد راه می‌رود...

یا الله...!

دو دستش را گذاشت دو طرف بدن علی اکبر...! صورت به صورت علی گذاشت. دلش آرام نشد. نوشته‌اند نگاه کرد، دید لخته‌های خون همه دهان علی را پر کرده. هرچه گفت: «ولدی، ولدی، ولدی علی!» جوابی نیامد. بانگشت مبارک لخته‌های خون را بیرون آورد، به این خیال که بلکه لخته‌های خون جلوی تکلم علی را گرفته. این لخته‌ها را بیرون آورد، بازهم گفت: «ولدی علی!» بازهم دید جواب نمی‌آید. گفت: «بگذار دهان به دهان علی بگذارم.» به قول ما نفس بدهم، بلکه این دم و بازدم باعث شود رمقی به بدن بیاید. همین که لب‌ها را آورد، خودش از نفس افتاد. دیگر نتوانست بلند شود....

لشکر شام و عراق ایستاده به تماشای شه و شهزاده
شه روی نعش پسر افتاده همه گفتند حسین جان داده

همه گفتند: «حسین علیه السلام جان داده.» چه کسی به ابی‌عبدالله علیه السلام جان دوباره داد؟ راوی می‌گوید: «دیدم زنی از خیمه‌ها می‌آید؛ اما هی زمین می‌خورد و بلند می‌شود. هی می‌گوید: 'یا اُخّی و ابن اُخّی!'» اول نگران جان حسین علیه السلام است! فقط زینب علیه السلام می‌داند شدت علاقه ابی‌عبدالله علیه السلام به علی اکبر چقدر است. تا صدای

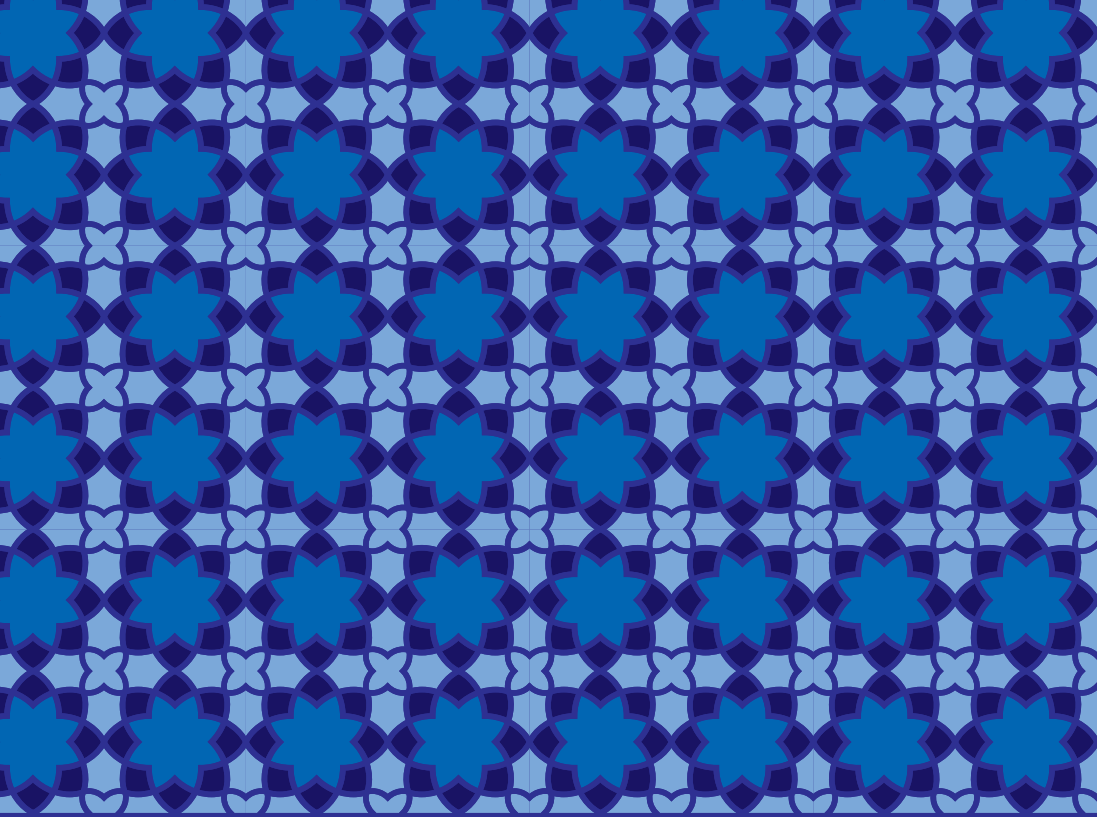


زینب علیها السلام به گوش حسین علیه السلام رسید، بلافاصله از بدن جوانش جدا شد....

نیست عباس و علی اکبرت لطف خود را باز یارم کن حسین
مانده تنها بین دشمن خواهرت خیز از جا و سوارم کن حسین

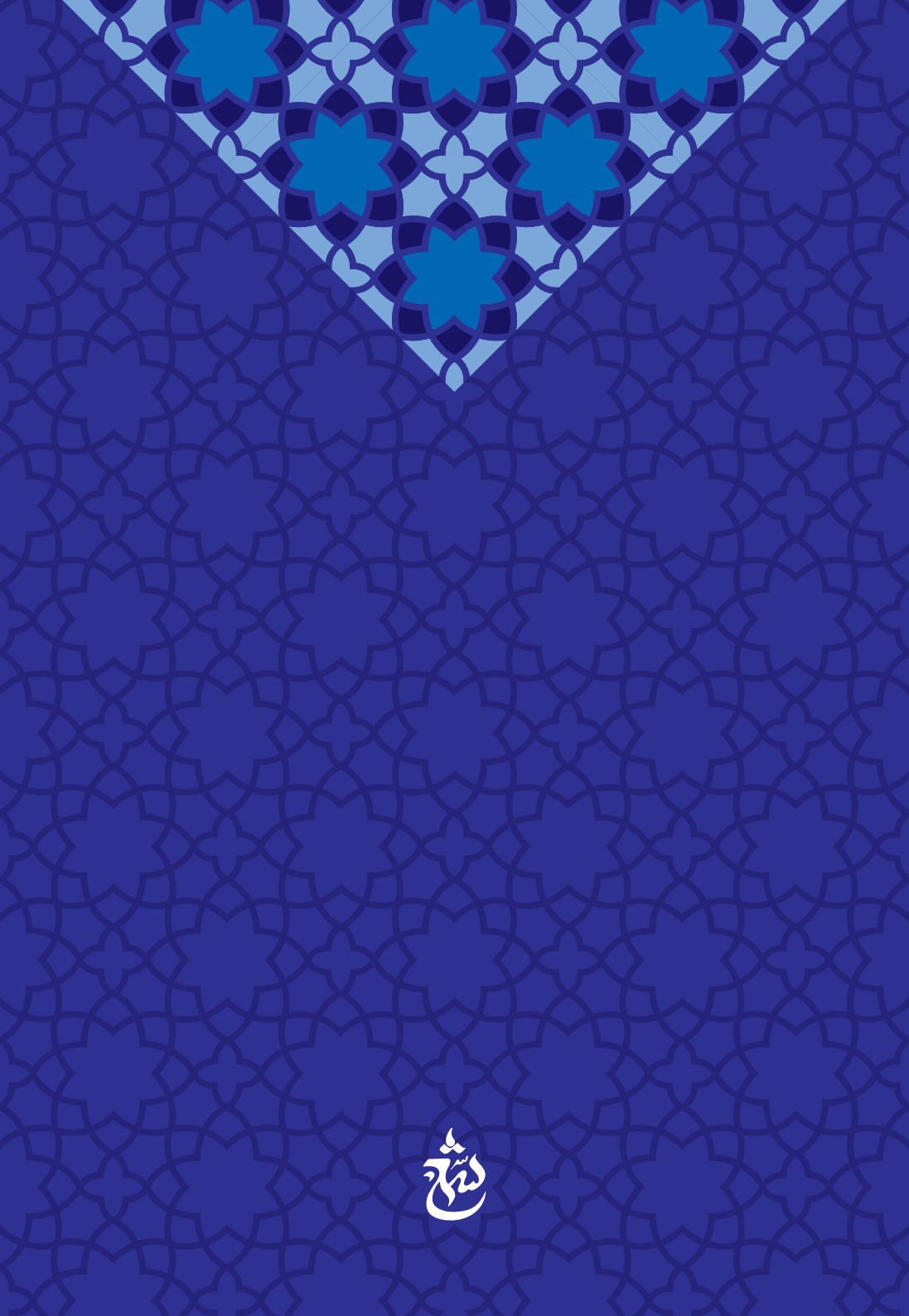
هرکجا نشستی بلند ناله بزن: «یا حسین! یا حسین! یا حسین!»

اللعنة الله على القوم الظالمين!...



مجلس نهم

جای پای عباس علیه السلام!



سنة



تبیین ضرورت و نحوه برخورد مسئولانه همه مردم برای موضوع افزایش نسل، به عنوان بهترین راه حل مشکل بحران جمعیت به مدل حمایت حضرت عباس علیه السلام و معرفی فرزند به عنوان یکی از مؤلفه های قدرت یک خانواده و جامعه.

دل شوره عباس علیه السلام

وقتی شب عاشورا، وجود نازنین قمرمنیربنی هاشم، ماه زیبای ام البنین، اسطوره ادب و وفاداری، ابوالفضل العباس علیه السلام، کنار کشتی نجات عالمیان، سیدالشهدا، اباعبدالله الحسین علیه السلام نشسته بودند، ناگهان صدایی به گوش همه رسید. صدای شمر ملعون بود. برخی نوشته اند: عباس بن علی علیه السلام از خجالت سر به زیر انداخت. برخی هم نوشته اند که عباس می شنود، ولی مثل اینکه ابداً نشنیده است، اعتنا نمی کند و در حضور حسین بن علی علیه السلام مؤدب نشسته است. امام علیه السلام به حضرت ابوالفضل علیه السلام فرمود: جوابش را بده، گرچه فاسق است.

صدایی که دل اهل خیمه ها را لرزاند و دلیل خجالت عباس بن علی علیه السلام شد، صدای شمر ملعون بود که نعره می زد: «**أَيْنَ بَنُو أُحْتَنَاءَ؟**» (کجا هستند فرزندان خواهران ما؟) الله اکبر از این همه ادب! عباس علیه السلام کجا و پسر ذی الجوشن کجا؟! حامی حسین علیه السلام کجا و حامی یزید کجا! «**فَخَرَجَ إِلَيْهِ الْعَبَّاسُ...**» (عباس علیه السلام و برادرانش از خیمه خارج شدند.) فرمودند: «**ما تُرِيدُ؟**» (چه می خواهی؟! شمر که



به خیال خام خودش احساس می‌کند می‌تواند خوش خدمتی کند، گفت: «برای شما امان آورده‌ام!» عباس علیه السلام تا این جمله شمر را شنید، بسیار خشمگین شد و فرمود: «لَعْنِكَ اللَّهُ وَ لَعَنَ أَمَانِكَ!» (خدا تو و امانت را لعنت کند!) «أَتُوْمِنَا وَ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ لَا أَمَانَ لَهُ!» (ما در امان هستیم، ولی فرزند پیغمبر در امان نیست؟!)

درباره عباس علیه السلام چه فکری کرده‌ای؟ تو خیال کرده‌ای من آدمی هستم که برای حفظ جان خودم، امام و برادرم حسین بن علی علیه السلام را اینجا بگذارم و به دنبال تو بیایم؟

نوشته‌اند: «فَرَجَعَ السِّمْرُ إِلَى عَسْكَرِهِ مُغْضَبًا»^۲ (شمر در حالی که خشمگین و سرافکنده بود، به سوی لشکرش بازگشت.)

حامی کاروان

برای ابوالفضل‌العباس علیه السلام امان‌نامه آوردند و او را به مذاکره دعوت کردند تا به حساب خودش حامی فرزندان حسین علیه السلام را کنار بزنند؛ اما حضرت عباس علیه السلام چه زیبا با این اتفاق روبرو شد. از زمان حرکت کاروان از مدینه تا عصر عاشورا، ابوالفضل‌العباس علیه السلام، همواره مراقب، حامی و پشتیبان کاروان سیدالشهدا علیه السلام بود. یکی از مسئولیت‌های عباس، برآوردن خواسته‌های فرزندان برادرش بود و با تلاش‌های خود، نمی‌گذاشت بچه‌ها دغدغه و خواسته‌ای داشته باشند.^۳

حضرت عباس علیه السلام برای مراقبت از بچه‌ها آن قدر تلاش کرد که هیچ‌کس نمی‌توانست مثل ایشان از عهده این کار برآیند. حتی ۲ بار برای رفع تشنگی کودکان حسین علیه السلام اقدام به کندن چاه کرد، ولی متأسفانه به آب دست پیدا

۱. سید علی اصغر علوی، جای خالی؛ مروری بر رفتارهای تشکیلاتی حضرت عباس علیه السلام، ص ۴۶-۴۷.

۲. محمد محمدی ری شهری، الصحیح من مقتل سید الشهداء واصحابه علیهم السلام، ج ۱، ص ۷۴۱.

۳. نک: سید علی اصغر علوی، جای خالی؛ مروری بر رفتارهای تشکیلاتی حضرت عباس علیه السلام، ص ۴۹.

نکرد،^۱ بعد هم که به علقمه رفت، آن قدر معرفت عباس علیه السلام بالا بود که وقتی دستان مبارکش آب گوارا را لمس کرد، با این شعر به خودش تشری زد و آن را ننوشید.

يَا نَفْسُ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ هُونِي وَ بَعْدَهُ لَا كُنْتَ أَنْ تَكُونِي
هَذَا الْحُسَيْنُ شَارِبُ الْمَنُونِ وَ تَشْرَبِينَ بَارِدَ الْمَعِينِ

ای نفس می‌خواهم دیگر بعد از حسین علیه السلام زنده نباشی! حسین علیه السلام بالب تشنه در کنار خیمه‌ها ایستاده است و تو می‌خواهی آب بنوشی؟!^۲

رحمت خدا بر عباس علیه السلام که در راه حسین علیه السلام بی‌دست شد، ولی با دشمن دست نداد. دشمن دنبال ترور علمدار کربلا بود. اگر عباس با دشمن دست می‌داد، یک‌جور حذفش می‌کردند و اگر دست نمی‌داد جوری دیگر. برای آن گرگ‌ها مهم نبود که کودک، حامی داشته باشند یا نه. عاطفه آن‌ها مرده بود. بچه‌هایی که همیشه مورد محبت و احترام بین افراد خانه و فامیل بودند، یک‌دفعه وارد معرکه‌ای به نام جنگ شده‌اند که نه، محبت، سرش می‌شود و نه احترام؛ اینجاست که داشتن یک پشت‌وپناه مقتدر و حامی مهربان و دلسوز، برای کودکان، خیلی ارزشمند و مهم می‌شود و نگرانی آن‌ها را کم می‌کند.

بله عزیزان! مسئولیت عباس علیه السلام حمایت از حسین و بچه‌های حسین علیه السلام است. عباس علیه السلام حامی نسل امام حسینی بود.

عباس علیه السلام را که ززند هلهله‌ها شروع شد، به حسین علیه السلام می‌خندیدند. به کمر خمیده حسین علیه السلام خندیدند. حامی بچه‌های حسین علیه السلام را ززند. شب تاسوعا، شب گریه برای تنهایی بچه‌های حسین علیه السلام است.

یکی از کارهای دشمن، زدن حامیان یک مکتب است. یک روز، حامی حسین

۱. بنایع المودة، ج ۲، ص ۳۴؛ مقتل ابی مخنف، ص ۵۷.

۲. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۱.

و فرزندان حسین را زدند، امروز هم دارند حامیان را می‌زنند. در ایران ما در این سال‌ها بیش از ۱۷,۰۰۰ نفر از جوانان و دانشمندان و فرهیختگان ارزشمند امام حسینی را با ترور حذف کردند؛ حتماً می‌ترسیدند که می‌زنند، حتماً از قدرت ما نگران بودند. شک نداشته باشید که روزه‌روز وضع ما بهتر می‌شود و آینده درخشانی در انتظار همه ماست؛ والا کسی با ما کاری نداشت. یک روز «شهریاری» را؛ یک روز «احمدی روشن» را و یک روز «محسن حجی» را. اگر شهید عزیز ما، حاج قاسم سلیمانی را زدند، برای این بود که **حاج قاسم هم مانند حضرت عباس**، حامی حامیان نسل حسین بود. حاج قاسم هم دستش را داد اما با دشمن دست نداد!

دستت اما حکایتی دارد رحم الله عمی العباس

امروز نوبت ماست

روزی عباس مدافع حرم حامیان حسین بود، روزی هم امثال حاج قاسم؛ امروز هم نوبت من و شماست که حامی حریم سیدالشهدا علیه السلام باشیم. درست است که الان نوای «یا حسین، یا حسین» گفتن کودک و جوان و پیر از درون کوچه و بازار، بلند است؛ ولی دشمن به سختی در تلاش است که این صدا را خاموش کند. اتفاقاً موفقیت‌هایی هم به دست آورده؛ اما حریص شده و امیدوار است که به‌زودی جمعیت ایرانی‌ها به قدری ریزش کند که نوای «یا حسین، یا حسین» را فقط از پیرمردها بشنود. به نظر شما، چه کسی باید این نقشه خطرناک را متلاشی کند؟ هر کس به هر طریقی که می‌تواند. فرقی هم نمی‌کند که آدم عادی باشد یا مدیر یا امام جماعت و امام محله یا... حتی یک وزیر. به تجربه ثابت شده که مردم ما مرد عبور از بحران‌ها هستند.

بنابراین، آدمی که اهل فکر است و تریبون دارد، باید برود بین مردم و نقشه دشمن را لو بدهد؛ آدمی که پول دارد، با مال خودش کمک کند. آدمی که توان دارد مرهمی بر زخم مستأجر خودش یا مستأجر دیگران بگذارد و از این راه وارد شود. متأسفانه رسم غلطی در بین بعضی‌ها راه افتاده که به خانواده‌های خوش جمعیت، خانه اجاره نمی‌دهند یا اجاره‌بها را بیشتر می‌کنند که این هیچ ربطی به اسلام و حتی انسانیت ندارد. باید خودمان مراقب خودمان باشیم.

مرحوم «شیخ رجبعلی خیاط»، خیاط اهل دلی بود که زندگی‌نامه‌اش را مرحوم آیت‌الله ری‌شهری رحمته‌الله به خوبی جمع‌آوری کرده‌اند. دربارهٔ ایشان آمده که شیخ رجبعلی را به یک عروسی دعوت کردند که موسیقی حرام از «گرامافون» پخش می‌شد. یکی گفت: خاموشش کنید! اما جوان‌ها با تمسخر گفتند: برای این آقا خاموش کنیم؟! شیخ رجبعلی به نشانهٔ نهی‌ازمنکر، از مجلس عروسی خارج شد، گرامافون سوخت. کوتاه نیامدند و رفتند یک گرامافون دیگر آوردند و دوباره بساط به پا شد؛ شیخ دوباره از مجلس عروسی خارج شد، این بار هم گرامافون سوخت. از این قدرت و عظمت شیخ رجبعلی دهان مردم باز مانده بود. ایشان بسیار آدم متدین و اهل مراعاتی بود. خانه ایشان یک اتاق اضافی داشت که آن را به یک راننده تاکسی، اجاره داده بود. وقتی فرزند این مستأجر به دنیا آمد، شیخ رجبعلی خیاط آمد توی گوش نوزاد، اذان و اقامه خواند؛ بعد مقداری پول در قنناق نوزاد گذاشت و به پدرش گفت: چون خرجت زیاد شده، از ماه بعدی اجاره‌بهای کمتری بده.^۱ به خاطر اضافه شدن تعداد افراد، نه تنها اجاره‌اش را زیاد نکرد بلکه اجاره‌اش را پایین‌تر هم آورد. این یعنی مسلمانی!

امروزه بخش زیادی از درآمد مستاجرین صرف اجاره می‌شود و رحم کردن به این عزیزان، اجر و پاداش زیادی دارد؛ چون هم، دل مستأجر را گرم می‌کند و هم، دل بچه‌هایش را. خدا می‌داند که این کار، قبل از اینکه به نفع مستأجر باشد چقدر به نفع خود صاحب‌خانه است.

۱. محمد محمدی ری‌شهری، کیمیای محبت، ص ۱۰۹ و ۳۱.

علی بن یقظین می‌گوید:

«حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به من فرمودند: در بنی اسرائیل یک مرد مؤمن بود که همسایه‌ای کافر داشت و نسبت به این مؤمن کارهای خیر انجام می‌داد. وقتی این شخص کافر از دنیا رفت، خداوند در جهنم خانه‌ای از گل برایش ساخت تا از حرارت آتش محفوظ بماند؛ همچنین از بیرون جهنم برایش رزق می‌رسید. به این کافر گفتند که این لطف، به خاطر مدارا و انجام کارهای خیر تو در حق آن مؤمن است.»^۱

وقتی که خدای متعال در حق کافری چنین لطفی می‌کند، در حق مسلمانی که به مستأجرش رحم کرده چه می‌کند؟! واقعاً حیف نیست خودمان را از این نعمت بزرگ، محروم کنیم؟!

علاوه بر اینکه مردم برای حمایت از زیاد شدن نسل حسینی و حفظ سفره اباعبدالله علیه السلام مسئولیت دارند، حاکمیت هم مسئول است و باید حمایت کند؛ هم با وضع قوانین مناسب که البته تلاش‌های خوبی شده^۲ ولی کافی نیست. و هم با اجرای درست. از جمله کمک‌هایی که دولت می‌تواند برای زیاد شدن نسل، کند، این است که به جای عمودی‌سازی شهرها، برود سراغ افقی‌سازی‌شان. منظور اینکه، زندگی آپارتمان‌نشینی در افزایش نسل و تربیت فرزندان، نقش چشمگیری ندارد ولی زندگی در منازل ویلایی نقش خوبی دارد.

اگر نقش خودمان و مسئولیت‌مان را نفهمیم، اگر در حفظ و گسترش نسل کوتاهی کنیم، نباید خیال کنیم که دشمنان هم مثل ما دست روی دست می‌گذارند و ساکت می‌نشینند؛ خیر، نرم و نامحسوس، کم و کوتاهمان می‌کنند، کم‌کم آب می‌شویم (در خانه‌هایمان تنها می‌شویم) در طایفه‌مان تنها می‌شویم. می‌خواهند نباشیم تا دفاع نکنیم. یک حامی که کمتر باشد، کار برای دشمن، آسان‌تر است و دیگر نیازی هم به جنگ نیست.

۱. محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۸، ص ۳۴۹.

۲. چندین طرح جمعیتی در دولت جدید اجرا شده که واقعا کمک کار خانواده‌های با جمعیت بالا بوده و نام بردن از آن‌ها برای اطلاع و دل‌گرمی مردم خیلی مناسب است.

فدای دستان بریده عباس! یا ابالفضل، آقا جان! شما با دستانتان از حرم دفاع کردید؛ برای ما هم دعا کنید که با دستانمان از کار مردم، گرگشایی کنیم. تا به قول سردار سلیمانی، حرم ایران بماند. به دعای شما نیازمندیم که بی مدافع نماییم؛ تا برای فردایمان امنیت بخریم، قدرت و اقتدار بخریم. جملات حاج قاسم در وصیت نامه اش خیلی مهم و تکان دهنده است. ارزشش را دارند که بشنویم و به آن‌های فکر کنیم. اصلاً این شب‌ها، شب‌های فکر کردن به همین موضوعات است. چه جملات بلند و چه نگاه‌هایی دارد این شهید. نگاهش از جنس نگاه سردار سپاه ابوالفضل (ع) است. حاج قاسم عزیز در وصیت نامه اش می‌فرماید: «امروز قرارگاه حسین بن علی، ایران است. بدانید جمهوری اسلامی حرم است و این حرم اگر ماند، دیگر حرم‌ها می‌مانند. اگر دشمن، این حرم را از بین برد، حرمی باقی نمی‌ماند، نه حرم ابراهیمی و نه حرم محمدی.»^۱

در جنگ تحمیلی اکثر نیروهای ما جوان بودند و همین جوانی نیروها، تأثیر زیادی بر پیروزی در جنگ داشت. حتی یک وجب از خاک کشور عزیزمان از دست نرود. حالا فکر کنید که اگر اکثر نیروها پیر بودند چطور؟ آیا باز هم پیروز می‌شدیم؟

سپر بلایت کیست؟

اجازه بدهید شب ابوالفضل العباس (ع)، که شب گریه و زاری برای ازدست دادن امنیت بچه‌های حسین (ع) است، برکت بسیار مهمی را که در وجود بچه‌های من و شماست را برایتان بازگو کنم. در روایت آمده است: «نِعْمَتَانِ مَجْهُولَتَانِ الْأَمْنُ وَ الْعَاقِبَةُ»^۲ (دو نعمت همیشه ناشناخته‌اند؛ یک سلامتی است و دیگری امنیت.)

امنیت، امنیت، امنیت!

حقیقتاً امنیت از آن نعمتهایی است که تا از دستش ندهیم، قدرش را

۱. وصیت نامه شهید سردار حاج قاسم سلیمانی

۲. فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ج ۲، ص ۴۷۲.

نمی‌دانیم. زمانی که حامی رفت، خیمه‌ها لرزید. شاید بچه‌ها متوجه نبودند، اما زینب علیها السلام می‌دانست چه بلایی بر سرشان آمده.

زمانِ داعش ملعون، تلویزیون پدری عراقی را نشان می‌داد که از کنار خرابه‌ی خانه‌اش از داخل پنجره اشاره می‌کرد و توضیح می‌داد که شش فرزندش را به شهادت رسانده‌اند. می‌گفت: «اولی را آنجا و به این شکل کشتند، پسر دیگرم را کنار آن دیوار این‌گونه تکه‌تکه‌اش کردند» تعریف می‌کرد و اشک می‌ریخت. خیلی هولناک بود. آن زمان فهمیدم امنیت یعنی چه.

زمانی که داعش وارد تهران شد، مردم تازه فهمیدند مدافع حرم یعنی چه! وقتی اُبرمرد میدانِ حمایت از مردم و نسل امام حسین علیه السلام یعنی حاج قاسم سلیمانی به شهادت رسید، بعضی‌ها تازه فهمیدند حمایت یعنی چه؟ وقتی عباس علیه السلام از میدان برنگشت و حسین علیه السلام عمود خیمه‌ی عباس علیه السلام را کشید، بچه‌ها فهمیدند حمایت یعنی چه!

نگاه ما به فرزندان باید تغییری جدی بکند. باید در ماه محرم همان‌گونه که دل‌مان را با اشکِ چشم می‌شوئیم، فکر و اندیشه و نگاهمان را هم شستشو بدهیم و نعمت‌های الهی را آن‌گونه که هست ببینیم.

برادر پشت برادر است؛ پشت داشتن، نسل و فرزندداشتن خیلی مهم است. دشمن همیشه می‌خواهد پشتت را خالی کند؛ امان‌نامه می‌دهد تا پشت حسین علیه السلام را خالی کنند؛ تا حسین علیه السلام تنها بماند. نسل که نداشته باشی، پشت که نداشته باشی، عاقبت معلوم نیست؛ هر بلایی بخواهند سرت می‌آورند، دوره‌ات می‌کنند. **می‌خواهند دوره‌مان کنند**، می‌خواهند تنها گیرمان بیاورند، آرزو می‌کنند، نقشه می‌کشند، پول خرج می‌کنند، حتی برای آنکه پشتمان خالی شود، برای آنکه بچه‌هایمان را از ما بگیرند، برای اینکه بچه‌ای نداشته باشیم تا به او پناه بیاوریم، در اوج تحریم، برای ما، دارو و ابزار نازایی و تنهایی را فراهم می‌کنند.

باور کنیم، اگر قرار است رحمت، برکت و کمکی به ما برسد یکی از علل و اسبابش فرزندانمان هستند. در چندین آیه از قرآن کریم به این حرف، اشاره شده است. مثل این آیه شریفه: ﴿وَأَمَّا دَنَّاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ﴾^۱ (و با مال و فرزندان نیرومند مدد می‌بخشیم). یکی از مسائلی که از نمونه‌های مدد و یاری است و سبب ایجاد امنیت می‌شود، داشتن نیروی انسانی است و این با تولید نسل به دست می‌آید.

اگر این‌گونه به فرزند نگاه کنیم، برایمان واضح و روشن می‌شود که هم باید از فرزندی که الان وجود دارند حمایت شود و هم از مسئله فرزندآوری. البته هرکسی به هر مقدار و روشی که از دستش برمی‌آید. اگر این‌گونه به فرزند نگاه کنیم می‌فهمیم که فرزندان، فقط نان خورمان نیستند بلکه نان‌آورمان هم هستند. امنیت هم نانی است که از نان شب بیشتر به آن محتاجیم؛ بنابراین، نازدانه‌ها و جگرگوشه‌های ما، علاوه بر اینکه وسیله‌ای هستند برای زیاد شدن رزق‌مان، با امنیتی که ایجاد می‌کنند سپر بلایمان هم هستند. سر سفره بچه‌هایمان، امنیت هم وجود دارد. در اوایل زندگی، پدر و مادر وسیله امنیت بچه‌ها هستند، ولی کم‌کم امنیت‌آفرینی به زمین بچه‌ها منتقل می‌شود و آن‌ها هستند که خواسته یا ناخواسته امنیت خانواده را فراهم می‌کنند. راستی امنیت روانی و جانی و مالی افرادی که بدون فرزند هستند یا سگ فرزند هستند در دوران ناتوانی زوجین به سادگی خانواده‌های پر فرزند تأمین می‌شود؟ خیلی بعید است. امنیتی که الان حرفش را زدیم، صرفاً در سطح خانواده بود، اما در سطح جامعه، در کل دنیا، همه کشورهای این دغدغه بسیار جدی را متوجه‌اند. نسل جوان یعنی نیروی کار، یعنی رشد اقتصادی، یعنی رفاه اقتصادی برای کشور، یعنی حامیان و برقرارکنندگان امنیت و آرامش کشور. آن زمان است که این نعمت

۱. «أَمَّا دَنَّاكُمْ بِأَنْعَامٍ وَبَنِينَ» (شعراء، ۱۳۳): «وَيُفِدُكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ» (نوح، ۱۲).

۲. اسراء، ۶.

مجهول، خودش را نشان می‌دهد. کافی است نگاهی به دوروبر خود بیندازیم و کشورهای اطراف خود را ببینیم؛ آن وقت فرزند می‌شود نعمتی ویژه، می‌شود ابزاری برای آرامش و آسایش و رفاه. جدای از مباحثاتی و افتخاری که پیامبرگرامی اسلام ﷺ نسبت به زیاد شدن مسلمان‌ها دارد، این افزایش جمعیت برای کشورمان مایه خیرات و برکات زیادی است. جامعه‌ای که جمعیتش زیاد باشد قدرت چانه‌زنی بالایی در همه عرصه‌های اقتصادی، سیاسی، امنیتی، علمی و... دارد، ابرقدرت‌های دنیا دیگر نمی‌توانند آن را به زانو درآورند و نفوذ به آن دشوار می‌شود.

دشمن خوب فهمیده. در کربلا هم شیطان نیروهایش را بسیج کرده بود و خط قدرت را تشخیص داده بود. می‌دانست کجا را باید بزند. حامیان و بازوهای قدرت را نشانه گرفته بود، برای همین می‌خواست عباس علیه السلام را از میان بردارد، اما با یک روش بی‌دردسر و کم‌هزینه. امروز هم همین‌طور است. شیطان کارش را بلد است. تا از زبان خودشان نشنوید باور نمی‌کنید.

برزینسکی، سیاستمدار کهنه‌کار آمریکایی جمله معروفی در مقابله با ایران دارد. او می‌گوید:

«از فکر کردن برای حمله پیش‌دستانه به تأسیسات هسته‌ای ایران اجتناب کنید، گفت‌وگوها با تهران را حفظ کنید و بازی طولانی‌مدتی را با ایران شروع کنید؛ زیرا آمارهای جمعیتی نشان می‌دهد که اوضاع در طولانی‌مدت، به نفع رژیم حاکم بر ایران نیست.»^۱

این یک واقعیت است، بخواهیم یا نخواهیم؛ بپذیریم یا نپذیریم؛ خواب و خوراکی ندارند برای نابودی‌مان.

۱. نک: مجید فولادی، کاهش جمعیت آخرین راهبرد غرب، ص ۷۲؛ «برنامه‌های پنهانی آمریکا برای کاهش جمعیت دنیا»، خبرگزاری تسنیم، 1393/04/18/425235، <https://www.tasnimnews.com/fa/news/1393/04/18/425235>، ۱۸ تیر ۱۳۹۳.

در نشست بیلدربرگ^۱ که از افراد ثروتمند و قدرتمند جهان تشکیل شده، تصمیم گرفته‌اند که جنگی در خاورمیانه برپا شود. چون معتقدند جمعیت جهان زیاد شده است و تنها جنگ می‌تواند این معضل را برطرف کند. هر جای جهان که لازم ببینند افراد را به‌جان‌هم می‌اندازند و اسلحه به دستشان می‌دهند. می‌گویند: «جمعیت جهان باید به یک تا دو میلیارد نفر کاهش پیدا کند تا بتوانند قدرت را در دست بگیرند». این تصمیم آن‌ها به این دلیل است که در ۲۰ سال گذشته یکی از محورهای رشد اقتصادی کشورها، رشد جمعیت آن‌ها بوده است.^۲ چیزی که از تصمیمات این‌ها می‌فهمیم این است که رشد جمعیت برای ما امنیت می‌آورد ولی برای دشمنان ما ناامنی درست می‌کند، برای همین است که آن‌ها این قدر نسبت به جمعیت ما حساس هستند و دائماً برای کاهش کمی و کیفی آن، نقشه می‌کشند. ایجاد داعش، یکی از آن نقشه‌های کثیفشان بود تا مسلمانان را به جان هم بیندازند و تعدادشان را کم کنند. عمر سعد هم برای اینکه یاران اباعبدالله و حامیان لشکر حسین (علیه السلام) را کم کند خیلی هزینه کرد. خیلی به این در و آن در زد و تا حدودی هم موفق شد. نمونه افرادی را که در چند روز منتهی به عاشورا و حتی روز و عصر عاشورا ابی‌عبدالله (علیه السلام) را تنها گذاشتند که مطالعه کنید، می‌فهمید که راه حذف سیدالشهدا (علیه السلام) کم کردن یاران و همراهان بود.

نسل‌کشی!

آرزوی بزرگ به وجود آوردگان داعش، نسل‌کشی مسلمانان جهان بود. در زمان حمله داعش به عراق و اشغال شهرهایی مانند موصل و تکریت، حدود ۴۰۰

۱. بیلدربرگ (Bilderberg)، نام کنفرانسی غیررسمی است که هر ساله به صورت کاملاً خصوصی و محرمانه در نقطه‌ای از جهان برگزار می‌شود. اعضای گروه بیلدربرگ تماماً انتصابی هستند و تعداد ایشان به حدود ۱۳۰ نفر می‌رسد. تمامی اعضا از قدرتمندترین و با نفوذترین افراد در زمینه‌های سیاست، اقتصاد و رسانه هستند. بسیاری از پادشاهان و اعضای خاندان‌های سلطنتی کشورهای غربی از اعضای دائم گروه بیلدربرگ هستند.

۲. «برنامه‌های پنهانی آمریکا برای کاهش جمعیت دنیا»، خبرگزاری تسنیم،

۱۳۹۳/۰۴/۲۳، ۱۸:۴۵، <https://www.tasnimnews.com/fa/news>

دانشجوی علوم نظامی و غیرنظامی که همگی غیرمسلح بودند در پایگاه اسپایکر حضور داشتند.

طبق نقل شاهدانی که از این حادثه جان سالم بدر برده بودند، داعشی‌ها با وعده آزادی و انتقال دانشجویان به پایتخت و شهرهای خود، آن‌ها را منتقل کرده بودند؛ اما درواقع دانشجویان، اسیر بودند. بعد، با انتقال آن‌ها به کاخ ریاست جمهوری صدام در تکریت، پس از بررسی‌ها و بازجویی‌های طولانی، افراد شیعه را از غیرشیعه جدا کرده و تمام شیعیان را کشته بودند؛ باقی افراد هم در انتظار دادگاه شرع داعش ماندند تا حکم آن‌ها اعلام شود. نهایتاً داعش بیش از ۲۰۰ نفر از دانشجویان عراقی به اسارت درآمده را کشت؛ برخی را به صورت دسته‌جمعی و با سلاح و برخی دیگر را زنده به گور کرد. بعضی را هم زنده به رود دجله ریخت! با ریختن جسد‌های خونین این افراد به داخل رود دجله که تصاویر و فیلم‌های آن توسط داعش منتشر شد، آب دجله رنگین شد و صحنه دردناکی را به بار آورد. بنا به اطلاعیه رسمی گروهک تروریستی داعش، همه کشته‌شدگان، زیر ۲۲ سال سن داشتند.

ببینید! دشمن با تفرقه بین سنی و شیعه آمده است تعداد مسلمانان را کم کند تا بتواند به راحتی بر آن‌ها حکومت کند. این‌که خداوند در آیه ۱۱ سوره مبارکه رعد می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يَغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ، وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ﴾^۱ (خداوند سرنوشت هیچ قوم [و ملتی] را تغییر نمی‌دهد، مگر آنکه آنان آنچه را در خودشان است تغییر دهند!) می‌تواند اینجا معنا پیدا کند؛ یعنی آینده ما دست خودمان است. پس با فرزندآوری می‌توانیم آینده کشور را مدیریت کنیم و بهترین سرنوشت را برایش رقم بزنیم؛ همین فرزندان کوچک و در آغوش مادران را می‌توانیم به عنوان بهترین آینده‌سازان تربیت کنیم. البته اشتباه نکنیم معنای این آیه فقط تغییر یا تعیین سرنوشت کشور نیست؛ کشور اگر

۱. رعد، ۱۱.

بماند تهران هم می ماند، کشور اگر بماند قم هم می ماند، کشور اگر بماند مشهد می ماند، کرمان می ماند، اصفهان می ماند، شیراز می ماند، کشور اگر بماند محله و خانه من و شما می ماند، کشور اگر بماند زندگی شخصی و خانوادگی من و شما می ماند.

اگر جمعیت، خوب مدیریت شود دنیا را قبضه می کند؛ مثل خود آمریکا که رتبه سوم جمعیت جهان را دارد؛ ولی اگر جمعیت کم شد، قوی ترین کشور هم که باشی، زمین می خوری. شما آلمان را ببینید! دولت جدید آلمان احساس خطر کرده و گفته «باید سالانه چهارصد هزار نیروی کار متخصص از خارج جذب کنیم تا هم با توازن نداشتن جمعیتی و هم کمبود نیروی کار، مقابله کنیم» به همین خاطر دروازه های کشورش را به روی مهاجرین باز کرده تا مانع از اختلال در اقتصادش شود.^۲

چند سال پیش که میانگین تعداد بچه های خانواده در این کشور به ۱/۳ فرزند برای هر خانواده رسید، «آنگلا مرکل، صدراعظم سابق آلمان» حقوق قابل ملاحظه ای را برای مادرانی که خودشان مسئولیت مراقبت از فرزندشان را برعهده می گیرند در نظر گرفت.^۳ دیگر کشورهای غربی هم همین مشکل مهاجرپذیری برای جبران کسری جمعیت فعال را دارند؛ از جمله خود آمریکا.^۴ حتی چین با این همه جمعیت و قدرت اقتصادی، تازه به اشتباه خودش پی

۱. به گزارش مرکز اطلاع رسانی "رتبه ۳"، از نظر جمعیت ایالات متحده آمریکا سومین کشور جهان است؛ در مقایسه با چین (۱/۴ میلیارد) و هند (۱/۲۵ میلیارد)، که در رتبه های اول و دوم دنیا قرار دارد. پرجمعیت ترین ایالت ها کالیفرنیا (۳۹/۵ میلیون) و تگزاس (۲۷ میلیون) است و شهر پرجمعیت آن شهر نیویورک است (۸/۵ میلیون) (<https://rotbe.com/economic/social/usa-population>)

۲. مشکلات پیری جمعیت آلمان / برلین سالانه ۴۰۰ هزار کارگر از خارج جذب می کند» <https://www.farsnews.ir/news/14001101000537>

۳. «برنامه کشورهای دنیا برای افزایش جمعیت چیست؟»، دسترسی در: <https://www.yjc.news/fa/news/4855012>، ۷ خرداد ۱۳۹۰.

۴. نک: صالح قاسمی، پایان پویایی، ۱۱۰.

برده است. دولت چین از سال ۱۹۷۹ سیاست تک‌فرزندی را در کشورش اجرای کرد، اما الان که نزدیک به ۳۰ سال است که از این اقدامشان می‌گذرد با یک سری مشکلات دست و پنجه نرم می‌کند. «مشاور سیاسی رئیس‌جمهور چین گفته بود: «از آنجایی که جمعیت چین، به موجب سیاست قبلی تک‌فرزندی تا سال ۲۰۳۰ روبه کاهش خواهد گذاشت، سیاست دو فرزند باید زودتر به اجرا درآید.» البته، مدتی است که دولت چین اعلام کرده، مردم اجازه تولد فرزند سوم را هم دارند.^۲

نسخه قیمتی

شاید شما بگویید: «حاج آقا مگه از دست ما چه کاری برمیاد؟ دیگه نمی‌شه کار کرد، فلان وسیله رو نداریم؛ اصلاً چرا از بالا برای ما بودجه نمیداد؟ چرا حکومت مشکلات مردم رو حل نمی‌کنه؟ ما چه تقصیری داریم، کاری از دست ما برنمیاد. به ما ربطی نداره!»

این طرز فکر پیروان عباس علیه السلام نیست. بیایید از او یاد بگیریم که وقتی دستی هم در بدن ندارد، باز هم دست بردار نیست. حضرت عباس علیه السلام به دشمن حمله کرد و آن‌ها را تارومار کرد. «زید بن ورقاء» پشت درختی در کمین حضرت ایستاد و با کمک «حکیم بن طفیل» ضربه سنگینی بر دست راست عباس علیه السلام زد. حضرت شمشیرش را به دست چپ گرفت و چنین رجز خواند: «وَاللَّهِ إِنْ قَطَعْتُمَا يَمِينِي إِنْي أَحَامِي أَبَدًا عَنْ دِينِي وَعَنْ إِمَامٍ صَادِقٍ الْيَقِينِ حُجْلِ النَّبِيِّ الظَّاهِرِ الْأَمِينِ» (به خدا سوگند! اگر دست راستم را قطع کنید من پیوسته از دین خود و از امامی که به راستی به یقین رسیده و فرزند پیامبر پاک و امین است، حمایت می‌کنم.) قمر بنی‌هاشم علیه السلام نمی‌گوید دیگر نمی‌شود کاری کرد. هنوز دست چپ، زانو‌ها، پاها و دندان‌ها برای گرفتن مشک، سالم است؛ هر چند رمقی نمانده است. باید داشته‌ها را دید. نباید

۱. «سیاست‌های تشویقی کشورهای مختلف برای افزایش جمعیت»، دسترسی در:

<http://old.ravazadeh.com/content/ehyaye-salamat-article/general-articles/4413>

۲. «مجازات تولد فرزند سوم در چین لغو شد»، <https://www.farsnews.ir/news/۱۴۰۰۰۴۳۰۰۰۰۱۰۱/>

زود ناامید شد؛ نباید زود کوتاه آمد. «مسلم بن عوسجه» یکی دیگر از شیرمردان کربلا این گونه می گوید: «اگر سلاحی نداشته باشم تا با آن بجنگم، سنگ برداشته و به طرف دشمن پرتاب می کنم.»^۱

با سنگ ها بگو که چه اندیشه می کند

حتی بدون بال، کبوتر، کبوتر است

«شهید حسین خرازی» کار جنگ را با یک دست اداره می کرد؛ آن وقت ما با دو دست از پس خودمان و مشکلاتمان بر نمی آییم؟! بله، باید برای نجات خودمان، برای نجات نسل امام حسین (ع)، برای نجات ملت امام حسین (ع)، برای نجات کشور امام حسینی ها، کاری کنیم. **عباس (ع) دست در بدن نداشت، اما از تلاش دست برداشت.**

وَسْعَ مِنْ اَيْنَ اسْتَ!

بباید هرکدام از ما فکر کنیم که عباس (ع) از ما چه می خواهد؟ ما چگونه می توانیم مانند آن حضرت، حمایت گر باشیم؟ چگونه می توانیم سفره حسین بن علی (ع) را از عاشقان اباعبدالله (ع) پُر کنیم؟ چگونه می توانیم پامنبری هایی همچون حاج قاسم، تهرانی مقدم، احمدی روشن و شهیری ها را زیادتر کنیم؟ چگونه می توانیم برای سفره حسین (ع)، دهه نودی ها و دهه هشتادی ها و دیگران را پای کار بیاوریم؟ چگونه از قلب اروپا، برای این سفره، یار جمع کنیم؟ **اگر هرکس، هرکار که می تواند، انجام دهد، کار درست می شود.**

حاج آقای قرائتی تعریف می کردند که در دوران هشت سال دفاع مقدّس یک روز به منزل مرحوم کوثری، از منبری های قدیمی و مرثیه خوان حضرت اباعبدالله (ع) رفتم تا از پدرش عیادت کنم. پیرمرد به صورت مشتی استخوان در گوشه ای افتاده بود. می گفت: «من فکر کردم که باید کاری برای انقلاب بکنم و سهمی در

۱. محمد محمدی ری شهری، دانش نامه قرآن و حدیث، ج ۶، ص ۲۱.

جنگ داشته باشم. لذا شب‌ها که خوابم نمی‌برد، شبی چند ساعت رادیو عراق را خوب گوش می‌دهم و وقتی مصاحبه اسرای ایرانی را پخش می‌کنند، مشخصات آن‌ها را یادداشت می‌کنم و روز بعد به خانواده‌شان در هر شهری که باشند تلفن می‌کنم و آن‌ها را از نگرانی درمی‌آورم.^۱

بالاخره آدمی که بخواهد کاری را انجام دهد راهش را پیدا می‌کند؛ آدمی هم که بخواهد از زیر کار در برود بهانه‌اش را پیدا می‌کند. راه‌های زیادی برای احیا و پرورش نسل حسینی وجود دارد؛ کافی است کمی اراده کنیم و بخواهیم.

مادر شهید «احمد کشوری» می‌گوید: احمد کلاس دوم راهنمایی که بود، مجلات عکس مبتذل چاپ می‌کردند. در آرایشگاه، فروشگاه و حتی مغازه‌ها این عکس‌ها را روی درودیوار نصب می‌کردند و احمد هر جا این عکس‌ها را می‌دید پاره می‌کرد. صاحب مغازه یا فروشگاه می‌آمد و شکایت احمد را برای ما می‌آورد. پدر احمد، رئیس پاسگاه بود و کسی به حرمت پدرش به احمد چیزی نمی‌گفت. من لبخند می‌زدم. چون با کاری که احمد انجام می‌داد، موافق بودم.

یک مجله‌ای با عکس‌های مبتذل چاپ شده بود که احمد آن‌ها را از هر کیوسک روزنامه‌ای می‌خرید. پول توجیبی‌هایش را جمع می‌کرد. هر بار ۲۰ تا مجله از چند روزنامه‌فروش می‌خرید وقتی می‌آورد در دست‌هایش جا نمی‌شد. توی باغچه می‌انداخت و نفت می‌ریخت و همه را آتش می‌زد. می‌گفت: این عکس‌ها ذهن جوانان را خراب می‌کند.^۲ هر کس، هر کار که می‌تواند، انجام دهد، کار درست می‌شود.

به همین سادگی!

می‌توانیم با کارهای متعددی، حامی نسل امام حسینی‌ها باشیم که به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

۱. خاطرات حجت الاسلام قرآنتی، ج ۲، ص ۲۳ (خدمت در پشت جبهه).

۲. «شهیدی که مجلات مبتذل را می‌خرید ولی...»، <https://www.ayehayeentazar.com/showthread.php?t=33682>

یکی از ساده‌ترین و ابتدایی‌ترین کارهای این است: **احیای امر به معروف در جهت تولیدنسل**: مطالبی که در این جلسات در مورد آن گفتگو کردیم را به دیگران بگویید؛ بگویید که چقدر ضروری است! وقتی می‌بینید دارد تک‌فرزندی یا بی‌فرزندی و بدتر از آن، سگ‌فرزندی و حیوان‌فرزندی گسترش پیدا می‌کند، چرا سکوت می‌کنید؟ نمی‌ترسید در این فاجعه شریک باشید؟^۱

راه‌اندازی صندوق ویژه برای حمایت از فرزند سوم و چهارم به بالاست یکی دیگر از آن کارهاست که می‌توان انجام داد. چقدر زیباست خانواده‌هایی که مشکل اقتصادی ندارند اما به هر دلیلی مثل، بالا رفتن سن و... دیگر امکان فرزنددار شدن را ندارند کارهایی از قبیل راه‌اندازی صندوق خانگی یا فعالیت‌هایی مثل «نذر جمعیتی» و یا «وقف جمعیتی» برای حمایت از فرزندآوری انجام دهند؛ به‌عنوان مثال، دست یک یا چند خانواده را که توان فرزندآوری دارند اما از لحاظ مالی ناتوانند را بگیرند یا اینکه بخشی از مال خود را وقف مسئله جمعیت کنند.

راه دیگر **جلوگیری از تمسخر و توهین به خانواده‌های کامل و باشکوه** است: گاهی جایی نشسته‌ایم که در حال مسخره‌کردن خانواده‌های پرجمعیت هستند؛ چرا سکوت می‌کنیم؟! بعضی‌ها خودشان هیچ اقدامی که نمی‌کنند، بماند، تازه مانع دیگران هم می‌شوند؛ مسخره می‌کنند؛ پوزخند می‌زنند؛ رو ترش می‌کنند. یکی از بهترین اموری که در این زمینه قابل انجام دادن است، پیشگیری از تمسخر و توهین به خانواده‌های خوش‌فرزند است. گاهی تمسخر یک خانواده باعث تغییر نگرش در خانواده‌های دیگر می‌شود. در شب ششم در این باره مفصل صحبت کردیم.

۱. در روایتی از وجود بابرکت امیرالمؤمنین (ع) آمده است که: «السَّكَاةُ أَوْلُو الْأَرْضِ وَمَنْ لَيْسَ كُنَّا مَعَهَا كَانُ عَلَيْنَا» «سکوت‌کننده [در کاری] برادر راضی و خشنود [به آن کار] است و هر که با ما نیست [و به سود ما کار نکند] با دشمن ما [و به زیان ما] خواهد بود.» (محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۴۲۱).

راه دیگر کمک پذیرزرها و مادر بزرگها و بزرگ‌ترهای فامیل به صورت یک سنت برای رسیدگی به فرزندان تازه متولد شده است: اگر شخصی از بستگان شما فرزندان دار شده و از عهدهٔ مخارج آن بر نمی‌آید و پول لازم دارد، بزرگان فامیل می‌توانند او را در زمینهٔ خرید پوشک یا شیرخشک یا هزینه‌های درمان کمک کنند و این را مثل کمک شب عروسی جزء رسم و رسومات قرار دهند. باور کنیم که این‌طور حمایت‌ها، به دنیا می‌آرزد. ما که بالاخره می‌خواهیم کار خیر انجام دهیم، خوب، چه بهتر که کمی بیشترش کنیم و آن را به این‌گونه افراد پرداخت کنیم.

راه دیگر کمک صاحب‌خانه‌ها به مستاجرهاست: یکی دیگر از مصادیق مهم کمک به تکثیر نسل، کمک صاحب‌خانه‌هاست. شرط و شروطی مثل اینکه مستأجر، بچه نداشته باشد یا اینکه بیش از یکی نباشد الان خیلی دردآور است. اگر ما به این نتیجه رسیده‌ایم که خطر بسیار بزرگی در حد آب‌بحران، جامعهٔ ما را در آینده‌ای نزدیک تهدید می‌کند، باید همه دست‌به‌دست هم بدهیم و هر کس هر کاری از دستش برمی‌آید، انجام بدهد. کمک‌کردن به برادران مسلمان، نه تنها کمتر از کارهایی که میلیون‌ها تومان خرجش می‌کنیم، نیست؛ بلکه بالاتر از آن هم هست.

روایت و توصیه اهل بیت علیهم‌السلام نسبت به مواردی که گفته شد زیاد است، اما این مورد آخر (کمک صاحب‌خانه‌ها) چون سختی خاصی دارد، به صورت ویژه به آن می‌پردازیم. در روایتی به نقل از اسحاق بن‌عمار آمده است:

امام صادق علیه‌السلام فرمود: «هر کس خانه خدا را یک بار طواف کند، خداوند برای او شش‌هزار حسنه می‌نویسد و شش‌هزار گناهش را محو می‌کند و او را شش‌هزار درجه بالا می‌برد تا وقتی که به مقابل در خانه خدا می‌رسد که در این هنگام خداوند هفت در از درهای بهشت را به روی او باز می‌کند. به امام صادق علیه‌السلام گفتم: فدایت شوم! تمام این‌ها، فضیلت یک بار طواف خانه خداست؟ فرمود: آری! اما تو را به

عملی آگاه می‌کنم که فضیلتش بیش از این است و آن برآوردن نیاز یک مسلمان است که برتر از طوافی و طوافی و طوافی تا ده طواف است»^۱.

حضرت در جای دیگر فرمود: «خداوند گروهی از خلقش را آفرید تا نیازهای فقرای شیعیان ما را برآورده کنند و به جزای این کار هم، بهشت را به آن‌ها عطا می‌کند. اگر می‌توانی، جزء این گروه باش»^۲.

آقایان و خانم‌های صاحب‌خانه! بیایید برای خدا کمی از دنیایتان بگذرید و با خدا معامله کنید، باور کنید خدا برایتان جبران می‌کند. بیایید شما هم جزء آن دسته افراد باشید که خداوند آن‌ها را برای برآورده کردن نیازهای فقرای شیعه برگزیده است؛ از آن‌هایی باشید که با این کار پاداش ۱۰ طواف خانه خدا را می‌برند.^۳

این موارد که به آن‌ها اشاره کردیم کارهایی است که از دست هر یک از ما با توجه به توانمان برمی‌آید؛ فقط کافی است که بخواهیم. باور کنید به همین سادگی می‌شود اسم خود را در لیست حامیان نسل سیدالشهدا (علیه السلام) قرار دهیم؛ لیستی که بالای آن اسم عباس (علیه السلام) را نوشته‌اند.

بال سرخ؟!

سکه این ماجرا روی دیگری هم دارد! گاهی یک کوتاهی از من و شما، در قیامت گرفتارمان می‌کند؛ به همین سادگی! گاهی گوش کردن به حرف‌های واهی، ما را گرفتار می‌کند و حق‌الناس به گردنمان می‌آورد. گاهی سکوت‌مان، گاهی

۱. «عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال قال: من طاف بهذا البيت طوافاً واحداً كتب الله عز وجل له سبعة آلاف حسنة و محامته سبعة آلاف سيئة و رفع الله له سبعة آلاف درجة حتى إذا كان عند المنتزه فتح الله له سبعة أبواب من أبواب الجنة فقلت له جعلت فداك هذا الفضل كله في الطواف قال نعم و أخبرك بأفضل من ذلك قضاء حاجة المسلم أفضل من طواف طوافي و طوافي حتى تبلغ عشراً» (محمد بن يعقوب كلبيني، الكافي، ج ۲، ص ۱۹۴).

۲. «عن الفضل بن عمر عن أبي عبد الله (عليه السلام) قال: إن الله عز وجل خلق خلقاً من خلقه انتخبهم لقضاء حاجات فقراء شيعةنا ليقيمهم على ذلك الجنة فإن استطعت أن تكون منهم فكن ثم قال لنا و الله رب تعبدوا لا تشركوا به شيئاً» (محمد بن يعقوب كلبيني، الكافي، ج ۲، ص ۱۹۳).

۳. نک: محسن عباسی‌ولدی، ایران جوان بمان، ص ۲۶۹.

تمسخرمان، گاهی سخت‌گیری بر مستأجر...؛ همه و همه گرفتاری می‌آورد. گاهی فکر می‌کنیم گناه فقط به نماز نخواندن و دزدی است. بزرگ‌ترین گناه مردم زمان سیدالشهدا علیه السلام و کوفیان، نماز نخواندن نبود، بلکه یاری نکردن سیدالشهدا علیه السلام و حمایت نکردن از حق بود. الان هم ما گاهی مسیر را گم می‌کنیم. اگر حفظ نظام اسلامی، از واجب‌ترین واجبات است، اگر حفظ مجالس سیدالشهدا علیه السلام متوقف بر فرزند آوری است، اگر بالا ماندن این پرچم به افزایش جمعیت وابسته است؛ اگر دشمن می‌خواهد از طریق کاهش جمعیت، ما را زمین بزند، اگر این اولویت است، خب کوتاهی کردن در این مسئله هم از بزرگ‌ترین گناهان است.

دشمن از این مجالس ضربه‌ها خورده و به دنبال حيله است که با کاهش جمعیت، به این مجالس ضربه بزند.

یک نمونه برای این ادعا، اعتراف «فرانسیس فوکویاما» است.

«فرانسیس فوکویاما» پژوهشگر و تاریخ‌نگار ژاپنی‌الاصیل تبعه آمریکا در کنفرانسی با عنوان «بازشناسی هویت شیعه» در سال ۱۳۶۷ شمسی که بخشی از آن در ایران هم منتشر شده، می‌گوید:

«شیعه پرنده‌ای است که افق پروازش بسیار بالاتر از تیرهای ماست؛ پرنده‌ای که دو بال دارد، یک بال سبز و یک بال سرخ. بال سبز این پرنده، «مهدویت و عدالت خواهی» و بال سرخ او «شهادت طلبی» است که «ریشه در کربلا» دارد. این دو بال، شیعه را فنا ناپذیر کرده است!^۱

قربان سیدالشهدا علیه السلام بشویم که چه شاهکار اثرگذاری خلق کرده که هنوز که هنوز است اسلام با آن بال، پرواز می‌کند و دشمنان بشر را زمین‌گیر کرده است!

۱. «نظر فوکویاما و مهدویت»، پایگاه جامع فرق ادیان و مذاهب، دسترسی در:

https://www.adyannet.com/fa/news/21343، آذر ۱۳۹۵.

این یعنی ما آینده زیبا و بی نظیری داریم که همه آرزویش را دارند. ابن یعنی دست آن‌ها به ما نرسیده و نخواهد رسید. ما با بچه‌هایمان سر سفره ابوالفضل العباس و برادرش نشستیم و با این خانواده که باشیم هیچ کس دستش به ما نمی‌رسد. الحمدلله که نوکر حسین و فرزندانش هستیم. خدا کند که در مسیر حمایت نسل امام حسینی‌ها، علم‌دار کربلا کم‌کمان کند.

حامی خیمه‌ها!

حامی واقعی فرزندان حسین علیه السلام و حامی خیمه‌ها، ابوالفضل العباس علیه السلام بود. عباسی که همه چیز خود، حتی جانش را وقف اباعبدالله علیه السلام کرد. مگر امام زمان علیه السلام نفرمودند: «المؤاسی أخاهُ بِنَفْسِهِ» عباس غم‌گسار و غم‌خوار حسین علیه السلام است. عباس جان‌نثار برادر است! حامی حسین علیه السلام است! نگهبان خیمه‌های حسین علیه السلام است! با جان خودش از حسین علیه السلام و بچه‌های حسین علیه السلام محافظت می‌کند! نوشته‌اند تا زمانی که عباس علیه السلام محافظ و نگهبان خیمه‌ها بوده، کسی جرئت نزدیک شدن به خیم را نداشت!

امشب شب تاسوعاست! شب علمدار حسین علیه السلام! از همین جا بیاییم دل‌ها را ببریم به آن خیابان باصفایی که برای عاشقان کربلا نامی آشنا دارد! بین الحرمین! چقدر این روزها دل‌مان برای بین الحرمین تنگ شده است!

اجازه بدهید از زبان اباعبدالله علیه السلام درد دلی کنیم با آقا قمر بنی‌هاشم!

عرضه بداریم: عباسم! برادرم! یاورم!

تا تو بودی خیمه‌ها آرام بود
تا تو بودی من پناهی داشتم
تا تو بودی خیمه‌ها غارت نشد
تا تو بودی چهره‌ای نیلی نشد
تا تو بودی دست زینب باز بود
تا تو بودی دست زینب باز بود
تا که مشکت پاره و بی‌آب شد
تا که مشکت پاره و بی‌آب شد

صبح ولادت عباس، امیرالمؤمنین علیه السلام دستان عباس علیه السلام را بوسید. روز عاشورا هم راوی می‌گوید که دیدم ابی‌عبدالله علیه السلام هنوز به علقمه نرسیده، به سرعت از اسب پیاده شد. چیزی از روی زمین برداشت و شروع کرد به بوسیدن! می‌بوسید و به چشمانش می‌مالید و گریه می‌کرد. خدایا! مگر ابی‌عبدالله علیه السلام قرآن پیدا کرده است؟ چه چیزی را می‌بوسد؟ خوب نگاه کردم دیدم دستان قلم شده عباس علیه السلام است که به چشمانش می‌مالد و می‌بوسد!

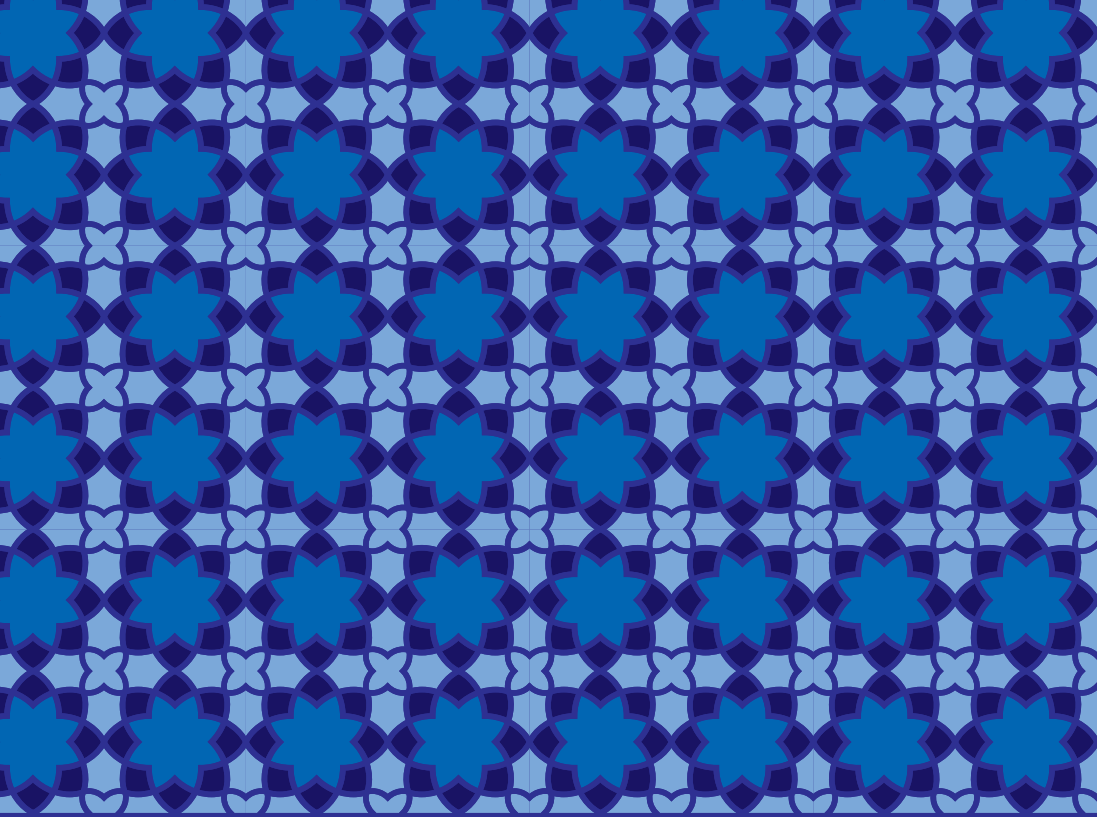
لذا وقتی بالای سر عباس علیه السلام رسید، ناله زد: «**الآن إنكسر ظهري!**» (عباسم! پشتم شکست.)^۱

دشمنت کشت، ولی نور تو خاموش نشد

آری! آن جلوه که فانی نشود، نور خداست

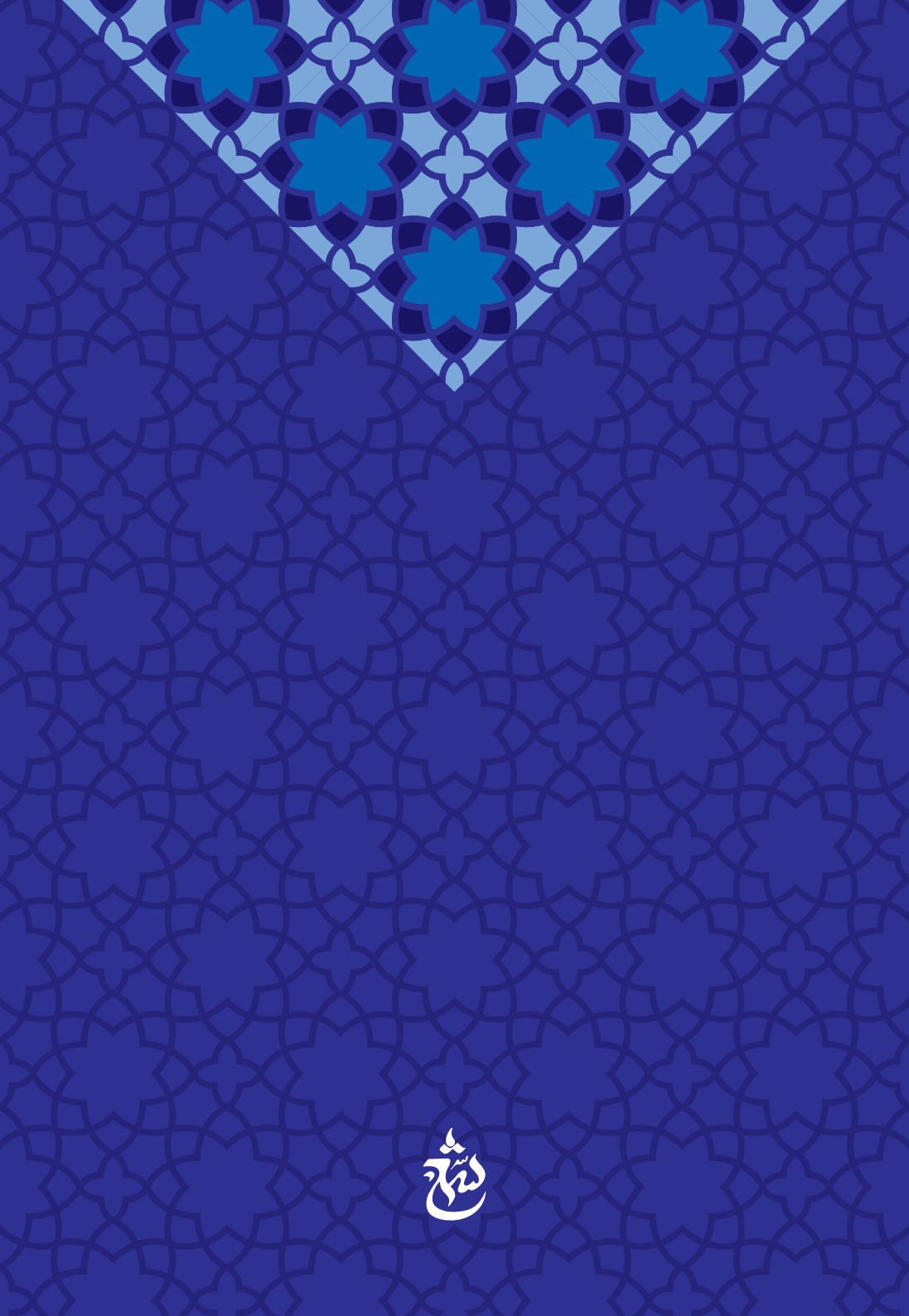
اللعنة الله على القوم الظالمين ...

۱- موسوعة الامام الحسين علیه السلام، ج ۹، ص ۴۵۴.



مجلس دهم

سفره همیشه باز!



سنة



نگاهی متفاوت به عبادت‌های سیدالشهدا علیهم‌السلام و نقش خانواده ایشان در این عبادت‌ها، خصوصاً در کربلا، برای روشن شدن جایگاه خانواده و فرزندان ما در رشد معنوی و رسیدن به کمالات والای انسانی.

عجب عبادتی کردی حسین علیهم‌السلام!

عصر روز نهم، یعنی مثل امروز که گذشت؛ وقتی عمر بن سعد دستور حمله را از عبیدالله بن زیاد دریافت کرد، به خیمه‌های اباعبدالله علیهم‌السلام نزدیک شد. همین‌که امام علیهم‌السلام متوجه منظور او شد، به برادر خود فرمود: «یا عَبَّاسُ! اِرْكَبْ بِنَفْسِي أَنتَ، اِرْجِعْ إِلَيْهِمْ، فَإِنْ اشْتَطَعْتَ أَنْ تُؤَخِّرَهُمْ إِلَى عُدُوَّةٍ وَ تَدْفَعَهُمْ عَنَّا الْعَشِيَّةَ، لَعَلْنَا نُصَلِّيَ لِرَبِّنَا اللَّيْلَةَ وَ نَدْعُوهُ وَ نَسْتَغْفِرُهُ»^۱ (عباس جان! جان حسین به فدایت! سوار مرکب شو، به سمت آنان برو و اگر توانستی آن‌ها را متقاعد کن که به ما مهلتی بدهند و جنگ را تا فردا به تأخیر بیندازند تا امشب را با خدای خود خلوت و رازونیاز کنیم و نماز بخوانیم و استغفار کنیم. خدا می‌داند که من حسین، نماز و قرآن و دعا و استغفار را دوست دارم.)

آن شب، شب عبادت پسر فاطمه علیها‌السلام و یاران بی‌نظیرش بود. نوشته‌اند: «لَهُمْ دَوِيُّ كَدَوِيِّ التَّخْلِ»^۲ (زمزمه‌ای مانند صدای زنبور عسل داشتند.) یعنی آن قدر

۱. میرزا حبیب‌الله هاشمی خوئی، منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة (خوئی)، ج ۱۵، ص ۲۵۳.

۲. سید بن طاووس، ايهوف، ص ۹۴؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۴.

مشغول رازونیا با خدای خود بودند که زمزمه‌هایشان مانند صدای زنبور در صحرا می‌پیچید. علامه مجلسی رحمته‌الله در روایتی آورده اند: «**مَا بَيْنَ رَاكِعٍ وَ سَاجِدٍ وَ قَائِمٍ وَ قَاعِدٍ**» (هرکسی به هرنحوی که هست، مشغول عبادت خدای متعال است).

شب، شب عبادت است، شب رازونیا با خدای متعال است، شب بندگی حسین علیه‌السلام و یاران حسین علیه‌السلام است؛ اما در کنار قرآن و رازونیا با خدا، اباعبدالله الحسین علیه‌السلام به کار دیگری هم مشغول شدند که قابل توجه است. نافع بن هلال، از اصحاب باوفای امام علیه‌السلام می‌گوید: «دیدم نیمه‌های شب، مولای ما حسین علیه‌السلام از خیمه بیرون آمد. دیدم آقا دارد همه مواضع جنگی را حساب شده نگاه می‌کند.» فرمانده جنگ، امام حسین علیه‌السلام! است. بعد از بررسی مواضع جنگی، مراقبت از خیمه‌ها، در شب عاشورا یکی از دغدغه‌های اباعبدالله علیه‌السلام است.

معروف است که حضرت دور خیمه‌ها را خندق حفر کردند و داخل آن‌ها چوب و هیزم ریختند تا ظهر عاشورا آن را آتش بزنند و به این شکل از خیمه‌ها و زن و بچه‌های معصوم محافظت کنند. سیدالشهدا علیه‌السلام می‌داند روز عاشورا و عصر عاشورا قرار است چه اتفاقی بیفتد. حتماً اباعبدالله علیه‌السلام دغدغه بچه‌ها را داشته. حتماً آرباب، به فکر رباب و سکینه، علی اصغر و قاسم، رقیه و نازدانه‌های دیگر هم بوده است. حتماً حسین علیه‌السلام به فکر پاهای کوچک رقیه بوده است. شاید اباعبدالله علیه‌السلام شب عاشورا خارهای بیابان را جمع می‌کرده تا رقیه، دختر سه‌ساله‌اش اذیت نشود. اصلاً مگر می‌شود، نور مطلق، محبت و مهربانی مطلق و نماد عطوفت، بچه‌ها را فراموش کند!

گفتیم شب عاشورا، شب عبادت و رازونیا اباعبدالله الحسین علیه‌السلام است؛ اما سؤالی که اینجا مطرح می‌شود این است که اباعبدالله علیه‌السلام که شب آخر را برای عبادت فرصت می‌گیرد، چرا نیمه‌های شب به غیر از نماز و قرآن خواندن، مشغول

۱. محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۹۴.

کار دیگری می‌شود؟ آیا امام کاری غیر از عبادت در این زمان حساس و قیمتی انجام می‌دهد؟! آیا حضرت به کار کم‌ارزشی مشغول می‌شود؟! آیا حسین علیه السلام کاری را در کنار نماز و قرآن، به عنوان عبادت قرار داده است؟ اگر مشغول رسیدگی به اوضاع خیمه‌ها و کندن خندق است، اگر عباس علیه السلام، دلاورترین یارش را تا لحظه آخر برای خیمه‌ها نگه می‌دارد، اگر عباس علیه السلام را مدافع حرم می‌کند و کنار سکیه و رقیه و کودکانش نگه می‌دارد، اگر برای آب آوردن برای بچه‌ها، شیر میدان جنگ، فرزند علی علیه السلام را در کنار خود نگه می‌دارد، برای این است که فرزندان و خانواده‌اش اذیت نشوند؛ آیا در این زمان کم، در شبی که برای عبادت مهلت خواسته‌اند، این کار حسین بن علی علیه السلام عبادت است؟ این خدمت به فرزندان و خانواده هم برای حضرت، عبادت است؟!

اگر خدای متعال فرمود هدفم از آفریدن شما، بنده شدن و عبد شدن است، خب، عبادت و عبودیت هم که فقط به نماز و روزه نیست بلکه به اطاعت است، به انجام عمل مورد رضایت خداست. خداوند در قرآن می‌فرماید: **﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾**^۱ (و جن و انس را نیافریدم، جز برای آنکه مرا بپرستند.) انسان را جز برای عبادت خلق نکرده‌ام و تنها مأموریت همه موجودات، عبادت خداست. شاید درست این است که بگوییم برای عبد شدن نه عبادت کردن.

در نگاه اول وقتی از عبادت خدا حرفی زده می‌شود، یاد نماز و روزه می‌افتیم؛ اما زمانی که نگاهی به روایات اهل بیت علیهم السلام می‌کنیم، باب جدیدی به رویمان باز می‌شود؛ بله! معنای عبادات با آنچه ما تصور می‌کردیم، متفاوت است؛ مفهوم عبادت فراتر از نماز، دعا و... است!

عبادت خدا، هر عملی است که در آن رضایت خدا در نظر گرفته شود. عبادت خدا، هر گفته‌ای، هر نوشته‌ای و هر خواسته‌ای است که به نیت خدا انجام شود. اصل

۱. ذاریات، ۵۶.

و ریشه عبادت‌ها یکی است و آن هم چیزی نیست جز با خدا و برای خدا بودن. جلوه و بروز و ظهور عبادت می‌تواند به‌گونه‌های مختلفی باشد و در زمینه‌های متفاوتی خودنمایی کند.

عبادت‌های شیرین!

اگر معنای عبادت، هر عمل مورد رضایت خداوند شد، متوجه می‌شویم که خدمت ابا عبد الله به خانواده و فرزندانش، نه تنها عبادت حساب می‌شود، بلکه جزو بالاترین عبادت‌هاست. می‌دانید رسول خدا ﷺ بهترین ما را چه کسی می‌داند؟ حضرت فرمودند: «خَيْرُكُمْ لَأَهْلِهِ»^۱ (بهترین شما کسی است که برای خانواده‌اش بهتر باشد). این جمله را باید از عاشورای امسال به یادگار، همراه خود ببریم، گوشه‌ای بنویسیم و دائم نگاهش کنیم.

نکند تا حالا هر جایی دنبال رسیدن به خدا گشته‌ایم، به جز در خانه خودمان و سر سفره بچه‌هایمان!

پدرها و مادرهایی که عاشق امام حسین عليه السلام هستید! خدا ما را بر سر خوب سفره‌ای نشانده است! امشب که شب عاشوراست، هر چه بگویم شما دلتان می‌رود در میان روزه‌های سیدالشهدا عليه السلام؛ اما چاره‌ای ندارم؛ باید امشب این حرف‌های مهم را با شما در میان بگذارم. آی پدر و مادری که خودت را سر سفره حسین عليه السلام می‌دانی، اگر دختر سه‌ساله‌ات را ببوسی خدا و فرشته‌ها به تو لبخند می‌زنند، اگر نوزاد شیرخواره‌ات را آرام کنی، فرشته‌ها تحویلت می‌گیرند و تا بخواهی به تو ثوابت می‌دهند. دلت را آزاد بگذار! ما در این مجلس با روزه‌های حسین عليه السلام خیلی کار داریم. امان از روز عاشورا و عصر عاشورا! چه بوسه‌ای به سه‌ساله حسین عليه السلام زدند! چه آرامشی به شیرخواره هدیه دادند!

کار ابا عبد الله عليه السلام در شب عاشورا یک عبادت شیرین و کم‌نظیر بود؛ امام

۱. مکارم الأخلاق، ج ۱، ص ۲۱۶.

حسین علیه السلام آن شب و روز، با خدمتی که به فرزندان خود کرد، در واقع سر سفره عبادت خدا نشسته بود.

بباید امشب به عبادت، بهتر و دقیق تر نگاه کنیم. حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله در این باره آمده که بسیار زیبا و شنیدنی است! حدیثی است که با شنیدنش به خطای نگاهمان در مورد عبادت پی می بریم. با این حدیث خیلی از کارهای ما می شود عبادت؛ و خوشا به حال کسانی که تلاش می کنند جزو عمل کنندگان به این حدیث باشند.

در روایت است که فاطمه زهرا علیها السلام و امیرالمؤمنین علیه السلام در خانه نشسته بودند. علی علیه السلام مشغول پاک کردن عدس بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وارد شد. تا این صحنه را دید، جملات خیلی عجیبی به آقا جانمان، علی بن ابی طالب علیه السلام فرمود. به آقا فرمودند: «یا علی، مَا مِنْ رَجُلٍ يُعِينُ امْرَأَتَهُ فِي بَيْتِهَا إِلَّا كَانَ لَهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ عَلَى بَدَنِهِ عِبَادَةٌ سَنَةً - صِيَامٌ نَهَارًا وَ قِيَامٌ لَيْلًا» (هیچ مردی در خانه به همسرش کمک نمی کند، مگر اینکه خدا ثواب یک سال عبادت به او می دهد؛ عبادت سالی که روزهایش را روزه باشد و شبها به قیام و نماز ایستاده باشد).

ببینید، پیامبر صلی الله علیه و آله کمک به همسر در خانه را هم وزن عبادت یک سال قرار می دهد! آن هم نه یک سال عبادت معمولی بلکه عبادتی که در آن بدنت را در رنج و سختی انداخته باشی و گرسنگی روزها و بیداری شبها را برایش تحمل کرده باشی. حضرت رسول صلی الله علیه و آله به این اندازه اکتفا نمی کند و می فرماید: «وَأَعْطَاهُ اللَّهُ تَعَالَى مِنَ الثَّوَابِ مِثْلَ مَا أَعْطَاهُ اللَّهُ الصَّابِرِينَ وَ دَاوُدَ النَّبِيَّ وَ يَعْقُوبَ وَ عِيسَى» (خدا ثوابی را که به پیامبران خودش یعقوب و داود و عیسی علیه السلام می دهد برای چنین مردی قرار داده است!) چه عبادتی از این بالاتر؟ چه عبادتی از این شیرین تر؟ روایت به اینجا ختم نمی شود این حدیث مفصل است و هرچه جلوتر می رود انسان از اثراتی که در این کار به ظاهر ساده وجود دارد شگفت زده می شود و انگشت به دهان می ماند. خیلی ها آرزوی شهادت دارند و شهادت در راه خدا در

نظرشان اوج عبادت‌هاست. اما باید بدانیم که این شهادتی را که آرزوی مردان خداست را اینجا یعنی با خدمت به خانواده و فرزند، هزارهزار می‌دهند؛ به شرطی که این خدمت به همسر را ننگ ندانی. این را پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در ادامه همین روایت فرمود که «يَا عَلِيُّ مَنْ كَانَ فِي خِدْمَةِ الْعِيَالِ فِي الْبَيْتِ وَلَمْ يَأْتَفِ كَتَبَ اللهُ تَعَالَى اسْمَهُ فِي دِيْوَانِ الشُّهَدَاءِ وَ كَتَبَ اللهُ لَهُ بِكُلِّ يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ ثَوَابَ أَلْفِ شَهِيدٍ» (هرکسی در خانه در خدمت خانواده خود باشد و آن را ننگ نداند، خداوند نام او را جزو شهدا می‌نویسد و ثواب هزار شهید را در هرروز و شب برای او محاسبه می‌کند). در ادامه، حضرت به امیرالمؤمنین عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌فرماید: «يَا عَلِيُّ، كَتَبَ اللهُ بِكُلِّ قَدَمٍ قَدَّمَ ثَوَابَ حِجَّةٍ وَ عُمْرَةٍ - وَ أَعْطَاهُ اللهُ تَعَالَى بِكُلِّ عَزَقٍ فِي جَسَدِهِ مَدِينَةً فِي الْجَنَّةِ» (خادم خانواده، برای هر قدمش پاداشی مانند ثواب حج و عمره می‌گیرد و خدا به ازای هر رگی که در بدن اوست در بهشت شهری به او می‌دهد.) بهشتی که به گمانمان شب و روز باید برای رسیدن به آن، کلی تلاش کنیم، با خدمت به عیال "شهرها" به ما می‌دهند! با این توصیفی که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از خدمت به خانواده داشتند، خدمت به خانواده و فرزندان نه تنها عبادت حساب می‌شود، بلکه از شیرین‌ترین عبادت‌هاست. عبادت‌هایی مثل روزه گرفتن، جهادکردن و... سخت است؛ اما **فرزندخواهی، فرزندآوری و خدمت به او عبادتی شیرین است.** این است حقیقت دین حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ و راه حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ. بچه‌ات را ببوسی و به تو ثواب بدهند؟! او را نوازش کنی و نزد فرشته‌ها تو را بالا ببرند؟! آن‌ها را خوشحال کنی و در عوض، برایت تا قیامت طلب آموزش کنند؟! عمر طولانی به تو بدهند؟!^۲ برای روزی خانواده‌ات تلاش کنی، آن را مانند جهاد در راه خدا بدانند؟!^۳ کشته شدن در این راه را

۱. در روایت است که می‌فرماید: «مَنْ ادْخَلَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ سُورًا حَلَقَ اللهُ مِنْ ذَلِكَ الشُّرُورَ خَلْقًا يَسْتَعْفِزُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛ هرکس خانواده‌اش را شاد کند خداوند از این شادی موجودی را می‌آفریند که تا روز قیامت برای او آموزش بطلبد.» (کنز العمال، ج ۱۶، ص ۳۷۹، ح ۴۴۹۹۵ نقلاً عن أبي الشيخ عن جابر).
۲. امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ: «مَنْ حَسَنَ بِرَهُ بِأَهْلِ بَيْتِهِ مَدَّ لَهُ فِي عُمرِهِ؛ هر کس به شایستگی در حق خانواده‌اش نیکی کند، عمرش طولانی می‌شود.» (محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۱۰۵).
۳. در روایت است: «الكَادُّ عَلَى عِيَالِهِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللهِ؛ آنکه برای خانواده خود تلاش می‌کند مانند مجاهد در راه خداست.» (محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۸۸).

هم وزنِ شهادت قرار دهند؟! اگر در خانه کمک کنی ثواب‌های عجیب و غریب
برایت بنویسند؟! **عجب خدای دوست‌داشتنی‌ای دارد، حسین علیه السلام!**

عاشقان ابا عبدالله علیه السلام! خیلی جالب و شیرین است که انسان، با محبت به
خانواده و فرزندش، هم لذت می‌برد و هم برایش ثواب می‌نویسند و هم گناه
می‌بخشند! اما در آخر چه زیبا فرمود: «**يا على، خِدْمَةُ الْعِيَالِ كَفَّارَةٌ لِلْكَبَائِرِ وَ تُطْفِئُ عَضَبَ
الرَّبِّ، وَ مُهُورُ الْحُورِ الْعَيْنِ، وَ تَزِيدُ فِي الْحَسَنَاتِ وَ الدَّرَجَاتِ**»^۱ (یا علی، خدمت به خانواده،
کفاره گناهان کبیره است؛ خاموش کننده خشم خداوند است؛ مهریه حورالعین
است و به واسطه این خدمت، حسنات و درجات، زیاد شده و بالاتر می‌رود.)

ما چه فکر می‌کنیم و عبادت را در چه چیزهایی می‌دانیم و پیامبر خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عبادت
را در چه می‌بیند! واقعاً بعد از خواندن این حدیث باید کمی تأمل کنیم که چقدر
ساده می‌شود بندگی کرد. بندگی و زندگی به هم گره خورده‌اند. هم بندگی خدا و
هم زندگی شیرین. خداوند چه نقشه زیبایی برای هدایت و سعادت ما کشیده
است.

عبادت، به جز خدمت به خانواده نیست!

در این باره مصرعی در بوستان سعدی آمده که همه ما آن را شنیده‌ایم و شاید
هزار بار هم تکرارش کرده‌ایم. "عبادت، به جز خدمت خلق نیست!" این شعر برای
شکستن انحصار عبادت در نماز و روزه و ذکر است؛ نه اینکه نماز و روزه را کنار
بزند و آن‌ها را عبادت نداند، نه. نماز، روزه، حج و عبادت‌های دیگر رکن هستند،
اساس هستند. کسی حق ندارد آن‌ها را منکر شود. عجیب است، روایاتی که
در مورد اهمیت نماز آمده است. تا جایی که فرموده‌اند: «**مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا
فَقَدْ كَفَرَ**»^۲ (کسی که نماز را عمدی ترک کند کافر است)؛ یا روایتی که می‌فرماید:

۱. جامع الأخبار، ص ۲۷۶.

۲. محمد بن زین الدین (ابن ابی جمهور)، عوالم اللغویة فی الأحادیث الدینیة، ج ۲، ص ۲۲۴.

«لَا يَنَالُ شَفَاعَتَنَا مَنِ اسْتَخَفَّ بِالصَّلَاةِ»^۱ (شفاعت اهل بیت عليهم السلام به کسی که نماز را سبک بشمارد، نمی‌رسد.) ولی آیا عبادت در نماز و روزه خلاصه می‌شود؟ هرگز. عبادت فقط در این خلاصه نمی‌شود. نماز خوب نمازی است که همراهش توجه به خانواده را به همراه می‌آورد. **مهم‌ترین بستر مبارزه با هوای نفس و تعالی انسان، خانواده است.** باور کنید این مصرعی که خوانده شد، دقیقاً معنای این حرف مهم و حکمت قیام ابا عبدالله عليه السلام است که برای برپایی دین و تشکیل حکومت دینی و به دغدغه نجات مردم از ظلم، قیام فرموده‌اند. روایتی هم در مورد خدمت به خلق است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «کسی که هر روز به امور مسلمانان همت نداشته باشد، مسلمان نیست.»^۲ همین یک روایت برای ارزش این موضوع کافی است؛ البته خدمت به خلقی که در مسیر قرب الهی باشد و الا خدمت به مردم برای مردم، به درد نمی‌خورد.

نکته مهم از بیان این شعر آن است که منظور از خدمت به مردم، خدمت به خانواده هم هست؛ خدمت به زن و بچه هم هست. باید باور کنیم که خدمت به اهل و عیال هم، عبادت است؛ باید باور کنیم که یکی از مهم‌ترین، پرکاربردترین و جدی‌ترین مصادیق خدمت به خلق، خدمت به خانواده است. **عبادت بزرگ، حساس، پرتکرار و سرنوشت‌ساز!** مسیر اصلی تقرب به خداوند متعال در بستر خانواده است؛ یعنی در تعاملی تکراری با افرادی که هر روز آن‌ها را می‌بینی و شاید محبت کردن به آن‌ها، دیگر برایت سخت شده باشد. برای همین شاید بتوان گفت: «عبادت به جز خدمت به خانواده نیست!»^۳

دو دیدگاه و به تعبیری دوتا مکتب در مورد معنای عبادت و اینکه خدمت به خانواده و فرزندان هم، می‌تواند عبادت باشد یا نه، وجود دارد: یکی از آن مکاتب و دیدگاه‌ها، مکتب سامری است و دیگری مکتب اهل بیت عليهم السلام

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۳، ص ۲۷۰.

۲. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَنْ أَصْبَحَ لَا يَهْتَمُّ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ» (محمد بن یعقوب کلینی، کافی، ج ۲، ص ۱۶۳).

۳. علیرضا پناهیان، خانواده خوب، دسترسی در: Panahian.ir/post/۰۹۷۳، بی تا.

دیدگاه اول، داشتن فرزند را **پلکانی برای سقوط** می‌داند و در مکتب دوم که مکتب اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ است آن را **نردبانی برای صعود** می‌داند.

پلکان سقوط!

عده‌ای هستند که داشتن فرزند را پلکان سقوط می‌دانند و به خیالشان فرزندآوری و خانواده، مانع رشد معنوی در زندگی انسان است. وقتی به آن‌ها گفته می‌شود که فرزند بیاورید؛ خانه با چندین فرزند نورانی‌تر می‌شود؛ خانه با صفاتر می‌شود؛ بابرکت‌تر می‌شود؛ می‌گویند: «بچه مانع عبادت ماست، از خدا دورمان می‌کند. از وقتی بچه‌دار شدیم از همه چیز افتاده‌ایم، با آمدن بچه نه می‌توانیم مسجدی برویم و نه توانسته‌ایم زیارتی برویم و نه کربلا و...!»

عبادت سامری!

این نگاه، مدل نگاه حسن بصری بود. حسن بصری کیست؟ حسن بصری یکی از هشت زاهد معروف زمان خودش بود. او فقیه بود، مفتی بود، واعظ بود و از شاگردان جابر بن عبدالله انصاری. سیصد تن از صحابه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ را درک کرد. جالب است بدانید که حسن بصری آن قدر غرق در عبادت بود که اصلاً کسی حق نداشت در جلسات او حرفی از سیاست و مسائل دنیایی بزند؛ اگر کسی چنین کاری می‌کرد، فوری با او برخورد می‌کرد و می‌گفت: از دنیا حرف زن!

از کسانی که در مجالس او شرکت می‌کردند این‌گونه نقل شده است: «وقتی کنار حسن بصری بودیم، از مسائل اجتماعی هیچ حرفی نمی‌زدیم؛ نه حرفی می‌زدیم و نه سؤالی می‌پرسیدیم؛ چون در جلسه او چیز بدی بود یا ممنوع بود که کسی درباره اخبار دنیا و اوضاع و احوال مردم سخن بگوید. فقط باید بحث آخرتی انجام می‌شد.»^۱

۱. «كُنَّا إِذَا أَتَيْتَنَا الْحَسَنَ، لَنَسْأَلُ عَنْ خَيْرٍ وَلَا نَخْبِرُ بِشَيْءٍ، وَإِنَّمَا كَانَ فِي أَمْرِ الْآخِرَةِ» (ابن سعد کاتب واقدی، طبقات الکبری، ج ۷، ص ۱۲۳).

خب، کدام یک از ما دوست دارد مثل حسن بصری چنین عبادت‌هایی داشته باشد؟! حسن بصری هر چیزی که مانع عبادت است را از سر راه خود کنار می‌گذاشت. همین حرفی که الآن بعضی‌ها می‌زنند را آن زمان حسن بصری می‌زد! مردم از خدمت امام زین العابدین علیه السلام پرسیدند: آقا جان! حسن بصری گفته: «فرزند نیاورید، فرزند دردسّر است و موجب گرفتاری؛ اگر بماند، تربیت کردن یا نگه‌داری اش یک بلایی است و اگر برود غمش دل آدم را می‌گیرد که این هم یک بلایی است و خلاصه فرزند، شما را از خداپرستی باز می‌دارد.»^۱ یعنی فرزند مانع عبادت شما می‌شود!

امام سجاد علیه السلام در پاسخشان فرمودند: «حسن بصری اشتباه کرده! فرزند بیاورید، اگر از دنیا رفت در آن دنیا برای شما یک شفیعی است و اگر اینجا بود یک دعاکننده برای شما است.» زین العابدین علیه السلام امام است! یک امام می‌گوید حسن بصری فقیه مفسر قرآن، اشتباه کرده! امام زین العابدین علیه السلام معنای واقعی عبادت را می‌فهمد یا حسن بصری؟ امام سجاد علیه السلام فرمودند که فرزند تو دعاکننده برای توست؛ یعنی کمک‌کننده برای عبادت و رشد و تعالی. این نگاه واقعی دین است به فرزند و فرزندآوری! امام سجاد علیه السلام هم مانند پدر بزرگوارشان سیدالشهدا علیه السلام نگاهش به خانواده این‌گونه است که داشتن خانواده و خدمت به او را عبادت می‌داند.

همین حسن بصری در زمان حکومت امیرالمؤمنین علی علیه السلام جوانی نوری بود. وقتی جنگ جمل تمام شد و بصره توسط ارتش امام فتح شد، امام، میان هیاهوی مردم و موج جمعیت وارد بصره شدند. در لابه‌لای مردم، جوانی را دیدند که قلم و لوحی به دست گرفته و چیزهایی را یادداشت می‌کند؛ حضرت با صدای بلند صدایش کرد که چه می‌کنی؟ حسن بصری جواب داد که آثار شما را یادداشت

۱. «عن الحسن البصري أَنَّهُ قَالَ بِئْسَ الشَّيْءُ الْوَلَدُ إِنَّ عَاشَ كَدَّرَنِي وَإِنْ مَاتَ مَدَّنِي فَبَلَغَ ذَلِكَ زَيْنَ الْعَابِدِينَ عليه السلام فَقَالَ كَذَّبَ وَ اللَّهُ نِعْمَ الشَّيْءُ الْوَلَدُ إِنَّ عَاشَ قَدَّعَاءَ حَاضِرٌ وَإِنْ مَاتَ فَشَفِيعٌ شَاقٍ» (سعید بن هبه‌الله قطب‌الدین راوندی، دعوات راوندی، ص ۲۸۵).

می‌کنم، تا بعد از شما برای مردم بازگو کنم. امام علیه السلام در اینجا جمله‌ای به مردم فرمود که خیلی عجیب بود؛ فرمود: «أَمَّا إِنَّ لِكُلِّ قَوْمٍ سَامِرِيٍّ وَهَذَا سَامِرِيٌّ هَذِهِ الْأُمَّةُ...»^۱ (مردم آگاه باشید که هر قوم و ملتی یک سامری دارد که با تزویر خود و با چهره مذهبی خود، جامعه را از مسیر واقعی خودش به انحراف می‌کشاند و بدانید که این حسن بصری، سامری این امت است!) سامری مردی بود که پیروان حضرت موسی علیه السلام را به گوساله‌پرستی دعوت کرد و کاری کرد که گروهی از آنان گمراه شدند. حسن بصری هم، چنان خدمتی به دستگاه بنی‌امیه کرد که به گفته یکی از محققین اگر زبان حسن بصری و شمشیر حجاج نبود، حکومت مروانی در گهواره زنده به‌گور می‌شد! در مورد این شخصیت گفته شده: «از کسانی بوده که کینه امیرالمؤمنین علی علیه السلام را به دل داشت و حضرت را سرزنش می‌کرد!»^۲

اجازه بدهید مجدداً سؤال را تکرار کنم؛ کدام یک از ما دوست دارد مثل حسن بصری چنین عباداتی داشته باشد؟!

فتنه فرزندان!

بعضی هم از سر کم‌اطلاعی یا برای اینکه کار خودشان را توجیه کنند به قرآن استناد می‌کنند و می‌گویند مگر غیر از این است که قرآن به روشنی می‌فرماید: «فرزندان شما فتنه هستند!»^۳ با این حساب، چرا باید فرزندان بیشتری به دنیا آوریم؟ این سؤال به خاطر برداشت غلطی است که از معنای کلمه فتنه می‌کنند. فتنه در فارسی، بار معنایی منفی به خود گرفته است و به همین دلیل کسانی که با معارف قرآن آشنایی کامل و دقیقی ندارند خیال می‌کنند بچه، فتنه و شر و دردسر است. نمی‌دانند که فتنه در قرآن به معنای آزمایش است. معنای آیه هم این است که یکی از مهم‌ترین و حساس‌ترین ابزار آزمایش انسان، فرزند است.

۱. احمد بن علی طبرسی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، ج ۱، ص ۱۷۲.

۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۹۵.

۳. «وَاعْلَمُوا أَنَّمَا أُمُورُكُمْ وَأَوْلَادُكُمْ فِتْنَةٌ وَأَنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ أَجْرٌ عَظِيمٌ» (انفال، ۲۸).

خداوند آنان را به اموال و فرزندان آزمایش می‌کند، تا اینکه کسی که راضی به رزق خدا نیست و کسی که از آن راضی و خشنود است معلوم شود؛ نه اینکه بچه، فتنه و شر است و باید از آن دوری کرد.

آزمایش‌های سخت، آدم‌ساز است و یکی از سخت‌ترین آزمایش‌ها، **آزمایش با خانواده است**، حسین علیه السلام با فرزندانش بالا می‌رود؛ با علی اصغر نورانیتش بیشتر می‌شود؛ با وداع با رقیه و سکینه بالا و بالاتر می‌رود؛ برای همین است که هرچه به ظهر عاشورا نزدیک می‌شد امام علیه السلام نورانی‌تر می‌شد. ما هم با آزمایش از طریق فرزندانمان می‌توانیم بزرگ و کامل شویم.

نردبان صعود!

اما مکتب دیگری که در برابر مکتب سامری وجود دارد مکتب اهل بیت علیهم السلام است، در مکتب اهل بیت علیهم السلام نه تنها فرزند موجب گرفتاری نیست بلکه نردبانی است برای صعود. پیروان این مکتب - برخلاف مکتب حسن بصری که مکتب سامری است - فرزند صالح و تربیت و تلاش برای آن را عبادتی سطح بالا می‌دانند و او را سفره ویژه و تمام‌نشدنی لطف و محبت خداوند برای خودشان می‌شناسند.

رفتار محبت‌آمیز رسول خدا صلی الله علیه و آله با فرزندانشان این حقیقت را به ما نشان می‌دهد. رسول خدا صلی الله علیه و آله هر روز صبح بر سر فرزندان و نوادگانش، حسن و حسین و زینب و ... دست نوازش می‌کشید. حتی نسبت به فرزند دیگران این محبت و عطوفت را داشت. یک روز که با مردم در حال نماز جماعت بود، دو رکعت آخر را زودتر خواند، وقتی نماز تمام شد، مردم از این رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله تعجب کردند و از حضرت سؤال کردند: «ای رسول خدا چه شده، آیا دستور تازه‌ای از خداوند رسیده؟» فرمود: «**و ما ذاك؟**» (مگر چه شده؟) گفتند: (دو رکعت آخر را زودتر تمام کردی.) حضرت پاسخی دادند که قابل توجه است. فرمودند: «**أَوْ مَا سَمِعْتُمْ صُرَاحًا**

الصَّيِّ؟» (مگر صدای ناله و فریاد کودک را نشنیدید؟) این نگاه کجا و نگاه حسن بصری کجا؟ پیغمبر اسلام، خاتم انبیا، نماز جماعت با آن فضیلت را سریع‌تر تمام می‌کند به خاطر گریه یک کودک. چرا که در نگاه او این کار هم عبادت است. اینکه می‌فرماید: «زیادی فرزندان شما مایهٔ مباحات من است!» از همین نگاه پیامبر ﷺ نشئت می‌گیرد.

وقتی حسینش کودک است و وارد مسجد می‌شود یک دفعه پیراهن عربی به پایش گیر می‌کند و زمین می‌خورد رسول خدا که روی منبر وعظ و خطابه بود صبر نمی‌کند، از منبر پایین می‌آید و سراسیمه به سمت حسینش می‌دود و او را در آغوش می‌گیرد.^۱ ای کاش کسانی که مثل فردا، سر از تن نور چشم رسول خدا جدا کردند این محبت و علاقه وصف‌نشدنی پیامبر ﷺ با حسینش را ندیده بودند. آخر اگر نمی‌دیدند دل آدم به درد نمی‌آمد اما درد و مصیبت این است که رفتارهای پیامبر ﷺ با اهل بیتش را دیدند و... نسبت به خانواده او بی‌حرمتی کردند.

در نگاه دختر پیغمبر ﷺ فاطمه زهرا علیها السلام هم فرزندان «روشنی چشم» اند. داستان حدیث کساء را شنیده‌اید. حدیثی است خواندنی با مضامینی عالی که توصیه می‌کنیم حتماً این حدیث را با ترجمه‌اش بخوانید. وقتی که فرزندان حضرت زهرا می‌آیند و به او سلام می‌کنند و از مادرشان سراغ پدر بزرگشان را می‌گیرند. فاطمه این‌گونه آن‌ها را خطاب می‌کند: «عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا قُرَّةَ عَيْنِي وَوَمْرَةَ فُؤَادِي»^۳

زندگی اهل بیت ﷺ و شیوه زندگی آن‌ها پر است از این عبادت‌هایی که ما

۱. «وَكَانَ النَّبِيُّ صَ إِذَا أَصْبَحَ مَسَّحَ عَلَى رُؤُوسِ وُلْدِهِ وَوَلَدِ وُلْدِهِ- وَصَلَّى بِالنَّاسِ تَوْمًا فَخَفَّتْ فِي الرَّجْعَتَيْنِ الْأَخِيرَتَيْنِ فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ لَهُ النَّاسُ يَا رَسُولَ اللَّهِ رَأَيْتَكَ خَفَّتَ حَلَّ حَدَثٍ فِي الصَّلَاةِ أَمْزُ فَقَالَ وَمَا ذَلِكَ قَالُوا خَفَّتْ فِي الرَّجْعَتَيْنِ الْأَخِيرَتَيْنِ فَقَالَ ص أَوْ مَا تَبْعُغُمُ ضِرَاعَ الصَّيِّ» (عدة الداعي ونجاح الساعي، ص ۸۹).

۲. «ابن عمر إِنْ النَّبِيُّ صَ بَيْنَمَا هُوَ يَخْطُبُ عَلَيَّ ابْنَتِي إِذْ خَرَجَ الْمُحْسِنُ عَ قَوْطِينِ فِي ثَوْبِهِ فَسَقَطَ فَبَكَى فَتَزَلَّ النَّبِيُّ صَ عَنِّي ابْنَتِي فَضَمَّهُ إِلَيْهِ وَ قَالَ قَاتَلَ اللَّهُ الشَّيْطَانَ إِذْ الْوَلَدُ لِعَيْنَتِهِ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا دَرَيْتُ أَنِّي تَزَلْتُ عَنْ مِثْبَتِي» (محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۲۹۵).

۳. حدیث کساء.

اسمش را عبادت نمی‌گذاریم. محبت به خانواده، محبت به فرزند، دست‌کشیدن بر سر فرزندان و نوه‌ها. ما چقدر این کارها را عبادت می‌دانیم و چقدر برای سیروسلوکمان به این کارها مشغول می‌شویم؟

بهشت‌آفرین

قدرت این سفرهٔ بهشت‌ساز و بهشت‌آفرین را ببینید! امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمودند که موسی بن عمران به خدای متعال عرض کرد: «يَا رَبِّ: أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ عِنْدَكَ؟» (پرودگار! کدام عمل نزد تو برتر است؟) قال: «حُبُّ الْأَطْفَالِ» (فرمود: دوست داشتن کودکان!).^۱

برخی آدم‌ها از روی ناشی‌گری برای رسیدن به بهشت، سخت‌ترین مسیرها را دنبال می‌کنند؛ در حالی‌که خداوند کارهای بسیار ساده و راحت را برای رسیدن به بهشت قرار داده است. پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «مَنْ بَكَى صَبِيًّا لَهُ فَأَرْضَاهُ حَتَّى يُسَكِّنَهُ، أَعْطَاهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنَ الْجَنَّةِ حَتَّى يَرُوضِي»^۲ (هر کس کودک گریان خود را راضی کند تا آرام شود، خداوند از بهشت، آن قدر به او می‌دهد تا راضی گردد.)

سپربلای ما

اگر کسی زندگی را فرصتی برای جمع‌آوری زاد و توشه برای آخرتش می‌داند، خوب است که متوجه باشد که امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَيَرْحَمُ الْعَبْدَ لِسِدَّةِ حَبِيهِ لَوْلَدِهِ»^۳ (بدون تردید، خداوند بر بندهٔ خود به خاطر شدت محبت به فرزندش رحم می‌کند.) همچنین پیامبر نور صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «قَاتِلُوا أَوْلَادَكُمْ فَإِنَّ لَكُمْ بِكُلِّ قَتْلَةٍ دَرَجَةٌ فِي الْجَنَّةِ مَا بَيْنَ كُلِّ دَرَجَتَيْنِ مِائَتَةَ عَامٍ»^۴ (کودکانتان را زیاد بکوسید که به ازای هر بوسه‌ای که به گونهٔ فرزندت می‌زنی خداوند به اندازهٔ پانصد سال راه، درجه‌ای در

۱. حسین بن محمد تقی نوری، مستدرک الوسائل، ج ۱۵، ص ۱۱۴.

۲. محمد حسین کاشف الغطاء، الفردوس، ج ۳، ص ۵۴۹، ج ۵۷۱۵.

۳. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، ج ۶، ص ۵، ج ۵.

۴. حسن بن فضل طبرسی، مکارم الأخلاق، ص ۲۲.

بهشت برای شما می‌دهد.) و این برای ما یعنی نردبان صعود. بچه را بزرگ کردن و پایش سوختن و ساختن، گریه کردن و خندیدن، بیمار شدن و تیمار کردن، همه اش را می‌خرند؛ خوب هم می‌خرند!

مانع مان شدند

در این جلسات در مورد این موجودات بابرکت صحبت کردیم تا خانه هایمان را از نور وجود آن‌ها پربرکت کنیم و با چهار پنج تا بچه قدونیم قد خانه مان را هم رنگ خانه زهرا علیها السلام کنیم. توجه داشته باشیم که بسیاری از اولیاء الهی تعداد زیادی فرزند داشتند. در تاریخ، فرزندان امام حسین علیه السلام از ۶ تا ۱۰ نفر ذکر شده است.^۱

بزرگان زیادی سراغ داریم که دارای فرزندان زیادی بودند و خانواده خوش جمعیت و کاملی داشته‌اند و این زیادبودن تعداد فرزندان، نه تنها مانع از معنویت و کارهای روزانه آن‌ها نشد، بلکه از نظر معنوی به قلّه رسیدند و از نظر تألیفات و... هم زبانزد همه شدند. یکی از آن بزرگان، علامه مجلسی ره است که گفته شده ۱۳ فرزند داشته است. آیا زیادی فرزندان او را از معنویت دور کرده؟ هرگز. ایشان در عمر ۷۳ ساله خود، بیش از صد عنوان کتاب به زبان فارسی و عربی نوشت که تنها یک عنوان آن "بحارالأنوار" است با ۱۱۰ جلد؛ یا "مرآت العقول" که ۲۶ جلد است.

یکی دیگر از آن بزرگان، کوه عرفان آیت الله سیدعلی قاضی طباطبایی است که خیلی از شما قبر ایشان را در نجف اشرف در قبرستان وادی السلام زیارت کرده‌اید. ایشان بیش از ۱۵ فرزند داشته‌اند،^۲ امام خمینی رحمه الله با آن معنویت فوق العاده و مقام عرفانی صاحب ۸ فرزند بودند که ۳ نفرشان در همان کودکی فوت کردند، ولی ۵ نفرشان بزرگ شدند. رهبر معظم انقلاب که در اوج قدرت روحی، سیاسی

۱. محمد محمدی ری شهری، دانشنامه امام حسین علیه السلام بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ، ج ۱، ص ۳۰۷.

۲. غفاری، فلسفه عرفان شیعی، ص ۱۶۳؛ یادنامه عارف کبیر، ص ۶.

و در دنیا تأثیر گذارند، ۶ فرزند دارند؛ در مورد بانو مجتهده امین با اینکه ۸ فرزند داشت ولی از نظر معنویت در اوج بودند. کلاس‌ها و جلسات متعددی داشت و حدود ۹ کتاب از ایشان به چاپ رسیده است. با این حساب، تعدّد فرزند نه تنها نمی‌تواند مانع فعالیت‌های عبادی بشود، بلکه می‌تواند انسان را برای قرب الهی و توفیقات بالاتر یاری کند. با وجود مشکلات دوران قدیم و کمبود امکانات، از جهاتی این کار سخت‌تر بوده؛ اما بازهم مانع از رشد و موفقیت این بزرگواران نشده است.

عجب معامله‌ای!

نمونه برخورد علما و بزرگان نسبت به فرزندانشان هم مثال زدنی و تا حدی هم باور نکردنی است. دختر امام علیه السلام می‌گوید: «از شیطنت بچام به امام علیه السلام شکایت کردم.» امام فرمودند: «من حاضرم ثوابی را که از تحمل شلوغی فرزندان می‌بری با تمام ثواب عبادات خودم عوض کنم.» این نکته درخور توجهی است که گاهی از ثواب‌هایی که می‌بریم، غافلیم. آن هم امام خمینی علیه السلام که یک تنه دنیا را به هم ریخته است، ببینید وارد چه معامله‌ای می‌شود! می‌خواهد ثواب عباداتش را بدهد و ثواب تحمل سختی‌ها و شیطنت‌های بچه‌داری را بگیرد. خیلی جالب است! حالا کمی به تعریف خود از عبادت نگاهی بیندازیم. گویا ما راه رسیدن به سعادت را گم کرده‌ایم؛ یا بهتر بگوییم راه‌های میانبر را رها کرده‌ایم. حسین جان! الآن کمی از حکمت کارهایت دارد برایمان روشن می‌شود؛ داریم کم‌کم متوجه می‌شویم چرا با شیرخواره و سه‌ساله و بچه‌هایت آمدی.

خب، در این نگاه دوم یعنی مکتب اهل بیت علیهم السلام، از بهترین راه‌های کمال و بندگی، رسیدگی به خانواده است. در شب عاشورا نیت کنید برای سربازی امام زمان علیه السلام فرزند بیاورید. این یک مسئله روشنی است که پیروزی حق بر باطل و ایجاد تحول‌های اساسی قرار نیست با کرامت و معجزه پیش برود، بلکه علاوه بر رهبری و مدیریت یک معصوم، کادر اجرایی بسیار کاردان و لایق و توانمندی

لازم است که بتواند چنین تحولی در سطح جهان ایجاد کند و به تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام «أَفْتَلَحَ مَنْ نَهَضَ بِجَنَاحٍ»^۱ (پیروزمند کسی است که یار و یاورى داشته باشد). چرا امام مجتبی علیه السلام قیام نکردند؟ چون یاری برای حضرت نماند. امام زمان علیه السلام هم یار می خواهد. و یاران امام زمان همین دهه هشتادی ها و دهه نودی های و هزار و چهارصدی ها ان شاء الله هستند.

چه سودی بهتر از ایجاد مُسلم
اگر مهدی بیاید، یار خواهد
دو فرزند و سه فرزند و یکی بیش
برای یاری امداد قائم علیه السلام
جوانان قوی بسیار خواهد
نمی باشد کفایت بهر یاریش
جنگ را هم همین سربازان و فرزندان فدایی حسین علیه السلام به پیروزی رساندند.
رهبر معظم انقلاب در همین زمینه فرموده اند:

«در عین محنت ها در دوران دفاع مقدس، حضور پرشور جوان های این کشور دل ها را لبالب از امید می کرد.»^۲ «ما در جبهه های جنگ هم جوان های خودمان را می دیدیم که به مدد غیبی و به توجه و نظر لطف ولی عصر (اروحنه فداه) اعتقاد داشتند و از همان اعتقاد و از همان قوت قلب هم استفاده می کردند»^۳

عاشقان امام حسین! بچه های شما امید این کشورند، امید اسلام اند، امید امام زمان و نائب امام زمان اند. وقتی در سال ۱۳۴۲ امام خمینی رحمه الله به سوی تبعیدگاه برده می شدند، یک مأمور ساواک از ایشان پرسید: «پس یاران شما کجا هستند؟» امام ره این جمله تاریخی را فرمودند: «یاران من در گهواره های مادرانشان هستند».^۴ همچنین فرمودند: «امید من به شما جوانان است؛ امید

۱. نهج البلاغه، خطبه ۵.

۲. بیانات در دیدار بسیجیان استان فارس، ۱۴ اردیبهشت ۱۳۸۷، دسترسی در: <https://khl.ink/f/3432>

۳. بیانات در دیدار اقشار مختلف مردم به مناسبت نیمه شعبان، ۲۹ شهریور ۱۳۸۴، دسترسی در: <https://khl.ink/f/3308>.

۴. خرده روایت هایی خواندنی از «فرزندان در گهواره امام خمینی»، دسترسی در: <https://www.mashregnews.ir/news/1180526>

من به شما دبستانی‌هاست،^۱ اگر امام خمینی رحمته الله علیه نشانی یارانش را به گهواره‌ها می‌داد و چشم امیدش را به دبستانی و جوانان دوخته بود، اگر کودکان شیرخواره باعث یک نهضت جهانی شده‌اند، اگر رهبر معظم انقلاب گام دوم انقلاب را بردوش کودکان دیروز و جوانان امروز می‌گذارد، اگر «سلام فرمانده» در دریای متلاطم مشکلات و سرگرمی‌ها و سردرگمی‌های امروز، ناگهان جوش و خروشی باورنکردنی برای قدرت‌نمایی نسل امام‌حسینی‌ها و تربیت زمینه‌سازان ظهور و آینده‌ای روشن و بسیار شیرین در بچه‌ها و بزرگ‌ترها به راه انداخته، همه از جنس همان امید صادقی^۲ است که اباعبدالله علیه السلام آن را به ما یاد دادند. اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله به نسل شیعیانش می‌بالد و افتخار می‌کند،^۳ این‌ها همه از امیدواری و حقیقتی خبر می‌دهد که با نسل امام‌حسینی‌ها و فرزندان ما رقم خواهد خورد. ظهور هم، با نسل امام‌حسینی‌ها رقم می‌خورد ان شاء الله. این امیدواری، نسل به نسل از اباعبدالله به ما رسیده و باید تلاش کنیم که از آن به بهترین شکل بهره ببریم؛ هم برای رفع مشکلاتمان و هم برای ساختن آینده، تا مبادا امید و آینده ما را به ناامیدی تبدیل کنند.^۴

۱. امید من به شما جوانان است؛ امید من به شما دبستانی‌هاست؛ امید من به شماست که ان شاء الله مقدرات کشور ما بعد از این دردست شماها باشد و شماها وارث این کشور باشید! (صحیفه امام، ج ۶، ص ۵۰۶).

۲. نخستین توصیه من امید و نگاه خوش بینانه به آینده است. بدون این کلید اساسی همه قفل‌ها، هیچ گامی نمی‌توان برداشت. آنچه می‌گویم، یک امید صادق و متکی به واقعیت‌های عینی است. این جانب همواره از امید کاذب و فریبنده دوری جست‌ام، اما خود و همه را از نومیدی بی‌جا و ترس کاذب نیز برحذر داشته‌ام و برحذر می‌دارم. «بیانیه گام دوم انقلاب اسلامی، ۲۲ بهمن ۱۳۹۷، دسترسی در: <https://khl.ink/f/41673>

۳. «تَنَاقَلُوا تَنَاقَلُوا تَكْتَبُوا قَائِلِي أَنَاهِي بِكُمْ الْأَمَمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَوْ بِالسَّقِطِ؛ من در روز قیامت به زیادی افراد اتمم. حتی به فرزند سقط شده. برامت‌های دیگر مباحثات می‌کنم.» (محمد بن محمد شعیری، جامع الأخبار، ص ۱۰).

۴. امام حسین علیه السلام رو به عمر بن سعد کرده، فریاد زد: «مَالِكٌ؟ قَطَعَ اللَّهُ رَجْمَكَ! وَلَا بَارَكَ اللَّهُ لَكَ فِي أَمْرِكَ، وَسَلَطَ عَلَيْكَ مَنْ يَدُفُّ بِحُكِّ بَعْدَى عَلِيٍّ فِرَاشَكَ، كَمَا قَطَعْتَ رَجْمِي وَ لَمْ تَحْفَظْ قِرَابَتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؛ تو را چه شده است؟! خداوند نسل تو را قطع کند (فرزندت را بکشد) و کارت را مبارک نگرداند و کسی را بر تو مسلط گرداند که در بستر، سر از تنت جدا سازد؛ همان‌گونه که تو نسل مرا قطع کردی (پسرم را کشتی) و حرمت قرابت من با رسول خدا را حفظ نکردی!» (گروهی از تاریخ پژوهان، تاریخ قیام و مقتل جامع سیدالشهدا علیه السلام، ص ۸۲۲)؛ پروفسور «نیکولاس ابراهامات» از محققان برجسته اندیشکده «اینترپرایز» آمریکا و یکی از چندین پژوهشگر بین‌المللی، در یکی از مقالاتش می‌نویسد: «کاهش نرخ باروری در ایران طی سی سال گذشته حیرت‌انگیز بوده و معادل ۷۰٪ است. این میزان، یکی از سریع‌ترین و چشم‌گیرترین آمارهای کاهش باروری در تاریخ بشریت بوده است.» «سقوط آزاد نرخ باروری در ایران»، مشرق نیوز، دسترسی در: <https://www.mashreghnews.ir/news/755280>

این سفره جمع نشدنی است

فرزند آوری و خدمت به خانواده عبادتی است بی نظیر، شیرین و امیدبخش. عبادتی که هم برکات دنیوی دارد و هم اخروی، هم خوشی ما را در این دنیا فراهم می‌کند و هم زمینه سعادت‌مان را. این دستورات دینی به نفع خود ماست. سود انجام دادنش برای خودمان است و دود ترک کردنش در چشم خودمان می‌رود. دین، دنیای ما را هم آباد می‌کند. کسی از عمل به حرف و سیره رسول‌الله و سیدالشهدا علیه السلام ضرر نکرده است.

فرزند آوری و فرزندداری عبادت است. نه تنها عبادت است بلکه عابدپروری است. فرق است بین اینکه انسان عبادت کند یا اینکه عابد پرورش دهد؛ کسی که خودش عابد باشد در خودش خلاصه می‌شود؛ اما کسی که فرزند صالحی را تربیت کند تا قیامت سر سفره با برکت فرزند خود می‌نشیند. اگر کسی زرتنگ باشد باید آینده‌نگری کند و به فکر روزهایی که دستش از این دنیا کوتاه می‌شود نیز باشد؛ روزی می‌رسد که دستمان از این دنیا کوتاه می‌شود! مگر چقدر می‌خواهی عمر کنی تا عبادت کنی؟! با به جا گذاشتن فرزند صالح، سفره‌ای تمام نشدنی برای خودت پهن می‌کنی؛ چرا که فرزند، "باقیات الصالحات" است؛ یعنی با داشتن فرزند صالح تا قیام قیامت می‌توانی عبادت کنی و پرونده رشد و عبادتت باز است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «حَسَنَةٌ فِي قَبُورِهِمْ وَ ثَوَابُهُمْ يَجْرِي إِلَى دِيْوَانِهِمْ مَنْ عَزَسَ خُلَاوً مِّنْ حَفَرٍ بَرًّا وَ مَنْ بَنَى لِلَّهِ مَسْجِدًا وَ مَنْ كَتَبَ مُصْحَفًا وَ مَنْ خَلَفَ ابْنًا صَالِحًا»؛ (پنج نفر از دنیا رفته‌اند ولی پرونده آن‌ها بسته نشده و دائماً به آنان ثواب می‌رسد؛ کسی که درختی کاشته، کسی که چاه آبی برای مردم حفر کرده، کسی که مسجدی ساخته، کسی که قرآنی نوشته، کسی که فرزندی شایسته از خود باقی گذاشته است).^۲

۱. مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۲، ص ۲۲۹.

۲. از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کردند که حضرت عیسی علیه السلام از کنار قبری می‌گذشتند که صاحبش عذاب می‌شد. مدتی گذشت تا آنکه آن حضرت نوبتی دیگر از کنار همان قبر عبور کردند اما دیگر از عذاب خبری نبود. حضرت، علتش را از خداوند سؤال می‌کند. خداوند می‌فرماید: فرزند این مرد بالغ شد و بعد از او اصلاح کرد و به بینی جاداد. به خاطر عمل فرزند این مرد در

اگر کسی به دنبال تقرب الهی و بهشت برین و آخرت خودش هم باشد، این راه بهترین مسیر برای رسیدن به این اهداف است؛ چراکه کارش ضریب پیدا می‌کند و تکثیر می‌شود و این، مهم‌ترین برکت نسل است. یکی از جدی‌ترین نیازهای ما زمانیست که دستمان از چاره کوتاه می‌شود. آنهایی که عاشورای گذشته در کنار ما بودند و الان نیستند را به یاد بیاوریم. فرزند می‌تواند در آن جا گره‌گشایی عجیبی انجام دهد.

در یکی از قسمت‌های برنامه "زندگی پس از زندگی" تجربه‌گری مأمور زندان بود و در یک درگیری تیرخورده بود و دو سه ماهی به حالت گما رفته بود. تعریف می‌کرد: «در آن حالت خانمی از آشنایان را دیدم که در بیابان خشکی تشنه بود، من هم تشنه بودم. به او گفتم: «آب داری به من بدهی؟» گفت: «من سال‌ها اینجا هستم و کسی برایم آب نمی‌فرستد و از تو تشنه‌ترم» دستانش را نشان داد؛ دیدم که از فرط تشنگی ترک خورده؛ می‌گویند سال‌ها تشنه هستم! خوب فکر کنیم چه وضع عجیبی می‌شود؟! سال‌ها!

این تجربه گر می‌گوید: بعد که به هوش آمدم به یکی از بچه‌های آن زن گفتم: «برای مادرت خیراتی می‌فرستی؟» گفت: نه؛ «این قدر گرفتاری هست! کی می‌رسم یاد مادرم باشم. الان بیست‌سال است که فوت کرده.» گفتم: «مادر، شما خیلی به دعای شما احتیاج دارد.» بعداً همین خانم که سال‌ها تشنه بود، آمده بود به خواب یکی از بستگان ما و گفته بود دست‌هایم خوب شده و این درمان را آقا (امید که تجربه‌گر بود) سفارش کرده بود به دخترم که برای من خیری بفرستند. ظاهراً آن دختر تصمیم گرفته بود روزانه قرآن بخواند

دنیای پدر از عذاب در برزخ نجات یافت. «(نعمت‌الله جزائری، داستان پیامبران یا قصه‌های قرآن از آدم تا خاتم، ص ۵۹۱).
 ۱. امیرالمؤمنین علیه السلام: «(فِي الْمَرْضَى يُصِيبُ الصَّبِيَّ أَنَّهُ كَفَّارَةٌ لِوَالِدَيْهِ؛ بیماری فرزند، کفاره گناهان پدر و مادر اوست.» (وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۵۷). امام صادق علیه السلام: «إِنَّ أَوْلَادَ الْمُسْلِمِينَ مَوْسُومُونَ عِنْدَ اللَّهِ شَافِعٌ وَ شَفِيعٌ فَإِذَا بَلَغُوا الثَّنِي عَشْرَةَ سَنَةً كُتِبَتْ لَهُمُ الْحَسَنَاتُ فَإِذَا بَلَغُوا الثَّلَاثِينَ كُتِبَتْ عَلَيْهِمُ السَّيِّئَاتُ؛ فرزندان مسلمان در پیشگاه حق، به شفاعت کننده و پذیرفته شدگان شفاعت موسوم‌اند؛ چون به دوازده سالگی برسند حسناتی که انجام می‌دهند در نامه عملشان ثبت می‌شود و چون به سن بلوغ دست یابند بدی‌هایشان نوشته می‌شود.» (حر عاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۵۵).

و بفرستد.^۱ نیاز، در آنجا معلوم می‌شود و این سفره ای که با فرزند صالح پهن می‌کنیم جمع نمی‌شود و تا قیامت ادامه دارد. در این محرم با هم در مورد این سفره شگفت‌انگیز حرف‌های شنیدنی زدیم. از این گفتیم که با بچه‌هایمان سر یک سفره نشسته ایم؛ برکت آن‌ها به ما می‌رسد؛ سپر بلایمان در دنیا و آخرت می‌شوند؛ روزی‌شان را هم که خدا برایمان تضمین کرده، فقط می‌ماند که با لقمه حلال با خودمان بیاوریمشان سر سفره ارباب و نمک گیر حسینشان کنیم. دیگر کار تمام است. دنیا و آخرت‌مان را آباد کرده‌ایم. این طوری، ان شاء الله، نه گرفتار تنهایی پیری می‌شویم و نه تنهایی قبر و قیامت. با گدایی در خانه ابی‌عبدالله، نسل امام حسین علیه السلام را ادامه می‌دهیم و فرزندان از جنس حاج قاسم سلیمانی برای آخرین فرزند سیدالشهدا علیه السلام که ان‌شاءالله یاران حضرت مهدی بشوند، تربیت می‌کنیم و بدون شک یاران امام زمان عجل‌الله از پای همین سفره‌های شفافبخش و آرامش‌بخش و نجات‌بخش امام حسین علیه السلام بلند می‌شوند. ما خود را گدای بچه‌های حسین علیه السلام می‌دانیم. السلام علی‌الحسین و علی‌ابن‌الحسین و علی‌اولاد‌الحسین و علی‌اصحاب‌الحسین علیهم السلام.

عبادت‌های کر بلایی

در این جلسه گفتیم ارباب ما حسین علیه السلام همیشه در حال عبادت بود. اگر دعا می‌خواند در حال عبادت بود؛ اگر نماز می‌خواند در حال عبادت بود؛ اگر سکینه را می‌بوسید و بر روی پایش می‌نشاند در حال عبادت بود؛ اگر دلواپس بچه‌ها بود و به زینب علیها السلام فرمود که من ذکر می‌گویم و تا زمانی که صدای من می‌آید من زنده‌ام از خیمه‌ها بیرون نیایید،^۲ باز هم در حال عبادت بود.

۱. تجربه‌گر: امید عزیز، برنامه زندگی پس از زندگی، ۲۴ فروردین ۱۴۰۱، دسترسی در: <https://tv4.ir/episodeinfo/294361>.

۲. «نوشته‌اند اباعبدالله علیه السلام در حملات خودش نقطه‌ای را در میدان مرکز قرار داده بود؛ مرکز حملاتش آنجا بود. مخصوصاً نقطه‌ای را امام انتخاب کرده بود که نزدیک خیم حرم باشد و از خیم حرم خیلی دور نباشد؛ به دو منظور. يك منظور اینكه می‌دانست كه این‌ها چقدر نامرد و غیرانسانند؛ این‌ها همین مقدار حمیت ندارند كه لااقل بگویند كه ما با حسین طرف هستیم، پس متعرض خیمه‌ها نشویم. می‌خواست تاجان در بدن دارد، تا این‌رگ گردش می‌جنب، کسی متعرض

بچه‌ها را نترسانید!

اگر ارباب من و شما عاشق شادکردن بچه‌ها بود؛ اما یک سؤال؛ چرا در کربلا کسی به فکر شادکردن بچه‌های حسین علیه السلام نیست؟ شادکردن آن‌ها پیشکش، چرا در دل بچه‌های حسین علیه السلام رعب و وحشت انداخته‌اند؟ چرا خبری از لبخند و نوازش نیست؟ چرا به جای نوازش، فریاد است و تازیانہ؟ بمیرم برای گوش و گوشواره بچه‌های حسین ع. می‌گویند بچه‌ها را نترسانید، حتی به شوخی هم آن‌ها را نترسانید. چقدر بچه‌های حسین علیه السلام را ترسانند! مگر آن‌ها چه گناهی کرده بودند؟! بچه بودن که گناه نیست! نکند بچه حسین علیه السلام بودن جرم است؟! گاهی صدای نعل اسب، صدای نعل اسب پدر است؛ بابا برگشت! این صدا برای بچه‌ها شوق‌انگیز است. گاهی صدای نعل اسب، صدای نعل اسب غریبه است؛ این صدا برای بچه‌ها هرچقدر نزدیک‌تر باشد، وحشت‌آورتر است.

ای‌وای! از وقتی که بچه‌ها بفهمند صدای نعل اسب، صدای نعل اسب دشمن است؛ دشمنی که پدر را کشته و حالا به قصد غارت آمده است!

حالا که قرار است شب عاشورا برای غریبی حسین علیه السلام گریه کنیم، بهتر است پای روضه‌ای بنشینیم که روضه غریبی بچه‌های حسین علیه السلام است. روضه، روضه و داع است! به راستی که تلخ‌ترین لحظات روز عاشورا، لحظه و داع ابا عبدالله علیه السلام با اهل خیم است. همه یاران شهید شدند و حسین علیه السلام تنها مانده. ابی‌عبدالله آمد کنار خیمه‌ها صدازد: «**يَا سَكِينَةُ! يَا فَاطِمَةَ! يَا زَيْنَبُ! يَا أُمَّ كَلْبُومٍ! عَلَيْنَكُم مِّنِّي السَّلَامُ...**»^۱ آئی زن و بچه‌های حرم! حسین هم رفت! خدا حافظ!

خیام حرمش نشود. حمله می‌کرد و از جلوی او فرار می‌کردند، ولی زیاد تعقیب نمی‌کرد؛ برمی‌گشت مبدا خیم حرمش مورد تعرض قرار بگیرد. دیگر اینکه می‌خواست تا زنده است اهل بیتهش بدانند که او زنده است. نقطه‌ای را مرکز قرار داده بود که صدای حضرت می‌رسید. وقتی که برمی‌گشت، در آن نقطه می‌ایستاد، فریاد می‌کرد: «لَا خَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ» وقتی که این فریاد حسین علیه السلام بلند می‌شد، اهل بیت علیهم السلام سکونت‌خاطری پیدا می‌کردند و می‌گفتند: آقا هنوز زنده است. امام علیه السلام به اهل بیت علیهم السلام فرموده بود تا من زنده هستم هرگز از خیمه‌ها بیرون نیایید! (مرتضی مطهری، مجموعه آثار، ج ۱۷، ص ۱۱۶).

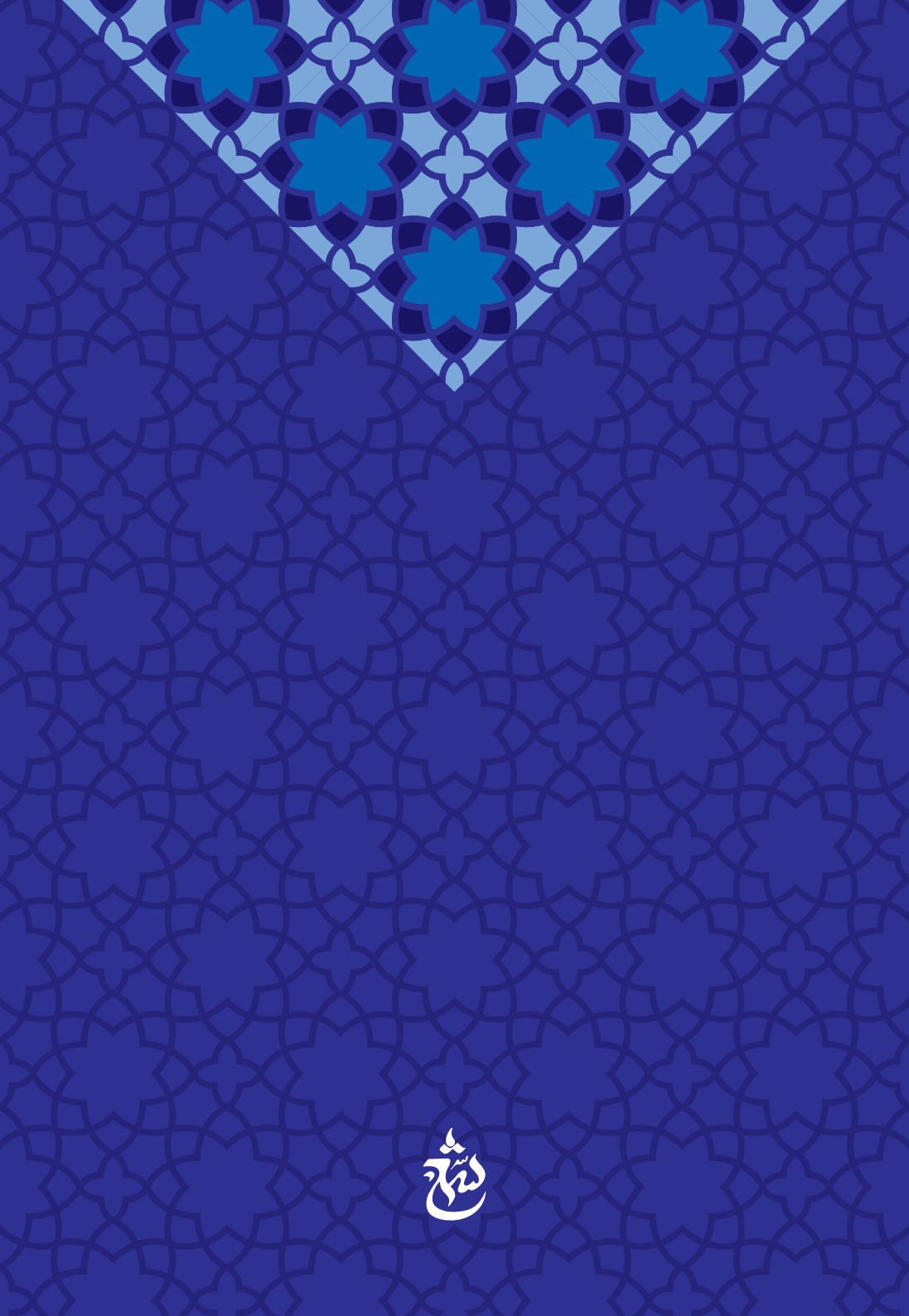
۱. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۴۷.

بچه‌ها تا فهمیدند بابا می‌خواهد برود و برنگردد، دور بابا حلقه زدند. همه ناله‌هایشان بلند شد. یکی می‌گوید: بابا ما غریبیم! یکی می‌گوید: عمو ما را تنها نگذار! یکی می‌گوید: داداش! زینب بی‌تومی میرد! بچه‌ها طاقت دوریت را ندارند! امام حسین علیه السلام [هنگام وداع] فرمود: «لباسی برایم بیاورید که کسی به آن علاقه نداشته باشد، تا آن را زیر لباس‌هایم بپوشم تا کسی مرا برهنه نکند.» لباس کهنه‌ای برای حضرت آوردند که زیر لباس‌هایش پوشیدند.

اباعبدالله علیه السلام روانه میدان شد. زینب آرام بود تا موقعی که صدای ناله برادرش را شنید. از خیمه‌ها بیرون آمد. هی صدا می‌زد وای برادرم! وای حسینم! آمد بالای تل زینبیه نگاه کرد، دید شمر روی سینه برادر نشسته.

او می‌دوید و من می‌دویدم	او سوی مقتل من سوی قاتل
او می‌کشید و من می‌کشیدم	او خنجر از کین من ناله از دل
او می‌برید و من می‌بریدم	او از حسین سر، من از حسین دل

اللعنة الله على القوم الظالمين ...



سنة



کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه (للصبحي صالح)، ج ۱، قم: هجرت، ۱۴۱۴ ق.
۳. ابن ابی الحديد، عبد الحمید بن هبة الله، شرح نهج البلاغه لابن ابی الحديد، محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۲۰، ق ۱، قم: مكتبة آية الله المرعشي النجفي، ۱۴۰۴ ق.
۴. ابن ابی جمهور، محمد بن زین الدین، عوالي اللئالی العزیزية فی الأحادیث الدینیة، مجتبی عراقی، ج ۱، قم، ۱۴۰۵ ق.
۵. ابن بابویه، محمد بن علی، مقتل الحسين عليه السلام به روایت شیخ صدوق، محمد صحتی سردرودی، ج ۱، تهران: هستی نما، ۱۳۸۴ ش.
۶. ابن بابویه، محمد بن علی، الأمالی (للصدوق)، ج ۶، تهران: کتابچی، ۱۳۷۶ ش.
۷. ابن بابویه، محمد بن علی، علل الشرائع، ج ۱، ق ۱، قم: کتابفروشی داوری، ۱۳۸۵ ش.
۸. ابن بابویه، محمد بن علی، من لایحضره الفقیه، علی اکبر غفاری، ج ۳-۴، ق ۲، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۳ ق.
۹. ابن حزم اندلسی، جمهرة أنساب العرب، ج ۱، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۸ ق.
۱۰. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد بن علی، مناقب آل ابی طالب عليهم السلام (لابن شهر آشوب)، ج ۴، ق ۱، قم: علامه، ۱۳۷۹ ق.
۱۱. ابن صوفی نسابه، المجدي فی أنساب الطالبیین، ج ۲، قم: مرعشی نجفی، ۱۴۲۲ ق.
۱۲. ابن طاووس، علی بن موسی، الهوف علی قتلی الطفوف، ترجمه فهری زنجانی، ج ۱، تهران: جهان، ۱۳۴۸ ش.
۱۳. ابن قولویه قمی، جعفر بن محمد، کامل الزیارات، ج ۱، نجف اشرف: دارالمرتضویة، ۱۳۵۶ ش.

۱۴. ابو مخنف کوفی، لوط بن یحیی، وقعة الطف، ج ۳، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۱۷ق.
۱۵. ابو مخنف، لوط بن یحیی، مقتل ابی مخنف، جواد سلیمانی، قم: مؤسسه آموزشی امام خمینی علیه السلام، ۱۳۸۰ش.
۱۶. اردبیلی، احمد بن محمد، زبده البیان فی أحكام القرآن، ج ۱، تهران: المكتبة الجعفریة لإحياء الآثار الجعفریة، بی تا.
۱۷. آبی، منصور بن حسین، نثر الدرر فی المحاضرات، ج ۱، بی جا، بی نا، بی تا.
۱۸. بحرانی، هاشم بن سلیمان، مدینه معاجز الأئمة الإثني عشر، ج ۴، ج ۱، قم: موسسه المعارف الاسلامیه، ۱۴۱۳ق.
۱۹. بحرانی اصفهانی، عبدالله بن نورالله، عوالم العلوم والمعارف والأحوال من الآيات والأخبار والأقوال (مستدرک سیده النساء إلى الإمام الجواد)، موحد ابطحی اصفهانی، محمد باقر، ج ۱۱، قم: مؤسسه الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف، ۱۴۱۳ق.
۲۰. برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، جلال الدین محدث، ج ۱، ج ۲، قم: دارالکتب الإسلامیة، ۱۳۷۱ق.
۲۱. بلاذری، احمد بن یحیی، أنساب الأشراف، ج ۳، ج ۲، بیروت: دارالفکر، ۱۴۱۷ق.
۲۲. بوستان سعدی.
۲۳. پاینده، ابوالقاسم، نهج الفصاحة؛ مجموعه کلمات قصار حضرت رسول صلی الله علیه و آله، ج ۴، تهران: دنیای دانش، ۱۳۸۲ش.
۲۴. تمیمی آمدی، عبدالواحد بن محمد، غرر الحکم ودرر الکلم، ج ۲، قم: دارالکتاب الإسلامی، ۱۴۱۰ق.
۲۵. جابری، محمد علی، عموقاسم، ج ۱، قم: انتشارات کتابک، ۱۳۹۹ش.
۲۶. جزائری، نعمت الله بن عبدالله، داستان پیامبران یا قصه های قرآن از آدم تا خاتم، ترجمه یوسف عزیز، ج ۱، تهران: انتشارات هاد، ۱۳۸۰ش.
۲۷. جعفریان، حبیبیه، نیمه پنهان ۲، روایت فتح، ۱۳۹۷ش.
۲۸. جمعی از نویسندگان، با کاروان حسینی، ترجمه عبدالحسین بینش، ج ۱، قم: زمزم هدایت، ۱۳۸۶ش.
۲۹. جمعی از نویسندگان، پژوهشی پیرامون شهدای کربلا، قم: زمزم هدایت، ۱۳۸۵ش.
۳۰. حسینی طهرانی، سید محمد محسن، کاهش جمعیت ضربه ای سهمگین بر پیکر مسلمین، ج ۲، مشهد: موسسه ترجمه و نشر دوره علوم و معارف اسلامی، ۱۳۸۵ش.
۳۱. حسینی کاکلی دشتی، سید عبدالله، باب الحوائج حضرت علی اصغر علیه السلام، قم: موعود اسلام، ۱۳۸۸ش.
۳۲. حسینی زبیدی واسطی، سیدمرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۲، بیروت: دارالفکر،

- ۱۴۱۴ق.
۳۳. خميني، روح الله، صحيفه امام، ج ۷، ۶ و ۱۴، چ ۵، تهران: موسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني علیه السلام، ۱۳۸۹ش.
۳۴. جمعی از پژوهشگران، پرواز تابی نهایت، چاپ بیست و هفتم، تهران: نشر اجا، ۱۳۹۲.
۳۵. ديلمی، حسن بن محمد، إرشاد القلوب إلى الصواب (للدیلمی)، ج ۱، قم: شرف الرضی، ۱۴۱۲ق.
۳۶. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، مفردات ألفاظ القرآن، صفوان عدنان داوودی، ج ۴، چ ۱، دمشق: دارالقلم - الدار الشامية، ۱۴۱۲ق.
۳۷. رسول جعفریان، قصه‌ای درباره سقوط اندلس و انعکاس آن به عنوان "تاریخ" در ایران، قم: نشر مورخ، ۱۳۹۶ش.
۳۸. سبزیان علی اکبر، زندگی به سبک روح الله، چ ۳۶، مشهد: الشمس، ۱۳۹۲.
۳۹. سجادی، سید محمد کاظم، مهدی سیرت، چ ۱، قم: جمال، ۱۳۸۴ش.
۴۰. سماوی، محمد، ابصار العین فی انصار الحسین علیه السلام، محمد جعفر طوسی، قم: مرکز الدراسات الاسلامیه لممثلیه الولی الفقیه فی حرس الثورة الاسلامیه، ۱۳۷۷ش.
۴۱. سمیعی، یونس، «متن روضه روشمند و مستند»، دسترسی در: پیام رسان ایثا، بی تا.
۴۲. شعیری، محمد بن محمد، جامع الأخبار، چ ۱، نجف اشرف: المطبعة الحیدریة، بی تا.
۴۳. شمس الدین محمد بن احمد الذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۱۷، چ ۲، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۱۳ق.
۴۴. شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعة، ج ۲۰، ۲۱ و ۵، چ ۱، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۹ق.
۴۵. صالح قاسمی، یک نان آور بیشتر (پاسخ به شبهات به افزایش جمعیت و فرزندآوری)، چ ۱، تهران: خیزش نو، ۱۳۹۷ش.
۴۶. صدیقی، مرضیه، نگاهی به روند جهانی جنبش زنان و موقعیت زن، دسترسی در کتاب نقد ۱۳۷۸، شماره ۱۲.
۴۷. طباطبایی، محمد حسین، ترجمه تفسیر المیزان، محمد باقر موسوی، ج ۱۵-۱۶-۲۰، چ ۵، قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۷۴ش.
۴۸. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج علی اهل اللجاج، ج ۱، چ ۱، مشهد: مرتضی، ۱۴۰۳ق.
۴۹. طبرسی، حسن بن فضل، مکارم الاخلاق، سید حبیب الله موسوی، چ ۲، قم: حبیب، ۱۳۸۶ش.
۵۰. طبرسی، فضل بن حسن، اعلام الوری باعلام الهدی (ط - القدیمیة)، تهران: دارالکتب الاسلامیه، بی تا.
۵۱. طبری، محمد بن جریر، تاریخ الأمم و الملوک، ج ۵، چ ۲، بیروت: دار التراث، ۱۳۸۷ش.

۵۲. طریحی، فخرالدین بن محمد، المنتخب فی جمع المرائی والخطب المشتهر ب(فخری)، علی نضال، ج۱، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۲۴ق.
۵۳. طریحی، فخرالدین بن محمد، المنتخب فی جمع المرائی والخطب المشتهر ب(فخری)، علی نضال، ج۱، بیروت: مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۲۴ق.
۵۴. طوسی، محمد بن الحسن، تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ج۶، ج۴، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ق.
۵۵. طوسی، محمد بن الحسن، مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، ج۱، بیروت: مؤسسه فقه الشیعه، ۱۴۱۱ق.
۵۶. عباسی ولدی، محسن، ایران جوان بمان، ج۲۰، قم: جامعه الزهراء، ۱۳۹۴ ش.
۵۷. عباسی ولدی، محسن، در میان روضه هایت زندگی کردن خوش است، ج۲، قم: آیین فطرت، ۱۳۹۸.
۵۸. عباسی ولدی، محسن، فانوس دانایی، ج۱، قم: آیین فطرت، ۱۳۹۶ ش.
۵۹. علوی، سید علی اصغر، امضای کوچک، ج۱، تهران: انتشارات سدید، ۱۳۹۵ ش.
۶۰. علوی، سید علی اصغر، جای خالی؛ مروری بر رفتارهای تشکیلاتی حضرت عباس علیه السلام، محمد عبدالحسین زاده و میلاد موحدیان، ج۳، تهران: بسیج دانشگاه امام صادق علیه السلام، ۱۳۹۸ ش.
۶۱. فتال نیشابوری، محمد بن احمد، روضه الواعظین و بصیره المتعظین (ط - القدیمة)، ج۲، ج۱، قم: انتشارات رضی، ۱۳۷۵ ش.
۶۲. فقیه بحر العلوم، محمد مهدی، ابراهیم مجاب مدفون در حائر حسینی، تهران: مشعر، ۱۳۹۳ ش.
۶۳. فولادی، مجید، کاهش جمعیت آخرین راهبرد غرب؛ ج۵، قم: اندیشه مسطور، ۱۳۹۴ ش.
۶۴. فهیمی، سید مهدی، فرهنگ جبهه، محسن مهرآبادی، ج۱، ج۴، تهران: فرهنگ گستر، صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران (سروش)، ۱۳۸۳ ش.
۶۵. قاسمی، صالح، من قاتل نیستیم؛ جمعیت و فرندآوری از منظر شریعت، تهران: خیزش نو، ۱۳۹۶.
۶۶. قطب الدین راوندی، سعید بن هبة الله، الدعوات؛ سلوة الحزین، ج۱، قم: مدرسه امام مهدی علیه السلام، ۱۴۰۷ق.
۶۷. قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان.
۶۸. القندوزی حنفی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیع المودة لذوی القربی، ج۲، قم: دارالاسوه و الطاعة و النشر، ۱۴۲۲ق.
۶۹. کاشف الغطاء، محمد حسین، الفردوس الاعلی، محمد علی قاضی طباطبایی و محمد حسین طباطبایی، ج۳، ج۲، قم: مطبعة رضایی، ۱۳۷۲ق.
۷۰. کشی، محمد بن عمر، اختیار معرفة الرجال، مهدی رجایی و محمد باقر بن محمد میرداماد، ج۲، ج۱،

- قم: موسسة آل البيت عليه السلام لإحياء التراث، ۱۴۰۴ق.
۷۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، ج ۲-۳-۴-۵-۶، چ ۴، تهران: دارالکتب الإسلامية، ۱۴۰۷ق.
۷۲. گروهی از نویسندگان، تاریخ امام حسین عليه السلام = موسوعة الإمام الحسين عليه السلام، ج ۵، تهران: سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی، دفتر انتشارات کمک آموزشی، ۱۳۷۸ش.
۷۳. لیشی واسطی، علی بن محمد، عیون الحکم والمواظ (للیشی)، حسین حسنی بیرجندی، چ ۱، قم: دارالحديث، ۱۳۷۶ش.
۷۴. مازندرانی، ابن شهر آشوب، مناقب آل أبی طالب عليه السلام، ج ۴، چ ۱، ص ۱۱۲، قم: انتشارات علامه، ۱۳۷۹ق.
۷۵. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، ج ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۶۸، ۷۱، ۷۴، ۷۵، ۸۴، ۹۵، چ ۲، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳ق.
۷۶. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، زندگانی حضرت زهرا عليها السلام (ترجمه جلد ۴۳ بحار الانوار)، محمد جواد نجفی، چ ۱، تهران: اسلامیه، ۱۳۷۷ش.
۷۷. محدث قمی، شیخ عباس، منتهی الآمال في تواریخ النبی و آل، ج ۱، چ ۱، قم: دلیل، ۱۳۷۹ش.
۷۸. محدث قمی، منتهی الآمال في تواریخ النبی و آل، ج ۲، چ ۱، قم: دلیل، ۱۳۷۹ش.
۷۹. محدثی، جواد، فرهنگ عاشورا، چ ۱، قم: باقری، ۱۳۷۴ش.
۸۰. محمد اصغری نژاد، سرداران بی سر، چ ۱، سبب النبی، ۱۳۸۷ش.
۸۱. محمدی ری شهری، محمد، دانشنامه امام حسین عليه السلام بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ، جمعی از نویسندگان، ج ۱-۶، چ ۳، قم: دارالحديث، ۱۳۸۸ش.
۸۲. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمة، ج ۷-۱۳-۲۱، چ ۱۱، قم: مؤسسه علمی فرهنگی دارالحديث، سازمان چاپ و نشر، ۱۳۸۹ش.
۸۳. محمدی ری شهری، محمد، الصحيح من مقتل سيد الشهداء واصحابه عليهم السلام، ج ۱، چ ۳، قم: مؤسسه علمی فرهنگی دارالحديث، سازمان چاپ و نشر، ۱۴۳۴ش.
۸۴. محمدی ری شهری، محمد، حکمت نامه پیامبر اعظم صلى الله عليه وآله، ج ۷، چ ۲، قم: مؤسسه علمی فرهنگی دارالحديث، سازمان چاپ و نشر، ۱۳۸۷ش.
۸۵. مرکز تنظیم و نشر آثار آیت الله بهجت، رحمت واسعة، قم: الیهجة، ۱۳۹۵ش.
۸۶. مسعودی، علی بن حسین، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۲، بیروت: دارالمعرفة، بی تا.
۸۷. مطهری، مرتضی، مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۱۷-۱۹-۲۳، چ ۸، قم: صدرا، ۱۳۷۲ش.
۸۸. مفید، محمد بن محمد، الإختصاص، علی اکبر غفاری، محمود محرمی زرنندی، چ ۱، قم: الموترم العالمی لالیفیه الشیخ المفید، ۱۴۱۳ق.
۸۹. مفید، محمد بن محمد، الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد، ج ۲، چ ۱، قم: کنگره شیخ مفید،

۱۴۱۳ق.

۹۰. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱۲-۲۴، چ ۱۰، تهران: دارالکتب الإسلامية، ۱۳۷۱ ش.
۹۱. نوری، حسین بن محمدتقی، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۴ و ۱۵ قم: موسسه آل البيت عليهم السلام، ۱۴۰۸ق.
۹۲. واقدی، ابن سعدکاتب، الطبقات الكبرى، ج ۷، ۲، بیروت: دارالکتب العلمية، ۱۴۱۸.
۹۳. وصیت نامه شهید سردار حاج قاسم سلیمانی
۹۴. ویل دورانت، لذات فلسفه، ترجمه عباس زریاب، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۵ ش.
۹۵. هاشمی خوبی، میرزا حبیب الله، منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة (خوئی)، حسن حسن زاده آملی و محمدباقر کمره‌ای، ج ۱۵ و ۱۸، چ ۴، تهران: مکتبه الإسلامية، ۱۴۰۰ق.
۹۶. یاحسینی، سیدقاسم، بار دیگر نادر، چ ۱، تهران: فاتحان، ۱۳۹۴ ش.
۹۷. یزدی حائری، علی بن زین العابدین، الزام الناصب فی اثبات الحجة الغائب، ج ۲، چ ۱، لبنان: موسسه الاعلمی، ۱۴۲۲ق.
۹۸. «از مادری قهرمان قایقرانی تا امامان بودن برای پینگیل»، دسترسی در: مشرق، ۱۱ مرداد ۱۴۰۰.
۹۹. «اعتراف دیرهنگام سازمان ملل به نسل‌کشی داعش علیه شیعیان در عراق»، ایرنا، دسترسی در: خبرگزاری جمهوری اسلامی، ۲۱ اردیبهشت ۱۴۰۰.
۱۰۰. «ایران در ۳۰ سال آینده به پیرترین کشور جهان تبدیل می‌شود!»، دسترسی در: تسنیم، ۲۹ اردیبهشت ۱۳۹۹.
۱۰۱. «ایران سریع‌ترین نرخ کاهش جمعیت تاریخ بشر را دارد»، دسترسی در: همشهری، ۲۳ بهمن ۱۳۹۱.
۱۰۲. «برای "کاهش جمعیت" جایزه گرفتیم و پز دادیم که پدر مردم را درآوریم!»، دسترسی در: خبرگزاری تسنیم، ۱۴ مهر ۱۳۹۹.
۱۰۳. «برنامه کشورهای دنیا برای افزایش جمعیت چیست؟»، دسترسی در: باشگاه خبرنگاران جوان، ۷ خرداد ۱۳۹۹.
۱۰۴. «بزرگ‌ترین نصیحت علامه طباطبایی علیه السلام»، دسترسی در: خبرگزاری رسمی حوزه، ۱۰ مرداد ۹۹.
۱۰۵. «بسته شدن "پنجره جمعیتی ایران" طی ۳۰ سال آینده چه تبعاتی برای کشور دارد؟»، دسترسی در: تسنیم، ۲۰ تیر ۱۴۰۰.
۱۰۶. «بیانات آیت الله خامنه‌ای در دیدار اقشار مختلف مردم»، دسترسی در: پایگاه دفتر حفظ و نشر آثار آیت الله خامنه‌ای، ۲۳ تیر ۱۳۷۲.
۱۰۷. «بیانات در دیدار جمعی از بانوان برگزیده کشور، در آستانه میلاد باسعادت حضرت فاطمه

- زهرای (ع.ا.س)، دسترسی در سایت: پایگاه حفظ و نشر حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، ۳۰ فروردین ۱۳۹۳.
۱۰۸. «بیانات در همایش ده‌هزار نفری «خدمت بسیجیان» در ورزشگاه آزادی»، دسترسی در: دفتر حفظ و نشر حضرت آیت‌الله خامنه‌ای، ۲۱ مهر ۱۳۹۷.
۱۰۹. «پاستور و قدردانی از مادر»، دسترسی در: پایگاه اطلاع‌رسانی حوزه، ۱۹ فروردین ۱۳۹۷.
۱۱۰. «پیامدهای تک‌فرزندگی در خانواده و جامعه»، دسترسی در: باشگاه خبرنگاران جوان، ۹ شهریور ۱۳۹۲.
۱۱۱. «تصاویر مریب زن کاراته ایران، جهانی شد»، دسترسی در: برترین‌ها، ۱۰ شهریور ۱۴۰۰.
۱۱۲. «چرا "ابراهیم مجاب" در کنار حرم ابا عبد الله به خاک سپرده شده؟»، دسترسی در: جهان نیوز، ۸ شهریور ۱۳۹۳.
۱۱۳. «خشنودی خدا یا خشنودی مردم؟»، دسترسی در: خبرگزاری رسمی حوزه، ۱۲ مرداد ۱۳۹۰.
۱۱۴. «داستان ماشاء الله نجار (استاد پناهیان)، آیارات، دسترسی در: سایت آیارات.
۱۱۵. «داستان نابغه ساختن مادر ادیسون از فرزندش»، دسترسی در: بیتوته، بی تا.
۱۱۶. «رابطه اشتغال و تحصیل با زندگی مشترک و فرزندآوری»، دسترسی در: آیارات، بی تا.
۱۱۷. «راز موفقیت حاج قاسم از زبان هم‌زمش»، دسترسی در: خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران ۱۳۱۳، ۲۵ دی ۱۳۹۸.
۱۱۸. «سالانه ۳۰۰ هزار سقط جنین غیرقانونی در ایران انجام می‌شود»، دسترسی در: خبرگزاری تسنیم، ۸ خرداد ۱۴۰۰.
۱۱۹. «سیاست‌های تشویقی کشورهای مختلف برای افزایش جمعیت»، دسترسی در: موسسه پژوهشی درمانی احیای طب جامع ایرانیان، بی تا.
۱۲۰. «شاهرخ ضرغام؛ لاتی که اسطوره شد»، دسترسی در: ره‌یافته، ۲۹ فروردین ۱۳۹۳.
۱۲۱. «شرح حدیث اخلاق»، دسترسی در: دفتر حفظ و نشر آثار آیت‌الله العظمی خامنه‌ای، ۵ آذر ۱۳۹۵.
۱۲۲. «فریب بزرگ با کلیدواژه «کنترل جمعیت» / ایران ۶۰ سال دیگر چقدر جمعیت دارد؟»، دسترسی در: خبرگزاری فارس، ۲۰ تیر ۱۴۰۰.
۱۲۳. «فضای مجازی چگونه بر زندگی ما تأثیر می‌گذارد؟ / قورباغه آب‌پز نباشیم!»، دسترسی در: خبرگزاری فارس، ۱۸ مرداد ۱۳۹۹.
۱۲۴. «فیلم کامل برنامه جمعیت با حضور دکتر مریم اردبیلی»، دسترسی در: برنامه‌تریا، ۲۱ مرداد ۹۴.
۱۲۵. «گفتگو با مادر شهید محمد منصوری»، دسترسی در: ورامین سیتی، ۱۹ خرداد ۱۳۹۳.
۱۲۶. «گفت‌وگو با یک خانواده ۱۹ نفره آمریکایی؛ فهرستی که باز هم ادامه دارد»، دسترسی در: خبر آنلاین، ۵ شهریور ۱۳۹۸.
۱۲۷. «گفت‌وگوی خواندنی با «مادر چهار شهید» روستای شهیدآباد»، دسترسی در: پایگاه تحلیلی

خبری شیرازه، ۱۳۹۱ تیر.

۱۲۸. «لیست اسامی شهدای ترور»، دسترسی در: سایت هایبیلیان؛ پایگاه خبری تحلیلی ترور بیسم.

۱۲۹. «ماجرای شهیدی که مردم مسخره‌اش می‌کردند»، دسترسی در: مشرق، ۱۷ اردیبهشت ۱۴۰۰.

۱۳۰. «مادرانی که سربازان امام رادر گهواره تربیت کردند»، دسترسی در: پیام زن - خردادماه سال ۱۳۹۲ شماره ۲۵۵.

۱۳۱. «مازنی‌ها پردرآمدترین مردم کشور هستند»، دسترسی در: خبرگزاری تسنیم، ۹ تیر ۱۳۹۲.

۱۳۲. «مردی که ۱۶ بار پای پیاده به حج رفت، اما حسین علیه السلام را کشت» دسترسی در: سایت تبیان، ۴ مهر ۱۳۹۶.

۱۳۳. «میزان افزایش سالمندان کشور ۳ برابر رشد جمعیت است»، دسترسی در: خبرگزاری جمهوری اسلامی، ۸ مهر ۱۳۹۹.

۱۳۴. «میزان افزایش سالمندان کشور ۳ برابر رشد جمعیت است»، دسترسی در: خبرگزاری جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۱۳، ۸ مهر ۱۳۹۹.

۱۳۵. «نظر فوکویاما و مهدویت»، دسترسی در: پایگاه جامع فرق ادیان و مذاهب، ۱۵ آذر ۱۳۹۵.

۱۳۶. «هزینه نگهداری از سالمندان اقتصاد ایران راله خواهد کرد!»، دسترسی در: خبرگزاری تسنیم، ۱۸ اردیبهشت ۱۴۰۰.

۱۳۷. «بیانات در ارتباط تصویری با نمایندگان یازدهمین دوره مجلس شورای اسلامی، ۲۲ تیر ۱۳۹۹».

۱۳۸. «بیانات مقام معظم رهبری در دیدار اقشار مختلف مردم، ۲۳ تیر ۱۳۷۲».

۱۳۹. «پناهیان، علیرضا، خانواده خوب، دسترسی در: بیان معنوی، بی تا».

۱۴۰. دکتر طاهره لباف، برنامه در انتهای الوند، دسترسی در: تلویزیون، ۳۱ خرداد ۱۴۰۰.

۱۴۱. صالح قاسمی، «ایران در آستانه افتادن در تله باروری فقط ۸ سال فرصت برای نجات از بحران جمعیت»، دسترسی در: همشهری، ۱۴ شهریور ۱۴۰۰.

«با بچه‌هایم، سر یک سفره!» دو راز مهم در سینه دارد. حرف اول این است که «پدر و مادرها هم سر سفره بچه‌هایند!» یعنی سفره برکت وجود فرزندان جلوی پدر و مادر پهن است؛ یعنی فرزندان مایه برکت زندگی ما هستند، با خودشان برکت می‌آورند، رزق مادی و معنوی می‌آورند، آرامش می‌آورند، لذت می‌آورند، امنیت می‌آورند، سپر بلایمان می‌شوند؛ امیدوارمان می‌کنند به فردایی روشن، بدور از تنهایی و دردمندی و ناتوانی.

همان‌گونه که ابی عبدالله علیه السلام به اراده الهی از برکت فرزندانش در عالم منتشر شد، ما نیز از برکت فرزندانمان در عالم منتشر می‌شویم.

حرف دوم آن است که ما می‌توانیم با فرزندان امام حسینی و زینبی خود، این «سفره امام حسینی» را رونق دهیم و آن را نسل به نسل، دست به دست کنیم تا راه حسین علیه السلام و فرزندانش گم نشود و هرچه زودتر، یارانی برای آخرین فرزند سیدالشهدا علیه السلام، یعنی حضرت ولیعصر عجل الله تعالی فرجه تربیت و آماده شوند. در این حال هوای محرم هر کدام از ما با تمام وجود می‌گوییم:

فرزندم، مرا از تمام لذت زندگی همین بس که تو لحظه به لحظه و آن به آن فریاد کنی:

«بِأَبِي آنتَ وَ أُمِّي يَا حُسَيْنَ»

